ژاپن دیروز و امروز

گردآوری، تألیف و ترجمه
هاشم رجب‌زاده

دفتر پژوهشهای فرهنگی
با همکاری
مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ژاپن،
دیروز و امروز

دفتر پژوهشهای فرهنگی با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها

مردم و سرزمین‌ها / ۴

ژاپن،

دیروز و امروز

نگاهی به جامعه و فرهنگ سرزمین آفتاب

و پیوندهای تمدنی و فرهنگی آن با ایران

گردآوری، تألیف و ترجمه

هاشم رجب‌زاده

دفتر پژوهشهای فرهنگی   با همکاری   مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها

دفتر پژوهشهای فرهنگی با همکاری **مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها**

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، نبش کوچهٔ یگانه، شمارهٔ ۲۱۵
کُدپستی: ۱۵۸۴۷۳۶۹۱۳
صندوق پستی: ۴۶۹۱ ـ ۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۸۲۱۳۶۴ ، ۸۳۰۲۴۸۲ ، ۸۸۱۱۵۶۱
دورنگار: ۸۳۰۲۴۸۵
تلفن واحد بازاریابی: ۸۳۱۵۲۴۰
پست‌الکترونیکی: crb-iran@kanoon.net
نشانی در اینترنت: www.iranculturestudies.com

مراکز اصلی پخش و فروش:
- **تهران، میدان‌انقلاب ، خیابان ۱۲ فروردین ، نبش خیابان شهید وحیدنظری، شمارهٔ ۳۸**
  تلفن: ۶۴۱۷۵۳۲ دورنگار: ۶۴۱۷۵۳۲
- **تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، نبش کوچهٔ یگانه، شمارهٔ ۲۱۵**

*** ژاپن، دیروز و امروز**
نگاهی به جامعه و فرهنگ سرزمین آفتاب و پیوندهای تمدنی و فرهنگی آن با ایران
*گردآوری، تالیف و ترجمه: هاشم رجب‌زاده

* طراح جلد: امین نصر * ویراستار: مریم فکوریان
* صفحه‌آرا: شهره خوری * حروفچین: نفیسه شمس‌آبادی * نمونه‌خوان: فاطمه کشاورزی
* لیتوگرافی: مردمک * چاپ: نیل * چاپ اول ۱۳۸۳ * شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک ۵ـ۰۵۲ـ۳۷۹ـ۹۶۴ ISBN: 964-379-052-5

رجب‌زاده، هاشم، ۱۳۲۰ ـ ، گردآورنده و مترجم.
ژاپن، دیروز و امروز: نگاهی به جامعه و فرهنگ سرزمین آفتاب و پیوندهای تمدنی و فرهنگی آن با ایران / گردآوری، تالیف و ترجمه هاشم رجب‌زاده. ـ تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۳.
۴۱۶ ص.
ISBN: 964-379-052-5
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. ژاپن ـ تاریخ. ۲. ژاپن ـ روابط فرهنگی ـ ایران. ۳. ایران ـ روابط فرهنگی ـ ژاپن. الف. مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها. ب. عنوان.
۲ژ ۳ ر / ۸۳۵ DS ۹۵۲
کتابخانه ملی ایران ۲۹۷۵۴-۸۳ م

فهرست مطالب

شناخت ژاپن

ژاپن در یک نگاه؛ سرزمین، مردم، جامعه،
سیاست و اقتصاد، علم و فرهنگ و هنر،...

گوناگون دربارهٔ سرزمین و مردم ژاپن،
فکر، فرهنگ، تاریخ، زندگی ژاپنی ها

افسانهٔ آفرینش و بنیاد کشور ژاپن

ژاپن در یک نگاه؛ سرزمین، مردم، جامعه، سیاست و اقتصاد، علم و فرهنگ و هنر، و...[1]

هاشم رجب‌زاده

جغرافیا

اقلیم

خاک ژاپن زنجیره‌ای طولانی از مجموعه جزایری است در غرب اقیانوس آرام، در منطقه‌ای معتدل در سواحل شرق آسیا، که دریای چین آن را از این قاره جدا می‌کند. طول این جزایر، که از شمال به جنوب شرق در خطی قوسی کشیده شده، از شمالی‌ترین نقطهٔ آن در هوکایدو تا جنوبی‌ترین نقطه در اوکیناوا حدود دوهزار کیلومتر است. هوکایدو در شمال، خاک میانی و بزرگ‌ترین جزیرهٔ ژاپن به‌نام هونشو، جزیرهٔ جنوبی به‌نام شیکوکوُ، و جزیرهٔ کیوُشوُ در جنوب غرب این کشور، چهار جزیرهٔ اصلی سرزمین ژاپن دانسته می‌شود.

---

۱. این مقاله قبلاً در فصلنامه *پل‌فیروزه*، س اول، ش ۴ (تابستان ۱۳۸۱): ۷-۲۲، به چاپ رسیده است.

جزایر ژاپن بر روی هم نزدیک ۳۷۸ هزار کیلومتر مربع وسعت دارد، و رشته کوه‌های متعدد با حدود ۷۰ آتشفشان فعال نزدیک ۷۲ درصد این پهنه را پوشانده است. کوه فوجی، که نماد ژاپن شناخته می‌شود، آتشفشان خاموشی است با بلندترین قلهٔ این سرزمین. سوای کوه‌ها و زمین‌های کشت‌نشدنی ساحل دریا و برکه‌ها و آبگیرهای میان جزایر، فقط ۱۶درصد خاک ژاپن مستعد کشت و زرع می‌ماند. رودهای کوتاه متعدد و غیرقابل کشتیرانی، که با جریان‌های تند به سوی سواحل بستر کشیده شده است، برای تولید نیروی برق از آب به‌کار می‌آید. کناره‌هایی که در حاشیهٔ اقیانوس آرام افتاده دستخوش موج و آشوب دریاست، حال آن‌که سواحل دریای ژاپن آرام است. شمار فراوان خلیج‌های کوچک در کناره‌های ژاپن پهنهٔ مساعدی برای ایجاد بندر و بارانداز فراهم می‌کند. دریا در تاریخ ژاپن سرنوشت‌ساز بوده است.

زمین لرزه فراوان پیش می‌آید. هنگامی که مرکز لرزش زمین در بستر اقیانوس نزدیک ساحل باشد، زلزله امواج بلند و ویرانگری که «تسوُنامی» خوانده می‌شود در پی دارد.

در تقسیمات کشوری ژاپن، روی‌هم ۴۷ ایالت و کلان‌شهر مستقل (توکیو، کیوتو و اوساکا) شناخته شده است. بزرگ‌ترین ایالت از نظر وسعت هوکایدو، جزیرهٔ شمالی ژاپن (بیش از ۸۳ هزار کیلومتر مربع)، و از نظر جمعیت توکیو (نزدیک ۱۲ میلیون نفر) است.

آب و هوا

ژاپن در منطقهٔ باران‌های موسمی قراردارد؛ و با این‌که آب و هوای آن از شمال تا جنوب متفاوت است، بر روی هم، فصل‌های مشخص دارد: تابستان گرم و مرطوب؛ زمستان سرد و خشک؛ و بهار و پاییز معتدل و آفتابی. جز در هوکایدو، جزیرهٔ شمالی ژاپن، میانهٔ بهار و تابستان موسم باران‌های پیاپی است که فصل بارانی خوانده می‌شود و از اوایل ماه ژوئن تا نیمهٔ ماه ژوئیه دنباله دارد. در نواحی شمالی، زمستان سرد و پربرف است. در ماه سپتامبر توفان‌هایی گاه ویرانکننده می‌آید. در موسم توفان‌ها، هر ساله حدود ۲۳ توفان در ژاپن درمی‌گیرد، که بیش‌تر از جنوب آسیا و کنارهٔ شبه قارهٔ هند سرمی‌گیرد.

در دنبالهٔ این معرفی، آگاهی‌هایی دربارهٔ احوال کنونی ژاپن برابر تازه‌ترین آمار موجود

که در کتاب آمار اساسی ژاپن به‌نام ***Japan Almanac 2002***، نشر روزنامهٔ *آساهی*[1] در توکیو (۲۰۰۲) ارائه شده است، آورده می‌شود.

جمعیت

آمار جمعیت ژاپن براساس سرشماری‌ای است که هر پنج سال یک‌بار انجام می‌گیرد و مبتنی است بر نتیجهٔ پرس‌وجو از مردمی که در محلی معین ساکن‌اند و نیز دفاتر ثبت اقامت حکومت‌های محلی (شهرداری‌ها و دهداری‌ها). سرشماری جمعیت شامل خارجیان مقیم ژاپن نیز هست، اما دفاتر محلی فقط برای اتباع ژاپن است. برابر نتایج سرشماری سال ۲۰۰۰، جمعیت ژاپن ۱۲۶/۹۲۰/۰۰۰ بوده است (۶۱/۹۳۳/۰۰۰ مرد و ۶۴/۹۸۳/۰۰۰ زن).

جمعیت ژاپن طی هشتاد سال از ۱۹۲۰ تا ۲۰۰۰ میلادی از ۵۵/۸۸۵/۰۰۰ به نزدیک ۱۲۷ میلیون نفر رسیده و به‌خصوص در نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم و سال‌های پیشرفت اقتصادی و بهبود رفاه مادی مردم، کم‌تر رشد داشته است. نمودار توزیع سنی جمعیت در سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰ هرمی را نشان می‌دهد که جمعیت نوسال و جوان در قاعده و سالمندان در رأس آن‌اند. اما این نمودار برای سال‌های ۱۹۷۰ و پس از آن صورت نامتوازنی دارد؛ جمعیت جوان به‌شدت کاهش یافته است، برشمار پیران افزوده شده و عدهٔ افراد میانسال بیش‌ترین است. پیش‌بینی می‌شود که پیرسالی جمعیت در دهه‌های آینده مایهٔ دشواری‌های عمدهٔ اجتماعی و اقتصادی ژاپن باشد.

شمار متوسط جمعیت خانوار هم در چند دههٔ گذشته رو به کاهش داشت و رقم خانوارهای تک‌عضوی در سال ۲۰۰۰ به ۱۲ میلیون افزایش یافت. در همان‌سال، شمار جمع خانوارهای ژاپنی از ۴۶ میلیون فراتر رفت. از سال ۱۹۸۰ شمار خانواده‌های دارای فرزند (کم‌تر از ۱۸ سال یا ازدواج نکرده) کم‌تر از نصف خانواده‌ها بوده است. موازی این جریان، شمار خانوارهای دارای افراد سالخورده (۶۵ سال و بالاتر) رو به افزایش دارد.

از نظر توزیع سنی جمعیت، سرشماری سال ۲۰۰۰ نشان می‌دهد که شمار افرادِ تا چهارده سال، ۱۵ تا ۶۴ سال و ۶۵ سال و بالاتر، به‌ترتیب حدود ۱۸/۵، ۸۶، و ۲۲/۳ میلیون

---

1. *Asahi Shimbun*

نفر بوده است. در این سال، شمار متوسط فرزندانی که هر زن در طول زندگی‌اش به‌دنیا می‌آورد، باکاهش مرتب در دو دههٔ اخیر، ۱/۳۵ برآورد شد. گویا فقط برای جمعیت کنونی، این نرخ باید ۲/۱ باشد.

در این میان، افزایش شمار پیران صد سال و بیش‌تر، که در نتیجهٔ بهبودوضع، رفاه، تغذیه و بهداشت پیدا آمده، قابل توجه است. جمعیت در این ردهٔ سنی که در سال ۱۹۶۰ نزدیک ۱۵۰ و در سال ۱۹۸۰ نزدیک ۱۰۰۰ بود، در سال ۲۰۰۱ به ۱۵/۴۷۵ نفر رسید (۲۵۴۱ مرد و ۱۲۹۳۴ زن).

جمعیت شهرهای بزرگ نیز از سال ۱۹۶۰ فزاینده بوده است و اکنون حدود ۴۴ درصد جمعیت ژاپن در سه شهر بزرگ آن، توکیو ـ یوکوهاما، اوساکو و ناگویا ساکن است.

به‌تناسب دگرگونی‌ها در رسم و راه زندگی، شمار طلاق در این سال‌ها افزایش یافته و نیز عدهٔ ژاپنی‌هایی که در کشورهای دیگر زندگی می‌کنند بیش‌تر شده است.

حکومت و سیاست

ژاپنی‌ها، از بیست سالگی حق رأی دادن در انتخابات ملی و محلی را دارند. ژاپن دارای دو مجلس ملی (نمایندگان و عالی) است. برای انتخاب‌شدن به نمایندگی مجلس عالی یا مقام استانداری، داشتن حداقل سی سال شرط است. و برای عضو شدن در دیگر مجالس، شوراها و مقام‌ها، ۲۵ سال سن کافی است. به تأثیر رسوایی‌های سیاسی پی در پی، شمار رأی‌دهندگان در انتخابات، به‌خصوص برای مجالس ملی، در این سال‌ها رو به کاهش بوده است و نسبت رأی دهندگان در میانهٔ دههٔ ۱۹۹۰ به کم‌تر از ۵۰ درصد مردم واجد شرایط رسید.

برابر قانون اساسی ژاپن، دو مجلس ملی قدرتمندترین قوهٔ مملکت و منشاء قانون‌گذاری است. قدرت اجرایی به دولت سپرده شده، که در برابر مجلس مسئول است. امپراتور «مظهر کشور و اتحاد مردم» است و قدرت حکومت متعلق به ملت. ادارهٔ امور محلی (شهری و ایالتی) در سطح گسترده بنیاد شده و قوام گرفته است.

حزب لیبرال دموکراتیک ژاپن، پس از دردست‌داشتن زمام حکومت برای ۳۵ سال متوالی، در تابستان ۱۹۹۳ چند ماهی جای خود را به ائتلافی زودگذر از احزاب مخالف داد و

از سال ۱۹۹۴ باز دولت را در ائتلاف با چند حزب کوچک در دست گرفت.

از سال ۱۹۴۵ و پس از پایان گرفتن جنگ دوم، با تسلیم ژاپن تا آوریل سال ۲۰۰۱، که دولت کنونی با نخست‌وزیری جوُنیچیرو کویزوُمی معرفی شد، هجده نخست‌وزیر روی کار آمده‌اند. با این حساب عمر دولت هر یک از آنان کمی بیش از سه سال بوده است. در چند دههٔ اخیر، کاکوُیی تاناکا و یاسوهیرو ناکاسونه بلندترین دورهٔ نخست‌وزیری را در میان همگنان داشته‌اند.

شمار وزارتخانه‌ها در پی اصلاح تشکیلات اداری ژاپن و ادغام بسیاری از وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی در یکدیگر در چند سال پیش به ۱۰واحد کاهش یافت. این وزارتخانه‌ها، همراه دستگاه‌ها و بنگاه‌های اداری و مالی دیگر زیر نظر معاونان نخست‌وزیر، امور اجرایی را برعهده دارند.

در آغاز بهار سال ۲۰۰۱ شمار کارکنان دولت ژاپن ۱/۱۳۴/۲۷۱ و عدهٔ شاغلان واحدهای حکومت محلی (استانداری‌ها، شهرداری‌ها و دهداری‌ها) ۲/۷۷۷/۴۳۴ نفر بوده است.

سازمان حکومتی ژاپن برابر قانون اساسی میان سه قوهٔ مقننه، مجریه، و قضاییه تقسیم شده است. قوهٔ مقننه شامل دو مجلس نمایندگان و عالی، دادگاه و هیئت محاکمهٔ قضات و کتابخانهٔ مجلس است. قوهٔ مجریه از نظر سازمانی مرکب از دبیرخانهٔ دولت، وزارتخانه‌ها، دفتر کابینه (شامل کمیسیون امنیت اجتماعی و سازمان دفاع ژاپن)، سازمان دربار، دفتر قوانین و امور حقوقی، سازمان امور استخدامی و چند دستگاه دیگر است.

قوهٔ قضایی، که دادگاه عالی در رأس آن است، از دادگاه‌های بخش خانواده و دادگاه‌های اختصاصی (مانند دادگاه اطفال) تشکیل می‌شود. دیوان‌عالی که بالاترین دستگاه قضایی است مرکب از رییس دیوان عالی کشور، که به پیشنهاد هیئت وزیران و فرمان امپراتور منصوب می‌شود، و چهارده قاضی معین‌شده از سوی هیئت دولت است. در ترکیب کنونی، شش تن اینان از میان قضات، چهار تن از میان وکلای دادگستری و پنج‌نفرشان از اهل دانش و تجربه ــ از آن میان، دادستانان ــ انتخاب شده‌اند. دورهٔ تصدی آنها ده سال است.

هزینهٔ دفاعی ژاپن در سال ۲۰۰۱ معادل ۰/۹۵۲ درصد تولید ناخالص کشور[1] بود، که

1. Gross Domestic Product

برحسب قیمت‌های واقعی نسبت به سال پیش از آن ثابت مانده بود.

دورهٔ امپراتور کنونی (آکی هیتو)، که چهارده سال پیش برتخت نشست، «هِی‌سِی» خوانده شده است. امپراتور پیشین (هیروهیتو)، که دورهٔ او «شووا» خوانده می‌شود، یکی از بلندترین دوره‌های پادشاهی (۶۴ سال) را در تاریخ جدید ژاپن داشت. ولیعهد ژاپن (نارُوهیتو)، متولد سال ۱۹۶۰، در سال ۱۹۹۳ با همسر خود(پرنسس ماساکو، دختر یکی از دیپلمات‌های بلندپایهٔ ژاپن) ازدواج کرد و به‌تازگی دارای فرزند دختری شده و او را آیکو نام گذاشته‌اند.

در صحنهٔ بین‌المللی، ژاپن در تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۵۷ عضو سازمان ملل متحد شد. سهم اولیهٔ ژاپن در تأمین بودجهٔ این سازمان دو درصد بود که به‌تدریج افزوده شد و در سال ۱۹۸۶ به ۱۰/۸ درصد (ردیف دوم، پس از امریکا) رسید. در نیمهٔ سال ۲۰۰۰، شمار کارکنان ژاپنی سازمان ملل متحد در رده‌های تخصصی و بالا ۱۰۶ نفر بود که این را بسیار کم‌تر از «رقم مطلوب» می‌دانند (در همان تاریخ، شمار کارکنان امریکایی، آلمانی، روسی، فرانسوی، انگلیسی، ایتالیایی و چینی این سازمان به‌ترتیب ۳۲۵، ۱۲۳، ۱۱۹، ۱۰۲، ۹۰، ۷۳ و ۴۰ نفر بوده است؛ همه در حدّ یا بیش از «رقم مطلوب». این رقم را برای ژاپن ۲۵۷ تا ۳۴۸ عضو دانسته‌اند).

اقتصاد

تولید ناخالص ملی[1] یا GNP مساوی است با ارزش افزودهٔ کالاها و خدمات تولید شده در کشور که آن را مقیاس کمیت اقتصاد مملکت می‌گیرند. اما از آن‌جا که درآمد ناخالص ملی[2] یا GNI معیار درست‌تری برای برآورد وضع اقتصاد است، این مقیاس جایگزین GNP شده است.

GNI ژاپن که در سال ۱۹۶۵ بر حسب قیمت‌های واقعی بیش از ۱۱۳/۰۵۰ میلیارد ین بود، با رشد پیوسته در سال ۲۰۰۰ به بیش از ۵۳۱/۳۲۰ میلیارد رسید. درآمد ملی و نیز بودجهٔ دولت، به این نسبت افزایش داشته است.

سهم سرانهٔ درآمد ناخالص ملی در سال ۲۰۰۰ نسبت به سال ۱۹۸۰ نزدیک دو برابر شد

1. Gross National Product 2. Gross National Income

و به ۴۳/۵ برابر سال ۱۹۵۵ رسید.

از اواخر دههٔ ۱۹۸۰ در نتیجهٔ پدیدهٔ کساد اقتصادی پس از رشد سریع، که «ترکیدن حباب اقتصاد»[1] خوانده می‌شود، اقتصاد ژاپن، به‌خصوص شرکت‌های تولید و توزیع و بنگاه‌های مالی، و از آن میان بانک‌ها، وضع دشواری یافته و بسیاری‌شان ورشکست شده‌اند. ورشکسته‌شدن چهارده مؤسسهٔ بزرگ اقتصادی در سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰، به‌خصوص با انبوه عظیم بدهی پرداخت نشده، توجه‌برانگیز بوده است. درنتیجهٔ این جریان، موازنهٔ پرداخت‌های بین‌المللی ژاپن، که از سال ۱۹۶۰ مثبت و هرساله فزاینده بود، از سال ۱۹۹۷ نسبتاً ثابت مانده است. ژاپن بیش از هر منطقهٔ اقتصادی دنیا (آسیا و EU) با امریکا افزایش موازنهٔ بازرگانی دارد.

بانک‌های ژاپن در تلاش برای قلم‌کشیدن به طلب‌های سوخت‌شده بر اثر ورشکستگی بسیاری از وام‌گیرندگان عمده در چند سالهٔ گذشته وضع دشواری داشته‌اند، هر چند که دولت نیز با پرداخت‌های کلان از بودجهٔ عمومی به یاری آنها برآمد. در فهرست ۲۵ بانک برجستهٔ جهان در سال ۲۰۰۰ فقط نام سه بانک ژاپن (آن هم در ردیف‌های ۶/۱۶ و ۱۹) دیده می‌شود، حال آن‌که پنج سال پیش‌تر یازده بانک ژاپنی در این فهرست جای داشتند.

کشاورزی

در زمینهٔ کاشت و برداشت، از حدود سال ۱۹۶۰ و با آغاز دورهٔ رشد سریع و چشمگیر اقتصادی ژاپن، از اهمیت نسبی کشاورزی در اقتصاد کاسته شد. سهم کاسته شدهٔ کشاورزی در تولید ناخالص ملی گویای این وضع است. جمعیت کشاورز ژاپن نیز کاهش یافته و پیرسال‌تر شده است، چنان‌که در سال ۲۰۰۰ از مجموع کشت‌کاران ژاپنی ۴۶/۲ درصدشان ۶۵ سال یا بیش‌تر داشتند. شمار کشاورزان نیز از ۱۱/۹۶۰/۰۰۰ در سال ۱۹۶۰ به ۲۸۸/۰۰۰ در سال ۲۰۰۰ رسید. البته، با پیشرفت فنون کشاورزی به این نسبت از محصول کاسته نشده است، چنان‌که امروزه نرخ خودکفایی برنج ــ که غذای اصلی ژاپنی‌هاست ــ ۹۲/۶ درصد، سیب‌زمینی ۸۲/۷، سبزی‌ها ۸۲/۶، میوه‌ها نزدیک ۵۰، گوشت ۵۵، تخم‌مرغ

1. Bubble Economy

۹۵/۵، شیر ۷۰/۲ و ماهی نزدیک ۵۵ درصد است. نیز، میان سال‌های ۱۹۶۵ تا ۲۰۰۱، در حالی که شمار دامداران از بیش از ۱/۴ میلیون به حدود ۱۱۰/۰۰۰ کاسته شد، عمدهٔ دام‌ها از کم‌تر از ۱/۹ به بیش از ۲/۸ میلیون افزوده شده است.

بسیاری از مواد غذایی با وارد کردن از خارج ارزان‌تر تمام می‌شود، اما با پرداخت یارانه به کشاورزان تولید مواد اساسی نزدیک حد خودکفایی نگاه داشته شده است. از سوی دیگر، با تنوع‌یافتن مواد خوراکی و تغییر عادت غذایی مردم، اهمیت محصول واحد کم‌تر شده است؛ چنان‌که مصرف سرانهٔ برنج، که در سال ۱۹۶۹ بیش از ۱۱۰ کیلوگرم بود، در سال ۲۰۰۰ به حدود ۶۵ کیلوگرم رسید.

صنعت

توسعهٔ واحدهای صنعتی ژاپن بیش‌تر در نواحی مرکزی و جنوبی بوده است، که اقلیم آماده‌تری دارد و در اصطلاح «کمربند اقیانوس آرام»[1] خوانده می‌شود. آمار سال ۱۹۹۹، از بیش از ۳۴۵ هزار کارخانه با نزدیک ده‌میلیون نفر شاغل در بخش تولید یاد می‌کند. جمع کل واحدهای تولیدی نزدیک شش میلیون بوده است. در سال ۲۰۰۰، تولید اتومبیل با ۲/۵ درصد افزایش نسبت به سال پیش از آن، از مرز ده‌میلیون دستگاه گذشت. از این شمار، ۸/۳۶۳/۰۰۰ دستگاه ماشین سواری، ۵۵/۰۰۰ دستگاه اتوبوس و ۱/۷۲۷/۰۰۰ دستگاه کامیون بوده است. در تولید اتومبیل، تویوتا با سهم ۳۵/۸ درصد، اول؛ هوندا با ۱۳/۹ درصد، دوم؛ و نیسان با ۱۳/۶ درصد، سوم؛ میتسوُبیشی با ۸/۷ درصد، چهارم؛ و سوزوکی با ۸/۴ درصد، در ردهٔ پنجم بوده‌اند. از اتومبیل‌های تولید شده در آن سال ۴/۴۵۵/۰۰۰ دستگاه آن صادر شده است.

بخش‌های دیگر تولید، مانند صنایع فلزی و ماشین، پتروشیمی، شیمیایی، غذایی، نساجی، ساختمان و عمران، برق، نفت و گاز، انرژی اتمی و حمل و نقل نیز همچنان سهم مهمی در صنعت و پویایی اقتصاد ژاپن داشته است. در بخش راه‌آهن، در سال ۱۹۹۹ ترن سریع‌السیر ژاپن (شینکانسِن) ۲۷۷ میلیون مسافر ــ در مقایسه با ۱۷۵ میلیون در سال ۱۹۷۵ــ را جابه‌جا کرده است.

---

1. Pacific Belt

ارتباطات

در خدمات پستی، شمار نامه‌ها و مرسوله‌های رسانده شده در سال ۲۰۰۰ به ۲۶/۵ میلیون رسید و از پنج سال پیش شمار سرانهٔ مرسوله در ژاپن بیش از ۲۰۰ است. رقابت شرکت‌های خصوصی توزیع‌کنندهٔ مرسوله، که به تندکاری معروف‌اند، با پست دولتی، فزاینده است. شمار مرسوله‌های دریافت شده از خارج نیز رو به فزونی است. در سال ۲۰۰۰ بیش از ۲۹۰میلیون مرسوله از خارج دریافت و فزون‌تر از ۹۵ میلیون نامه و بسته به خارج فرستاده شد. شمار اداره‌ها و دفاتر پستی در همان‌سال نزدیک ۲۵۰۰۰ مرکز بوده است.

عدهٔ مشترکان تلفن ثابت، که در سال ۱۹۹۵ به بیش از ۶۰ میلیون رسید، در سال ۲۰۰۰ به حدود ۵۲ میلیون کاهش یافت. در مقابل، شمار مشترکان تلفن همراه در این سال از ۶۰میلیون گذشت (جمع تلفن‌های ثابت و همراه، متوسط سرانه یک تلفن برای ژاپنی‌ها را نشان می‌دهد). با پیشرفت فن مبادلهٔ اطلاعات یا IT[1] و دامنه و کارکرد وسایل اطلاع‌رسانی الکترونیکی در ژاپن، مانند هر جای دیگر و موازی با ممالک مترقی، به‌سرعت در حال پیشرفت و گسترش است.

خدمات

در بخش توزیع و جزیی‌فروشی کالا، رشد فروشگاه‌های زنجیره‌ای مواد غذایی و نیازهای روزانه[2]، که ژاپنی‌ها به‌اختصار به آن «کونبی نی» می‌گویند، چشمگیر بوده است. شمار این فروشگاه‌ها از نزدیک ۲۴ هزار در سال ۱۹۹۱ به نزدیک چهل هزار در سال ۱۹۹۹ رسید و در این سال بیش از ۵۳۶ هزار نفر در آنها مشغول به کار بودند. در همان‌سال، نزدیک سی هزار واحد از این فروشگاه‌ها ۲۴ ساعته و درهمهٔ اوقات شبانه‌روز باز بوده است.

جامعه و زندگی

نتایج تازه‌ترین تحقیق (سال ۲۰۰۰)، که هرچندیکبار برای سنجیدن نظر ژاپنیان دربارهٔ آینده‌شان انجام می‌گیرد، نشان می‌دهد که امروزه ۷۳ درصد مردم برای آینده نگرانی دارند. بسیاری از آنها حالت خود را «سردرگمی» دانسته‌اند. چنین می‌نماید که این مردم موازی

---

1. Information Technology   2. convenient store

رشد سریع تکنولوژی اطلاعات، وارد زمانهٔ گم‌گشتگی شده‌اند. گزارش یاد شده، برای تعریف این «سردرگمی»، به سراغ چهره‌هایی که در زمینهٔ کار و میدان فعالیت خود اثرگذارند، یا انتظار می‌رود که در آینده اثرگذار باشند، رفته و در این میان از شماری از اهل سیاست، مدیران اقتصادی، برجستگان عرصهٔ فرهنگ، شهرگان میدان هنر و بازیگری و گویندگی و ورزشکاران موفق یاد کرده است.

زنان

شمار ازدواج‌ها، که در سال ۱۹۷۰ بیش از یک میلیون گزارش شده بود، در سال ۱۹۹۹ به ۷۶۲/۰۲۸ کاهش یافت. و طلاق‌ها، که سی سال پیش ۹۵/۹۳۷ مورد بود، در سال پایانی سدهٔ بیستم به ۲۵۰/۵۲۹ رسید.

عدهٔ زنان شاغل و نسبت آنها در نیروی کار در چند دههٔ گذشته رو به فزونی بوده است. نسبت زنان شاغل در صنایع از ۲۳/۲ درصد در سال ۱۹۳۵ به ۴۰ درصد در سال ۲۰۰۰ رسید. با این همه، حقوق و کارمزد زنان در کار مشابه همچنان کم‌تر از مردان است و زنان مزد کم‌تری دریافت می‌کنند (در رده‌های سنی میانه، تا ۴۰ درصد یا بیش‌تر).

رفاه

بررسی «درآمد و هزینهٔ خانوارها» که از سوی ادارهٔ آمار «وزارت امور عمومی و داخلی، پست و ارتباطات» با نمونه سنجی از هشت‌هزار خانوار چند نفره انجام گرفت، وضع اقتصاد خانواده‌ها را در دو گروه حقوق‌بگیران و صاحبان مشاغل آزاد برآورد کرده است. خانوار گروه اول در سال ۲۰۰۰ به‌طور متوسط بیش از سیزده میلیون ین پس‌انداز و نزدیک ۵/۸ میلیون ین بدهی داشته است. این میزان پس‌انداز میان کشورهای پیشرفته، پس از فرانسه، در ردهٔ دوم است.

موازی افزایش درآمد و بهبود رفاه مردم، خانواده‌ها برای سفر، تفریح، مصرف کالا، و خدمات، هزینهٔ بیش‌تری کرده‌اند. درصد خانواده‌هایی که در سال ۲۰۰۱ وسایل خانگی امروزی داشته‌اند به نسبت زیر بوده است: دستگاه تهویه ۸۶/۲، مایکرو وِیو ۹۵/۳، یخچال ۹۸/۴، جاروی برقی ۹۸/۳، ماشین لباس‌شویی ۹۹/۳، تلویزیون رنگی ۹۹/۲،

ویدیو ۷۹/۳ و نمابر ۳۵/۵.

در همان‌سال، ۸۵/۳ درصد خانواده‌ها اتومبیل داشته‌اند. عمر مفید وسایل خانگی برحسب سال بدین ترتیب است: یخچال ۱۲/۴، ماشین لباس‌شویی ۹/۷، دستگاه تهویه ۱۱/۷ و تلویزیون رنگی ۹/۲. نیز، متوسط مدت استفادهٔ خریدار نخستین از اتومبیل (دست اول) سه تا چهار سال است. در مقایسه قیمت‌ها، بیش‌تر اقلام کالای مصرفی در ژاپن (توکیو) از مشابه آن در شهرهای بزرگ غربی (نیویورک، لندن، پاریس و برلین) گران‌تر است.

مسکن

با همهٔ کاهش مداوم در یک دههٔ اخیر و پس از آغاز کساد اقتصادی، در قیمت غیرمنقول، زمین و ساختمان در ژاپن، و به‌خصوص در شهرهای بزرگ، بهای سرسام‌آور دارد. قیمت یک متر مربع زمین در مرکز توکیو تا بیش از یازده میلیون ین گزارش شده است.

در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۸۰ قیمت ملک بر اثر سوداگری و زمین‌بازی بسیاری از صاحبان سرمایه، به‌خصوص بانک‌ها و شرکت‌های بازرگانی و حتی تولیدی، افزایش دیوانه‌وار یافت و تهیهٔ مسکن برای قشرهای حقوق‌بگیر دشوار شد. از آن پس، تلاش بر این بوده است که با اجرای تدابیری مسکن را برای خانواده‌های متوسط دست‌یافتنی سازند. قیمت واحد مسکونی در توکیو ۱۲/۹ برابر درآمد متوسط خانوار و در اوساکا ۹/۵ برابر آن است (در مقایسه، در نیویورک این نسبت ۲/۹ برابر است). دولت ژاپن قیمتی معادل چهارسال درآمد خانوار را برای واحد مسکونی معمولی (آپارتمانی) قابل قبول دانسته است.

سختی وضع و کوچکی مسکن ژاپنی‌ها در میان کشورهای پیشرفته معروف بوده، اما کیفیت مسکن در این سال‌ها بهبود نسبی یافته است (هر چند که ژاپن در این زمینه هنوز به پایهٔ اروپای غربی و امریکا نمی‌رسد). در سال ۱۹۹۸ متوسط سرانهٔ فضای مسکونی در ژاپن ۳۲/۸ مترمربع بوده است.

محیط زیست

مبارزه با آلودگی محیط، به‌خصوص هوا و کاهش گاز زیان‌بار دی‌اکسید در آن از عرصه‌های

توفیق چشمگیر دولت ژاپن بوده است. میزان این گاز در ده‌سالهٔ ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ به یک‌چهارم کاهش یافته است. نیز، مقدار سولفور دی‌اکسید هوا [1] میان سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۵ یک دهم، و میزان کربن مونوکسید[2] آن در سی سالهٔ پایان سدهٔ بیستم کم‌تر از یک چهارم شده است.

متوسط عمر، بیمه، بهداشت و درمان

میانگین عمر ژاپنیان، از چند سال پیش، بالاترین در دنیاست. در سال ۲۰۰۰، عمر متوسط زنان بیش از ۸۴ سال و عمر متوسط مردان بیش از ۷۷ سال اعلام شد.

از دلایل مرگ و میر، سرطان جای اول را دارد (در سال نزدیک به سیصدهزار نفر قربانی این بیماری می‌شوند) و نسبت مرگ به‌علت سرطان به‌سرعت افزوده می‌شود. دیگر موجبات عمدهٔ مرگ‌ومیر، ناراحتی‌های قلبی، بیماری‌های مغزی، ذات‌الریه و سینه پهلو، تصادف، خودکشی، نارسایی کبد، و بیماری‌های ریوی است (هر یک به ترتیب حدود ۱۱۶، ۱۰۵، ۶۹، ۳۱، ۲۴ و ۱۲ قربانی در هر ۱۰/۰۰۰ نفر دارند).

خدمات بیمارستانی چنان گسترش یافته است که امروزه تقریباً همهٔ نوزادان در بیمارستان متولد می‌شوند (در مقایسه با نسبت ۴/۶ درصد در سال ۱۹۵۰)؛ و بیش از ۸۰درصد مرگ‌ها روی تخت بیمارستان یا در خانهٔ سالمندان روی می‌دهد. در سال ۱۹۸۳ نسبت پزشکان به بیماران به هدفی که وزارت بهداشت ژاپن معین کرده بود (۱۵۰ پزشک برای هر یک‌صد هزار جمعیت) رسید. از آن پس شمار پزشکان به‌طور روز افزون بیش از حد نیاز بوده است.

بیمهٔ بهداشتی و درمانی ملی در سال ۱۹۶۱ بنیاد گرفت. از آن پس هر کس می‌بایست زیر پوشش این بیمه باشد. هزینه‌های طبی از محل حق بیمهٔ درمانی، سهمی از خزانهٔ دولت و سهمی که بیمار می‌پردازد، تأمین می‌شود. این هزینه‌ها پیوسته رو به افزایش است و میزان آن به‌ویژه در مداوای افراد دارای ۶۵ سال و بیش‌تر بالاست (۶/۷ برابر هزینهٔ درمان گروه چهارده سال و پایین‌تر).

با گسترش بازنشستگی و پرداخت مقرری پس از دورهٔ کار، در بهار سال ۲۰۰۰ شمار

1. Sulfur Dioxide　　2. Carbon Monoxide

کسانی که مشترک نظام بازنشستگی عمومی ـ دولتی، کارفرمایی و صندوق‌های مشترک ـ بوده‌اند به بیش از هفتاد میلیون رسید. سهم روزافزونی از صندوق بیمه و بازنشستگی به سالمندان پرداخت می‌شود.

امنیت فردی و اجتماعی و آفت‌های آن

هر یک از ایالات ژاپن دستگاه انتظامی خود را دارد، که کمیسیون امنیت عمومی ایالت در کار آن نظارت می‌کند. سازمان پلیس مملکتی ژاپن، که در حیطهٔ نظارت کمیسیون امنیت ملی است، مسئولیت راهنمایی، هدایت و ایجاد هماهنگی میان دستگاه‌های انتظامی ایالات را برعهده دارد. در بهار سال ۲۰۰۰ شمار کل نیروی انتظامی ژاپن ۲۶۷/۵۹۹ نفر گزارش شد. نسبت افراد پلیس به جمعیت در ژاپن (یک پلیس برای هر ۵۵۶ نفر) از ممالک غربی کم‌تر است (در سال ۱۹۹۰، هر ۳۸۴ انگلیسی، ۳۷۹ امریکایی، ۳۱۱ آلمانی، ۲۸۸ ایتالیایی و هر ۲۶۸ فرانسوی یک پلیس داشته‌اند).

رسیدگی دادگاه‌ها، حقوقی یا کیفری، به‌طور کلی سه مرحله‌ای است (مقدماتی، استیناف و تمیز؛ به‌ترتیب در دادگاه بخش، دادگاه عالی و دیوان کشور). در دعاوی خانوادگی، دادگاه خانواده و در جرایم اطفال، دادگاه اطفال، صلاحیت رسیدگی دارند.

پا به پای پیشرفت صنعتی و با تحول وضع اجتماعی، از سال ۱۹۵۰ در بیش‌تر سال‌ها بر شمار جرایم افزوده شده است. این شمار (جز تصادف‌ها و خلاف‌های رانندگی)، که در نیمهٔ سدهٔ نوزده حدود ۱/۴۶۰/۰۰۰ بود، در سال ۲۰۰۰ به بیش از ۲/۴ میلیون رسید. در این میان، سرقت بی‌ورود به ملک دیگران ۴۴/۲ درصد، ماشین‌دزدی ۳۰/۹ درصد، دزدی با ورود به ملک مردم ۱۲/۱ درصد، ضرب و جرح ۲/۶ درصد و کلاهبرداری ۲/۳ درصد جرایم را تشکیل می‌داده است.

در مبارزه با جرایم خطیر مانند قتل، دزدی، ایجاد حریق، تجاوز جنسی، آدم‌ربایی و جرایم خلاف عفت و اخلاق نسبت کشف جرم در سال ۲۰۰۰ به‌ترتیب حدود ۹۵، ۶۰، ۷۸، ۶۸، ۹۰ و ۴۸ درصد گزارش شده است.

شمار دستبرد به بانک‌ها و صندوق‌های عمومی، مانند موجودی پست‌خانه‌ها، نیز در ده‌سالهٔ ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ از ۹۴ به ۱۳۵ مورد افزوده شد. و در سال اخیر فقط در ۶۸ درصد از

این موارد، مرتکب شناخته و یافته شده است. نیز، با پیشرفت اقتصادی و فنی بر شمار جرایم بارآمده از تکنولوژی بالا و نیز جرایم کودکان و نوجوانان به‌سرعت افزوده شده است. همچنین است شمار جرایمی که از ژاپنی‌ها در کشورهای دیگر یا بیگانگان در ژاپن سَر می‌زند و نیز شمار کسانی که پس از ارتکاب جرم از ژاپن می‌گریزند.

از زاویه‌های تاریک ژاپن، وجود دسته‌های جنایتکار سازمان یافته و منسجم است. در سال ۲۰۰۰، شمار اعضای این سازمان‌ها، که در ژاپنی «یاکوُزا» نامیده می‌شود، بیش از ۸۳/۰۰۰ نفر برآورد شد. سازمان‌های مافیایی عمده و درصد اعضا در هر یک از آنها برابر گزارش پلیس ژاپن عبارت است از: یاماگوُچی ـ گوُمی (۳۵/۴ درصد)، سومی‌یوشی ـ کای (۱۱/۶ درصد)، ایناگامی ـ کای (۱۱/۵ درصد) و گروه‌های دیگر (۳۲/۳ درصد). در سال ۲۰۰۰، ۱۳۴ واقعهٔ تیراندازی و ۲۳ مورد قتل نفس به این سازمان‌ها نسبت داده شد.

آموزش

شمار دانش‌آموزان دبستانی در سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۵ همواره رو به فزونی بود، اما پس از جنگ جهانی با کاهش موالید، در پاره‌ای سال‌ها این شمار کاهش داشت و از سال ۱۹۸۰ همواره رو به کاستی بوده است. به‌شمار دانشجویان دانشگاه‌ها از سال ۱۹۴۵ هر سال افزوده شده است. نظام کنونی آموزش ژاپن بر اساس قانون آموزش مصوب ۱۹۴۷ شکل گرفته است.

آموزش پیش‌دانشگاهی، با نظام ۶، ۳ و ۳ سال (به‌ترتیب دبستان، متوسطه و دبیرستان) بر روی هم دوازده سال است، که نه سال اول آن آموزش همگانی و اجباری است. هزینهٔ آموزشی به‌تناسب پیشرفت دانش‌آموز از دبستان به مدرسهٔ متوسطه و سپس دبیرستان، هر سال افزایش می‌یابد. اولیای اطفال ملزم به تأمین ۱۰ درصد هزینهٔ آموزش دبستانی و ۲۳درصد هزینهٔ آموزش دبیرستانی‌اند. هزینهٔ تحصیل در مدارس خصوصی دو تا هفت برابر مدارس دولتی است. آموزش فرزندان، به‌خصوص آنها که به مدرسهٔ خصوصی می‌روند و در دورهٔ دانشگاه که بسیاری از محصلان در دانشگاه‌های دور از موطن خود تحصیل و جدا از خانواده زندگی می‌کنند، هزینه‌ای سنگین بر خانواده‌های ژاپنی تحمیل می‌کند.

از ویژگی‌های نظام آموزشی ژاپن رقابت فشرده و شدید تحصیلی در همهٔ مراحل است،

که در وجود امتحان ورودی در هر مقطع تحصیلی و سعی دانش‌آموزان برای راه‌یافتن به مدارس بهتر و مشهورتر جلوه پیدا می‌کند. مراقبت سخت مادران در کار تحصیل فرزندان، که گاه به حد فشار جسمی و روحی تحمل ناشدنی برای دانش‌آموز می‌رسد، معروف است. برای وارد شدن به کودکستان‌های ممتاز هم مسابقه و گزینش در کار است و همچنین در نام نوشتن در دبستان، مدرسهٔ متوسطه و دبیرستان. این رقابت در مرحلهٔ ورود به دانشگاه به نهایت شدت می‌رسد. عقیدهٔ همگان این است که با تحصیل در مدارس بهتر، شاگرد برای برای ورود به دانشگاه‌های معتبرتر (در رأس آنها دانشگاه توکیو و سپس کیوتو) آماده می‌شود و راه او برای پایگاه اجتماعی برتر و آیندهٔ درخشان‌تر هموار خواهد شد. در واقع هم بیش‌تر برجستگان در دستگاه دولت و در بخش خصوصی از دانشگاه‌های معتبر فارغ‌التحصیل شده‌اند. کوشش اندیشمندان و برنامه‌ریزان آموزش برای تغییر این فکر یا تصور مردم تاکنون کم‌تر نتیجه داده است. این رقابت و تلاش شاگردان برای راه‌یافتن به مدارس بهتر و رشتهٔ درسی مطلوب، به اندازه‌ای موجب رواج تدریس تقویتی و توسعهٔ آموزشگاه‌های بیرون از مدرسه شده است که مانندش را به احتمال در هیچ جای دیگر دنیا نمی‌توان یافت. بیش‌تر دانش‌آموزان ژاپنی پس از ساعات مدرسه روانهٔ آموزشگاه تقویتی می‌شوند یا معلم سرخانه دارند و اکثر شاگردان دبیرستان‌ها تعطیلات آخر هفته را هم در آموزشگاه می‌گذرانند. سال‌های دبیرستان در تب و تاب و تلاش برای امتحان خلاصه می‌شود و این دورهٔ پرتنش و تکاپو با پذیرفته‌شدن در دانشگاه به سرمی‌رسد. در این‌جا جوان خسته از سال‌ها تمرین و تکرار درس و امتحان، مجالی می‌بیند که بیاساید؛ و از این روست که می‌گویند دانشجویان ژاپنی کم‌تر از همسالان خود در جاهای دیگر، مانند اروپا و امریکا، وقت و حواس در کار درس می‌گذارند.

نظام آموزش ژاپن که تا چند سال پیش‌تر الگویی شایسته و محسود بسیاری از جوامع جهان شناخته می‌شد و کیفیت آن را از رموز پیشرفت سریع ژاپن در تجدد و صنعتی‌شدن می‌شناختند، امروزه با مسائلی دشوار دست به گریبان است که از آن میان خشونت در مدرسه، رفتار ناهنجار شاگردان با معلمان، آزار و اذیت شاگردان از سوی هم‌کلاس‌ها (که در موارد بسیار به قتل یا خودکشی آزار شونده می‌انجامد) و شمار روزافزون شاگردان فراری از مدرسه، زنگ خطری برای جامعهٔ ژاپن شناخته می‌شود.

مبادلهٔ محصل با خارج در چند دههٔ گذشته، موازی رشد اقتصادی و اقامت عدهٔ بیش‌تری از اهل کسب و خانوادهٔ آنها در دیگر کشورها و نیز اعزام محصل به مدارس و دانشگاه‌های خارج و پذیرفتن شمار فزایندهٔ دانشجویان بیگانه در دانشگاه‌های ژاپن، هر چه بیش‌تر شده است.

علوم و فنون

در ژاپن، مانند هر کشور صنعتی پیشرفتهٔ دیگر، هزینهٔ هنگفتی صرف R&D[1] (تحقیق و ابداع) می‌شود، به‌خصوص در زمینه‌های زیر (به‌ترتیب از نظر میزان هزینه): تکنولوژی اطلاعات، پیشرفت علوم فضایی، حفظ محیط زیست و بهره‌برداری از ذخایر دریایی. هزینه‌های تحقیق را واحدهای صنعتی، بنگاه‌های پژوهشی و دانشگاه‌ها تأمین می‌کنند. در سال‌های اخیر سهم دو بخش صنایع و بنگاه‌های تحقیقی در این امر بیش‌تر بوده است.

در ثبت ابداع‌ها و اختراع‌ها، که فزونی درخواست‌کنندگان نمودار پویایی تحقیق و پیشرفت علمی و صنعتی در هر کشور است، این درخواست‌ها از سوی ژاپنیان در خارج در ده‌سالهٔ ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۸ بیش از هفت برابر شد (درخواست ثبت ابداع و اختراع از سوی بخش خصوصی امریکا به ۲۰ برابر رسید). حجم تجارت تکنولوژی (فروش فناوری)، که این هم نمایندهٔ سطح و کیفیت تحقیق و رشد علمی و بنیهٔ فنی و صنعتی هر کشور است، نیز با یک برآورد در بیست‌سالهٔ گذشته افزایش مرتب داشته است.

فرهنگ

در بخش فرهنگ، شمار کتابخانه‌های عمومی در ۲۵ سالهٔ گذشته بیش از دو برابر و نیم، شمار امانت‌گیرندگان کتاب هفت برابر و عدد کتاب‌ها شش برابر شده است.

در نیمهٔ سال ۲۰۰۰، شمار آثار میراث فرهنگی به‌ثبت‌رسیده بیش از ده هزار بود که در ۸۵۰ گنجینه و بیش از ۲۰۰ ساختمان نگاه‌داری می‌شده است.

فزون‌تر از نیمی از اقلام و اشیایی که جزء میراث فرهنگی ژاپن به شمار می‌رود، در زیارتگاه‌های شینتو و معابد بودایی جای دارد؛ نزدیک به ۱۵ درصد آن در اختیار بنگاه‌های

1. research and development

خصوصی، ۱۲/۲ درصد آن در موزه‌های دولتی، نزدیک ۱۲ درصد متعلق به افراد و ۴درصد باقی‌مانده هم در مالکیت دیگران است. موزهٔ ملی توکیو، بزرگ‌ترین گنجینه‌دار ژاپن، نزدیک به نود هزار قطعه آثار هنری و تاریخی نگاه‌داری می‌کند. جمع این اقلام در موزه‌های معروف ژاپن بیش از ۱۲۳ هزار گزارش شده است.

هر ساله به پنج یا شش چهرهٔ برجستهٔ دانش و هنر ژاپن نشان عالی فرهنگ داده می‌شود. این نشان در سال ۲۰۰۰ به استادانی در زمینه‌های چین‌شناسی، کار هنری روی چرم، علوم طبیعی، خوش‌نویسی، شیمی آلی و بازیگری تعلق گرفت.

در سال‌های ۱۹۴۹ تا ۲۰۰۱، ده کوشندهٔ ژاپنی در رشته‌های فیزیک (سه نفر)، ادبیات (سه نفر)، صلح (یک نفر) و شیمی (سه نفر) جایزهٔ نوبل گرفته‌اند.

با شناخته شدن آزادی دین در قانون اساسی پس از جنگ ژاپن، دولت نمی‌تواند از عقاید دینی و مذهبی مردم پرس‌وجو و در این زمینه آمارگیری کند. کتاب *سال دین* که «بنگاه امور فرهنگی» ژاپن انتشار داده، حاوی دانسته‌هایی است که سازمان‌های دینی داوطلبانه در اختیار گذاشته‌اند. برابر این آمار، شمار افراد وابسته به بنیادهای دینی، مانند معابد و زیارتگاه‌ها و انجمن‌های مذهبی، ۲۱۴ میلیون یا نزدیک دو برابر جمعیت ژاپن است، زیرا بسیاری از ژاپنی‌ها، هم‌زمان، خود را پیرو آیین شینتو، بودا و احیاناً عقاید دینی دیگر می‌دانند. در این آمار، شمار پیروان شینتو و آیین بودا به‌ترتیب بیش از ۱۰۵ و ۹۵ میلیون گزارش شده است.

رسانه‌ها

شمار مشترکان روزنامه‌ها (که بیش‌ترشان روزنامه‌های صبح و عصر، هر دو، را می‌گرفته‌اند)، در سال ۲۰۰۰ نزدیک ۵۴ میلیون گزارش شد؛ متوسط اشتراک روزنامه برای هر خانوار ژاپنی ۱/۱۳ بود. توزیع روزنامه به‌وسیلهٔ بیش از ۲۲ هزار بنگاه پخش روزنامه، که بر روی هم ۴۷۰ هزار موزع داشتند، انجام می‌شد. ۴۴ هزار تن از اینان پسران و دختران نوجوان دوازده تا هجده سال بودند. در همان‌سال، ۹۳/۵ درصد روزنامه‌های فروخته شده به خانه‌ها تحویل، ۶ درصد از دکهٔ روزنامه‌فروشی‌ها خریداری و نسبت کمی از آن هم با پست

یا وسایل دیگر توزیع شد. پرتیراژترین روزنامه‌های ژاپن *یومیوُری شیمبوُن* (روزانه نزدیک ۱۴/۵ میلیون تیراژ صبح و عصر)، *آساهی شیمبوُن* (بیش از ۸/۳ میلیون)، *ماینیچی شیمبوُن* (بیش از ۵/۶ میلیون)، *نیهون کیزای شیمبوُن* (بیش از ۴/۷ میلیون) و *سانِکی شیمبوُن* (بیش از ۲/۹ میلیون) است.

در زمینهٔ نشر، در سال ۲۰۰۰ نزدیک شش بیلیون نسخه کتاب و مجله چاپ شد، هرچند که تیراژ مجله‌ها ۴ درصد و نیز کتاب‌های چاپ شده ۱۳/۱ درصد، نسبت به سال پیش کاهش یافت. در این سال بر روی هم ۶۷/۵۵۲ عنوان کتاب چاپ شد و ۲۰۹ مجلهٔ تازه آغاز به انتشار کرد.

شمار مشترکان تلویزیون در آن سال از ۳۷ میلیون گذشت (در مقایسه با پانصد هزار در سال ۱۹۵۵). عدهٔ مشترکان ایستگاه‌های ماهواره‌ای تلویزیون نیز به بیش از ۱۰/۶ میلیون رسید.

تفریح و وقت‌گذرانی

بررسی انجام شده از سوی ادارهٔ آمار نخست‌وزیری ژاپن نشان می‌دهد که تفریح و سرگرمی اهمیت روزافزونی برای مردم پیدا می‌کند. لذت‌بردن از غذا در بیرون خانه، گردش بیرون شهر با اتومبیل و سفر داخلی، به‌ترتیب، بالاترین تفریح ژاپنی‌هاست. لذت‌بردن از اوقات فراغت، مورد اقبال روزافزون مردم بوده و از نزدیک دو دههٔ پیش برای آنان مهم‌تر از آرزوی خانهٔ شخصی داشتن شده است.

نیز، امروزه شمار بسیاری از ژاپنی‌ها هر ساله به خارج سفر می‌کنند. با توجه به گرانی نرخ خدمات در ژاپن، سفر خارجی در مواردی از سفر داخلی ارزان‌تر درمی‌آید. در سال ۲۰۰۰ نزدیک هجده میلیون ژاپنی (قریب ۱۲/۵ درصد جمعیت کشور) به خارج سفر کردند؛ نزدیک ۸۲ درصدشان برای گردش و ۱۵ درصد آنها برای کار.

گوناگون
دربارهٔ سرزمین و مردم ژاپن، فکر، فرهنگ، تاریخ، و زندگی ژاپنی‌ها[۱]

«هایکو»، کوتاه‌ترین شعر ژاپنی

هایکو[۲] کوتاه‌ترین قالب شعر ژاپن است که از انواع دیگر شعر پدید آمد و در سدهٔ هفده به اوج خود رسید. هایکو هفده هجا دارد و به سه پاره یا بخش پنج، هفت و پنج هجایی تقسیم می‌شود. سخن از فصل یا اشاره به آن در هایکوُ مهم است. این گونه شعر دایر بر دیدن یا شنیدن یا احساس کردن چیزی در حال و مکان است. هایکو بازتابی است از حقیقت و شاعر می‌کوشد تا در آن با اشاره و بیان موجز و آوردن کلمه‌های خاص، احساسی را در

---

۱. مطالبی که در پی می‌آید بخش‌هایی است از:
هاشم رجب‌زاده، «افزوده‌ها» در یوشیدا ماساهارو، *سفرنامهٔ یوشیدا ماساهارو: نخستین فرستادهٔ ژاپن به ایران دورهٔ قاجار ۹۸ ـ ۱۲۹۷ هجری قمری، ۸۱ ـ ۱۸۸۰ میلادی*، ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده با همکاری ی. نی ئی یا (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳).

2. Hâiku

خواننده برانگیزد. باشو[1] (۱۶۴۴-۱۶۹۴)، بوسان[2] (۱۷۱۶ - ۱۷۸۳) و ایسّا[3] (۱۷۶۳-۱۸۲۷) از شاعران هایکوُ سرا بوده‌اند و از این‌ها باشو معروف‌ترین است.

واکا[4] شعر پنج پارهٔ ۳۱ هجایی است. این شعر دارای انواع مختلف و بسیار قدیم‌تر از هایکو است. از انواع آن چوءکا[5]، تانکا[6] و سه‌دوءکا[7] است، امّا از دورهٔ هیان[8] (سدهٔ هشتم) تانکا گونهٔ رایج آن شد و واکا مرادف تانکا شناخته شد. گفته‌اند که این ترکیب پنج، هفت، پنج، هفت و هفت هجایی طبیعی‌ترین قالب شعر تغزلی برای ژاپنی‌هاست. سه پارهٔ نخست، بخش فرازین شعر است و دو پارهٔ دیگر (هفت و هفت هجایی) بخش فرودین آن (گاه در میان مردم، کسانی بخش زبرین را می‌خوانند و دیگری یا دیگران با خواندن بخش زیرین پاسخ می‌دهند و بدین‌سان مناظره می‌کنند، یا مشاعره). بخش بالایی را کامی - نو - کوُ[9] و پایینی را شیمو - نو - کوُ[10] می‌گویند.

هایکو یا تانکا باید طنین‌دار باشد، مانند طنینی که پس از نواختن ناقوس در فضا می‌پیچید و می‌ماند. این را در ژاپنی «یوئین»[11] می‌گویند. احساسی را هم که سکوت یا حالی به ما می‌دهد یوئین می‌گویند.[12]

بنکه‌ئی، رستم ژاپنیان

بنکه‌ئی[13] یار نزدیک و وفادار یوشیتسوُنه[14] از خاندان میناموتو[15] بود که بی‌مهری برادرش به نام یوریتیتومو[16] مرگی تلخ به دنبال دلیری‌های بسیار برای آن دو فرا آورد. داستان قهرمانی و مرگ آنها در کتاب تاریخی ژاپن به نام *داستان هِی‌که* (*هِی‌که مونوگاتاری*)[17] آمده است.

---

1. Matsuo Bâshô
2. Yosa Buson
3. Kobâyâshi Issâ
4. Wâkâ
5. Chôkâ
6. Tânkâ
7. Sedokâ
8. Heiân
9. Kâmi-no-ku
10. Shimo - no - ko
11. Yoin

۱۲. هاشم رجب‌زاده، «افزوده‌ها»، در یوشیدا ماساهارو، *سفرنامه* یوشیدا *ماساهارو: نخستین فرستاده ژاپن به ایران دوران قاجار*، ۹۸-۱۲۹۷ هجری قمری، ۸۱-۱۸۸۰ میلادی، ترجمه هاشم رجب‌زاده با همکاری ی. نی ئی یا (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳)، ص ۲۵۳.

13. Benkei
14. Yoshitsune
15. Minamoto - no
16. Minamoto-no-Yorititomo
17. *Heike Monogatari*

یوریتیتومو که فرمانروای واقعی ژاپن شده بود، در نتیجهٔ توطئه‌های درباری و حسد و کینهٔ سرداران، به برادر جوان‌ترش یوشیتسونه که با پیروزی‌هایش بر خاندان رقیب، تایرا[1]، راه را برای فرمانروایی برادر هموار کرده بود بدگمان شد و به نابودی‌اش کمر بست.

بنا به روایت‌های افسانه‌وار، یوشیتسونه همراه با بنکه‌ای و هشت رزمندهٔ دیگر که به او وفادار مانده بودند در ماه چهارم سال ۱۱۸۹ در ناحیه‌ای دوردست با سپاهی از سی هزار مرد جنگی روبه‌رو شد. یاران یوشیتسونه با پایمردیِ شگفتی‌انگیز بسیاری را از پا افکندند تا که خود یکایک جان دادند. پس از آن که بنکه‌ئی نیز کشته شد، یوشیتسونه خود را در سرایش کشت و سپس به فرمان او خانه را به آتش کشیدند.

دلیری و وفاداری بنکه‌ئی زمینهٔ قصه‌ها و داستان‌های بسیار شده و از او قهرمانی محبوب برای ژاپنی‌ها ساخته است. جز نمایش‌نامه‌های کابوُکی[2] و نوء[3]، قصه‌های محلی و عامیانه نیز داستان‌های بسیار از بنکه‌ئی دارد. بنکه‌ئی و یوشیتسونه در خصلت و کردار قهرمانی خود دو سیمای متفاوت دارند؛ یکی فداکار و سرسخت و با تدبیر و دیگری جوان و خوب چهره و حساس و بی‌پروا. داستان زندگی هر دوی آنها در هالهٔ افسانه پوشیده است.

دربارهٔ بنکه‌ئی گفته‌اند که نخست مردی ناآرام و خونریز بود تا که یوشیتسونه در دیداری اتفاقی شمشیر از چنگش در آورد و او را شیفتهٔ خود ساخت و بنکه‌ئی از همان دم کمر به خدمت او بست (برای شرح بیش‌تر نگاه کنید به مقدمهٔ هاشم رجب‌زاده بر *قهرمانان در افسانه‌ها و تاریخ ژاپن*، ص ۴۵ ـ ۷۰).[4]

«هشت منزل دوزخ» به عقیدهٔ بوداییان

دوزخ بودایی هشت مرتبه یا منزلِ فرودین دارد که در ژاپنی‌ها چی ـ دای ـ جی‌گاکوُ[5] خوانده می‌شود و یکی از دیگری سهمناک‌تر است و در هر کدام دوزخیان به گونه‌ای عذاب می‌بینند. این هشت منزل در ژاپنی چنین خوانده می‌شود:

اول: توءکوتسو[6] ـ گناهکار را با گرز آتشین به دوزخ می‌اندازند و به آتش عذاب می‌دهند.

---

1. Tâirâ

2. Kâbuki

3. NÔ

۴. همان، ص ۲۹۹ـ۳۰۰.

5. Hâchi Dâi Jigoku

6. TÔ-kotsu

دوم: کوکوُجیو[1] ـ گناهکار را با ریسمان می‌بندند و اندام او را با اره می‌بُرند.
سوم: سی‌یُوگو[2] ـ گناهکار در زجر و عذاب می‌ماند.
چهارم: کیُوکان[3] ـ گناهکار رنج و درد می‌کشد و دیر زمانی از عذاب و وحشت فریاد برمی‌دارد.
پنجم: دای کیوکان[4] ـ بر رنج و عذاب گناهکار می‌افزایند و مدت مدید در رنج می‌ماند، و پیوسته فریاد می‌کشد.
ششم: سیُونتسو[5] ـ با اخگرهای آتش به سراغ گناهکار می‌آیند.
هفتم: دای سیُونتسو[6] ـ اخگرها و آتش سوزان بر گناهکار می‌بارد و تنش گداخته می‌شود.
هشتم: مُوکن[7] ـ این منزل هشتم یا اسفل‌السافلین است و گناهکار در این‌جا برای همیشه در آتش قعر دوزخ می‌ماند.

نزد مسلمان‌ها هشت بهشت (جنات ثمانیه) شناخته است، چنان‌که معتمدالدوله، فرهادمیرزا، در سفرنامه‌اش گوید: «هشت روز و هشت شب تمام در مدینهٔ منوره توقف. انشاءالله از برکت زیارت این آستان، این بندهٔ ذلیل را به جنّات ثمانیه سرافراز خواهند فرمود» (ص ۱۹۴).

در فرهنگ چین و ژاپن، شمارهٔ هشت معنی خاص دارد. در *مانیوءشُو*[8] مجموعهٔ شعری قدیم ژاپن از «هشت گوشهٔ زمین» بارها یاد شده است (شماره‌های ۱۵۵، ۱۹۹، ۲۶۱)؛ نیز نگاه کنید به مقالهٔ پروفسور ئه‌ایجی ایموتو، «هشت گوشه و رمز و راز آن»، *آینده*، س ۱۶، ش ۱ ـ ۸، [۱۳۶۹]).[9]

مراسم «بون»، آیین سالانهٔ زیارت اهل قبور در ژاپن

بون یا اوبون[10] آیینی است برای طلب آمرزش برای درگذشتگان، که در قدیم در روزهای

1. Koku jyo
2. Syu gô
3. Kyu kân
4. Dâi kyu kân
5. Syu netsu
6. Dâi Syu nestsu
7. Mu ken
8. Man yo-shu

۹. همان، ص ۲۹۸ و ۲۹۹.

10. Obon

چهارده و پانزده ماه هفتم سال برپامی‌داشتند و امروزه بیش‌تر در میانهٔ ماه هشتم برگزار می‌شود.

استاد ئه‌ایجی ایموتو[1] محقق و ایران‌شناس ژاپنی در این باره نوشته است: «برابر آنچه که در ونیهون شوکی[2]، (تقویم تاریخی ژاپن که در سال ۷۲۰ میلادی با الگو گرفتن از شیوهٔ تاریخ نگاریِ رسمیِ چین فراهم گشت) آمده است، در ژاپن قدیم دو آیینِ بودایی در سال برگزار می‌شد، که نخستین آن در روز چهار و ماه چهارم سال ـ روز میلاد بودا ـ بود و دیگری در روز پانزدهم از ماه هفتم سال، که اُورابون[3]، نام داشت. امّا امروزه اورابون، یا آیین 'بون' را در روز پانزده ماه هشتم بر پا می‌دارند».

استاد ایموتو اصل این آیین را از ایران دانسته است:

«در تاریخ باستان آمده است که در دورهٔ امپراتوری 'ملکه سایمِی' در روز سوم از ماه هفتم سال ۶۵۷ میلادی چند زن و مرد از راه دریا با کشتی به کیوشو (جزیرهٔ جنوب غربی ژاپن) رسیدند و سپس در روز پانزده این ماه در معبد بودایی 'آسوکا' انگاره‌ای بودایی ساخته شد و در پیش آن اورابون را جشن گرفتند. 'نیهون شوکی' می‌گوید که در روز شانزده ماه هفتم، یکی از این آمدگان به نام 'توکُووارا بیتو کنزو هَشی داچیا' که رهبر این گروه راه گم‌کردگان دریا بود، زنش را به گروگان در ژاپن سپرد و خود او و دیگر همراهانش بازگشتند.

«'تُوکُووارا' یا 'دُووارا' همان تحریف شدهٔ نام 'دارا'ی ایرانی است. به هر روی، آنها 'اُرابون' را جشن گرفتند.

«جزءِ 'هِشی' در نام '... کنزو هشی داچیا' را در سدهٔ هفتم میلادی، ایرانیان 'پارسیگ' تلفظ می‌کردند، که به معنی 'ایرانی' است. 'کنزو' نیز در زبان ایرانی (میانه) به معنی 'هند' (خاستگاه بودا) بود. بر این قرار، 'توکُووارا بیتو کِنزو هَشی داچیا' 'دارای بودایی ایرانی' معنی می‌دهد.

«در ژاپن باستان دو آیین یا جشنواره برای نیاکان باستانی بود؛ یکی برای ماه یکم و هفتم و دیگری برای ماه هفتم و دوازدهم سال. در ایران باستان نیز عقیده داشتند که در نوروز و در آغاز پاییز (در دو موسم اعتدال بهاری و پاییزی)، بسیاری از ارواح نیاکان به این

---

1. Eiji Imoto 2. *Nihon-shoki* 3. Urâbon

دنیای خاکی و به دیدار ما می‌آیند. در ژاپن، موسم 'بون' در ماه هفتم سال و نیز نوروز با آغاز سال، جشنوارهٔ دیدار ارواح است و گفته‌اند که ارواح برای دو هفته در کنار ما در این جهان می‌مانند و سپس به عالم خود باز می‌گردند. پس، برای بدرقه کردن آنها جشنی می‌ساختند و آتش می‌افروختند...» در ایران نیز رسم همانندی بود:

«ایرانیان قدیم دو نوبت جشن، یکی در آغاز بهار و دیگری در آغاز پاییز، برای الههٔ میترا داشتند و می‌گفتند که در این دو موسم ارواح بسیاری از نیاکان به دیدار بازماندگان می‌آیند.

«زرتشتیان عقیده دارند که پیامبر آنها در زندگی‌اش این رسم طبیعت (بازگشت ارواح در موسمی از سال) را، که 'آشُوان' نامیده می‌شود، پذیرفت. این لفظ در فارسی باستان 'اَرتوان' تلفظ می‌شد. بنابر سنگ‌نبشتهٔ داریوش شاه هخامنشی، از آن پس بود که آدمی دارای 'راستی' شد. اَرتوان، در لهجهٔ شرق میانهٔ ایران 'اوراوان' شد و در زبان سُغدی، 'ارتائو فلاورتی' است که به معنی 'ارواح نیاکان که نیکو منش‌اند' است. 'اُوراوان' تلفظ فارسی 'اُورابون' است و در لهجهٔ شرق ایران این را 'وون' تلفظ می‌کنند.

«به این نتیجه می‌رسیم که 'اُرابون' که تاکنون از اصل سانسکریت دانسته می‌شد، درست نیست و ریشهٔ کلمهٔ 'اُرابون' از ایران است و جشن و آیین اُرابون، فقط متعلق به بودایی‌های شمالی است».[۱]

در ژاپن، اعتدال بهاری و پاییزی (نوروز و مهرگان ما) هر دو را جشن می‌گیرند و به آن (ئو) هیگان[۲] می‌گویند.[۳]

روی زمین نشستن ژاپنی‌ها و آداب آن

با این‌که امروزه نشستن بر صندلی و پشت میز در اداره‌ها و شرکت‌ها و مدارس معمول است، ژاپنی‌ها از قدیم روی زمین می‌نشسته‌اند و هنوز هم اتاق‌های بیش‌تر خانه‌های ژاپنی با

---

۱. ئه ایجی ایموتو، «نگاهی به رسم ژاپنی اُرابون، از دیدگاه فرهنگ ایران»، *ایران‌شناسی*، س اول، ش ۴، ص ۷۴۶-۷۴۱.

2. (O) hugan

۳. برای شرح بیش‌تر نک: همان‌جا.



تصویر ۱. طرز نشستن ژاپنی و تعظیم هنگام دیدار و ادای احترام به درجه‌های گوناگون

تاتامی[1] (کف‌پوش حصیری) فرش‌شده است و ژاپنی‌های سنت‌دوست روی تاتامی می‌نشینند. در ترتیب رسمی‌تر، خاصه برای مهمان و نیز هنگام سرما، تشکچه‌ای چارگوش، که زابُوتون[2] نامیده می‌شود، روی تاتامی می‌گذارند و بر این تشکچه می‌نشینند.

شیوهٔ درست نشستن بر تاتامی یا زابُوتون چنین است که باید زانو را ۱۸۰ درجه خم کرد و دو زانو نشست و کمر را راست نگه‌داشت و دست‌ها را روی پاها نهاد.

وضع نشستن آزادتر، چهار زانو نشستن است که در این حال هم باید کمر راست باشد و

---

1. Tatâmi
2. Zâbuton

کف دست‌ها روی دو زانو نهاده شود. این وضع نشستن بیش‌تر خاص مردان است.

برای خانم‌ها شایسته این است که دو زانو بنشینند و در وضع آزادتر و راحت‌تر، می‌توانند کمی به وضع مایل بنشینند و پنجه و کف و مچ پاها را به طرف بیرون بگذارند تا زیر فشار تنه نباشد.

روی زمین نشستن، خاصه به وضع دو زانو، برای غربی‌ها که به این طرز نشستن عادت ندارند بسیار دشوار است. بنجامین در وصف تکیهٔ دولت در دورهٔ قاجار می‌نویسد: «(در طاق‌نمای تکیه دولت، و برای دیدن تعزیه) جمعی از ایرانی‌ها که شأن آنها کم‌تر بود در طرف عقب طاق‌نما جا گرفته، همه دو زانو (روی قالی) نشسته بودند و این قسم نشستن خیلی کار مشکلی است و اگر شخص از طفولیت به آن عادی نشده باشد خیلی صدمه می‌خورد، و من مجبور بودم به طرز عثمانی‌ها چهار زانو بنشینم» (ص ۴۳۹). در ژاپن، چهار زانو نشستن را طرز هندی می‌گویند.[۱]

پرچم «شمس طالع»، نشانهٔ کشور آفتاب

هینو ـ مارُو[۲] به معنی قرص خورشید نشانهٔ کشور شمس طالع یا سرزمین برآمدن خورشید است. هینومارُو که در سال پنجم دورهٔ میجی (۱۸۷۳ میلادی) رسماً پرچم ملی ژاپن قرار داده شد، دایره‌ای است سرخ رنگ در میان زمینهٔ مستطیل سفید با اندازه‌های دو به سه، که شعاع دایره $\frac{۳}{۵}$ عرض پرچم است.

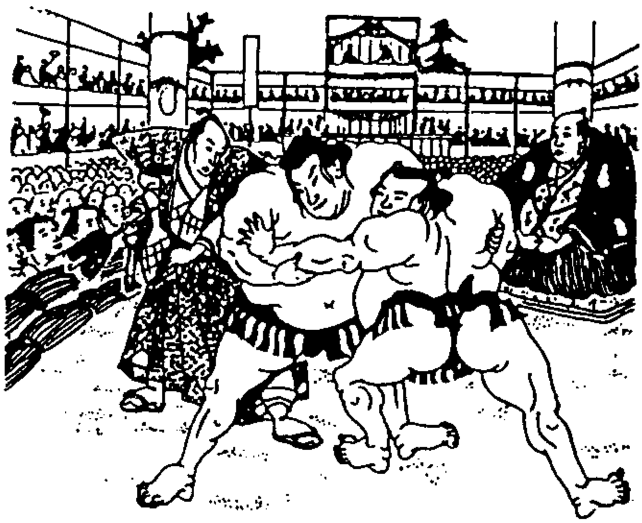
هر چند که ژاپن تا عصر جدید پرچم ملی نداشت، امّا دربار امپراتور و خاندان‌های اشراف و خانواده‌های جاافتاده هر کدام نشان خانوادگی خاص خود را داشتند. پرچم هینومارو را نخست شیمیزُو ناری آکیرا[۳] امیر ایالت ساتسُوما[۴] طرح کرد تا نشانهٔ کشتی‌های این ایالت باشد و حکومت سپهسالاری ژاپن در سال ۱۸۵۴ این درخواست او را پذیرفت. پس از نهضت تجدد ژاپن که داشتن نشان ملی ضروری شناخته شد، همین طرح را برای پرچم ژاپن مناسب یافتند و برداشتند.

گفته‌اند که دربار چین و رزمندگان آنجا از قدیم نقش خورشید و ماه را در بیرق‌هایشان به

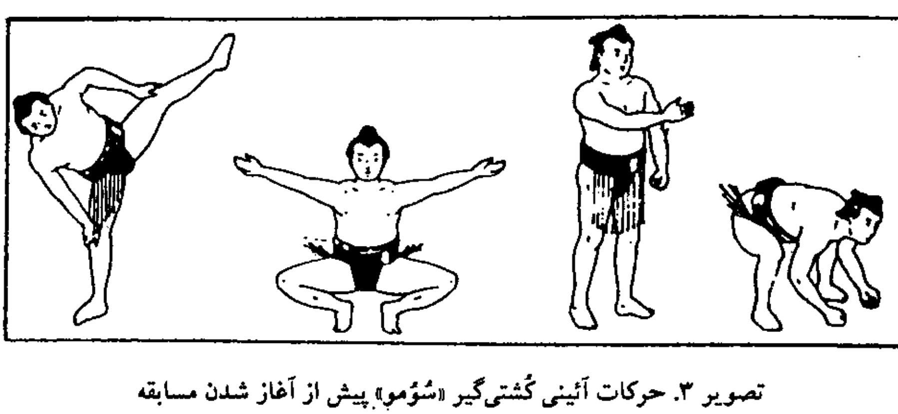
---

۱. هاشم رجب‌زاده، همان، ص ۲۸۴.

2. Hino-mâru 3. Shimizu Nariakirâ 4. Sâtsumâ



تصویر ۲. نقاشی قدیمی از کُشتی سُوُموْ



تصویر ۳. حرکات آئینی کُشتی‌گیر «سُوُمو» پیش از آغاز شدن مسابقه

کار می‌بردند، زیرا که خورشید برادر بزرگ امپراتور انگاشته می‌شد و ماه خواهر او. ژاپنی‌ها، احتمالاً در سدهٔ هفتم، این نمادها را از چینیان گرفتند.

طرح پرداخته‌تری از پرچم شمس طالع، به صورت گل داوودی شانزده پر ـ که پیداست نقش دیگری است از خورشید با پره‌های فروغ آن ـ برای پرچم سلطنتی ژاپن برداشته شد. پرچم نظامی ژاپن هم، با شانزده بارقه بر زمینهٔ آن، صورت دیگری از همین طرح است.[1]

تخت یا سکوی «سومو» به جای گود کُشتی ایران

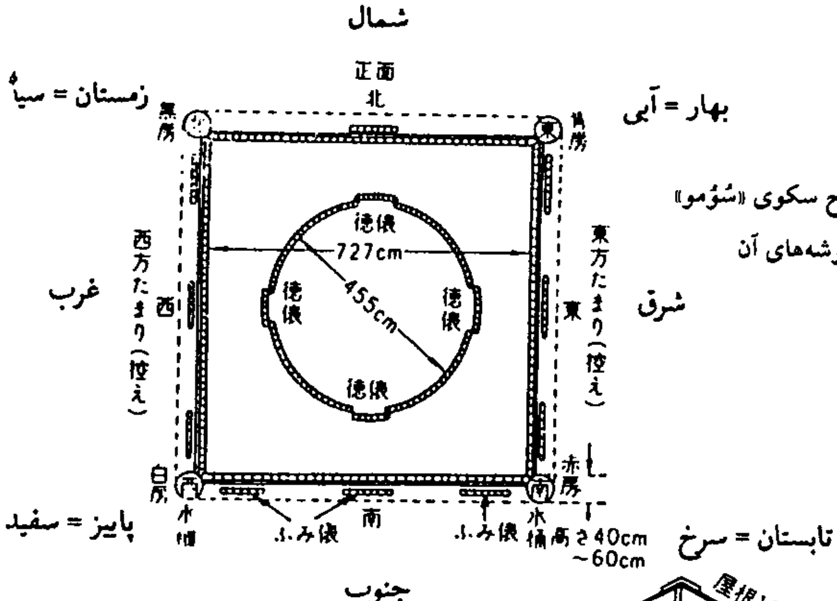
جایگاه یا صحنهٔ کشتی باستانی ایران گود است، امّا جایگاه سُوموء[2]، کشتی باستانی ژاپن، بر بلندی است؛ سکویی است چارگوش و ساخته از خاک که چهل تا شصت سانتی‌متر بلندی دارد و هر ضلع آن ۷۲۷ سانتی‌متر است و «دوءهیوء»[3] نامیده می‌شود. کشتی‌گیران در دایرهٔ میان این سکو که ۴۵۵ سانتی‌متر قطر دارد و از خاک و شن نرم پوشیده شده و با حاشیه‌ای حصیری ساخته از ساقهٔ برنج و انباشته از خاک مرزبندی شده است، درمی‌آویزند و هر یک از دو حریف می‌کوشد تا دیگری را به زمین بزند یا از دایره بیرون اندازد. چهار بَرِ این سکو شمال و جنوب و مشرق و مغرب نامیده می‌شود و چهار گوشهٔ آن با نام رنگ‌ها ـ آبی (شمال شرقی)، قرمز (جنوب شرقی)، سفید (جنوب غربی) و سیاه (شمال غربی) به ترتیب، نشانهٔ بهار، تابستان، پاییز و زمستان ـ مشخص است. محاذی این صحنه و از سقف بلند ورزشگاه طاق‌نمای چارگوش آویخته شده است که ۴۱۰ سانتی‌متر بلندی دارد و آن هم هر کنار آن هم ۷۲۷ سانتی‌متر است. این طاق‌نما سقفی شیروانی مانند است که از دو سو شیب دارد (نگاه کنید به تصویر صفحهٔ ۳۲۷).

سُوموء تاریخ چند صد ساله دارد، امّا به خصوص از دورهٔ ادو (سال‌های ۱۶۰۳ ـ ۱۸۶۷) رواج بیش‌تری پیدا کرد. در آغاز دورهٔ ادو، «دوءهیوء» وجود نداشت؛ ورزشکاران به دو گروه خاور و باختر تقسیم می‌شدند و روی صحنهٔ وسیعی با هم می‌آویختند و هر یک از آنها می‌کوشید تا دیگری را بیندازد و چون مرز محدود و معین نبود بسا که درگیری پیدا می‌شد تا آن‌جا که در سال ۱۶۸۴ در نتیجهٔ زد و خوردهای بسیار که در صحنه روی‌داد، سُوموء را

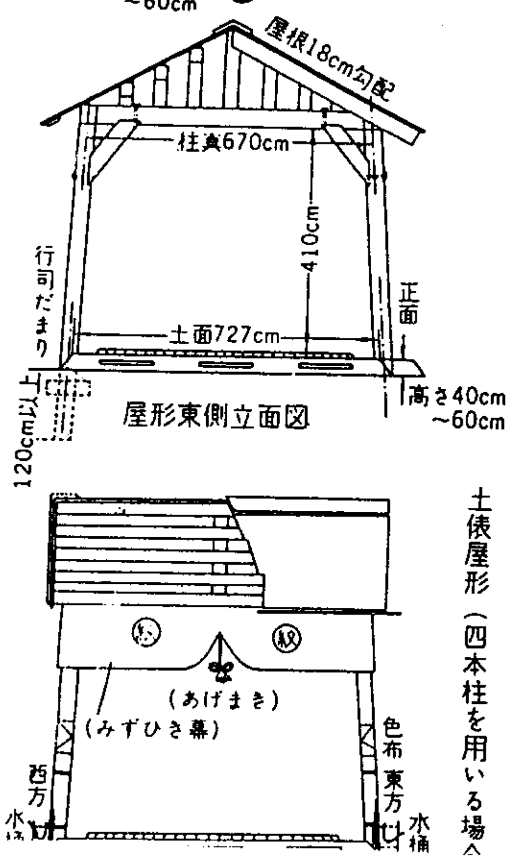
---

۱. همان، ص ۲۶۶.

2. Sumô 3. Dôhyô



تصویر ۴. طرح سکوی «سُوُمو»
و نام بَرها و گوشه‌های آن



تصویر ۵. ترکیب و اندازهٔ طاق‌نماهای
مرسوم که بالای سکوی
«سومر» می‌آویزند.

ممنوع کردند. امّا چون مردم به آن دل‌بسته بودند، چند سالی بعد با مرزبندی کردن میدان رقابت و قرار دادن ضوابطی برای این کُشتی، زورآزمایی سُوموء ازسرگرفته شد. ورزش سُوموء با شینتو[1]، آیین باستانی ژاپن، پیوند دارد و امپراتور معمولاً دوستدار و حامی آن است. بسیاری از آداب سُوموء به ورزش باستانی ایران شبیه است. از پهلوانان کشتی ژاپنی هم انتظار می‌رود که نمایندهٔ فضیلت‌های اخلاقی باشند، چنان‌که ورزش باستانی ایران با عیّاری و آیین جوانمردی پیوند دارد.

نمایش‌های جنبی سُوموء و حرکات ورزشکاران پیش و پس از مسابقه هم گیرایی خاص دارد.[2]

کنتارو، نمونهٔ پسر صالح

کنتارو[3] نمونهٔ آرمانی پسران ژاپنی است. او نمونهٔ تندرستی، نیرو، سیرت نیک و وفاداری است. مادران آرزو می‌کنند که پسرانشان چون کنتارو نیرومند و طبیعی بار آیند. کنتارو فرزند طبیعت است و معاشران بد او را تباه نکرده‌اند. کنتارو از همان آغاز که چشم به جهان گشود از پدر دور افتاد و چنان‌که در قصه‌ها آمده است، در کوه آشیگارا[4] به وسیلهٔ مادرش یا پیرزنی که جادوگری می‌دانست بزرگ شد. کنتارو در زندگی با این زن کوه‌نشین، هیچ پسر همبازی نداشت و خرس‌ها و دیگر حیوان‌های آزاد طبیعت همبازی هر روز او بودند. او روزهایش را فقط به بازی نمی‌گذراند؛ به جنگل می‌رفت و درختان تناور را با تبر می‌شکست تا هیزم برای مادرش فراهم کند. او فرزندی مطیع بود و برای کمک به مادرش همه کار می‌کرد. در تصور ژاپنی‌ها، کنتارو همیشه با خرس‌ها و تبرهای بزرگ و سنگین پیوند دارد. روح طبیعی و صافی کنتارو که بارآمدِ زندگی تنهای او با طبیعت در کوهستان‌های پوشیده از جنگل است، فضیلتی است که بیش از هر چیز به آن ارج می‌نهند.

داستان کنتارو از سرگذشت ساکاتا ـ نو ـ کینتوکی[5]، یکی از چهار رزمندهٔ مشهور یار و

---

1. Shintô

۲. همان، ص ۲۴۹.

3. Kentaro

4. Ashigarâ

5. Sakata-no-Kintoki

همراه میناموتو یوریمیتسُو (۹۴۴ ـ ۱۰۲۱)[۱]، از امیران امپراتور در قرن دهم که به رایکو[۲] شهره است، مایه گرفت. کینتوکی بیش‌تر برای نیرومندی و کارایی جنگی‌اش معروف بود. او نمونهٔ مرد رزمنده شناخته شد. نام پسری او کنتارو بود و داستان و قصهٔ کنتارو از آنجا پرداخته شد. در ژاپن قدیم، پسرها در سال‌های بچگی اسمی داشتند که با رسیدن به سن رشد آن را رها می‌کردند و نام مردانه می‌گرفتند.

عروسک «کنتارو» یکی از متداول‌ترین اسباب بازی‌ها برای پسران است و میان عروسک‌هایی هم که روز جشن پسران (روز پنجم ماه پنجم) می‌آرایند، کنتارو هست ــ به سیمای پسری پنج یا شش ساله، خوش اندام و نیرومند و شاداب. او همیشه برهنه نموده می‌شود، با پوست سرخ و سفید و صورت گرد، تن و اندام پرورده و موی چتری و کاکلی بالای سر، در حالی که خرسی را با ریسمانی می‌کشد و تبر بزرگی بر دوش تکیه داده است. نشانهٔ نگارشی چینی ـ ژاپنی (کانجی)[۳] که «کین»[۴] خوانده می‌شود (به معنی طلا) نقش پیش‌بندی است که به سینه دارد، یا آن را چون درفشی بر سر چوب نهاده است و بر شانه می‌برد[۵].

مآخذ

ایموتو، ئه‌ایجی. «نگاهی به رسم ژاپنی اُورابون، از دیدگاه فرهنگ ایران» *ایران‌شناسی*. س اول. ش ۴: ۷۴۱ ـ ۷۴۶.

ماساهارو، یوشیدا. *سفرنامه یوشیدا ماساهارو: نخستین فرستادهٔ ژاپن به ایران دورهٔ قاجار ۹۸-۱۲۹۷ هجری قمری، ۸۱ ـ ۱۸۸۰ میلادی*. ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده با همکاری ی.نی ئی یا. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳.

Mock Joyoa's Things Japanes. Tokyo, 1958.

1. Minamoto Yorimitsu 2. Râiko 3. Kânji
4. Kin
۵. همان، ص ۲۹۸، نیز بنگرید به: *Mock Joya's Things Japanese* (Tokyo, 1958), p.207-208

افسانهٔ آفرینش و بنیاد کشور ژاپن

هاشم رجب زاده

از نخستین تعالیم یا باورداشت‌هایِ شینتو[1]، آیینِ باستانی ژاپن، افسانهٔ آفرینش و بنیاد امپراتوریِ کشور آفتاب است. این افسانه می‌گوید که در آغاز پنج خدا، یکی از پیِ دیگری، در آسمان‌ها پدید آمدند و به دنبال آنها هفت نسل از خدایان، الهه‌ها پدیدار شدند. دو نسل نخستین، تک بودند امّا پنج نسلِ دیگر زوج ـ هر کدام مرکب از خدایی و الهه‌ای. آخرین نسل اینان، ایزاناگی[2] و ایزانامی[3] به فرمان خدایان پیشین بر آستانهٔ آسمان ایستادند و از آنجا نیزه‌ای را به تهِ دریایی که در زیر گسترده بود فرو بردند و چون نیزه را از دریا برآوردند، قطره‌های آبی که از آن می‌چکید جزیرهٔ کوچکی در دریا ساخت. آنها به این جزیره فرود آمدند و این‌جا الههٔ آفتاب یا فروغ والای آسمانی به نام آما ـ تِراسُو ـ ئو ـ می ـ کامی[4] و برادرش سُوسا ـ نو ـ ئو ـ نو ـ می‌کوتو[5] به وجود آمدند. آما ـ تِراسو یا الههٔ آفتاب را نیای بزرگ خاندان امپراتوریِ ژاپن می‌دانند و از این‌رو است که پادشاه، فرزند آفتاب شناخته می‌شود.

---

1. Shinto
2. Izânâgi
3. Izânâmi
4. Ama - terasu - ô - mi - kami
5. Susa - no - o - no - Mikoto

سُوسا ـ نو ـ ئو، برادر کوچکِ الههٔ آفتاب، جوانی پیلتن و نیرومند امّا سرکش بود و خواهر را بسیار آزرد، چندان‌که او از خشم و دلتنگی در غارِ سنگی آسمان پنهان شد. پس تاریکی سراسرِ عالم را پوشاند. خدایان و الهه‌ها نگران و در پیِ راهی برآمدند تا او را از ظلمات بیرون آورند. بیرون غار گرد آمدند و پیشکش‌ها آوردند و سرود نیایش خواندند. آن‌گاه یکی از الهگان آتشی افروخت و گِرد آن با شور و سرور به رقص درآمد. آسمان از طنین هلهله و خندهٔ خدایان به لرزه درآمد و الههٔ آفتاب شگفت‌زده سر از غار بیرون کرد تا ببیند در آنجا چه می‌گذرد که یکی از خدایان دست او را کشید و از غار بیرونش آورد و دیگران زود تخته‌سنگی عظیم بر دهانهٔ مغاک نهادند و راه بازگشتن را بر او بستند. آن‌گاه خدایان انجمن کردند و میان خواهر و برادر (آفتاب و ماه) به داوری نشستند و سُوسا ـ نو ـ ئو را به کیفرِ آزردن خواهرش به ولایت ایزُومو (ایالت شیمانه کنونی) راندند. ناسازگاری این خواهر و برادر را افسانه‌شناسان نماد و سرآغاز کشاکش همیشگی میان زن و مرد دانسته‌اند.

افسانه‌ای دیگر می‌گوید که ایزاناگی و ایزانامی پس از خوردنِ میوهٔ بهشتی به زمین رانده شدند. این روایت به داستان آفرینش در ادیان پدید آمده در باختر آسیا و سرگذشتِ آدم مانند است.

در روایتی دیگر از افسانهٔ آفرینش می‌خوانیم که جهان هستی از میان توفان و آشوبی برآمد و چون آسمان و زمین آرام گرفت. خدایانی چند از پردهٔ عدم به عرصهٔ وجود آمدند تا که خدایی به نام ایزاناگی و الهه‌ای به نام ایزانامی پدیدار شدند و اینان سرزمین ژاپن را از مجموعهٔ جزایر و دریاها و طبیعت و اقلیم پیرامون آن زادند. پس ایزانامی الههٔ خورشید را زاد و در پیِ آن خدای ماه را، که این دو در آسمان تابان و درخشان ماندند. ایزانامی بسیاری خدایان و الهگان دیگر زاد، که پسین آنها همان خدای آتش (هو ـ مُوسوبی)[1] بود که مادر به هنگام زادن این پسر در شرارهٔ او سوخت و خاکستر شد. پس ایزاناگی به جست‌وجوی جفت خود که جان و روان او بود به راه افتاد و به سرزمین ظلمات رفت، امّا آنجا جز تاریکی و تباهی نیافت.

روایت دیگری از افسانهٔ پیدایی ژاپن می‌گوید که در روزگارانِ دور دو موجود آسمانی خدایی و الهه‌ای، روی پل شناور بهشت ایستادند و خواستند ببینند که در زیر آسمان، زمینی

1. Ho - Musubi

هست یا نه. پس زوبینی جواهرنشان برداشتند و آن‌را پایین فرستادند که در اقیانوس زیر پایشان فرو رفت و چون بیرون آوردند قطره‌های آب که از آن می‌چکید جزیرهٔ کوچکی ساخت. این دو به زمین فرو آمدند و در آن ستونی برافراشتند و چون گِرد آن به رقص پرداختند و به قاعده و درست سخن گفتن آغاز کردند (نخست مرد سخن گفت) اولادی از آنها پیدا آمد که همان هشت جزیرهٔ اصلی ژاپن بود.

کوجیکی و نیهونگی

از افسانهٔ آفرینش ژاپن در تاریخ‌نامه‌های قدیم، و از آن‌میان کوجیکی [1]، نخستین تاریخ‌نامهٔ افسانه‌ای ژاپن، فراهم آمده در سال ۷۱۲ م. و نیهونگی [2] یا نیهون شوکی [3]، تاریخ‌نامهٔ واقعی تألیف شده در سال ۷۲۰ م، سخن به میان آمده است. در بیش‌تر این افسانه، مایه‌ها و پنداشت‌هایی همانند باورهای افسانه‌ایِ ایران باستان نمودار است، چنان‌که داستانِ زاده‌شدن در آتش یا از آتش به قصهٔ ققنوس ــ مرغ افسانه‌ای که از آتش زاده می‌شود ــ مانند است. جست‌وجو در ظلمات نیز در ایران افسانه‌ای است که بیش‌تر دربارهٔ اسکندر پرداخته‌اند که در پیِ آب حیات به آنجا رفت.

یکی دیگر از افسانه‌ها چنین ادامه می‌یابد که پس از آمدنِ ایزاناگی و ایزانامی به زمین، روزی که ایزاناگی برای آب‌تنی رفته بود جامهٔ خود را کنار چشمه از تن درآورد و آنجا از هرتکه رخت و هر اندام او خدا یا الهه‌ای زاده شد. از چشم چپ او الههٔ آفتاب سر زد و از چشم راست او خدای ماه و نیز الههٔ توفان که گمان می‌رود همان پسر سرکش در افسانهٔ نخست و خدای آتش در افسانهٔ دوم باشد. دو فرزند نخست به آسمان رفتند، امّا توفان در زمین ماند و سرکش و ویرانگر به هر سو تاخت. جالب است که «سوُسا ـ نو ـ ئو» که آشوبگر و ویرانساز خوانده می‌شود، در این افسانه‌ها تنها خدایی است که کارساز می‌نماید.

پادشاهی ژاپن

دنبالهٔ افسانهٔ نخست که به بنیاد شدن پادشاهی ژاپن و پیدا آمدن مردمان در این جزیره

---

1. *Kojiki*
2. *Nihongi*
3. *Nihon - Shoki*

می‌رسد، می‌گوید: یک روز سوُسا ـ نو ـ ئو در ایزوُمو قاشقکی چوبی دید بر رودِ هینو[۱] می‌رود، به آن‌سو رفت تا به کلبه‌ای رسید. در آنجا دید که پدر و مادری با دخترشان نشسته‌اند و گریه می‌کنند. زن و شوهر با دیدن سوُسا ـ نو ـ ئو از سرنوشت خود نالیدند و گفتند که آنها هشت دختر داشتند، امّا اژدهای بزرگی که هشت سر و هشت دُم دارد هر سال به خانه آنها آمده و هر بار یکی از دخترها را گرفته و بلعیده است و امسال هم یکی از همین روزها است که باز از راه برسد و هشتمین دختر را نیز در کام کشد. سوسا ـ نو ـ ئو اژدها را کشت و با آن دختر عروسی کرد و از آنها فرزندان بسیار و نسل‌های پی در پی به خوشی در ایزومو زیستند.

از سوی دیگر، الههٔ آفتاب به نوادهٔ پسری خود، مینیگی ـ نو ـ میکوتو[۲]، دستور داد که از آسمان به زمین برود و آنجا بماند و گفت که او بر اقلیم برنج‌خیز ژاپن فرمان خواهد راند و سعادت و پادشاهی همیشه در تبارش خواهد ماند. مینیگی ـ نو ـ میکوتو به نشانهٔ این رسالت آسمانی سه گنجینه همراه آورد. یک نگین، یک شمشیر و یک آینه. شمشیر او همان بود که سوسا ـ نو ـ ئو با کشتن اژدها در یک دُمِ آن یافته بود. این نگین و شمشیر و آینه سه نشان امپراتوری ژاپن دانسته می‌شوند. این سه که در ژاپن جای تاج و تخت را دارند، نگین سلیمان و جام جمشید را به یاد می‌آورند و نیز شمشیر شگفتی‌آفرین بسیاری از سرداران تاریخ‌ساز را.

الههٔ آفتاب یا آما ـ تراسوُ ـ ئو ـ می ـ کامی را نیای نخست خاندان پادشاهی و مادر روحانی مردم ژاپن می‌شناسند. الههٔ آفتاب در زیارتگاهِ ایسه[۳]، در ایالت می‌یه[۴] پرستش می‌شود. گنجینهٔ این زیارتگاه را آیینهٔ مقدسی می‌دانند که الههٔ آفتاب هنگامی که نینیگی ـ نو ـ میکوتو را به زمین می‌فرستاد به او داد. در کوجیکی، تاریخ‌نامهٔ افسانه‌ای ژاپن، می‌خوانیم که الههٔ آفتاب به این فرزند زادهٔ خود گفت که هر گاه بخواهد او را ببیند می‌تواند در این آینه نگاه کند. گفته‌اند که شمشیر مقدس در زیارتگاه آتسوُتا[۵]، نیایشگاه شینتویی در ناگویا[۶]، و نگین هم در کاخ امپراتور جای داده شده است.

شرح مخبرالسلطنه

شادروان مهدیقلی هدایت که نخستین ایرانیِ فرهیخته‌ای است که در عصر جدید به ژاپن

---

1. Hino
2. Minigi - no - Mikoto
3. Ise - jingu
4. Mie
5. Atsuta
6. Nagoya

رفت، با آن‌که بیش از بیست روز در این سرزمین نبود (دسامبر ۱۹۰۳ / رمضان ـ شوال ۱۳۲۱) شرحی موجز در سفرنامهٔ کوتاه امّا پر محتوای خود دربارهٔ خدایان شینتو و اساطیر ژاپن نگاشته[1] و همین داستان را در کتاب تحفهٔ مخبری[2] به نظم آورده است. این هر دو متن در زیر نقل می‌شوند.

«از مواصلتِ ایزاناگی (ماه) و ایزانامی (آفتاب) جزایر ژاپن پیدا شد و عده‌ای ربّ و ربّه... ربّ آتش که پیدا شد ایزاناگی درگذشت. ایزانامی چون اُرفئهٔ یونانی که به منزلگاه اموات (هاژدِس) در دل زمین رفت که معشوق خودش را برگرداند، دنبال ایزاناگی را گرفت که برگردد. می‌بایست از ارباب اجازه بخواهد، قدری به طول انجامید. دنده‌ای از شانهٔ گیسویش را شکست آتش زد و وارد حوزهٔ ارباب شد... ایزاناگی برگشت و خود را در رود شست‌وشو کرد. استحمام از آنجا جزء آداب مذهبی گشت. هر پارچه از لباسش را که درمی‌آورد ربیّ می‌شد، و باز از هر عضوش ربّی. یکی از آنها آفتاب شد (آماتراسو) که چشم چپ او بود، و ماه از چشم راستش. آخر از بینی‌اش سوُزانواوُ (مرد غیور) عالم بین این سه بخش شد و سلاطین ژاپن از نوادهٔ مرد غیورند که از بینی خورشید خانم درآمده است. بین مرد غیور و خورشید نزاع افتاد. خورشید رنجیده به غاری پنهان شد. ارباب مجمعی ساخت‌اند، از غار بیرونش آوردند، مالک خشکی گشت. مرد غیور به دریا تبعید شد».

ژاپـنی را هست آییـنِ دگـر — هست بـودایـی هـم آنجا جلوه‌گر
زابـتدا در قـصه‌هاشان سه خـداست — دو خـدای دیگر از آن سه بـخاست
جـفت جـفت آن آلهـه جلوه نـمود — تـا پـدید آمد هـر آن در چنته بـود
غـیر آن سه باز زان دو چند جفت — آلهـه بـدشان بـه عـالم در نـهفت
جـفت هـفتم گشت مأمور ای امان — تـا بـریزد طـرح بـنیان جـهان
آفـریدندی جـزایـر را نـخست — دور گشـتندی بـه بـینندش درست
تـا بـه نـزدیک سـتون آسـمان — انـدر آنـجا دل بـه هـم دادند هـان
زان دو فـرزندی بـزاد و جست زود — در بـه کشـتی کـان کـنار آب بـود

---

۱. مهدیقلی هدایت، *سفرنامه تشرف بمکه معظمه از طریق چین = ژاپن = امریکا* (تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۳)، ص ۱۲۰ ـ ۱۲۱.

۲. مهدیقلی هدایت، *تحفه مخبری یا کار بیکاری* (تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۳)، ص ۲۰۲ ـ ۲۰۳.

جُست دوری اوز مادر وز پدر — غیر ژاپانی ز نسل آن پسر
چشم چپ‌شان مهر گشته راست ماه — رب طوفان گشت پیدا پس ز آه
مه برادر خواهرش خورشید بود — بین ایشان اختلافی رخ نمود
از برادر گشته خواهر رنجه سخت — در بن غاری کلان در بر درخت
آلهه در وحشت افتادند سخت — ز آسمان خورشید چون بربست رخت
چون ز تاریکی بدندی در محن — بر در آن غار کردند انجمن
محفلی در پیش در آراستند — مطرب و بازیگران را خواستند
تا به رقص و خواندن و آهنگ‌ساز — بر سر مهر آورندی مهر باز...
مهر آمد تا ببیند حال چیست — این همه غوغا و قیل و قال چیست
کوهی افکندند پیش غار زود — مهر را خود راه برگشتن نبود
آینه در پیش او بگذاشتند — محو حسن روی خویشش داشتند

مآخذ

هدایت، مهدیقلی. تحفه مخبری *یا کار بیکاری*. تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۳.

______. *سفرنامه تشرف بمکه معظمه از طریق چین = ژاپن = آمریکا*. تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۳.

مردم و
رسم و راه زندگی

زنان در جامعهٔ ژاپن: دیروز و امروز

ژاپن در نوشته‌های جوانان ژاپنی

ناچیزی مرگ نزد ژاپنی‌ها

زنان در جامعهٔ ژاپن: دیروز و امروز[1]

هاشم رجب‌زاده

در ژاپن قدیم

ژاپن، که مردم آن در روایات اساطیری فرزندان آماتِه راسوُ ـ او ـ می‌کامی[2] یا الههٔ آفتاب‌اند، شاید در روزگار باستان سرزمینی بوده است که زنان آن موقعیت اجتماعی برتر، یا دست‌کم برابر مردان، داشته‌اند. با این همه جالب است که در افسانه‌های ژاپن، هنگامی که الههٔ آفتاب از برادر ناآرامش، سوُسا ـ نو ـ ئو ـ نو ـ میکوتو، گواه و سوگندی خواست که قصد آزار خواهر را ندارد، او پاسخ داد: «اگر فرزندی که از او به وجود خواهد آمد دختر بود، نشانهٔ دل تیرهٔ اوست؛ و اگر پسر بود، گواهِ قلب پاکش».[3]

شماری از تاریخ‌دانان از «جامعهٔ مادرسالار» در ژاپن قدیم یاد کرده‌اند، که پس از

---

۱. این مقاله قبلاً در ماهنامهٔ *کلک*، ش ۶۵ (مرداد ۱۳۷۴): ۸۱-۸۹ و فصلنامهٔ *پل فیروزه*، س اول، ش ۴ (تابستان ۱۳۸۱): ۴۹ ـ ۵۸، به چاپ رسیده است.

2. Amate-rasu-o-Mikami

3. Nihongi. *Chronicles of Japan ... to 675 AD,* trans. by W.C. Aston (Tokyo: Tuttle, 1972), p. 34-35.

دیرزمانی به جامعهٔ دورهٔ نارا (سال‌های ۷۱۰ تا ۷۸۱ م)، که زنان در آن هنوز جایگاه والا داشتند، جای داد. سرانجام، در میانهٔ دورهٔ هیان[1] (سال‌های ۷۹۴ تا ۱۱۸۵)، با برآمدن طبقهٔ بُوشی (رزمندگان) و امیران تیولدار سامورایی، نظام تازه پیدا آمد.

در تاریخ ژاپن، ده ملکه فرمانروایی داشته‌اند. از این میان، هشت امپراتریس در دورهٔ نارا بودند و نخستین اینان ملکه سوُیکو[2] نام داشت.

از قطعه‌های آمده در کتاب هشتم *مانیوءشو* (نخستین مجموعهٔ شعری ژاپن، مرکب از بیست دفتر، فراهم آمده در سدهٔ هشتم میلادی)، پیداست که در دورهٔ تاریخی نارا رسم بود تا مردان به دیدار زنان بروند. در آثار ادبی ژاپن از افسون زیبایی و گیرایی زنان و شیفتگی و شیدایی مردان به آنان سخن بسیار آمده است.

در اندیشهٔ بودایی

در یکی از داستان‌های بودایی می‌خوانیم که بودا تازه عروسی از آشنایان، که نافرمانی نسبت به شوهر پیش گرفته بود، را اندرز داد و گفت که «زنان هفت گروه‌اند: جانی رفتار (بی‌شرم و عفت)، دزدمنش (اسرافکار)، سلطه‌جو نسبت به شوهر، مادرسان، خواهروار، دوستِ شوهر، و خدمت‌کار همسر؛ و نتیجه گرفت که زنِ با فضیلت باید که همسری چنین (همچون خدمت‌کار) برای شوهر باشد».[3]

در سده‌های میانه

در قرون میانه و در پی دگرگونی‌های اجتماعی، تسلط مردان بر زنان به‌تدریج استوار شد. برابر قانون یوءروء[4] (سال ۷۱۸)، که در اصلاح مقررات دورهٔ تایهوء[5] (۷۰۹ م) وضع شد و عمدتاً تا آغاز دورهٔ تجدد ژاپن در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزده برقرار بود، ژاپن به ایالات تقسیم شد. حکومت‌های ایالتی و ناحیه‌ای عهده‌دار جمع‌آوردن مالیات بودند. از وسایل این کار

---

1. Heian

۲. Suiko: سی و سومین فرمانروای ژاپن، سال‌های ۵۳۹ تا ۶۲۸ م.

۳. بوکیو دندوکیوکای، چنین گفت بودا، ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده (تهران: اساطیر، ۱۳۶۳)، ص ۲۲۴-۲۲۶.

4. Yôrô

5. Taihô

نگه‌داشتن دفاتر شناسنامه و ثبت سجل مردم بود. آنها به مقررات مربوط به احوال شخصی و امور مربوط به ازدواج و مناسبات زن و شوهر نیز می‌پرداختند؛ ازجمله مقرر داشته بودند که مرد می‌تواند به یکی از هفت موجب زیر زن را طلاق دهد: فرزند ذکور نیاوردن، بی‌عفتی کردن، نافرمان بودن نسبت به پدر و مادرشوهر، دزدی کردن، حسد ورزیدن، بیماری بدخیم داشتن، و زیاد حرف زدن. در هر یک از این موارد شوهر می‌بایست طلاق‌نامه‌ای می‌نوشت که والدین و خویشان نزدیک هم آن را مهر می‌کردند. اما در هرکدام از سه مورد زیر نمی‌شد زن را از خانه راند:

ـ اگر در فاصلهٔ ازدواج تا این تاریخ، وضع خانواده (از نظر مالی و اجتماعی) اعتلا و بهبود یافته بود.

ـ اگر زن در مدت عزاداری پدر یا مادرشوهر درگذشته، که در این مدت شوهر نمی‌توانست کار بکند، به خانه و زندگی رسیده بود.

ـ اگر زن کسی (خویشاوند یا نگه‌دارنده‌ای) را نداشت که پیش او برود. اما هرگاه زن جرم و گناه عمده‌ای از نافرمانی یا بی‌عصمتی می‌کرد یا دچار بیماری سختی بود، این ارفاق در حالش نمی‌شد.

پس از برآمدن طبقهٔ رزمندگان، که زارعان و رعایا و طبقه‌های دیگر اجتماع زیر دست امیران ولایات و فرمانروایان تیولدار لشکری و مباشران و رزمندگان آنها (سامورایی) افتادند، به حقوق انسانی زارعان کم‌تر توجه می‌شد؛ اگر همسر کشاورز یاری‌رسان او در کار تولید نبود، شوهر را سخت سفارش به طلاق می‌کردند. مقرراتی که حکومت سپه‌سالاری ژاپن در سال ۱۶۴۳ برای روستاییان وضع کرد، ضمن منع آنان از ساختن خانه بالاتر از شأن و حد خود، خوراک و پوشاک‌شان را به دقت معین می‌ساخت. جایی برای تفنّن و تجمّل، که از بنیهٔ مالیات‌دهی کشاورز می‌کاست، نبود. در دستورالعملی که ناکوئه کانه تسوُگو، از ملازمان اوئه‌سوُگی[1]، امیر ولایت ایزوُ، در سال ۱۶۱۹ برای کشاورزان نوشت، دربارهٔ همسران این رعایا چنین آمده است:

«دختران و همسران باید برای مردانشان از کَنَف جامه بدوزند، اگر زن زیاده از اندازه چای را برای پذیرایی از دیگران درست می‌کند یا در غیاب (مرد خانه) این‌جا و آن‌جا

1. Uesugi

می‌رود و به حرّافی می‌گذراند، حتما با کسی سَروسِرّی دارد. شوهر باید چنین زنی را براند، حتی اگر از او فرزند داشته باشد.

در ماه چهارم سال، مردها باید از دمیدن صبح تا رسیدن شب در مزرعه‌ها کار کنند.... زنان و دخترانشان باید سه بار در روز غذا درست کنند، پارچهٔ قرمزی دور سر بپیچند، و غذا را سر مزرعه ببرند؛ خوراک را جلوی مردانشان، که از کار در کشتزار خسته و چرکین شده‌اند، بر سفره بچینند. شب که مردها از کار به خانه برمی‌گردند، زنان برای استحمام آنان آب آماده کنند، تا پاهایشان را بشویند....

در ماه دوازدهم سال اگر آگهی مالیات پس افتاده‌ای بیاید، کشاورز باید زود آن را بپردازد، وگرنه باشد که زن او را گروگان نگه‌دارند».

همسران سامورایی

وضع زنان و دختران امیران و رزمندگان هم بهتر از همسران کشاورزان و رعایا نبود. این زنان، آزادی چندانی نداشتند و زندگی آنها در اطاعت از پدر، برادر و شوهرشان خلاصه می‌شد. هنگام مغلوب‌شدن شوهر در درگیری و نبرد با رقیبان هم، گرفتار آمدن به دست دشمن همسرشان برای آنان ننگ بود. بسیاری از این زنان پس از مرگ شوهر در کشتن خود تردید به دل راه نمی‌دادند. این زنان در زندگی نیز وضع مطلوبی نداشتند و مردان، که علاقهٔ عمده و در واقع منحصرِ آنان سلاح و رزم بود، توجهی به حال‌شان نمی‌کردند. رزمندگان برای ازدواج خواستار زنانی بودند که از نظر اجتماعی و جسمی بتوانند فرزند پسر و وارث سالم و خوش‌بنیه‌ای برایشان بزایند و بار آورند.

اندرزنامهٔ زنان

در روزگار حکومت امیران تابع شوگون یا سپه‌سالار کل، کتابی با عنوان *اونّا ـ دایگاکوُ*[1] (در لغت به معنی تعالیم والا برای زنان) جزء جهاز دختران خانواده‌های سامورایی بود. «دایگاکوُ» اکنون به دانشگاه اطلاق می‌شود. چنان‌که رونگو[2] یا هزار اندرز کنفوسیوس برای هر سامورایی اهمیت داشت و می‌باید آن راخوب می‌دانست، دانستن *اونّا ـ دایگاکوُ*

1. *Onna Daigaku* 2. Rongo

هم برای هر دختر جوان بایسته بود و انتظار می‌رفت که پیش از پا به بخت شدنش آن را خوب خوانده و آموخته باشد. در روزگار و جامعهٔ آن روز، این یگانه کتاب اخلاق و آداب برای نسوان بود.

تعالیم والا برای زنان نوشتهٔ اِکیکِن کایبارا[1]، دانشمند آموخته در ادب قدیم چین که در سدهٔ هفده می‌زیست، بود ــ هر چند که شماری از محققان آن را نگاشتهٔ بانوی این ادیب نامور می‌دانند. این کتاب هجده اصل را برشمرده و برای هر زن بایسته است که آن را در خاطر نگه‌دارد. بیش‌ترین تأکید این اصول بر اهمیت فرمانبرداری عروس از شوهرش و والدین اوست. در درجهٔ بعد، نویسنده سیرت را برتر از صورت (زیبایی) می‌شناسد و به پرهیز از تجمّل توصیه می‌کند. او می‌گوید که زوج جوان نباید بی‌اجازهٔ والدین شوهر با هم بنشینند، و لباس‌شان هم نباید روی هم بیفتد، مبادا که شبهه‌ای پیش آید. او می‌افزاید که برای زن، شوهر همه چیز است و ارباب و سرور او. کایبارا سپس زنان را از حسدورزیدن، نوشیدن مُسکرات، اسراف‌کاری در زندگی و کارهای ناپسند دیگر زنهار می‌دهد.

کایبارا در پایان این کتاب چنین نتیجه می‌گیرد که: «بسیار کسانند که پروایی ندارند تا چند کرور سکهٔ طلا خرج جهاز دخترشان کنند، اما در صرف صدهزار سکه در راه تعلیم و تربیت فرزندان‌شان امساک دارند فراهم کردن وسیلهٔ آموختن و حفظ کردن یک به یک این نکته‌ها برای دختر بسیار مهم‌تر و کارسازتر است تا جهازی از البسه و اثاثهٔ نفیس به او دادن».

کایبارا ملاحظات خود را بر اندیشهٔ حقارت زن نسبت به مرد نهاده و زن را زیردست شوهر دانسته است. در ژاپن جدید، با قبول اصل تساوی نظری زن و مرد، از این کتاب و مضمون آن کم‌تر یاد می‌شود.

قضاوت مردان قدیم

تسوُرِه ـ زوُرِه ـ گوُسا، اثری مرکب از قطعه‌های پراکندهٔ حکمت‌آموز که در سدهٔ چهارده میلادی تألیف شده است، اشاره‌هایی خواندنی به اندیشهٔ نوعی مردان دربارهٔ زنان دارد:

---

1. Ekiken Kaibara

«... مردان باید چنان بارآیند که هرگز زنی به آنها نخندد».

«... اگر زن در دنیا نبود، مردان کم‌تر توجهی به جامه و ظاهر خود داشتند».

«شاید انسان گمان کند که زنان باید چه مخلوقات شریفی باشند که مرد را چنین به شرم و بیم می‌اندازند. اما زنان همه به‌طبع خودسرند. آنها بس خودبین، بی‌نهایت سمج و بی‌اعتنا به هر منطق‌اند. زنان هر آن آماده‌اند تا رأی خود را به هوایی تازه که در سرشان افتد بگردانند».

«زنان در سخن گفتن زیرک و استادند؛ اما باز می‌شود که چون ساده‌ترین سخن را به روان‌ترین عبارت از ایشان بپرسند، لب از لب نگشایند... و آن جا که سکوت بایسته است، بی‌موجبی هیاهو سردهند».

«زنان در نیرنگ و پنهان‌کاری چنان استادند که اندیشهٔ مرد از یافتن حقیقتِ حال درمانَد؛ اما چندان درایت ندارند که از رسواشدن فرجامین خود جلوگیرند».

«زنان موجودهایی کج‌راه، اما نادانند. اگر هم نمونه‌ای مصداق زن عاقل در عالم واقع باشد، باید او را استثنا و تفنّنی در کار طبیعت شمرد. با این همه، آن‌جا که تو را عشق در کار باشد و چشم‌بسته دنبال دل و در پی محبوب روی، زن را سراپا لطف و گیرایی یابی» (قطعه ۱۰۷).

با این همه، نویسندهٔ صاحبدل این اثر معروف در ادب ژاپن، وصف‌هایی دل‌انگیز از عشق به زیبارویان دارد. مثلاً، می‌گوید:

«مردی که در زندگی‌اش هیچ‌گاه در شبی مهتابی و مه گرفته به انتظار یار نمانده و دمیدن صبح را در هوای ژاله‌بار خلنگ‌زار می‌کاگی به یاد نداشته باشد، چیزی از عشق نداند» (قطعه ۱۴۰).

او بر زندگی پررنج بسیاری از زنان نیز چشم نبسته و به سرنوشت آنها دل سوزانده است:

«زن گرفتن کاری است که مرد (عاقل) هرگز نباید بکند. (اما) زنی که با درایت به خانه و خانواده می‌رسد، نزد شوهر کم‌تر مقبول است. دیدن رنج و آزاری که او در زادن و بزرگ‌کردن فرزندان می‌برد، دلسوز است. پس از آن نیز، چون شوهر درگذرد و زن بیوه شود، چنان پیر و تکیده نماید که به‌راستی رقّت‌انگیز است» (قطعه ۱۹۰).

جامعهٔ نوین ژاپن

رهبران تجدّد در آغاز دورهٔ میجی (سال‌های ۱۸۶۷ تا ۱۹۱۲)، با همهٔ دشواری‌ها که در تدبیر الگوی سیاسی و اجتماعی کشور و تطبیق آمال آزادی‌خواهی با نیازهای روز و ارجحیت‌های جامعه داشتند، در استقرار اصول و مبانی عدالت اجتماعی تند و قاطع عمل کردند. قوانین اجتماعی، خاصه پس از سال ۱۸۹۰، که به شیوهٔ غربی تنظیم شد، قایل به امتیازهای طبقاتی نبود، و نیز نخستین گام‌ها در راه تساوی حقوق زنان با مردان برداشته شد. پاره‌ای از دگرگونی‌های اجتماعی به منظور رسیدن به اعتبار و ارجمندی در چشم غربیان و به ضرورت رفع بهانهٔ آنها و از میان برداشتن پیمان‌های تحمیل شده به ژاپن، به ویژه مقررات قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون)، انجام گرفت. مهدیقلی هدایت، مخبرالسلطنه، در یادداشت‌های سفر ژاپن خود نوشته است: «از بس (اروپایی‌ها) گفتند، ژاپنی‌ها در مجالس خارجه زن را جلو می‌اندازند که به خانم‌های تربیت شده برنخورد... و زن‌های محترم نه فقط روی می‌گرفته‌اند، بلکه مضایقه داشته‌اند که آواز آنها را نامحرم بشنود..نجبا تنها از خانه بیرون نمی‌روند.... بسیاری از زنان ژاپنی پس از شوهر اول شوهر نمی‌کنند. آن را عار می‌دانند».[1]

چمبرلن می‌نویسد: «اصول و عقاید کنفوسیوسی دربارهٔ تابع بودن زنان هنوز تا اندازهٔ زیاد پابرجاست. زن‌ها البته خاموش و بی‌زبان، چنان که در هند است، نیستند؛ اما عقیده بر این است که کار اصلی آنها در خانه نشستن و خانه‌داری است. پس، گردش و دیدن رفتن خانم‌ها هم بسیار کم‌تر از آن است که در جامعهٔ ما (انگلیس) رواج دارد».[2]

هنوز نیمی از زنان ژاپن عقیده دارند که کار مرد در بیرون خانه است و کار زن خانه‌داری. فکر مردم ژاپن هنوز در سوی نگاه‌داشتن و دنبال کردن سنت در نظام خانواده است؛ در چنین حال و هوا، نهضت‌های حقوق زن و اعتلای وضع اجتماعی نسوان به شیوهٔ باختری، که گه‌گاه در پی رویدادها نمود و تظاهری می‌کند، پا نگرفته است.

۱.مهدیقلی هدایت، *سفرنامهٔ تشرف بمکه معظمه از طریق چین = ژاپن = امریکا* (تهران: چاپخانهٔ مجلس، ۱۳۳۳) ص ۱۲۸ و ۱۳۰.

2. B.S. Chamberlain, *Japanese Things* (Tokyo: Tuttle, 1971), p. 26.

چند استعاره و کنایه

از اصطلاح‌هایی که با کلمهٔ «زن» (اونّا) ساخته یا دربارهٔ زنان گفته‌اند، چند نمونه در این‌جا یاد می‌شود:

ـ اونّا ـ موجی[1] (نگارش یا خط زنانه): در قدیم، الفبای آوانگار ژاپنی (هیواگانا) خاص نگارش زنان بود. از کانجی (نشانه‌های مفهوم‌نگار چینی ـ ژاپنی) فقط مردان استفاده می‌کردند. گفتنی است که نخستین آثار بزرگ ادب ژاپن به دست زنان و با نگارش زنانه نوشته شده است. معروف‌ترین نمونهٔ این آثار، *گِنجی مونوگاتاری*[2] (داستان‌های گِن‌جی) نوشتهٔ مُوراساکی شیکی‌بوُ[3]، ندیمهٔ درباری ژاپن، در سدهٔ یازده میلادی است.

ـ اونّا ـ راشی سا[4] (زنانگی): راهی برای تجسم این مفهوم، در منظره‌نگاری ژاپنی است که در آن، بلندی‌های تندشیب را «مردانه» (اوتوکو ـ زاکا)[5]، و شیب‌های ملایم‌تر را «زنانه» (اونّا ـ زاکا)[6] می‌گویند.

نمونهٔ دیگر در نمودن طبیعت مرد و زن با تجسم طبیعت، این مثل است که می‌گوید: «مردان درخت کاج‌اند و زنان پیچک گلیسین» (اوتوکو وا ماتسوُ، اونّا وا فوُجی)[7]، با این مفهوم که مردان ستون محکم و تکیه‌گاه زنانند.

مفاهیم مثبت، که با اونّا ـ راشی‌سا بستگی دارد، مهربانی، وقار، ادب، فروتنی و برازندگی است. گاه نیز ضعف و سرزندگی را به این صفات می‌افزایند.

ـ شوهر گوکی بوُری: تشبیه و کنایه‌ای تحقیرآمیز است دربارهٔ مردان خانه‌نشین، به‌خصوص آنها که در کارهای زنان وارد می‌شوند و به حریم آنها پامی‌گذارند. اینان را گوکی بوُری تیشو[8] (شوهر سوسک) می‌گویند. کتابی هم با همین عنوان در این باره در دست است که خواندنی است. خلاصهٔ آن چنین است: زن‌ها اگر در آشپزخانه سوسک ببینند، بدحال می‌شوند. شوهری را هم که توی آشپزخانه می‌گردد «شوهر سوسک» می‌گویند، که همچون دشنام است. در ژاپن، از قدیم، کُنج راحت خانه برای زن فقط آشپزخانه بوده که شوهر به آنجا پا نمی‌گذاشته است. مردی را که به آشپزخانه بیاید،

---

1. onna-moji
2. *Genji Monogâtâri*
3. Murasaki Shikibu
4. onna-rashisa
5. otoko-zâkâ
6. onna-zâkâ
7. Otoko wa matsu, onna wa fuji
8. gokiburi teishu

مانند سوسک ناخوشایند می‌دارند.

زن در قاموس زبان

دربارهٔ گویا بودن واژگان ژاپنی در احوال زنان در این جامعه، شرح و وصفی خواندنی نگاشتهٔ کائوری شوجی[1] و با عنوان «زنان بر لبهٔ آوار کانجی» (نشانه‌های مفهوم‌نگار چینی - ژاپنی) در روزنامهٔ *تایمز* می‌یابیم، که کوتاه‌شدهٔ آن در زیر می‌آید:

«جایگاهی را که زنان ژاپن برابر رسوم و فرهنگ خود در جامعه و خانواده دارند، غربیان تبعیض‌آمیز می‌دانند؛ و کیفیت و ترکیب و واژگان زبان ژاپنی را هم نمودار این تبعیض و تحقیر می‌شناسند. می‌گویند که اگر زن فضانورد هم بشود یا قلهٔ بلند هیمالایا را هم تسخیر کند یا جراحی زبردست از کار درآید یا چندین دانشنامهٔ دکتری در علوم و معارف گوناگون بگیرد، باز رفتار با او، و حتی لحن و عبارت نامه‌های دوستانش ناخواسته، می‌نمایاند که زن است و پایین‌تر از مرد».[۲]

برای نمونه، نشانه‌های نگارشی یا واژگان مفهوم‌نگار در زبان ژاپنی، که اصل چینی دارد، در اشاره به زنان، موهن و تحقیرآمیز است. چینیان چندین دههٔ پیش، این واژگان را از زبان متداول خود کنار نهادند؛ اما ژاپنی‌ها همچنان و دانسته آن را به کار می‌برند.

بسیاری از واژگان مرکب که با جزء اونّا[۳] (به معنی زن) ساخته شده، موهن، تحقیرآمیز و حتی نابجا و نادرست است. برای نمونه، واژه مرکب شیتّو[۴] به معنی حسد، در لغت به معنی بیماری زن‌ها یا آنچه که فقط زن‌ها دارند است (واژگان ژاپنی، به‌خصوص در ترکیب گوناگون آن، تلفظ متفاوت دارد). واژهٔ مِه‌مِشی‌ئی[5]، به معنی موجود ضعیف، با ترکیب دو کلمه، هر دو به معنی زن (زن + جنس مؤنث)، ساخته می‌شود. کان[6]، به معنی سمج و پرهیاهو، با درهم شدن سه نشانهٔ نگارشی زن درست شده است (یک مثل قدیم می‌گوید: سه زن که یک جا جمع بشوند، اتاق را روی سرشان می‌گذارند).

---

1. Kaori Shoji

۲. کائوری شوجی، «زنان بر لبهٔ آوار کانجی»، *تایمز ژاپن* (۱۲ ژوئن ۱۹۹۸)، ص ۱۸.

3. onna
4. Shitto
5. memeshii
6. kan

نمونه‌هایی بدتر و زننده‌تر هم هست. کلمهٔ زنا (کان این)[1] در لغت به معنی زن پرهیاهوی نابکار است. کلمهٔ تجاوز یا زنا به‌عنف (گوءکان)[2] از دو واژهٔ زور و زن پرهیاهو ترکیب شده است. معنی نخستین این ترکیب در کار آوردن زور مردی برای فرونشاندن فریاد و یاوه‌گویی زنی بوده است.

موهن‌ترین حرف که به مردی می‌شود گفت اونّا ـ نو ـ کوُسّاتا[3] (زن شلخته یا پیر زال) است.

حال بنگریم به واژگانی که زنان را بر حسب سن و سال و وضع تأهل مشخص می‌کند: زن را پیش از بلوغ شوءجو[4]، در لغت به معنی کم‌تر از زن، می‌خوانند. چندان که پا به بخت می‌گذارد مؤسوُمه[5] (زن خوب که به معنی فرزند دختر هم هست) خوانده می‌شود. واژهٔ باکره با ترکیبی از کلمه‌ای به معنی خام یا تر و تازه و با تلفظ کی مؤسومه[6]، به معنی زن خوب سالم مانده، ساخته می‌شود. همین‌که زن به همسری مردی درآمد، به او یومه[7]، به معنی زن خانه، می‌گویند. زن شوی کرده را اوکوُ[8] یا با قید احترامی خانم، اوکوُ ـ سان[9]، هم می‌گویند که نشانهٔ نگارشی آن به معنی تاریکی، کنج و اندرونی خانه و به تعبیری دور از دنیای بیرون، است.

دورهٔ یومه (زن خانه) بودن گاه تا بیست ـ سی سال طول می‌کشد؛ تا آن هنگام که پسران زن بزرگ شوند و خودشان یومه یا زن بگیرند. اگر شوهر در این سال‌ها بمیرد، بیوهٔ او را میبوءجین[10] (آدمی که هنوز نمرده است) می‌گویند؛ حال آن‌که مرد زن از دست داده یامومه[11] خوانده می‌شود ــ معرّف مردی که بی‌مونس و پرستار در رنج است.

تا آن جا که بررسیده‌ام، زننده‌ترین نشانهٔ نگارشی چینی ـ ژاپنی، با ترکیب دو واژهٔ مفهوم‌نگار برای پیر و زن درست شده است. این لفظ که شوُءتومه[12] تلفظ می‌شود، مادرزن یا مادرشوهر را می‌رساند. عروس‌های جوان از مادرشوهر همچون آفت می‌گریزند و مردان

---

1. kan'in
2. gôkan
3. onna-no-kussata
4. shôjo
5. musume
6. kimusume
7. yome
8. oku
9. oku-san
10. mibôjin
11. yamome
12. shûtome

به مادرزن محل نمی‌گذارند یا بدتر از این، با او همچون بچه‌ای رفتار می‌کنند. از شوُءتو[1] واژه‌های ناخوشایند دیگری مشتق شده است که از این میان لفظ کوسوکوُ[2]، به معنی دَم یا نَفَس مادر شوهر/ زن، به مفهوم چیزی بَدَلی و اغلب با نیّت و انگیزه‌ای بیراه و منحرف [است]، شوُءتو کونجی[3]، در لغت به معنی روان مادرزن/شوهر، به مفهوم شپش‌گیری مدام است. شوُءتو ـ نو ـ نامیدا[4] (اشکی که مادرشوهر برای عروس می‌ریزد) را برای هر چیز که کمیاب و ناچیز و امساک ورزانه باشد می‌گویند.

در زبان و لغت، زن ژاپنی هیچ‌گاه با نام خودش شناخته نمی‌شود (جز در دورهٔ کوتاه کودکی)؛ او یا دختر فلان آقاست یا همسر فلان مرد یا مادر فلان پسر، یا کسی که هنوز نمرده است، در منزل یا پستوی خانه، و سرانجام، مادرزن/شوهر منفور. غریب این استِ که با همهٔ دگرگونی‌ها که در احوال اجتماعی روی نموده است، این واژه‌ها و تسمیه‌ها برجای مانده و هنوز رایج‌اند. چین بیش از سی سال پیش واژهٔ شوُءتو را متروک نهاد.

ناگفته نماند که واژه‌هایی هم هست، مانند لفظ بابا، در لغت به معنی زن زیر امواج و گیس سفید، که مصداق آن زنی است سرد و گرم روزگار چشیده و امواج از سرگذرانده با داستان‌هایی برای گفتن و خِرَد و حکمتی برای ره‌نمودن.

مآخذ

دندوکیوکای، بوکیو. *چنین گفت بودا*. ترجمهٔ هاشم رجب‌زاد. تهران: اساطیر، ۱۳۶۳.

شوجی، کائوری. «زنان بر لبهٔ آوار کانجی». *تایمز ژاپن*. ۱۲ ژوئن ۱۹۹۸.

کنکو، یوشیدا. *گلستان ژاپنی (تسوُرِه ـ زوُرِه ـ گوُسا)*. ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده. تهران: پژوهشگاه، ۱۳۷۲.

هدایت، مهدیقلی. *سفرنامه تشرف بمکهٔ معظمه از طریق چین = ژاپن = امریکا*. تهران: چاپخانهٔ مجلس، ۱۳۳۳.

Asahi Shimbun. *Japan Almanac (2002)*. Tokyo: gokiberi-teishu, 2001.

---

1. shûto
2. kosoku
3. shûto konji
4. shûto-no-namida

Chamberlain, B.S *Japanese Things.* Tokyo: Tuttle, 1971.

Cherry, Kittredge *Womansword.* Tokyo: Kodansha, 1985.

Nihongi *Chronicles of Japan... to 675 A.D.* Translated by W. C. Aston.Tokyo: Tuttle, 1972.

Yanaguchi, H.S.K. et al. *We Japanese.* Fujita Co., Hakone, [nd].

ژاپن در نوشته‌های جوانان ژاپنی

هاشم رجب‌زاده

از دانشجویانم، جوانان ژاپنی‌ای که زبان فارسی و ایران‌شناسی را به عنوان رشتهٔ دانشگاهی‌شان برگزیده‌اند، همین که از آب و گلِ الفباخوانی و مقدمات دستورزبان درآمدند، می‌خواهم که هر چه بیش‌تر به فارسی بنویسند، چه در فاصلهٔ روزهای درس و چه در تعطیلات بلند بهار و تابستان و... و سفارش می‌کنم که بکوشند تا در نوشته‌شان پیامی باشد یا سخنی گویای احساس و اندیشهٔ آنها دربارهٔ محیط و مردم پیرامونشان و دنیایی که در خبرها می‌خوانند و می‌شنوند یا در جام‌جهان‌بین می‌بینند. سخن‌های از دل برآمده یا برخاسته از اندیشهٔ آرمانی جوانان، بسا که دلنشین و شوق‌انگیز است. آنچه که در زیر می‌آید بهره‌هایی است کوتاه که از نوشته‌های آنان برگرفته و با اندک ویرایشی ــ چندان که لطف زبان و سخن این جوانان پارسی گوی از دست نرود ــ زیر چند عنوان مرتب ساخته‌ام. در زیر هر قطعه نام کوچکِ نویسندهٔ آن یاد شده است.

حال‌ها و احساس‌ها

شکوفهٔ گیلاس

در روزنامهٔ عصر این شعرِ سایگیو (شاعر ژاپنی که در سال‌های ۱۱۱۸ تا ۱۱۹۰ می‌زیست) را پیدا کردم:

«وقتی که از پشت برگ‌ها شکوفهٔ گیلاس به چشمم می‌آید
حس می‌کنم که محبوبی را که یک سویه به او دل بسته‌ام پیدا کرده‌ام».

البته این شعر عاشقانه است، امّا اول بار که آن را خواندم چیز دیگری به خاطر آوردم. خانهٔ کوچک سایگیو به یادم آمد. آن خانه در کوهِ یوشینو است؛ تک افتاده و از خانه‌های دیگر خیلی دور است.

دو سال پیش با خانواده‌ام به یوشینو رفتم. شکوفهٔ گیلاس یوشینو بسیار معروف است. امّا نرفته بودم که آن را ببینم. فصل شکوفهٔ گیلاس گذشته بود. ماه پنجم (مه) بود. شکوفه نبود و بر شاخه‌ها برگ سبز بود.

در آنجا رفتیم و رفتیم تا که راه چنان باریک شد که فقط یک نفر می‌توانست از آن بگذرد. ناگهان به جایی وسیع رسیدیم. خانهٔ سایگیو آن‌جا بود. خانه خیلی کوچک و ساده امّا دور و برش قشنگ بود. روبه‌روی خانه‌اش ردیف درخت‌ها بود. از پشت برگ‌های آن درختان یک درختِ گیلاس پیدا کردیم. بسیار تعجب کردم، زیرا آن درخت گیلاس شکوفه داشت. شکوفهٔ درخت‌های دیگر ریخته و پراکنده شده بود. خیلی شاد شدم، زیرا فکر نمی‌کردم که بتوانم شکوفهٔ گیلاس ببینم. حالا خیال می‌کنم که شاید سایگیو آن درخت گیلاس را دیده و آن شعر را گفته باشد.

ماکی

رنگ ماه

ماه چه رنگ است؟ همیشه فکر می‌کردم که ماه زرد است، امّا ماه دیشب سفید بود. کسی گفت که در زمستان رنگ ماه سفید است. پرسیدم چرا؛ امّا جوابی نداشت. ماه سفید قشنگ است.

دیروز که پردهٔ اتاقم را کنار زدم، ماه را به هنگام غروب دیدم. هنوز آسمان کمی آبی و ماهِ سفید در آن شناور بود. این ماه خیلی قشنگ بود، پس مدّتی آن را نگاه کردم. فکر کردم

که آسمان کم کم تاریک‌تر و ماه هم زردتر می‌شود. امّا آسمان تاریک شد و ماه سفید ماند. ماه سفید زمستان احساسِ سردتری دارد و خیلی زیباست.

کازوُمی

صبح جدایی

در سرود خوانیِ دوستانم در باشگاهِ «هماوایی»، آوازِ چهارم شعرِ ایکتسوُ ـ نو ـ آسا[1] بود. این شعر را کِنجی می‌یازاوا[2] سروده است. این شاعر مشهور یک خواهر کوچک داشت که خیلی دوستش می‌داشت. امّا خواهرش سخت مریض بود. بامدادی که این خواهر درگذشت، او برایش شعری سرود به نام ایکتسوُ ـ نو ـ آسا «ایکتسوُ» به معنی جدا شدن (برای همیشه) و «آسا» به معنیِ صبح است. شعرِ «صبح جدایی» غم‌انگیز و قشنگ است.

میناکو

فصل باران

این روزها باران زیاد می‌بارد. در تسوُیوُ[3] (فصل بارانی) بارش زیاد است. بیرون از خانه که هستم، باران را خوش ندارم؛ امّا در خانه که هستم باران را دوست دارم. در این وقت یک هایکوُ[4] (شعر کوتاه) را به یاد می‌آورم که می‌گوید: گل می‌روید و با بلند شدن شاخهٔ آن باران می‌آید.

یوُکو

گل پاییز

هر سال در پاییز به آسُوکا[5] می‌روم. آسُوکا خیلی قشنگ است و بهترین نقطه ایالت ناراست. غروب آن زیباترین غروب است. آسوکا را کوُنی ـ نو ـ ماهوروبا[6] گفته‌اند، یعنی بهترین جای کشور. آسُوکا در غروب پاییز بسیار آرام است. این‌جا در پاییز می‌توانیم گُلِ هیگابنانا[7] را

---

1. Iketsu-no-âsâ
2. Kenji Miyâzâwâ
3. Tsuya
4. Haiku
5. Asuka
6. Kuni-no-mahoroba
7. higanbana

زیاد ببینیم. این گل سرخ رنگ است، و در موسمِ هیگان (مهرگان) می‌توان آن را دید.
ساتوشی

خانهٔ پدری

این روزها خیلی گرم است. هوای اوکایاما[1] ملایم‌تر از هوای اوساکاست. خانهٔ ما در جزیره‌ای کوچک است که در آن نسیم از سمت دریا می‌وزد. نام این جزیره مائه‌جیما[2]ست. از هنگامی که پنج ساله بودم خانواده‌ام در این‌جا زندگی می‌کرده‌اند. جای آرام و قشنگی است. من می‌خواهم به شهرها و کشورهای زیادی سفر کنم و در آنجاها زندگی کنم، امّا در آخرین روز زندگی‌ام در مائه جیما باشم و این‌جا بمیرم. این جزیره را خیلی دوست دارم.
توموکو

دلِ زن و آسمان پاییز

امروز هوا خوب بود. پاییز را دوست دارم، چون هوا گرم یا سرد نیست، باد خُنک و آسمان قشنگ است. در پاییز میوهٔ خوشمزه زیاد است. در ژاپن دربارهٔ پاییز مثل‌های زیادی هست، مانند:

ـ دلِ زن و آسمان پاییز (این هر دو زود به زود عوض می‌شوند).

ـ بادمجان پاییز را به عروس نده! این مَثَل دو معنی دارد: یکی این که مادر شوهر نمی‌خواهد بادمجان خوشمزه را به عروسش بدهد، دوم این که مادر شوهر اندیشه می‌کند که بادمجان برای او خوب نیست، چون بادمجان پاییز سردی می‌آورد.

یوُمیکو

عشق و زیبایی

امشب نمایشی در تلویزیون دیدم، نامش نمایش دنباله‌دار سه‌شنبه بود. نقش قهرمان زن داستان را خانم میهو تاکاگی[3] بازی می‌کند. او خیلی زیباست. او را دوست دارم و داستان هم برایم جالب است. این نمایش را که می‌بینم دلم می‌خواهد مثل او قشنگ بشوم. می‌گویند

---

1. Okayama 2. Maejima 3. Miho Takagi

اگر دختری به کسی دل بدهد صورتش زیبا می‌شود. من از چند سال پیش نامزد داشته‌ام، امّا هیچ عوض نشده‌ام!

یومیکو

شب و پگاه

شبی در خانهٔ دوستم ماندم. اتاقش خیلی قشنگ بود. همهٔ شب حرف می‌زدیم و نخوابیدیم. چرا در شب احساس می‌کنیم که فضا پاک و صاف می‌شود و صداها را روشن‌تر می‌شنویم؟ با هم گردش کردیم. همه جا ساکت بود. ماه صاف نبود و اوُبورو دوکی[1] (در هالهٔ مه) بود. آن شب باران تند می‌بارید سپس ناگهان قطع می‌شد. صبح دمید. آسمان که آبی تیره بود به رنگ بنفشه و سپس سرخ شد. خیلی قشنگ بود.

میکی

شکوفه‌ریزان

جلویِ خانه‌ام یک درختِ گیلاس است. شکوفهٔ گیلاس دلرباست. از قدیم شاعران دربارهٔ شکوفهٔ گیلاس سروده‌اند. از بین آنها، شعری که بیش‌تر دوست دارم این است:

اگر شکوفهٔ گیلاس در دنیا نبود
دلم آرام‌تر بود.

مردم قدیم شکوفهٔ گیلاس را بسیار دوست داشتند. و وقتی که شکوفه‌های گیلاس پراکنده می‌شد اندوهگین می‌شدند و کسانی مثل آن شاعر فکر می‌کردند که کاش درخت گیلاس شکوفه نمی‌کرد.

کازوُکو

دنیا و شگفتی‌ها

رسم کُره‌ای

در تعطیلات زمستان با دوستم به کره می‌روم. پارسال که تنها به کُره رفتم خیلی خوش

1. uboro-doki

گذشت؛ مردم خیلی با من مهربان بودند.

راستی، اسم خانوادگی کُره‌ای برایم جالب است. اسم کُره‌ای‌ها بیش‌تر کیم، ئی و پاک است. در ژاپن، اسم‌های خانوادگی بیش‌تر از دو کلمه ساخته می‌شود و می‌گویند که در حدود صد و سی هزار نوع است. امّا اسم خانوادگی کره‌ای یک حرفی یا یک کلمه‌ای (یک واژهٔ مفهوم نگارچینی) است. کره‌ای‌ها نیاکان را بسیار مهم می‌دانند. وقتی که دختر کره‌ای عروسی می‌کند، نام خانوادگیِ مرد را نمی‌گیرد و اگر اسمِ خانوادهٔ دختر و پسر یکی باشد آنها نمی‌توانند عروسی بکنند. این یکی از مشکلات کره‌ای‌ها است.

کیومی

طبایع گوناگون

امروز برنامه خیلی خوبی را از تلویزیون تماشا کردم. این برنامه کسانی را نشان می‌داد که به کشورهای گوناگون رفته و غذاهای گوناگون مانند لاک‌پشت، مارمولک، مار و مورچه خورده بودند. خیلی تعجب کردم. برای مردم آن کشورها این غذاها خیلی لذیذ است؛ امّا برای ژاپنی‌ها خوشمزه نیست. برای خارجی‌ها در ژاپن «ساشیمی» (ماهی خام) گوارا نیست امّا ژاپنی‌ها، آن را خیلی دوست دارند.

یوُمی

جهان اسلام

تازگی‌ها کتابی به نام *ایسُورام ـ نو ـ سه‌کای*[1] (*دنیای اسلام*) خواندم که خانم موتوکو کاتاکُورا[2] آن را نوشته است. با خواندن کتاب اندک اطلاعاتی درباره اسلام پیدا کردم. فهمیدن اسلام برایم آسان نیست. پیش‌ترها فکر می‌کردم که همهٔ احکام اسلام سخت است، امّا حالا می‌دانم که مسلمان‌ها می‌توانند خوش زندگی بکنند. احساس کردم که دین اسلام خوب است.

کائوری

---

1. *Isuramu-no-Sekâi*
2. Motoko Katakura

دنیایِ هند

در مجله‌ای که امشب می‌خواندم دربارهٔ آگهی در هندوستان نوشته شده بود. از میان کشورهای آسیایی هزینهٔ آگهی در هند خیلی گران است. در هند از هر پنجاه نفر یک نفر تلویزیون دارد، پس چرا هزینهٔ آگهی زیاد است. می‌دانیم که زبان مردم هندوستان هندی است، امّا به سیزده زبان دیگر هم حرف زده می‌شود. بنابراین باید آگهی را به چهارده زبان بسازند و برای هر آگهی چهارده نویسنده و گوینده و... لازم است.

در آگهی‌های هندی زیاد می‌گویند: «مادربزرگمان این محصول را به کار می‌بُرد پس شما هم مصرف کنید». امّا در ژاپن فکر می‌کنیم که چیزی چنین کهنه خوب نیست.

کیومی

خبرنگارهای خیلی کنجکاو (در فرانسه)

خبرنگار اول: نگاه کن! این‌طور آدم کم می‌بینیم. یک ژاپنی در کیمونو!
خبرنگار دوم: بیا برویم با او مصاحبه کنیم.
خبرنگار اول: ببخشید آقا! می‌شود از شما چند سؤال بکنیم؟
مؤساشی: (به زنش) چه می‌گویند آساکو؟ چه شده؟
خبرنگار دوم: فرانسوی‌ها فکر می‌کنند که ژاپن کشور بزرگی است. شما چه می‌گویید؟
خبرنگار اول: بیکاری چه‌طور؟ در ژاپن بیکاری نیست؟
خبرنگار دوم: می‌گویند که هزینهٔ زندگی گران است. درست است؟
خبرنگار اول: مردم با آلودگی محیط مبارزه می‌کنند؟
خبرنگار دوم: شاید شما عروسی کرده‌اید. زن‌های ژاپن همیشه فرمانبردارند؟
مؤساشی: (به زنش) این‌ها چه می‌گویند؟ سر در نمی‌آورم!
آساکو: خوب، آنها گفتند که ژاپن کشور بزرگی است. پرسیدند که در ژاپن بیکاری هست؟ هزینهٔ زندگی گران است؟ زن‌های ژاپنی فرمانبردار هستند؟
مؤساشی: آه! آساکو، بیا برویم!
خبرنگار اول: نه، صبر کنید! خواهش می‌کنم جواب بدهید.

هیروکی

تفاوت رسم

در ژاپن به همهٔ بچه‌هایِ برادر و خواهرِ پدر و مادر «ایتوکو» و عمو و دایی را «ئوجی‌سان»[1] و عمه و خاله را «ئوبا سان»[2] می‌گوییم. برادر بزرگ پدر یا مادر را با دو نشانهٔ نگارشی چینی نشان می‌دهیم و برادر کوچک پدر یا مادر را با نشانهٔ نگارشیِ دیگر. در چند کشور امریکا لفظ مادر و خاله یکی است و پدر و عمو را هم به یک نام می‌خوانند. زبان‌ها تفاوت دارند و فرهنگ‌ها و فکرها و عادات هم. ما به رسم کشور خود خو گرفته‌ایم، پس فرهنگ و رسم و راه‌های کشور دیگر را عجیب می‌دانیم و بسا که نمی‌پسندیم.

کازوُمی

معنی لبخند برای ژاپنی

در مجله‌ای دربارهٔ تفاوت معنیِ لبخند در فرهنگ ژاپنی و فرهنگ‌های دیگر خواندم. نوشته بود: «لبخند ژاپنی چه معنی دارد؟» در گفت‌وگویی، یک خارجی به چند ژاپنی می‌گفت: «یک روز پیش ساعت ساز رفتم تا ساعتم را که برای تعمیر داده بودم بگیرم. دکاندار با لبخند گفت: ببخشید! تعمیر ساعتتان هنوز تمام نشده است. لطفاً دو سه روز دیگر بیایید! نمی‌فهمم که او چرا لبخند زد. این لبخند بجا نبود، پس خوشم نیامد». یک ژاپنی به او گفت: «ما ژاپنی‌ها فکر می‌کنیم که با لبخند کارها بهتر انجام می‌شود. اگر آن دکاندار ژاپنی حرفش را بی‌لبخند می‌گفت و چهره‌ای ناراحت نشان می‌داد، احساس خوبی نمی‌کردید».

چنین تفاوت‌هایی میان فرهنگ‌ها زیاد است و خودمان آن را چندان متوجه نمی‌شویم.

یاسوُئه

ما ژاپنی‌ها

مایه‌های فکر و رفتار ژاپنی

یکی از سخن‌های مؤثر را دربارهٔ وجدان ارزشی آمیختهٔ ژاپنی‌ها به تازگی یک عالمِ الهیّات به نام تتسوُاتاماواری[3] بیان کرده و گفته است: «ژاپنی از دین بودا، اصول تعالیم کنفوسیوس و مسیحیت فقط قسمت‌های آسان را قبول کرد و برگرفت. آسمان و نیستی دین بودا، اصول

---

1. oji san
2. oba-san
3. Tetsua Tamawari

رفتار در تعالیم کنفوسیوس و فکر فردگرایی فرنگ را با خوشی برگزیدیم و گرفتیم. فکر می‌کنم که کجی‌های (بار آمده از این چندگانگی) در مسایل گوناگون، مثلاً دین، سیاست، فکر و اقتصاد، پیدا می‌آید.

(هیرویؤکی)

تکیه کلام

شاگرد دبیرستان که بودم، در کلاس ژاپنی یک روز آموزگار گفت انشایی بنویسیم که کلمه‌هایی مانند سوگوئی (عالی) یا کیرِوئی (زیبا) یا کاوائی (قشنگ) در آن نباشد. به خانه برگشتم و انشاء نوشتم، امّا در نوشته‌ام این کلمه‌ها را زیاد پیدا کردم. اگر این کلمه‌ها را نمی‌نوشتم، نوشتن برایم خیلی سخت می‌شد. متوجه شدم که هر روز آن کلمه‌ها را زیاد به کار می‌برم. در ژاپنی گاهی کلمهٔ «خیلی» گفتن خوب است، امّا زیاد به کار بردن آن خوشایند نیست. می‌توانیم به جای آن، کلمه‌ای دیگر به کار ببریم، امّا این کار آسان نیست.

کازوکو

کمال، نقص است

در روزنامهٔ امروز خبری دربارهٔ آقای کنتارو هیرایاما[1] بود. او در تلویزیون ملی ژاپن[2]، تفسیر اخبار خاورمیانه را می‌گوید و به تازگی جایزه‌ای گرفته است. در روزنامه، گزارش مصاحبه با او بود. در آن گزارش از کار خودش می‌گوید، امّا بخش آخر آن برایم جالب است. در آنجا می‌گوید که یک شب زیاد نوشید و صبح دیگر نمی‌توانست برخیزد و سرکارش برود. پس همکارش می‌بایست کارهای او را انجام می‌داد. چرا باید داستان ناکامی‌اش را بگوید. فکر می‌کنم که برای ژاپنی‌ها، آدم نباید کامل باشد. آدم کامل را دوست ندارند. برندهٔ جایزهٔ خبرنگاری باید گیرایی داشته باشد. این است که او از کمبودش هم گفته است تا کسانی که آن را می‌خوانند لبخند بزنند و او را از خودشان بدانند.

هیروکو

---

1. Kentaro Hirayama 2. NHK

روی زیبا

نقاشی قدیم ایرانی مانند نقاشیِ چینی است. به خصوص تصویر زن، چنین است. صورتش چاق و چشم‌هایش باریک و دهانش کوچک است. در نقاشی ژاپنی هم این‌طور است. در ژاپن دورهٔ هِی آن (سدهٔ هشتم میلادی) مردم فکر می‌کردند که زنی با چنین صورتی زیباست. امّا حالا فکر می‌کنیم که زنی که اندام باریک و چشم‌های درشت دارد قشنگ است. صورت سفید را همیشه زیبا دانسته‌اند، نمی‌دانم چرا، عجیب است. یک مَثَل ژاپنی می‌گوید: «صورت سفید هفت عیب را پنهان می‌کند».

میچیکو

وقتی رسید به سبزه...

باز، ژاپنی‌ها فکر می‌کنند که دختر سبزه خوشگل است.

میکی

سخن‌ها و نکته‌ها

مایهٔ بیماری

امروز حالم بد است. امّا از فردا دوباره درس شروع می‌شود. باید خوب بشوم. در ژاپن می‌گویند که مرض از دل پیدا می‌شود (یامائی وا کی کارا)[1]. باید تحمل داشته باشم.

میکی

ناکام نمیریم

در تعطیلات تابستان به شهر پدری‌ام رفتم و تعطیلات را پیش خانواده‌ام گذراندم و به آموزشگاه رانندگی رفتم. آموزگارم مهربان بود، اگر خوب نمی‌راندم خشمگین نمی‌شد. هر وقت که بیرون آموزشگاه می‌راندیم، می‌گفت: «چون دختری دارم که هنوز عروسش نکرده‌ام، باید مرا سالم به آموزشگاه برگردانی!» او به رانندگی من اطمینان نداشت، امّا من او را دوست دارم.

هیتومی

---

1. Yamaii wa ki kara

حلقهٔ طلا

من عضو باشگاهِ تیراندازی با کمان هستم. کمانداران پسر از فاصله نود، هفتاد، پنجاه و سی متر تیر می‌اندازند و دخترها از هفتاد، شصت، پنجاه و سی متر. امّا در مسابقه‌ها بیش‌تر از فاصلهٔ پنجاه متر و سی‌متر تیر می‌اندازیم. آماج تیرها ده حلقهٔ تودرتو است که حلقهٔ درونی نمرهٔ ده دارد، و هر چه از این حلقه دورتر شود به ازاء هر حلقه یک نمره کم می‌شود. پس بیرونی‌ترین حلقه یک نمره دارد. چون حلقهٔ درونی زرد رنگ است، ما آن‌را طلا می‌نامیم. وقتی که تیرم در حلقهٔ طلا برود حس می‌کنم که طلا به دست آورده‌ام. حلقهٔ بیرون طلا، قرمز است و بیرون آن آبی و سپس سفید. تیرهای من بیش‌تر به حلقهٔ طلا یا قرمز می‌خورد.

یوکی یا

مروارید نثار خوک

«بوتا ـ نی ـ شین‌جا»[1] (مروارید در پای خوک ریختن) مثل ژاپنی است و می‌گوید که چیزی چنین گران‌بها برای خوک سودی ندارد و نمی‌تواند ارزش آن‌را بفهمد. در ژاپن با همین معنی مثل‌های دیگر هست:

«نکو ـ نی ـ اوکانه»[2] (به گربه پول یا طلا دادن)؛

«اوما ـ نو ـ میمی نی نمبوتسو»[3] (به گوش اسب دعا خواندن).

کازومی

هیروشیما

تابستان ۱۹۹۵، شهردار هیروشیما، تاکاشی هیرائو[4]، گفت: «امسال پنجاهمین سالی است که بمب اتمی بر هیروشیما انداخته شد، پس سال مخصوصی است، زمانی است که دربارهٔ این تجربهٔ تاریخ بشر دوباره فکر کنیم. همان شوری را در دل مردم زنده کنیم که پنجاه سال پیش به آن انگیزه به‌پاخاستند، برای آینده طرح انداختند و در باز ساختن این شهر کوشیدند. نباید فقط از گذشته حرف بزنیم. از آینده هم باید بگوییم. انتظار این است که شهری بسازیم

---

1. Buta-ni-shinja
2. Neko-ni-okane
3. Uma-no-mimi-ni nembutsu
4. Takashi Hirao

که به مردم دنیا دلیری و امید زندگی بدهد. و در دل حس آشتی را بپرورانیم.

یوکا

درس

درس گرفتن، خواندن و فهمیدن چیزهایی است که نمی‌دانیم. در آموزشگاه تقویتی که درس می‌دهم گاهی از شاگردانم می‌پرسم که درس خواندن را دوست دارند یا نه، و همه می‌گویند: نخیر، دوست ندارند! به یاد می‌آورم من هم که بچه بودم این‌طور جواب می‌دادم. در آن وقت فکر می‌کردم که درس خواندن همان یادگرفتن ژاپنی و علوم و ریاضی و مانند این‌هاست. بزرگ‌تر که شدم تازه متوجه شدم که فقط این‌ها درس نیست. بچه کوچک به چیزهایی که نمی‌شناسد و نمی‌فهمد علاقه دارد و از مادرش می‌پرسد که این چیست و آن چیست. بهترین درس برای بچه، دانستن از چیزهای تازهٔ دوروبرش است. درس‌های دیگر برایمان زیاد است. توجه داشتن به چیزهایی که نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم و فکر کردن دربارهٔ آنها هم درس است. روشن‌تر گفتن نظر خود و شنیدن و دریافتن نظر دیگران هم درس است. مهم‌ترین چیز در زندگی‌مان جست‌وجو کردن است.

مایاکو

یک تیر و دو نشان

ژاپنی‌ها هر سال پیش از نوروز کاغذهای «شوجی»[1] (درها و پنجره‌های کشویی و نورگیر) را عوض می‌کنند، چون در یک سال گذشته چند جای آن پاره و سوراخ شده است. پارسال مادربزرگم از برگ‌های افرا (مومیجی)[2] استفاده کرد و آن را به جاهایی از کاغذ پنجره‌ها که سوراخ شده بود چسباند. پس پول برای کاغذ تازه ندادیم و آن پنجره هم خیلی قشنگ شد. این را در ژاپن «ایتّه کی نی‌چو» (بایک سنگ دو هدف را زدن) می‌گویند که همان «با یک تیر دو نشان زدن» است.

یاسوُکوُ

1. shoji 2. Momiji

زندگی

پدرم در میان شکوفه‌های گیلاس می‌آید
باد می‌وزد
دوست‌هایم راه را می‌پرسند
برادرم لباس می‌پوشد
بچهٔ همسایه از سگ‌ها می‌ترسد
من گل‌های خوشبو می‌خرم
زمین کویر آب می‌خواهد
حالا دارم کتاب درسی می‌خوانم
پدربزرگ توپی به بچه می‌دهد
نسرین در نسیم به آسمان آبی و آفتاب می‌نگرد
فردا شب مادرم به این‌جا می‌رسد
من به شهر پدری می‌روم
خواهرم گربه را می‌زند
عمو دارد کوزه می‌سازد
عمه صورتش را می‌شوید
خاله میوه‌های تازه برای مادر می‌فرستد.

یوکی، تابستان ۱۹۹۰

ناچیزی مرگ نزد ژاپنی‌ها

هاشم رجب‌زاده

دربارهٔ خوارشمردن مرگ پیش ژاپنی‌ها، سخن بسیار گفته‌اند و بـه خـصوص نـویسندگان باختر زمین در وصف فضیلت‌های ژاپنیان این ویژگی روحی و رفتاری آنان را که سرمایهٔ سلحشوری نزد رزمندگان و سرچشمهٔ غرور و بلند طبعی مردمان و نیز مـلازم بـا ارزش و اهمیت والایی است که به شرم و نام و ننگ می‌دهند، ستوده و آن را از مایه‌های منش یگانه و ممتاز فردی و اجتماعی ژاپنیان شناخته‌اند.

از نخستین کتاب‌های فارسی که دربارهٔ مردم ژاپن و رویدادهای این سرزمین طبع شده، *تاریخ اقصای شرق*، چاپ ۱۳۳۲ هـ ق. (۱۹۱۳ ـ ۱۹۱۴ م./ ۱۲۹۲ ـ ۱۲۹۳ خورشیدی) است که مشخصات آن در صفحهٔ عنوان چنین ذکر شده است:

«*تاریخ اقصای شرق یا محاربهٔ روس و ژاپون*، تألیف و ترجمهٔ میرزا بـاقرخـان مـعلّم و مترجم تبریزی، طهران باجازهٔ وزارت جلیلهٔ معارف، کتابخانه حـاجی شـیخ احـمد، سنهٔ ۱۳۳۲، حق طبع محفوظ و مخصوص به این‌جانب حاجی شیخ احمد کتاب فروش شیرازی می‌باشد».

این کتاب به شرح نبردهای روس و ژاپن (سال‌های ۱۹۰۴ ـ ۱۹۰۵) و رویدادهای مربوط به آن پرداخته است، امّا در مقدمه وصفی در حالات مادی و معنویِ ژاپونیان و در تحلیل و رشادت ژاپنی‌ها از جمله شرحی در روحیه و رفتار آنان در خوارشمردن مرگ، برگرفته از نوشته‌های اروپاییان آورده که خواندنی است.

شیوهٔ نگارش این کتاب و واژگان آن نمونهٔ نثر قاجاری زمان تألیف آن و از گونهٔ پاکیزه‌تر آن است. ژاپن را گاه به همین صورت و گاه نیز «ژاپون» نوشته است. نیز خودکشی آیینی رزمندگان ژاپنی با شکم دریدن (هاراکیری) را با لفظ «قتلِ نفس» یادکرده، و با همهٔ تحسین دواعی و وسایط فردی و جمعی آن، نفسِ این کار را به ملاحظهٔ حرام بودن آن برابر احکام اسلامی «عادتِ بد»، «شنیع» و «وحشیانه» وصف کرده است. نیز، قضیهٔ انتقام چهل‌وهفت سامورایی در سال ۱۷۰۲ م.، که داستان معروفِ «چوشین گُورا» را از روی آن ساخته‌اند، در این کتاب به صورتی موجز و روشن شرح داده شده است.

این شرح به نقل از صفحه‌های ۱۰ تا ۱۶ آن کتاب در زیر می‌آید (ه.ر.):

رشادت ژاپونی‌ها افسانه‌ای است و مرور کتب تواریخ قدیمهٔ نیپون مُدِل و مُثبِتِ شجاعت ایشان است و هر کس مطالعه کتب مذکوره را نماید پیداست که فتوحات مُحیّرهٔ این ملت و اعمال شجیعانهٔ این قوم تالی حرکات و غزوات شجیعانهٔ یونان و رومان‌های قدیم است. از آن جمله سامورایی‌ها است که از یک طبقه از اهالی ژاپن و جزیرهٔ نیپون است که دلیرتر و شجیع‌ترین طبقات اهالی هستند و با آن کثرت تناسل که از این طبقه در اعصار و قرون عدیده سر زده تمامی صفات دلیرانه و فداکارانه را بر تمام اَنسال عدیدهٔ خودشان میراث گذشته‌اند. این طبقه در ترکِ جان و عدمِ ترسِ مرگ و کشته شدن معروف و در تهور و شجاعت مشهورند و ما به ذکر چند فقره اکتفا می‌نماییم:

پنجم فوریه ۱۸۹۵ ژنرال بریکاواوتوا در حملهٔ وی‌های‌وی به طور مهلک مجروح افتاد و سرهنگ اول بریگاد مذکوره به فامیلش تلگراف ذیل را فرستاد: «ژنرال یک مرگ مفتخری را نایل شد که من نیز آرزو دارم. شما نباید غصه بخورید». زن و مادرِ پیرش پس از وصول خبر مرگ گفتند که فقط تأسف داریم که کاش در آخرِ جنگ می‌مرد و مدتی باز به امپراتور خدمت می‌کرد.

دو برادر در اوایل جنگ از کُوماموتو عازم می‌شوند و در حالتی که یکی سلطان و دیگری

بیدقدارِ بود در اوّلِ حملهٔ چینی‌ها در مانچوری برادر کوچک بیدقدار مقتول می‌افتد، و برادر ارشدش خبر قتلش را به پدرش ارسال می‌نماید: «زمانی که فرمانِ یورش به ما دادند، ما دو برادر با همدیگر عهد نمودیم که اولاً با نهایت درست‌کاری و جان‌فشانی تکالیف وطن‌پرستی را ایفا نماییم و درثانی هر کدام از ما در میدان جنگ کشته شویم دیگری نعش را تا شهر پکن حمل و نقل نماید و من هم بنا به عهدی که با برادر خود کرده بودم در توی بالاپوش خود جسد برادر رشید را می‌برم و مصمم هستم که تا پکن برسانم تا این‌که وصیت برادرم را به جا آورده باشم». روزنامه‌جات انگلیس و آمریکا ظلم‌هایی را که لشکر ژاپنی‌ها به چینی‌ها علی‌الخصوص در پُرت آرتور و فورموز نموده‌اند شرحِ قطع عضوهای محبوسین را تفصیلاً ذکر کرده...

در یکی از روزنامه‌جات ژاپن ماه فوریه ۱۸۹۵ این وقعه ذیل مندرج بود: «یک سرهنگی داماد خود را در محاربهٔ مانچوری از جلوِ دسته سرباز می‌بیند که تیری خورده مقتول افتاد، و به دخترش بدین مضمون خبر داد که من شوهرت را جلوِ دسته مقتول افتاده دیدم. او شجیعانه مُرد و من خود را محتاج نمی‌بینم که به تو ارایهٔ تکلیف نمایم. به مجرّدِ وصولِ این خبر، دختر مقصودِ پدر را فهمیده و بعد از دو روز با لباس‌های شب عروسی دختر را مرده یافتند». بدین معنی [که] دختر شکم خود را پاره کرده بود. این عمل یک عادتِ بدی است که در ژاپن از قدیم‌الایام جاری و تاکنون هم با تأسیس قوانین موقوف نشده و عبارت از قتلِ نفس و خودکشی است و احتمال کلی دارد که با این همه فرامینِ سلطانی و قوانین دولتی و جلوگیری‌های سخت باز این عادت بد سالیان درازی در نقاط مذکوره جاری و ساری گردد و قلع این خیالِ خودکشی از اذهانی که سالیان مدید محکوک شده است به این زودی ممکن نشود.

قتلِ نفسِ ژاپونی‌ها گاهی تولید شجاعتِ فوق‌العاده هم می‌نماید و تاریخ ژاپن نشان می‌دهد که نفوسِ کثیره که در موقعی که شکم خودشان‌را پاره کرده‌اند تا نَفَسِ آخرین خود همهٔ قوای وجود را چند دقیقه به جهت تحریر وصیت‌نامه به خون خودشان حفظ و نگاه داشته و بعد جان داده‌اند.

خودکشی چهل‌وهفت داوطلب از افسانه‌های معروف ژاپن است. پرنس هاریما را یک وزیری کیرا نام در قصر شوکن دشنام و فحش می‌دهد. پرنس مذکور از شدت غیظ با

شمشیرش دشنام‌دهنده را مجروح می‌کند. چون در قصرِ سلطانی حدوثِ این‌گونه امورات توهین به شخص سلطنت است لهذا مجبوراً به حکم سلطنت شکم خود را پاره نمود و اموال و املاکش را ضبط می‌کنند و فامیلش بـه نـهایت عسـرت و اسـتیصال دچـار مـی‌شوند و چهل‌وهفت نفر از گـماشتگان و صـاحب‌منصبان پـرنس مـذکور بـه واسـطهٔ مـعزولیت و مقتولیت ولی نعمت خودشان داوطلب و هـم‌قسم مـی‌شوند کـه انـتقامِ آقـای خـودشان‌را بگیرند، و به همراهی بعضِ سامورایی‌ها به قصر کیرای وزیر که در وسط شهر ادو بود ریخته و پس از جنگی سخت که از اول شب تا صبح طول کشید وزیر مشارالیه را گرفته سرش را بریدند و پس از اخذِ انتقام به قبر آقای خودشان رفته چهل‌وهفت نـفر گـماشتهٔ مـذکوره شکم‌های خود را پاره کردند. مردم با نهایت احترام جسدهای چهل‌وهفت نفر مقتول را دفن و یک معبدی هم به یادگار ایشان در جادهٔ بزرگ یدو در شینوکاوا (شیناگاوا) درست کردند که هر سال در روز اول عید هزاران وطن‌پرست به زیارت قبور ایشان می‌شتابند و به انواع ازهار و ریاحین گُل‌افشانی و اشک‌افشانی نموده برمی‌گردند.

و ما در تتمیم حالاتِ قتلِ نفسِ ژاپونی‌ها این حکایتِ ذیل را بـرای مـزیدِ اسـتحضارِ قاریین گرام ذکر می‌نماییم که بدانند این خودکشی چقدر در بلاد ژاپن مقدّس و محترم بوده و تا چه اندازه معمول و متداول است: چند تن از اروپاییان که در موقع عبور موکب پرنس بیزن به تماشا ایستاده بودند به خلاف عادات بلدیه پرنس مذکور تعظیم و سجده ننموده و به امر تاکی زان زابُورو که رییس اردوی پرنس مذکور بوده به ضـرب گـلوله و شـلیک مـقتول می‌افتند، به بهانهٔ این‌که غریبه‌ها به مناسبت عدم سجده، توهین به شخصِ سلطنت نموده‌اند و این واقعه در اول مارس ۱۸۶۸ در یکی از کوچه‌های شهری که در کوبه واقع و به دادوستد و تجارت اروپایی‌ها مفتوح شده بود، به وقوع می‌یابد [می‌آید]. امیرالبحرهای دول متحابه از دولت ژاپن تنبیه سخت صاحب منصب ژاپونی که فرمان این شلیک را داده بود خواستگار شدند و تفصیل او از این قرار است: در دو ساعت و نیم عصر هفت وکیل مقتولین اروپایی در معبدی که به جهت این مسئله معین شده حاضر می‌شوند و حاکمِ هیوگو با یک صاحب منصبِ بزرگ دربار مشارالیهم را به حضور میکادو که در معبد مذکوره پیش از وقت آمده وارد می‌کنند و پشت سر ایشان زان زابُورو را وارد می‌نمایند. این شخص سی ساله بوده و یک قامت بلند موزونی داشت و یک لباده بلند سلامی پوشیده بود و عقب سر آن هم سه

صاحب منصب که حاملِ لباس جنگ مشارالیه بودند وارد معبد می‌شوند و در میان این سه نفر یکی که به واسطهٔ دوستی با زان زابوُرو و به مناسبت علم و هنری که در شمشیر زدن از او به ظهور رسیده بود مأمور زدنِ سرِ محکوم می‌شود. به قسمی که مقتول مذکور از ضربِ آن زودتر کشته شده و دردِ جان کنی را کم‌تر احساس نماید. زان زابوُرو جلو آمده پس از تعظیم حاضرین که در دو طرف صف کشیده بودند در جلو مذبح دو دفعه سجده نموده روبه‌روی سکوی مرمری که یک پارچه قرمزی روپوش داشت به زانو می‌نشیند و رفیقش از سمتِ دستِ چپِ آن می‌ایستد. خودِ معبد منظرهٔ با تماشایی داشت؛ تمام دیوارهایِ دورتادور با شمعدان‌های متعدّد و چراغ‌های بزرگِ آویز منور و مزین و در گوشهٔ معبد هم ضریح بودا با چراغ‌های سنگینِ شاخه‌دار و با تزئینات طلا و نقره از هر قبیل آراسته بود. یک صاحب منصب جلو آمده شمشیر بلند نازکی را که مثلِ تیغ فولادی بود در توی یک لفافهٔ قرمزی با نهایتِ احترام تقدیم زان زابوُرو نموده و مشارالیه هم از روی غایتِ میل و امتنان شمشیر را گرفته و با دو دست تا محاذی پیشانی بلند کرده و بعد بوسیده از لفافه‌اش بیرون آورد و این کلمات را بیان نمود: «من تنها خودم فرمان شلیک به اروپاییان کرده و محض این که فرار را بر آنها مسدود دارم فرمان را مؤکّد و مکرّر نمودم و بدین جهت من حاضرم که شکم خود را پاره کنم ولی خواهش دارم که حاضرین برای تماشای این عمل مرا مشرّف و مباهی دارند». و پس از انجامِ نطق شکم خود را برهنه کرده و تمامی لباس‌هایش را در پشت خود جا داده و دامن لباسش را از روی زانو رد نمود که مبادا مانع بر فرو رفتنِ شمشیر باشد و شمشیر را گرفته پس از چند دقیقه فکر از زیرِ دنده‌های چپ تا قبضه‌اش فرو نموده و چند مرتبه هم در شکمش چرخانیده و بعد تیغ را در آورده، دمرو افتاد. شخصی که مأمورِ شمشیر زدن بود محض این که زود جانِ مقتول درآید با یک ضرب شمشیر سرش را جدا نمود. پس از ختامِ این فعلِ شنیع، جسد را با نهایت احترام برداشته دفن کردند.

این عادتِ قتلِ نفس به اندازه‌ای در اذهان و اخلاقِ ژاپونی‌ها جای‌گیر شده است که تا کنون دیوانخانه‌های مملکت مذکوره با آن همه احکام و قوانین مؤکّده و اقدامات مُجدّانه نتوانسته‌اند جلوگیریِ این عاداتِ وحشیانه را نمایند و بلکه بیش‌تر بر غیظ و تهوّر اهالی و عوام‌الناس افزوده است و هر قاضی و رییس محکمه‌ای که فی‌الجمله در صدد سدّ و جلوگیری برآمده بیش‌تر طرف توهین و تحقیر واقع شده است. و این را هم باید دانست که

این عادتِ شنیعه در میان تمامی طبقات اصناف ژاپونی‌ها جاری و حتّی در میان رجالِ دولت و صاحب منصب‌های بزرگ سلطنت بیش‌تر معمول و در جنگِ آخری روایاتی را که از مأمورین لشکری و دولتی ذکر نموده‌اند مویّد این مسئله است، خلاصه‌اش این است: هشتم اکتر (اکتبر) ۱۸۹۶ سه مرد و یک زن از حرکاتِ یکی از اقوام خودشان که به شخص هیرا آکونا نام راپورت‌های محرمانه خانوادهٔ ایشان را می‌داد متغیّر و غضبناک شده به خانه‌اش ریخته و به ضرب تفنگ و شمشیر هر که در آن خانه بود کشتند که عبارت از یک آدم مسلّحِ هیرا آکانو که به جهت حفظ ایشان معیّن کرده بود با دو زن و دو بچه، یکی چهار ساله دیگری هشت ساله باشد، مقتول گشت. و بعد از اتمام قتل، مرتکبین به قبرستانِ خانوادهٔ خود روانه شده پس از دعا و زیارت اهل قبور، خودشان را در سرِ قبرها کشتند.

از این جمله عاداتِ ژاپونی‌ها که راجع به خودکشی و انتقام و بی‌قیدی از مرگ است در تمامی کتب نسل اصفر [اصغر] و سرگذشت‌های سیّاحانِ آن سامان مملوّ و مدوّن و از وظایف حتمیهٔ ژاپونیان است، و به قسمی بر این امر مقیّد و منهم کند که تاکنون تخفیف آن غیرممکن شده و علاوه بر این هم قتل‌های پولتیکی نیز در ژاپن باکثرت وقوع می‌یابد، و به هر شکلی که واقع شود... سبب احترام عمومی و تمجید و ستایش عوام الناس است... که این عادت و رسمِ خودکشی را در ژاپن به نام «هاراکیری» موسوم ساخته‌اند.

آمیرال گوردون از هاراکیریِ ژاپونی‌ها این طور بیان عقیده نموده است که بی‌قیدی از مرگ و شدّت تحمّل ژاپونیان بر مصایب و آلام در عالم، مقتدرترین قوّهٔ جسارت و تهوّر است و من دیدم که در حملات ژاپونیان در موقعی که دولِ معظمهٔ اروپ به جهت امنیت چین به اتّفاق لشکرکشی کرده بودند چنان رشادت و تهوّر اظهار و ابزار می‌کردند که دسته‌جات قشون اروپایی را به وحشت و حیرت انداخته بودند و علایم و آثار وطن‌پرستی که از وجناتِ این ملت غیور ظاهر می‌گشت چنان به من مؤثّر افتاد که آرزو داشتم از این اشخاص تنی چند در مدارس اروپ به جهت تدریس وظایف وطن‌پرستی و حفظِ نوع و آگاهی بر حقوقِ مقدّسهٔ ملت و وطن معیّن می‌نمودند و یا این که از حرکاتِ غیورانه و متهوّرانه که در راه وطن از هیچ خطری باک نکرده با نهایت جان‌فشانی و جان‌بازی رقص‌کنان بر میدان مرگ و کشتار می‌شتافتند ــ گویا به مجلس عیش وارد می‌شوند ــ کاش سرمشقی می‌گرفتیم که قلم از تحریرِ آن عاجز است.

جامعه و فرهنگ

هاگا کوُره: مرامنامۀ ساموُرایی

تنوع و تداوم در فرهنگ ژاپن

نامۀ تابستانی و آداب ترسل در ژاپن

هاگاکوُره: مرامنامهٔ ساموُرایی

هاشم رجب‌زاده

ساموُرایی، رزمندهٔ ژاپن سده‌های میانه، با رفتار و آیین و منش نمادین و یگانهٔ خود، چهره‌ای از ژاپن قدیم با روح ستیزنده و نمایندهٔ اسطورهٔ مقاومت آن است که هنوز تصویری پررنگ در ذهن جهانیان دارد و آن را حاوی و نمایندهٔ فضیلت‌ها، و روح یگانهٔ ژاپنی می‌شناسند، امّا چندوچونش را به راستی و روشنی نمی‌دانند. سامورایی با همهٔ جزم‌گرایی و عصبیت و یکسونگری مرامی آن، که جنبهٔ منفی و تاریکش از منظر جامعهٔ باز و به گزین و آزاداندیش است، مفهوم واقعی مکتب رزمندگان ژاپن و مرام سلحشوران و نیز به بایستگی دارای بهره و مایه‌ای از اخوّت و آیین جوانمردی و عیّاری است. کسانی بر این گمانند که آشنایی با مرام ساموُرایی دریچه‌ای می‌گشاید به دریافت بهتر و روشن‌تر جامعه و نظام ژاپن امروز، که تا اندازهٔ بسیاری وارث ارزش‌های کهن است.

از منابع عمده و اصیل برای شناختن رسم و راه سامورایی، کتاب *هاگاکوُره* است؛ تألیفی پندنامه‌مانند از ذهن و زبان یکی از سلحشوران که در اوایل سدهٔ هیجده در پی کنار نهادن شمشیر و گوشه گرفتن در صومعه‌ای بودایی، به بیان اصول و طریقت رزمندگان همت نهاد.

هاگاکوُره را به درستی مرامنامهٔ سامورایی یا آیین نامهٔ رزمندگان ژاپن دانسته‌اند. این دفتر را یامّاموتو تسوُنِه تومو (۱۶۵۹ - ۱۷۱۹) تقریر کرد. او در خانواده‌ای رزمنده بار آمد و در جوانی از سرداران ایالت ساگا بود، امّا پس از درگذشتن امیر این ایالت از کار جهان کناره گرفت و به زی راهبان درآمد و باقی عمر را در کلبه‌ای کوهستانی به سر رساند یامّاموتو در چند سالهٔ پایانی زندگی‌اش حاصل تجربه و تفکر خود را برای جوانی حقیقت‌جوی که او را مراد خود ساخته بود، تقریر کرد و تحریر این سخن‌ها اکنون با عنوان *هاگاکوُرِه* در دست است. بخش‌هایی از این دفتر از ترجمه فارسی آن[1]، پس از مقدمه‌ای در معرفی برآمدنِ رزمندگان سامورایی و پیدا شدن زمینهٔ تدوین *هاگاکوُره*، در زیر می‌آید.

زمینهٔ تاریخی

در سال ۱۳۳۶ م. یکی از سرداران ژاپنی به نام آشی کاگاتاکائوُجی در میانهٔ رقابت در خاندان امپراتوری بر سردیهیم پادشاهی، زور آورد و امپراتور تازه‌ای به نام کو - میو - را در کیوتو، پایتخت آن‌روز ژاپن، بر تخت نشانید. امپراتور شکست خورده، به نام گو - دایگو به جنوب کشور گریخت و دربار تازه‌ای در یوشینو برقرار ساخت. دورهٔ میان این تاریخ تا سال ۱۳۲۹ م. که مسئلهٔ جانشینی به سرانجام رسید نزد مورخان ژاپنی به دورهٔ نامبوکوُ - چو - یعنی عهد «دربارهای شمالی و جنوبی» معروف است. از سال ۱۳۲۹ تا ۱۵۷۳ را دورهٔ مُوروماچی نامیده‌اند و این نامِ بخشی از کیوتو است که در آنجا امیران آشی کاگا که به نامِ «شوگوُن» یا فرمانده کل نظامی، حکومت واقعی ژاپن را در اختیار گرفتند، مستقر شدند.

در پی یک قرن جنگ‌ها و کشمکش‌های گسترده، دو سردار نیرومند به نام‌های ئودانوبوُناگا (۱۵۳۴-۱۵۸۲) و تویوتومی هیده‌یوشی (۱۵۳۶-۱۵۹۸) توانستند دیگر امیرانِ اقطاع‌دار (دایمیو) را، به نام امپراتور، زیر فرمان آورند و از پراکندگی قدرت و حکومت بکاهند. سوّمین سردار، به نام توکوگاوا یه‌یاسوُ (۱۵۴۶ - ۱۶۱۶)، از پیروزی آن دو بهره برد و به تدریج همهٔ کشور را زیر فرمان آورد و در آغاز قرن هفده حکومت اردویی (باکُوفُو) یا ایلخانی توکُوگاوا را در کاماکُو را بنیاد نهاد.

---

۱. تسونه تومو یاماموتو، رسم و راه سامورایی: *آیین سلحشوران ژاپن (هاگاکوره)*، پژوهش و ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱).

در سال ۱۶۰۳ با غلبهٔ توکُوگاوا یه‌یاسُو بر رقیبان و استقرار حکومت نیرومند شوگُونی (فرمانروایی کلّ نظامی ژاپن) در کاماکُورا، عصر تازه‌ای در تاریخ ژاپن آغاز شد که تا آغاز عصر تجدّد ژاپن به سال ۱۸۶۸ ادامه یافت.

سنّت و اخلاقیات سامورایی که به گمان بسیاری از پژوهندگان مایه و زمینهٔ روحیهٔ ژاپنی را ساخته است در اصل در دوره‌های پیش‌تر پدید آمده بود و با روی کار آمدن حکومت شوگُونی توکوگاوا و در سال‌های دورهٔ صلح، این پدیده صیقل یافت و پرداخته‌تر شد.

یکی از نویسندگان ژاپنی[1]، در دوره‌بندی تاریخ تحول فکری و معنوی ژاپن، آن را به چهار دوره تقسیم کرده و گفته است بنیاد و جوهر فرهنگ ژاپن در دورهٔ اول (سده‌های هشت تا دوازدهٔ میلادی) ــ که آن را دورهٔ «فرهنگ ذوقی» می‌نامند ــ بار آمد. دورهٔ دوم که عصر «فرهنگ مذهبی» خوانده شده است با تأسیس حکومت مرکزی ایلخانی (باکُوفُو یا حکومت اردویی) در کاماکُورا به سال ۱۱۹۲ به دست سردار نامور ژاپنی میناموتویوریتومو آغاز شد و تا قرن هفده ادامه یافت. کاهنان و پیران بودایی و نیز سامورایی‌ها دو گروه برجستهٔ فرهنگ‌ساز این دوره بودند. دورهٔ سوم که با حکومت توکُوگاوا آغاز می‌شود «عصر سیاست» است. در آغاز سدهٔ هفده توکُوگاوا یه‌یاسُو بر حریفان چیره شد و به سال ۱۶۱۵ پایه‌های حکومت شوگُونی (نظامی) خود و خاندانش را در اِدو (توکیوی کنونی) استوار ساخت. در این «عصر سیاست»، حکومت توکُوگاوا کوشید تا از نظامات اخلاقی و جوهر فرهنگ و اندیشه‌ای که در دوره‌های پیشین بار آمده بود برای تحکیم حکومت خود بهره گیرد. این دوره که تا نیمهٔ دوم سدهٔ نوزده دنباله پیدا کرد، به اعتباری، عصر تثبیت و تبلور ارزش‌های پدیدآمده در دو دورهٔ پیشین بود یا اگر از دیدگاه نویسندهٔ دیگر، واتسُوجی‌تتوُرو[2]، بنگریم، عنصر تازه‌ای بر فرهنگ ژاپن افزوده شد، چرا که به تعبیر این نویسنده فرهنگ ژاپن ساخت و سازی چند رگه دارد و با پدید آمدن عصر و عنصر نو، عنصر قدیم از میان نمی‌رود بلکه این یک نیز چون چینهٔ تازه‌ای به لایه‌های پیشین افزوده می‌شود.

1. Kosaka Massaki, *The Status and the Role of the Individual in Japanese Society the Japanese Mind,* Charles A. Moore (Ed). (Tokyo: Charles E. Tuttle, 1973), p. 245-255.
2. ibid. , p. 253.

دورهٔ توکُوگاوا نیز چینهٔ دیگری به فرهنگِ شکل گرفتهٔ ژاپن افزود. سرانجام، این دوره به عصر تازه‌ای انجامید که مقارن عصر تجدّد ژاپن و بازگشت قدرت به امپراتور (سال ۱۸۶۸) آغاز می‌شود و «دورهٔ بیداری» خوانده شده است.

نمایندگان فرهنگ و نظام فکری دورهٔ توکُوگاوا، سامورایی‌ها و مردم شهرنشین بودند که این یک را «چوب‌نین» می‌نامند. سامورایی هر چند که از دورهٔ کاماکُورا (سال‌های ۱۱۸۵ تا ۱۳۳۵) چنین سهمی را داشت، امّا اینک کار و حال آنان دگرگون شده بود. دورهٔ صلح دیرپای که دو قرن و نیم حکومت توکُوگاوا را ممتاز می‌سازد، طبقهٔ رزمنده را به دیوان‌سالار بدل کرد.

در جایی که مرکز دستگاه اداری سامورایی در ادو (توکیو) بود، فعالیت‌های بازرگانی در اوساکا تمرکز داشت. در نظام حکومت ایلخانیِ توکُوگاوا، طبقات و مراتب اجتماعی در چهار رده شناخته و از هم ممتاز می‌شد، که «شی ـ نوهٔ ـ کوء شوء» نام داشت. سامورایی در بالای این چینه‌های اجتماعی جای داشت و سپس طبقات دیگر، به ترتیب، کشاورزان و پیشه‌وران و بازرگانان بودند. بازرگانان را پایین‌ترین طبقهٔ اجتماعی می‌شمردند زیرا که می‌گفتند که آنان چیزی تولید نمی‌کنند امّا با داد و ستدِ حاصل دسترنج دیگران سود سرشار می‌برند. سامورایی نیز چیزی تولید نمی‌کرد امّا امتیاز خود را بر فضیلت معنوی بر دیگر طبقات می‌دید و از او انتظار می‌رفت که برای دیگران رهبر و نمونه باشد و چون یک بزرگمرد رفتار کند.

امّا با رونق اقتصاد شهری در سایهٔ صلح دورهٔ توکُوگاوا، بازرگانان بر قدرت و نفوذ خود افزودند و در واقع مهار اقتصاد کشور را در دست گرفتند و در برابر قدرت سیاسی سامورایی در اِدو، قدرت اقتصادی بازرگانان در اوساکا قد برافراشت.

ژاپن در زمانهٔ هاگاکُوره به امیرنشین‌های کوچک و بزرگ تقسیم می‌شد که امرای موروثی بر آنها حکومت داشتند. این امیران، یا «دایمیو»ها، تابع شوگُون یا فرمانروای کل نظامی ژاپن بودند، امّا نیرو و درجهٔ خودمختاری آنها در کارها بستگی به قدرت خاندان حاکم و امیر وقت و موقع و وسعت سرزمین او و مردانی داشت که در خدمت او بودند. ناحیهٔ هر امارت از نظر حقوقی و اقتصادی به صورت تیول یا «اقطاع» به خاندان حاکم و رییس و امیر آن، «دایمیو»، واگذار می‌شد و این واگذاری معمولاً موروثی و نامحدود بود جز در

مواردی که «اقطاع» با برکناری یا مرگ امیر یا به کیفر نافرمانی یا خطای دیگر و به تبع مجازات او باز پس گرفته می‌شد، یا در نتیجهٔ رقابت خاندان‌ها از دستی به دستی دیگر می‌افتاد که در این صورت مردان و سلحشوران آن امیر نیز پایه و درآمد خود را از دست می‌دادند و به اصطلاح، «رونین» می‌شدند.

هاگاکُوره و نویسندهٔ آن

یاماموتو تسُونه تومو (که نام کوچک او جو ـ چو ـ هم خوانده می‌شود) در سال ۱۶۵۹ در ایالت ساگا (شامل استان کنونی ساگا و بخشی از استان ناگاساکی) زاده شد. در این هنگام پنجاه و پنج سال از تاریخی که توکوگاوایه‌یاسو بر سراسر ژاپن چیره آمده و دفتر جنگ‌های داخلی بسته شده بود، می‌گذشت. یاماموتوجین اوئه‌مون شیگه رومی، پدر تسُونه تومو، رزمندهٔ دلیری بود که در جنگ‌های معروف روزگار خود جنگیده و فرزند را نیز چون یک ساموراییِ بار آورده بود.

امارتِ ساگا، موطن تسُونه تومو، در منتهاالیه جنوب غربی ژاپن، در این هنگام در حکومتِ امیرانِ خاندانِ «نابه‌شیما» بود و جزء دسته‌ای از «اقطاع» بود که به آن «توزاما» می‌گفتند. این دسته از اقطاع در اختیار امیران و خاندان‌هایی بود که تا سال ۱۶۰۰، تاریخ نبرد سرنوشت‌ساز «سه کی گاهارا» در جبههٔ تویوتومی هیده‌یوشی، شوگونِ پیشین، و وفادار به او بودند و فقط پس از پیروزی توکُوگاوا یه‌یاسُو به فرمانروای تازهٔ ژاپن تسلیم شدند. این جنگ یه‌یاسُو را در میان امیران ولایات، قدرت مسلّط ساخت و فرمانروایی او و جانشینانش بیش از دو قرن و نیم ادامه یافت. در جریان نبردِ سه کی گاهارا، سردارِ بنیادگذارِ امارت خاندانِ نابه‌شیما به نام نائوشیگه (۱۵۳۸ ـ ۱۶۱۸) در آغاز جانب توکُوگاوا را داشت امّا در میان نبرد ناگهان تغییر جبهه داد و به حمایت نیروهای تویوتومی رفت. این اشتباه خطیر روابط حکومت توکُوگاو او امیران نابه‌شیما را برای سه نسل تیره داشت.

پدر تسُونه تومه در ملازمت نائوشیگه و کاتسوشیگه، دو امیر نخست خاندان نابه‌شیما، خدمت کرده بود. خود او نیز در نه سالگی به عنوان ملازمِ کم‌تر در دستگاه نابه‌شیما میتسوُشیگه، سومین امیر قطاع‌دار سرزمین و خاندان نابه‌شیما، به خدمت پذیرفته شد.

میتسوُشیگه او را به کوشش بیش‌تر در فراگرفتن ادبیات تشویق کرد و او به موهبت استعداد ادبی خود، به زودی دبیر دیوان امارت نابه‌شیما شد؛ امّا پس از چندی کار خود را از دست داد و سال‌ها در نومیدی و پریشانی روزگار می‌گذراند. او در جست‌وجوی معنا و فلسفهٔ زندگی در حلقهٔ مریدان کاهنی به نام تاإِن (۱۸۶۰ م.ـ)، عارف نام‌آوری از فرقهٔ ذن بودایی، درآمد و تعالیم این مکتب را فراگرفت. شاید اندیشه و باور او در رو به تباهی داشتنِ ناچارِ حال و کار جهان به تأثیر سیر و سلوکِ او در این سال‌ها باشد.

رزمندگان سامورایی از قرن سیزده به مکتب ذن بودایی نزدیک شده بودند. در آن زمان نایب‌السلطنه‌های هو ـ جو ـ که قدرت واقعی را در کشور داشتند، دریافته بودند که سرزندگی این مکتب و گذشتن آن از سرِ زندگی که شوق و فلسفهٔ زندگی آن را می‌سازد، می‌تواند روح و اندیشهٔ سامورایی را سرشار دارد.

اشاره‌هایی دربارهٔ نگرش رزمندگان در باورهای دینی را که در *هاگاکُوره* آمده است، از تأثیر تعالیم تائن شمرده‌اند، به ویژه آنجا که گفته است جوانان را دلیری و عزم و اندیشهٔ رزم باید و نیز سامورایی جوان اگر خود را عالم دین بداند، حال و کار و روزگارش تباه خواهد شد. گفته‌اند که تاإِن فقط پس از دورهٔ کوتاهی که تسُونه تومو نزد او تعلیم بودایی دیده بود، او را دانای اصول ذن شناخت.

تسُونه تومو خود می‌گوید که در سال‌های نوجوانی کسی به او هشدار داد که از چهره‌اش زیرکی بیش از اندازه می‌بارد و امیرِ او، میتسوُشیگه، زیرک‌نمایی را دوست ندارد؛ «پس بر آن شدم که ظاهر حالم را درست کنم و هر روز پیوسته خود را در آینه دیدم، چون یک سال گذشت و باز به میان مردم رفتم... چنان دیدم که اینک جوهر سلحشوری را یافته و به راستی یک سامورایی کامل عیار شده‌ام».

تسُونه تومو در سال‌های جوانی همچنین در تأثیر دانشمند مکتب کنفوسیوسی در امارت ساگا، که فرزانه‌ای بود به نام ایشیدا اِیتّی، سخن می‌گوید و این تأثیر، شور و شوق سوزان او را در اندیشه نهادن به خدمت سامورایی افزون می‌کند. ایشیدا اِیتّی رایزن کاتسُوشیگه و میتسُوشیگه، امیرانِ نابه‌شیما، و مردی سرسخت و هوادار راستی مطلق و در اعتقادات خود سازش‌ناپذیر بود، چنان‌که یک بار نیز برای مخالفتش با رأی امیر، هفت سال تبعید شده بود.

از مردان دیگری که بر اندیشه و رفتار تسُونه تومو تأثیر نهاد، برادرزادهٔ او یاماموتو گورو-زائه مون است، که در واقع ارشدِ چُونه تومو بود، و سرانجام به پایمردیِ او به چُونه تومویِ جوان کار سادهای در دستگاه امیر دادند. چونه تومو از قسمت خود دلخوشی نداشت و کوشش بسیار در کار آورد تا یک ساموراییِ خوب و نمونه شود. در سال ۱۶۸۶ او برای دبیری دیوان به اِدو (توکیو)، پایتخت شوگُون فراخوانده شد، امّا دو سالی بیش نکشید که گورو-زائه‌مون برای آتش‌سوزی بزرگی که در پایتخت روی داده بود و به نشانه قبول تقصیر مسئولیت آن از مقامش در آنجا کناره گرفت و برکشیده او، چُونه تومو، نیز به ناچار چنین کرد.

پس، تسونه تومو باز به خدمت میتسُوشیگه درآمد و کارهای مختلف دیوانی را بر عهده گرفتِ که بیش‌تر با شاعری و نویسندگی سر و کار داشت. از هاگاکوره بر می‌آید که آرزوی بزرگ او آن بود که در کهنسالی رایزن بزرگ یا وزیر دستگاه بشود و در این پایه امیر خود را بسزا و شایسته خدمت کند، امّا این آرزوی او برنیامد.

به سال ۱۶۹۵ میتسوشیگه امارت را به پسرش سپرد و خود، شاید به سبب ناخوشی، کناره گرفت. او از دیرباز در آرزوی داشتن کتابی کم‌یاب از تعالیم منظوم به نام‌کوکی دنجو بود و اکنون چُونه تومو همهٔ تلاش خود را در یافتن این کتاب نهاد و سرانجام در آغاز ماه پنجم سال ۱۷۰۰ میلادی نسخه‌ای از آن را به امیر محبوب خود که در بستر بیماری بود، رساند. دو هفته پس از آن، میتسُوشیگه درگذشت.

شاید اگر فرمان صریح امیر در سال ۱۶۶۱ و فرمان یک سال بعد حکومت شوگُون در منع خودکشی وفادارانهٔ یاران به دنبال مرگ امیرشان (اویبارا) نبود، چُونه تومو به رسم «جین‌شی» یا خودکشی آیینی، تن می‌درید؛ امّا اینک می‌دید که وفاداری نخستین درگردن نهادن به فرمان امیر است.

اکنون برای تسُونه تومو دو راه مانده بود؛ در دستگاه امارت بماند و امیر جوان و فرزند سردار درگذشته را خدمت کند، یا از کار و آشوب جهان کناره گیرد و در جامهٔ راهبان درآید و ماندهٔ عمر را به نیایش و خوداندیشی بگذراند، و او راه دوم را برگزید. در این انتخاب، شاید که ناساخته ماندنِ آرزوی او در رسیدن به وزارت دستگاه، که به گفته خود، از آن پایگاه می‌توانست امیر را به بهترین راه خدمت کند و

همچنین ناخشنودی طبعی او از حال و کار زمانه که «رو به تباهی داشت» و رسم و راهِ امیر جوان، بی‌تأثیر نبوده است. او در ابراز این خرسندی صریح است و در دیپاچهٔ *هاگاکُوره* می‌گوید: «دریغا که امیر کنونی ما از همان کودکی و ولیعهدی در دام ریای پیرامونیان افتاد و تباه شد. او بی هیچ تجربه‌ای در گره‌گشاییِ کارها و بی‌دانش شایسته در آیین و بنیاد کار این امارت، در کارها به هوا و هوس رفتار می‌کند و به مصلحت امور دولت نمی‌اندیشد».

تسُونه تومو در چهل و دو سالگی سر تراشید و به جامهٔ کاهنان درآمد و در کلبه‌ای تنها، فرسنگ‌ها دور از شهر و دژ ساگا گوشه گرفت.

ده سال از انزوای تسُونه تومو می‌گذشت که تاشیروچُورامو‌تو، جوانی سرگشته که به موجبی ناشناخته از کار دبیری برکنار شده بود، به دیدار چُونه تومو در کلبهٔ حصیری‌اش آمد. دیباچهٔ کتاب با یاد این دیدار آغاز می‌شود. چُورامو‌تو در این هنگام سی و هشت سال داشت و نومیدی‌اش از جست‌وجوی نایافته در پی حقیقت، با مصاحبت چُونه تومو و گوش سپردن به نکته‌ها و اندرزهای او آرام یافت و روح تشنه‌اش سیراب شد. در چند سالی که از پی آمد (به گفته‌ای هفت سال)، او سخنان پیر و استاد خود را برگرفت و شاید هم با افزودن تعبیرهایی از خود، یادداشت‌هایش را در یازده بخش مدون کرد. سال تدوین کتاب را ۱۷۱۶ میلادی دانسته و گفته‌اند که چونه تومو صریحاً دستور داد که نسخهٔ اصل این کتاب را که *هاگاکُوره* (یعنی «پوشیده در برگ‌ها» یا «برگ‌های پوشیده») نام یافته بود، بسوزانند. شاید هم برای همین بود که *هاگاکُوره* به زودی دست‌نویس شد و در میان جوانان پرشور امارت ساگا دست به دست گشت و سال‌ها گنجینهٔ پنهانِ خاندانِ نابه‌شیما ماند. این کتاب همچنان تا امروز نیز در گوش و ذهنِ جوانان با احساس ژاپن طنین داشته و سطر سطر آن هنوز سرشار از نیرویی خروشان و توفنده است. *هاگاکوره* چنان شهرت و اعتباری یافت که در میان مردم ژاپن به «نابه‌شیما رونگو» یعنی «تقریرات یا مکالمات امارت نابه‌شیما»، در برابر مکالمات کنفوسیوس، شناخته می‌شد.

تسُونه تومو سه سال پس از تدوین *هاگاکوره*، در شصت و یک سالگی، درگذشت. نوشتهٔ اصلی *هاگاکوره* امروز در دست نیست امّا چندین بازنوشتهٔ متأخّر به‌جامانده است که با هم کمی اختلاف دارند. بخش‌های یازده‌گانهٔ *هاگاکوره* به مباحثی مانند

اصـول و بـایسته‌های طـریقت سـلحشوری، سـخنان امـیر نـائوشیگه (امـیر نـابه‌شیما)، داسـتان‌های دیگـر خـاندان‌هـا و مـوضوعاتی دیگـر مـی‌پردازد. بـخش‌های اول و دوم کتاب، تعالیم خود تسونه توموست. بخش‌های سه تـا پـنج، نـقل گـفته‌ها و کـرده‌های نابه‌شیما نائوشیگه، پایه‌گذار امارت نابه‌شیما، و کاتسُوشیگه، نخستین امیر ایالت سـاگـا، و میتسُوشیگه و چُوناشیگه، امیران بـعدی ایـن ایـالت است. بـخش‌های شش تـا نُـه بـه امارت ساگا و سخنان و کارهای سامورایی‌های آن می‌پردازد و بخش دهم به سامورایی‌های ایالات دیگر. بخش یازدهم نیز پیوست و افزوده‌ای است بر ده بخش نخستین. هسته و جوهر این کتاب تعالیم و اندیشهٔ خود چونه توموست که در دو بخش نخستین آمده و در آن منش زندگی و فلسفهٔ او به روشنی پیداست. کتاب با این عبارت آغاز می‌شود: «ما... روز پنجم ماه چهارم از سالِ هفتم هو ـ ئـی (۱۷۱۰ مـیلادی) بـرای نـخستین بـار دیـدار کردیم».

اینک بخش‌هایی از *هاگاکُوره* را به نقل از ترجمهٔ فارسی آن‌که پیش‌تر یاد شد در زیر می‌آوریم. مباحث کتاب در اصل شماره ندارند و شماره‌های داده شده در ترجمهٔ فارسی برای آسانی مراجعه به مباحث است.

۶. دل را همواره بیداردار

«جهان خود جمله امر اعتباریست»

(شبستری)

در سپاهیگری و هنر جنگ، سامورایی کارامد بر رزمندهٔ نارسیده امتیاز دارد. سامورایی که تنها به تجربه دریافته و آموخته باشد که هنگام رویارویی با دشواری چگونه رفتار کند، مرد بیداردل نیست. سامورایی که به راستی کارامد و هشیار بـاشد هـمهٔ تـنگناها و چـاره‌های احتمالی را از پیش برمی‌رسد، چندان که در هنگام بتواند کاری درخشان انجام دهد. پس، سامورایی کارامد و بیداردل رزمنده‌ای است که همهٔ ریزه کاری‌ها را از پیش بیندیشد و چاره دارد. سامورایی نارسیده شاید نشان دهد که هنگام درگیری جلوه‌ای در کـار مـی‌کند، امّـا یارایی او از خوش اقبالی است. سلحشوری که هر پیشامدی را پیشاپیش برنرسد، سامورایی بیدار دل و آگاه نباشد.

۸. شور و پایمردی در کارآور

«بهوش باش که هنگام کار می‌گذرد»

(کاتبی)

چون از یاسائُورو خواستم تا نمونه‌ای از شعرش را برایم خوش‌نویسی کند، گفت: «خط‌نویس باید با چنان شوری بنویسد که همهٔ کاغذ را با یک کلمه پُر کند و با چنان نیرویی که قلم کاغذ را بِدَرَد. چیره‌دستی در خط‌نویسی همه به نیرو و احساسی که در این کار می‌گذراند بستگی دارد. سامورایی باید که نستوه پیش تازد. و هرگز خسته یا افسرده نشود تا کار به انجام برسد. همین!» و پس از این گفته، خط را برایم نوشت.

۱۳. راه کمال بی‌پایان است

«جهان بگذار و خود در خود جهان شو»

(شبستری)

شنیدم که سلحشوری والا در کهنسالی‌اش از تجربهٔ زندگی خود چنین گفت: «آموزش سامورایی یک عمر می‌انجامد و آن را منازل و مراحلی است. در نخستین پایهٔ یادگیری، هر چه بسیار در تمرین و تکرار بکوشی، باز چیره‌دست ننمایی، نه در پیش خود و نه در چشم دیگران. پیداست که در این دوره خدمتی به امیر از تو برنیاید. در دورهٔ میانی، هنوز کاری شایسته از تو ساخته نباشد، امّا اینک کمبودهای خود را بشناسی و نیز کم و کاست‌های دیگران را بدانی. آن گاه که سامورایی به دورهٔ سوم و اوج کارایی خود رسید، در هر حال و وضعی بر نیرو و خرد خویش استوار تواند بود و دیگر نیاز به دنبال کردن رهنمود دیگران ندارد؛ اعتماد به نفس می‌یابد و ستایش مردم را فرامی‌آورد و بر نارسایی‌های دیگران اندوه می‌بارد. چنین سامورایی را می‌توان در خدمت به امیر کارامد دانست.

باز فراتر از این مرحله کسانی باشند که سیما و رخسارشان هرگز اندیشهٔ آنها را نشان ندهد و کاردانی خود را نیز به جلوه نیاورند و در واقع خود را نادان و ناآزموده وانمود سازند. نیز، اینان هنر و تردستی دیگران را ارج می‌نهند. گمان دارم که در بسیاری از کارها این بهترین حالی است که آرزو توان داشت.

امّا پایه‌ای باز والاتر، منزلتی اعلاست که از هنر و یارایی مردم عادی درمی‌گذرد. کسی

که در سلوک طریقت به این منزلت برسد، درمی‌یابد که پوییدن و آموختن را پایانی نباشد. او هیچ گاه کوشش و تلاش را بسنده نخواهد یافت. پس، سامورایی باید که کمبودهای خود را خوب بشناسد و همهٔ زندگی را در کارِ آموختن و در راه سیر به کمال باشد، بی‌آن‌که حتی اندیشه را در سر آورد که بسزا کوشیده است. او هیچ نشاید که اعتماد به نفس بی‌جا داشته باشد، امّا هرگز نباید که خود را از دیگران فروتر داند».

یاگی‌یو که معلم کِن دو (یک ورزش رزمیِ در افتادن تن به تن با چوبدست بلند) امیران توکوگاوا (فرمانروایان نظامی ژاپن در قرون میانه) بود، گفته است: «من نمی‌دانم که چگونه سرامد دیگران شوم؛ همین می‌دانم که چگونه بر خود پیروز گردم،» و با خود اندیشید: «امروز بهتر از آنم که دیروز بودم، فردا از امروز نیز بهتر باشم».

سامورایی راستین همواره در تلاش اعتلا و کمال‌جویی است. سیر و سلوک در طریقت و آموختن همین است؛ روندی است پایان‌ناپذیر».

۱۶. کسی که اشتباه نکند، اعتماد را نشاید

«بدو نیک زمانه گردانست»

(سنایی)

وقتی در میانهٔ بحث از ترفیع کسی آشکار شد که او روزگاری بسیار باده‌خوار بوده است، پس در همه این احساس پیدا شد که به او ترفیع ندهند. امّا کسی از آن میان سوی او را گرفت و گفت: «اگر ما کسی را به همین بهانه که یک اشتباه کرده است کنار بگذاریم، هرگز مردی به راستی والابار نخواهیم آورد. این مرد در جوانی بیراهی کرده، امّا اکنون از ته دل پشیمان است و نیک کردار و خویشتن‌دار نشان می‌دهد، پیداست که وجودی بسیار شایسته و کارامد است. او را ترفیع بدهید». در این‌جا کسی دیگر گفت: «آیا تو پیامد این کار را می‌پذیری؟» و چون مرد نخستین به آنان اطمینان داد، همه خواستند تا مایهٔ این پافشاری را بدانند، او گفت: «من مسئولیت کامل رفتار این مرد را می‌پذیرم، چون او کسی است که یک‌بار خطا کرده است. مردی که هرگز اشتباه نکرده باشد شایستهٔ اعتماد نیست». پس، ترفیع آن مرد را دادند.

۲۰. نیکان را نمونه‌ساز

«دیدهٔ جان، جانِ پُرفن‌بین بود»

(مولوی)

ایتّی‌ایشیدا، دانشمند مکتب کنفوسیوسی، گفت:

«یک مرد بدخط هم اگر دست‌نویس خوبی را سرمشق سازد و با دقّت و پشتکار زیاد از روی آن بسیار بنویسد، خطش بهتر خواهد شد. همچنین، اگر رزمنده‌ای یک سامورایی خوب را نمونه سازد، بسا که فرّ و بزرگی یابد. دریغا که این روزها پیرامون ما چنان سامورایی نیست که نمونهٔ کامل باشد، پس سلحشور باید که چنین والامردی را در اندیشه بسازد و در پندار درآورد. راهِ این کار آن است که او در چندین سامورایی بنگرد و ببیند که هر یک در کدام فضیلت ـ مانند راستی، دلیری، آداب صحبت، منش درست، وفاداری و تندذهنی ـ ممتاز است، تا بتواند والا مردی با همهٔ این فضیلت‌ها در پندار آورد و با سخت‌کوشی، او را نمونه و کمال مطلوب خود سازد.

در هر فنِ و هنری فراگرفتن منش و روش خوب استاد دشوار است و آموزندگان به گرفتن و دنبال کردن نارسایی‌های او گرایش دارند. امّا پیداست که این کاستی‌ها و کمبودها به کار آنان نیاید. شماری از مردم آداب رفتار را خوب می‌دانند، امّا ثبات و اصالت شخصیت ندارند. در یادگیری از چنین کسی، باشد که شاگرد از او ادب نیاموزد و به جای آن تزلزل شخصیت فراگیرد.

چون که آدمی بیاموزد که خوبی‌ها و فضیلت‌های دیگران را بشناسد و دریابد، هر کس برای او معلم و راهنما تواند بود».

۲۷. از پیشامدها باک مدار

«عشق، شوری در نَهادِ ما نهاد»

(عراقی)

کسی وقتی گفت: «مردم می‌پندارند که هیچ چیز به سختیِ از دست دادن پایگاهِ سامورایی[1] نیست و چون رزمنده‌ای را این سرنوشت پیش آید، زود خود را ببازد و یکسره از کار و

---

۱. سامورایی پایگاه باخته آن است که امیرش را از دست داده و امارت و تیول او نیز ضبط شده باشد، که به اینان «رونین» می‌گویند.

زندگی نومید گردد. امّا به راستی هنگامی که خود پایگاه سامورایی را از دست دادم، دریافتم که این حال با آنچه می‌پنداشتم فرق بسیار دارد و چندان هم ناگوار نیست. دوست دارم چند گاهی باز سامورایی بی‌پایگاه باشم».

این سخن درست است. دربارهٔ مرگ نیز می‌توان چنین گفت: اگر سامورایی هر روز و همواره مرگ را در اندیشه دارد، چون که هنگام در رسد می‌تواند به آرامی بمیرد. از آنجا که بلاها و سختی‌ها هرگز به آن بدی که از پیش انگاشته می‌شد، نیست، عمر را نگران آنها گذراندن نابخردی است. بهتر آن باشد که سلحشور از آغاز کار مقدر داند که فرجام سامورایی در دستگاه امیر مگر که از دست دادن پایگاه یا خودکشی آیینی باشد.

۲۸. دوستان در روز سختی به کارآیند

«دوست آن باشد که گیرد دست دوست»

(سعدی)

گفته‌اند که: «اگر می‌خواهی که صدق و صفای دل دوستت را بشناسی، بیمار شو». دوستی که هنگام خوشی‌ات سر یاری دارد امّا هنگام بیماری و تیره‌روزی چون بیگانه‌ای از تو روی می‌گرداند، بیراه است. بالاترین کار در دوستی آن است که چون دوست به سختی گرفتار آید در کنارش بمانی، به دیدارش روی و آنچه را که نیاز دارد برایش فراهم داری. سامورایی تا جان در تن دارد نباید بگذارد که رشتهٔ پیوندش با کسانی که پیوستهٔ مهرِ آنهاست، بگسلد. این معیاری است برای سنجیدن احساس‌های درونی مرد. امّا بیش‌تر چنان است که ما در گرفتاری به دیگران رو می‌کنیم و یاری می‌خواهیم و چون هنگام سختی گذشت دوستان را یکسره از یاد می‌بریم.

۲۹. بخت و دولت به کاردانی نیست

«که فلک دیدم و در کینِ دلِ دانا بود»

(حافظ)

زیر و بالای زندگی کسی را نمی‌شود از طبع و سرشت نیک یا بدِ او دانست. فراز و نشیب زندگی آدمی بارآمدِ شیوه و گردش کار این جهان است، امّا خوبی و بدی کسی از مقولهٔ ارزش‌یابی و سنجش ماست. با این همه، مردم می‌خواهند که فراز و فرود زندگی کسان را

نتیجهٔ نیک و بد نفس آنان بدانند و از این راه، دیگران را عبرت آموزند.

۳۵. سخت‌کوشی، پیروزی آوَرَد

«به راحتی نرسید آن‌که زحمتی نکشید»

(حافظ)

در برابر سختی، همین بس نیست که خود را از دلسرد شدن نگه‌داری. چون که ساموراییی را ماتم و اندوهی در رسد باید که آن را مایهٔ پیشرفت گیرد و از آن شور و نیرو یابد. می‌توان گفت که این برخورد و رفتار وراءِ آسان تن سپردن به تقدیر است.

«چون آب بالا آید، زورق اوج گیرد».

۳۶. والایی بجوی

«من آن بازم که پروازم بلند است»

(فخرالدین گرگانی)

کسی که با دیدن یا شنیدن از چیره‌دستی کسی دیگر در فن و هنری بیندیشد که خود هر چه هم بکوشد، باز هرگز با او برابر نتواند شد، بزدل است. مرد باید که خود را دل دهد و بگوید که من نیز مایه و اندیشه‌ای هم‌سنگ آن هنرمند دارم، پس چرا باید از او فروتر باشم؟ از همان دم که ساموراییی خود را مرد میدان دید، به راه پیشرفت پای نهاده است. ایتّی‌ایشیدا، از دانایان مکتب کنفوسیوس، گفته است: «فرزانگی یک مرد به مایهٔ آن است که در جوانی اندیشهٔ خود را بر راه دانش نهاده و نه از آن روی که سالیان دراز کوشیده و به فرزانگی نامور شده است». در یکی از نوشته‌های بودایی آمده است: «همان دم که آدمی نیّت و اندیشه بر اعتلا و رستگاری نهاد، فروغ معرفت را دریافته است».

۵۰. جویای نام و دولت باش

«اگر کام دل یافتی، نام جوی»

(فردوسی)

هر ساموراییی که ثروت و عزّت را چشم ندارد، بسا که سرانجامی شوم یابد و آماج کینه و

دشنام دیگران شود. چنین مردی بی‌هنر و ناکارامد باشد و در پایان از کسی که هوای نام و ثروت در سر دارد فروتر ماند. از او هیچ کار به تن و اندیشهٔ خود ساخته نباشد.

۵۱. شکست شکوهمند همانا پیروزی است

«گهر، مردان زنام خویش گیرند»

(فخرالدین گرگانی)

رزمنده‌ای که هیچ چیز جز خدمت سلحشوری را دوست ندارد، ستایش‌انگیز است. سلحشوری که از کارهای بزرگ و سخت روی‌گردان و کناره‌جو باشد، کارگریز و بزدل است. اگر مرد در فرجام کار و خواسته‌ای، با همهٔ سخت‌کوشی خود، ناکام بماند، این شکست او همانند مرگی پرافتخار در جنگی نابرابر است.

۵۲. همیشه چون نخستین دیدار، فروتن باش

«... که رادی سرِ خوبی و مهتری است»

(فردوسی)

مردم جامعه‌ای که با هم در اعتدال و سازش بگذرانند و قوانین طبیعی آسمان و زمین را پیروی کنند، زندگی آرام و آسوده خواهند داشت. سامورایی که با دیگران نرمش و سازش ندارد و مهر و دوستی ننماید، هر چه هم والاگهر باشد باز دلبستهٔ خدمت و وفادارش نتوان دانست.

کسانی که با دیگران سازش ندارند، در دیدار روی خوش نمی‌نمایند یا سخن دورو و کنایه‌آمیز برزبان می‌آورند، همه دربند فکر کوتاه و کج‌اندیش خود باشند. اگر هم طرفِ دیدار را ناخوشایند یابی باز باید که دست کم به ظاهر با او گشاده‌رویی نمایی.

با این همه، در این دنیای گذرا و بی‌اعتبار، باشد که کسی با همهٔ کوشش و سنجش در کار و رفتار، باز طرف بی‌مهری دیگران شود. این نارواییی را چاره نیست. آدمی نباید که از روی کوته بینی یا مانند مردِ دنیادوستِ سبک‌اندیش با حساب سود و زیان و به امید جلب مهر و توجه دیگران رفتار کند. چنین کسی سراپا ننگ است چراکه هرگز جز به سود خود نیندیشد.

اگر دیگران را برخود پیش نهیم و بی حسد و تنگ‌چشمی و به ادب با آنان رفتار کنیم، اگر به فروتنی و پاک‌دلی در مصلحت کار دیگران، به زیان خود هم که باشد، بنگریم، هر دیدارمان با

مردم مانند نخستین دیدار خواهد بود و پیوند و دوستی‌مان با دیگران همواره استوار خواهد ماند.

این نکته در زندگی زناشویی هم درست است. تا آن هنگام که زن و شوی هر یک، در رفتار با دیگری متانت و ملاحظه کاری دیدار نخستین را نگاه‌دارد، تیرگی و ناسازگاری در میان نخواهد بود.

۵۳. مهر و پیوندِ مردان

«ره کی بَرَد به سینهٔ عاشق هوای غیر»

(سیف فرغانی)

زن وفادار هرگز پس از شوهر ازدواج نمی‌کند. مرد را نیز جز یک عشق واقعی در همهٔ زندگیِ نباید و مرد هوس‌باز بهتر از زنی هرزه نباشد. رفتاری چنین برای ساموراییِ شرم‌آور است. سایگاکو چه خوب گفت که «مرد بی‌عشق و دل‌بستگی مانند دوشیزهٔ بی‌نامزد است. دیگران این هر دو را آسان‌یاب انگارند»... در پیمان دوستی بستن با دیگری، آنجا که وفاداری و فداکاری تا پای جان در میان می‌آید، مردِ باید که آن دیگری را خوب بشناسد. مهر و پیمان مردِ سست عنصر بنیادی ندارد. چون که پیمان دوستی با کسی بستی اگر دیگری خواست تا جای او را نزدت بگیرد، نپذیر و بگو که خواسته‌اش نابجاست و هر گاه از چند و چون آن پرسید، بگو که تا زنده‌ای دراین‌باره سخنی نگویی. اگر او بیش‌تر پای فشرد، باید که خشم‌آوری و درجا او را به تیغ از میان بدری.

چون که با کسی پیمان مهر بستی، دل در دیگری مبند و اندیشهٔ خود را همه بر رسم و راهِ سلحشوری بدار که همان طریقت سامورایی یا «بوشیدو» باشد.

مآخذ

یاماموتو، تسونه تومو. *رسم و راه سامورایی: آیین‌نامه سلحشوران ژاپن (هاگاکوره)*. پژوهش و ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.

Masaaki, Kosaka. *The Status and the Role of the Individual in Japanese Society the Japaneses Mind.* Charles A. Moore (Ed.). Tokyo: Charles E. Tuttle, 1973.

تنوّع و تداوم در فرهنگ ژاپن

تتسوُروء واتسوجی
ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده

انتزاعی بودن فلسفهٔ روشنفکری غرب نه در تهی بودن آن از درک تاریخی، که در گرایش به این ویژگی است که احوال یک لحظهٔ خاص را دربرگیرد و آن‌را به کل قضیه تعمیم دهد (قیاس). این‌گونه تجرّدگرایی به ویژه در پرداختن به فرهنگ ژاپن مخاطره‌آمیز است. زیرا خصوصیت این فرهنگ و ساخت و سازِ چند لایهٔ آن در گذر زمان نمود می‌یابد. پیش‌تر، یک پژوهندهٔ آلمانی که به درک درستِ این ویژگیِ فرهنگ ژاپن نرسیده بود، ژاپن را کشوری «Nebeneinader» (next to one another) خوانده بود. می‌توان فهمید که

۱. این نوشته ترجمهٔ بخشی است از کتاب واتسوُجی، مرجع‌شناسی *فلسفهٔ نوین ژاپن*، با مشخصات زیر:
Testsurô Watsuji, "The Multi-Layered Character of Japanese Culture", Agustin Jacinto Zavala (tr.), in David A. Dilworth and Valdo H. Viglielmo (eds). *Sourcebook for Modern Japanese Philosophy; Selected Documents* (Greenwood: 1998) p. 255-260.

چرا او دچار چنین شبهه‌ای شد. امّا نظریه‌پردازان ژاپنی «تمدن و روشنفکری» (bunmei kaika) اوایل دورهٔ میجی (۱۸۶۷ ـ ۱۹۱۲) هم این خصوصیت «Nebeneinader» را در ژاپن نمی‌دیدند. آنها ذهن و اندیشه‌شان را بر آن قشر و لایهٔ تاریخی متمرکز ساختند که در احوال آن روز فرهنگ ژاپن خود را در آن می‌یافتند. از این‌رو، آنچه که به لایه‌هایِ تاریخیِ دیگر مربوط می‌شد برایشان واقعیت نداشت و فقط بقایایی از گذشته بود که می‌بایست آن‌را «روشن» سازند.

با این‌همه، چنین نیست که در فرهنگ ژاپن این عناصر لایه‌های دیگر حق بقا نداشته باشند. بودن مایه‌ای که این عناصر فراطبیعی را زنده و پویا نگاه می‌دارد از چشمگیرترین ویژگی‌های فرهنگ ژاپن است. به راستی هیچ نژاد دیگری را نمی‌توان یافت که همچون ژاپنی‌ها چیزهای تازه را با این‌همه شوق و شتاب بگیرد و چیزهای کهنه را هم چنین وفادارانه نگاه‌دارند. این حقیقت در رسم و راه هر روزهٔ ژاپنی‌ها در لباس، خوراک و مسکن، در تحول و تغییرِ تاریخیِ قشرهای اجتماع یا حتی در احوال بنیادهای مذهبی، هنرهای زیبا، اندیشه، اقتصاد و سیاست نمایان است.

در دورهٔ تاریخی کاماکوُرا (۱۱۹۲ ـ ۱۳۳۳ م.) که رزمندگان بر سیاست و حکومت مسلّط شدند، قشری که پیش‌تر حکومت را در دست داشت و کنار نهاده شد، نه تنها در جای طبقهٔ اشراف باقی ماند، که در مقام نگاه‌دارندهٔ سنّت‌های قدیم و اشرافیّت فرهنگی مورد احترام نیز بود. فرهنگ دورهٔ تاریخی بعدی، مُوروماچی (۱۳۹۲ ـ ۱۴۹۰ م.) به اعتباری زیر رهبری اعیان و اشراف بود. به سخن دیگر، در احوالی هم که این طبقه پایگاه برتر سیاسی را از دست داده بود، جایگاه مسلط فرهنگی را همچنان در اختیار داشت. نیز، این طبقه هنگام جنبش تجدّد میجی (اواخر سدهٔ نوزده) نیز پویاییِ خود را نشان داد و هنوز در روزگار ما هم به عنوان اشرافیّت اهل فرهنگ شناخته می‌شود. چنین می‌نماید که این تداوم در مایه و جوهر فرهنگی اشرافیّت ژاپن را هفت سده پس از فرو افتادن از اقتدارِ سیاسی‌اش، نمی‌توان در سرزمین دیگری در جهان یافت.

گونه‌گونی رسم و راهِ لباس پوشیدن، خوراک و مسکن در این سرزمین در زندگی روزانهٔ هر ژاپنی پیداست. این مردم نه تنها طرز لباس پوشیدن خود را از سه سده پیش نگاه داشته‌اند، شیوه‌هایی را هم که در میان طبقه‌های سامورایی و عامه مردم برآمده است متحد

ساخته و انواع لباس‌های تازه آمدهٔ اروپایی را نیز همچون لایهٔ دیگری بر آن افزوده‌اند... جامهٔ غربی که جزیی از این زندگیِ دوگانه است همان نیست که اروپاییها می‌پوشند. همین سان، در مسکن نیز این مردم میان شیوه‌های اروپایی و ژاپنی سازش داده‌اند. ژاپنی‌ها با آن‌که مبلمان اروپایی را در اتاق و روی کف‌پوش حصیری (تاتامی) می‌گذارند، باز با کفش توی اتاق نمی‌روند. این‌جا هر چند که دیوارهای بیرونی و پنجره‌ها و کف خانه را به شیوهٔ غربی بسازند، آرایش درون خانه هنوز ژاپنی است. کوتاه این‌که خانهٔ ژاپنی شیوهٔ چندگانه را در طرز زندگی واحد جمع می‌کند. می‌توان گفت که این سازش دادن میان سبک و نماهای ژاپنی و غربی، شیوهٔ تازه‌ای نمی‌سازد بلکه ترکیبی دو لایه از دو شیوه درست می‌کند و از این‌رو نمادی است از کیفیت چند لایه‌ایِ خانهٔ ژاپنی. این ترکیب در آبادی‌ها و شهرهایِ ژاپن نمایان‌تر است. با این‌که غرب‌گرایی را می‌توان جریان مسلّط عصر خواند، هنوز شمارِ خانه‌هایی که به سبک ژاپنی ساخته می‌شود کم نشده است. در آشپزی همچنین است و غذاهایی مانند پنیر و سوسیس هنوز از خوراک‌های تجملی و تفنّنی به شمار می‌آید و فقط تولید و مصرف کره رواج تمام یافته است. برنج، سبزی و ماهی همچنان مواد اصلی غذای ژاپنی است. در واقع، غذای اروپایی همچون لایه‌ای تازه به گونه‌های خوراکی و عادت غذایی این مردم افزوده شده است.

چون نظر را از این مسایل زندگی هر روزه به آفرینش‌های مهم هنری بگردانیم، کیفیت چند لایگی و تنوّع در آن چشمگیرتر می‌نماید. در زمینهٔ آیینی، ابتدایی‌ترین صورت اعتقادی که در تاریخ می‌شناسیم (شینتو) امروزه موازی آیین‌های اعتقادی پیشرفته، مانند آیین بودا و دین مسیح، همچنان پویاست و رو به رونق هم دارد. اگر، چنان‌که هگل نظر داد، اعتقاد آیینی یک قوم را به اعتبار روح و سرزندگی آن بسنجیم، ژاپنی‌ها از آزمون پیروز بیرون می‌آیند. آیین مسیح، که در اروپا به از میان برداشتن ادیان معارض کوشید، در ژاپن چنین کیفیتی ندارد. هیچ کشوری در جهان امروز همچون ژاپن آیین‌های باستانی خود را نگاه نداشته است، هر چند که آیین بومی ژاپن در کیفیت به پایهٔ آیین‌های دیگر مانند بودایی، که به این سرزمین راه یافت، نمی‌رسد.

ژاپنی‌های روزگار باستان همان‌که آیین بودا را آوردند، کوشیدند تا این شریعت را در سیاست به کار برند، امّا هنگامی که آیین بودا به عمق زندگی مردم راه یافت، جنبش‌های

بودایی کاماکورا پیش آمد. در این جنبش‌ها سه نمونهٔ آرمانی ادیان جهان (طریقت سرزمین پاک، مکتب ذن و طرقهٔ نیچی رِن بودایی) برآمد. با این‌همه، آیین ابتدایی شینتو کنار نهاده نشد. چنین نبود که ژاپنی‌ها هیچ سازش‌ناپذیری‌ای میان این آیین‌های اعتقادی نیافته باشند، عقیده به آیین بودا که دینی جهان‌شمول است، نافی پرستش نیاکان در آیین شینتو است. مساعی ژاپنی‌ها برای منطبق نمودن بوداها بر «کامی» یا خدای شینتو، گواه این واقعیت است. مجموعه‌های مختلطِ معابد بودایی و زیارتگاه‌های شینتویی، که در دورهٔ نارا فراوان ساختند، برای این بود که اشراق و شهودِ طریقتِ بودا را به «کامی» یا خدای زیارتگاه‌های شینتو هم برسانند. از این جریان، فلسفهٔ هانجی سویجاکو[1] بار آمد که می‌کوشد تا هر یک از خدایان محلی شینتو را از منظر آیین بودا همچون اصحاب بوداها یا بودیساتواها جای‌گیر سازد. بدین‌سان قداستِ زیارتگاه‌های شینتویی و زیارت آنها محفوظ ماند و در این حال دیگر مباینتی نیز باعقاید بودایی نداشت.

از دیگر دلایلِ به جای ماندنِ زیارتگاه‌های شینتویی با همهٔ تسلطی که آیین بودا یافته بود آن است که فرقه‌ها و مکتب‌های بوداییِ تِندای، شینگُن، نیچی‌رِن و سرزمین پاک هر یک خود را ناگریز دیدند که محملی از منظرِ خود برای این وضع بتراشند. این جریان به بازاندیشی‌ای نیز در حلقهٔ آیین شینتو منجر شد که به جنبشی انجامید که می‌کوشید تا زیارتگاه‌های شینتویی را در سایهٔ آیین بودا درآورد. اگر صورت‌های بازماندهٔ حیات دینی را در روستاهای ژاپن در پرتو این تحول تاریخی بنگریم، خواهیم دید که این خصوصیت چند لایهٔ عقاید دینی در ژاپنی‌ها در آن‌جا به روشنی نمود دارد. در روستاهای ژاپن معبد بودایی و زیارتگاه‌های شینتو هر دو هست. آیینِ ولادتِ نوزاد و جشنِ خرمن برابر رسم و راه شینتو و ترحیمِ درگذشتگان از مراسم بودایی است. در شهرها هم هرجا که انجمن‌های محلی گردانندهٔ کارند چنین است.

این حقیقت که زیارتگاهِ شینتو با آیینِ میلاد و آغاز زندگی سروکار دارد و دین بودا با مرگ و پایان حیات، بر پایهٔ طبیعت هر یک از این معتقدات است استوار شده است. شینتو از همان آغاز ره‌آورد و مراسمی برای اموات بود و پیوندی نزدیک با پرستش نیاکان داشت. آیین بودا هم از طلوع خود با زاده شدن و برداشت محصول مربوط بود. امّا تجربهٔ دینی عامهٔ

---

1. hanji suijaku

مردم خوشی‌های شورانگیزِ زندگی را به زیارت جینجا (زیارتگاه شینتویی) و مرگ را که آدمی را به قعر ماوراءالطبیعه می‌کشاند با آیین بودا پیوند داد. در عصر جدید هم، از نهضت میجی (۱۸۶۸)، جشنواره‌های ملّی نمودارِ طبیعتِ زیارتگاه‌های شینتویی است و بناهای عظیم یادبود دوره‌های میجی (۱۸۶۷ - ۱۹۱۲) و تایشوء (۱۹۱۲ - ۱۹۲۶) هم به نگارهٔ این زیارتگاه‌ها ساخته شده است. ایسه، بزرگ‌ترین زیارتگاه شینتویی، همچون همیشه طرف توجه زایران است. این را هم باید افزود که زیارتگاه‌های شینتویی خودنماد زندگی مردم ژاپن هستند. امروزه آلودگی دستگاه معابدِ بودایی، حقیقتی نمایان است و با این‌همه صومعه‌ها و معبدهای بی‌شمار پا برجاست، چنان‌که با پایان گرفتن حمایت رسمی پس از نهضت میجی نیز پایدار ماند و همچنان جایی مهم در زندگی مردم ژاپن دارد.

در گسترهٔ هنرهای زیبا، تنوّع و ماهیت چند قشری فرهنگ ژاپن باز هم نمایان‌تر است. تانکا، سرودهٔ کوتاه پنج‌بندی ۳۱ هجایی، گونه‌ای از شعر است که یک‌هزار و دویست سال پیش به اوج رسید. امّا گونه‌های تازه‌تر شعر همچنان در زندگی عامهٔ مردم جای دارد. یاماتو - ئه[1] (نقاشی ژاپنی) شیوه‌ای است با تاریخ نهصد ساله، امّا همچنان در کارهای نقاشان معاصر اثرگذار است. نمایش نوء با گذشتنِ بیش از پنج سده از پیداییِ آن، امروزه بی‌تغییری در اساس شیوه‌اش اجرا می‌شود. این کیفیت را در هیچ کشور متمدن دیگری در جهان نمی‌توان یافت. قابل توجه این که این گونه‌های قدیم ادب و هنر نه تنها با شیوه‌های نو همزیستی دارد، بلکه با همهٔ تفاوت‌ها در پیکری واحدی درمی‌آیند؛ همچنان که گونه‌های نو در نفیِ شیوه‌های کهنه پدید می‌آید، همین تفاوت و تنوع مایهٔ بقای کهنه‌ها می‌شود. برای نمونه، جوءروری[2] (نمایش عروسکی) که پس از نوء پیدا آمد، به راستی در پیِ نفیِ این یک بود. ویژگی نمایش نوء در این است که هر چند بازیگران آن موجودهای ذی حیات‌اند با همهٔ توان خود بر سر نفیِ راه و رفتارهای طبیعی مردم زنده است. هم‌چنان‌که سومی - ئه[3] (نقاشی سیاه قلم ژاپن) می‌تواند با نفی رنگ‌ها زیبایی بی‌نهایتِ رنگ را نمایان دارد، نوء می‌تواند با کنار نهادن احساس‌های عادی انسانی از نمایش، شور و حالی بی‌اندازه را به نمایش درآورد. از این‌روست که چهرهٔ بازیگر، که احساس آدمی را هر چه روشن‌تر بیان می‌کند، با صورتک نوء پوشانده می‌شود. هنگامی هم که بازیگر صورتک

---

1. yamato-e 2. jôruri 3. sumi-e

بر چهره نگذارد، چهره‌اش باید حالت صورتک را تقلید کند. امّا نمایش عروسکی برعکس عروسک‌های بی‌جان را همچون مردم زنده به حرکت و رفتار درمی‌آورد. درست همان حرکت و رفتارها که در نوء پوشیده داشته می‌شد، این‌جا هر چه تمام‌تر به جلوه می‌آید. گونه‌های موسیقی که تئاتر نوء و نمایش عروسکی را همراهی می‌کند نیز چنین مناسبتی با هم دارد. آوای طبل در یکی سکوت فضای نمایش را می‌شکند و آهنگِ شایسن (ساز زهی ژاپن) در دیگری پرده‌ای از سکوت برهای و هوی فضا می‌کشد.

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که شیوه‌ها و گونه‌های تازه در نفی راه و روش‌های قدیم برآمد امّا این نفی به منزلهٔ از میان برداشتن شیوه‌های کهنه نبود. این شیوه‌ها به مدد نفی شدن، به ماهیت و کیفیت یگانهٔ خود آگاهی یافت و ویژه و یگانه بودنش مایهٔ بقای آن شد.

کیفیتی را که در عقاید آیینی و در هنر یاد شد می‌توان به دیگر عرصه‌های فرهنگ ژاپن گسترش داد. نیز می‌توان گفت کل فرهنگ ژاپن با سرازیر شدن سیل فرهنگ غربی پس از نهضت تجدّد میجی دست‌خوش نفی و معارضه شد و در این رهگذر یگانه بودن خود را شناخت. فرهنگِ ژاپن را به اعتبارِ دارا بودنِ طبیعت چند لایه، می‌توان در جهان امروز بی‌همتا دانست. برای دریافتن «روح ژاپنی» می‌باید این کیفیت فرهنگ ژاپن را نیز شناخت.

نامهٔ تابستانی و آداب ترّسل در ژاپن

هاشم رجب‌زاده

آداب نامه‌نگاری

در فرهنگ پربار و پرمایه و نزد مردم ادب‌دوست و آداب‌پرست ژاپن، نامه‌نگاری جـای خاص دارد. آداب ترّسل در گذر سده‌ها و به پشتوانهٔ آثار و نمونه‌های بسیارِ کتابت در ادب ژاپن منسجم شده و از جملهٔ رسم و راه‌های دقیق زندگی اجـتماعی درآمـده است. کِـنکو یوشیدا[1] نویسندهٔ صاحبدل سدهٔ چهارده که یادداشت‌های او در ۲۴۳ قطعه در موضوع‌های گوناگون در کتابی دل‌انگیز به نام تسوره ـ زوره ـ گوسا[2] گرد آمده، در قطعه‌های زیر نامه نوشتن به خط و قلم خود، روشن نوشتن مضمون و پیام و لطف و احساس بخشیدن به نامه با سخنی از طبیعت را سفارش کرده است:

«خوب است که نامه‌هایمان را به قلم خود و ساده بنویسیم، هر چند که دست‌نوشته‌مان بد باشد. نویساندن نامه به قلم دیگران به بهانهٔ بدی خطمان زیبنده نیست» (قطعهٔ ۳۵).

«... در نامه به دوستی، چون از رفتار بیراهِ کسی یادآوری امّا به اشاره،... نکته بـر آن

1. Kenko Yoshida 2. *Tsure-zure-gusâ*

دوست نهفته بماند و او در تشویش باشد تا سراغت آید و شرح آن را باز پرسد...

اگر هم از چیزی یاد کنی که بر سر زبان‌هاست، باز بسا کسانی که آن را نشنیده باشند و زبان ندارد که آن داستان و سخن را روشن و گویا بنویسی...» (قطعهٔ ۲۳۴).

«بامدادی پس از برف‌ریزانِ زیبا، نامه‌ای به دوستی فرستادم تا پیامی برسانم، امّا از برفی که آمده بود هیچ یاد نکردم و او در پاسخم نوشت: چگونه می‌توانم به حرف کسی چنین بی‌احساس ـ که در نامه‌اش کوچک‌ترین سخنی از برف نبود ـ دل بسپارم» (قطعهٔ ۳۱).

نامهٔ تابستانی

پس از پیام نوشتهٔ تبریک نوروزی، نامه‌های تابستانی رایج‌ترین گونهٔ نامه‌های دوستانه یا اخوانی در ژاپن است.

شوچوُ ـ میمای[1] یا احوال‌پرسی تابستان از دیرباز در بین ژاپنی‌ها رسم بوده و شرط ادب است که در فصل گرما از خویشان و دوستان دیدن کنند و حالشان را بپرسند. نیز، همچون دیگر دیدارهای اجتماعی، در این دیدارها هم بایسته است که هدیه‌ای ببرند. برای کسانی هم که در جای دور هستند نامه می‌فرستند، گاه همراه هدیه‌ای، تا حال آنها را در فصل گرما بپرسند.

این‌گونه ادای احترام و ادب به اقوام و دوستان در فصل سرمای زمستان هم رسم بوده و این رسم تا اندازه‌ای برجاست. نیز، در مناسبت‌های بسیار متعدد دیگر، احوال‌پرسی مرسوم انجام می‌شود؛ مانند احوال‌پرسیدن از بیمار (بیوکی میمای)[2]، احوال پرسیدن از آسیب‌دیدهٔ آتش‌سوزی (کاجی میمای)[3]، دیدار از زائو (اوسان میمای)[4] و دیدار برای مبارک‌باد گفتن خانهٔ نو (شین چیکا میمای)[5].

وقتی هم که رییس خانواده در سفر است، دوستانش به خانهٔ او می‌روند تا دیدن کنند و حال اهل خانواده را در غیبت پدر و بزرگ‌ترشان بپرسند (روسو میمای)[6]. همهٔ این دیدارهای احول‌پرسی یا «میمای»[7] با بردن هدیه‌ای انجام می‌شود. البته گیرندگان باید

---

1. shochu o mimai
2. byoki-mimai
3. kâji-mimai
4. osan-mimai
5. shinchiku-mimai
6. rusu-mimai
7. mimai

هدیهٔ متقابل بفرستند.

در نامهٔ احوال‌پرسی تابستانی که اوایل فصل گرما می‌فرستند، معمولاً عبارتِ «شوچوُ ـ بوُ میمای (موشی آگِه ماس)»[1] (هوا گرم شده است؛ مواظب تندرستی خودتان باشید!) را می‌نویسند، امّا عبارتِ «زان شو ـ ئو ـ میمای (موشی آگه ماس)»[2] در نامه‌ای است که در اواخر تابستان، پس از شروع پاییز برابر تقویم قدیم ژاپن، می‌نویسند که می‌گوید در بقیهٔ ایام گرما مواظب تندرستی خودتان باشید.

رسم نامه نوشتن برای احوال‌پرسی در آغاز تابستان چنان جا افتاده است که چند هفته پیش از موسم آن ادارهٔ پست ژاپن کارت‌های پستی خاص آن را با پیام و بی‌پیام و با طرح‌های گوناگون مناسب چاپ و منتشر می‌کند و کم نیستند سنّت‌پرستانی ـ بیش‌تر میانسالان و سالمندان و خانواده‌های مبادی آداب ـ که بیش از یکصد برگ از این کارت‌ها تهیه می‌کنند تا برای بستگان و آشنایان بفرستند و خاطرنشان کنند که آنان را در یاد دارند و گرامی می‌دارند. یک روز هم ـ به ماه هفت فرنگی که تقویم رسمی ژاپن هم هست، برابر اول مرداد ایرانی ـ به نام روزِ نامه‌نگاری نامیده شده است و ادارهٔ پست ژاپن هر سال تمبرهای یادگار برای این روز طرح و منتشر می‌کند و مراسمی هم در بسیاری از مراکز فرهنگی و انجمن‌های دوستداران نامه‌نگاری برگزار می‌شود. جز روز نامه‌نگاری، فقط برای نوروز ژاپن است که کارت‌های پستی ویژه و نیز تمبرهای پستی سال نو ـ معمولاً با نقش یکی از دوازده حیوانی که برابر سال‌شمار ترکی ـ مغولی نشانهٔ آن سال است ـ طرح و منتشر می‌شود.

در هفتهٔ جهانی نامه‌نگاری (۵ ـ ۱۲ اکتبر / ۱۳ ـ ۲۰ مهر) هم هر سال ادارهٔ پست ژاپن یک دوره تمبر یادگاری تازه انتشار می‌دهد.

تشویق نامه‌نگاری

در این سال‌ها که تلفن و پست الکترونیکی[3] پیام‌ها را در یک لحظه می‌رسانند و نیاز به نامه نوشتن هر چه بیش‌تر منتفی شده است، نامه‌نگاری به راه‌های گوناگون تشویق می‌شود. در

1. shchu o mimai (moshi agemasu)
2. zansho o mimai (moshi agemasu)
3. e-mail

این تلاش، تأکید بیش‌تر روی جوانان است تا به لطف و معنی خاصی که نامه و پیام نوشته دارد آگاهی یابند و مهارت بایسته را در نگارش پیام‌ها و نامه‌های دوستانه که سهمی مهم در روابط اجتماعی دارند، پیدا کنند. از تدبیرهای گوناگون برای تشویق نامه‌نگاری، برگزار کردن رویدادهای ویژه و تعیین روزها و مناسبت‌های خاص برای آنهاست. نمونهٔ این تلاش‌ها مسابقه‌ای است که به تازگی بخش فرهنگی شهرداری یکی از شهرهای کوچک برای نوشتن نامهٔ کوتاه به مادر ترتیب داده بود. در این مسابقه که در چند ماههٔ مقارن روز مادر، حدود شانزده هزار نفر در آن شرکت جستند، شرط شده بود که این نامه‌ها بیش از حدود چهل کلمه یا نشانهٔ نگارشی چینی ـ ژاپنی نداشته باشد. در این شهر که بلندترین دژ ساخته شده در سده‌های پیشین را میان شهرهای ژاپن دارد، امیر محلی حدود چهارصد سال پیش نامه‌ای برای مادرش نوشت که کلام و پیام آن معروف است و عبارات آن بر لوحی سنگی در پای قلعهٔ قدیمی شهر هم حک شده است.

برای تشویق نامه‌نگاری از هر فرصت و مناسبتی هم که پیش بیاید بهره می‌جویند. چند سالی پیش‌تر ادارهٔ پست ناگویا، سومین شهر بزرگ ژاپن، خانمی را که نامش فوُمی ئه[1]، به معنیِ «نامه» است یافته و دعوت کرده بود که در مراسم خاصی برای پستچی‌ها سخنرانی کند و ساعتی هم جای فروشندهٔ تمبر در پستخانه را بگیرد و مردم را به نوشتن و فرستادن نامه تشویق کند.

بسیاری از مدرسه‌ها هم از دانش‌آموزان می‌خواهند که برای مشق درس انشای خود در تعطیلات بلند (تابستان و بهار) نامه‌های اجتماعی و دوستانه بنویسند.

نامه‌های شاعران

یکصد *کارت پستی فرستاده و دریافت شدهٔ اوگای موری*، گرد آورده و منتشر شده از سوی کتابخانهٔ نامیده شده به نام این نویسنده در ناحیهٔ بونکیو[2] در توکیو، بسیار خواندنی است[3]. این یکصد کارتِ مبادله شده با اوگای موری[4] (۱۸۶۲ ـ ۱۹۲۲)، نویسندهٔ شهرهٔ

1. Fumié
2. Bunkyo
۳. این بخش از نوشتهٔ حاضر برگرفته از روزنامهٔ مصر، *آساهی (Asahi)*، ش ۲۰، اوت ۱۹۹۲ است.
4. Ogai Mori

داستان، نمایشنامه و نقد ادبی (که نام واقعی‌اش رینتارو[1] بود، امّا نوشته‌هایش را «اوگای» امضا می‌کرد)، به رنگ اصلی کارت‌ها، در کتابی پاکیزه و با افزودن شرحی برای هر نامه چاپ و منتشر شده است. شیوهٔ نگارش و دست‌نوشتهٔ نام‌آوران ادبِ دوره‌های تاریخی میجی[2] (۱۸۶۸ ـ ۱۹۱۲) و تایشو[3] (۱۹۱۲ ـ ۱۹۲۶) که نمونه‌اش را در این کتاب می‌یابیم، بسیار گیرا و دیدنی است.

بسیاری از نویسندگان این کارت‌ها قطعه‌های هایکو[4] (شعر ۱۷ هجایی سه بندی) یا تانکا[5] (سرودهٔ ۳۱ هجایی پنج بندی) را در نامه‌شان آورده‌اند.

تسئوتای اینویه[6]، شاعر معاصر اوگای، در نامهٔ احوال‌پرسی تابستانی این سرودهٔ تازه‌اش را برای او نوشت:

«کنار پنجره ایستاده‌ام
باد خنک جنوب به درون می‌وزد
ماه بالای شاخ و برگ بارهنگ جلوه‌گر است».

شیکی ماسائوکا[7] در دنبالهٔ پیام ساده‌ای این شعر را نوشته است:

«چشم انتظار بهار
چندان ماندم
تا پیر شدم».

کیوشی تاکاهاما[8] نوشته است:

«سر ظهر
تفنگ می‌غرد
و آوازش در نوک ابرها می‌پیچد».

تاکوبوکو ایکیکاوا[9]، شاعر معروف و محبوب معاصر، قطعهٔ زیر را ساخته و در نامه‌اش آورده است:

«پاییز، برای بچه‌ای بی‌خانمان

---

1. Rintarô
2. Meiji
3. Taisho
4. haiku
5. tanka
6. Tsutai Inouye
7. Shika Masaoka
8. Kyoshi Takahama
9. Takuboku Ishikawa

چون پدر سخت‌گیر است
و چون مادر مهربان».

آکیکو یوسانو[1]، نویسندهٔ زن نامدار معاصر، در نامه‌ای از پاریس که چند سطری هم شوهر و دوستانش بر آن نگاشته‌اند، این شعر را با قلم نوشته است:

«چه عالی است!
رزهای سرخ و سفید
روی میز کناری همنشین‌اند».

از نامه‌های اوگای یک کارت پستی در این مجموعه هست تنها با شعری نوشته بر آن در این کارت که او از جبههٔ جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴ ـ ۱۹۰۵) برای پسرش، اوتو[2]، فرستاده، نوشته است:

«به خاطر این مردمِ آواره شده،
سرپناهی آماده ساخته‌اند،
امّا امشب زیر درختی می‌خوابم».

اوگای به شیوهٔ خود حداقل و حداکثر درجهٔ حرارت شبانه روز را با حروف لاتینی در میان نامه‌ای چند سطری آورده است.

طرز نوشتن کارت پستی بسیار متنوّع است. خط‌هایی که تِنشین اوکاکورا[3] و ریوکئو سایتو[4] بر کاغذ رقم زده‌اند، از گوشه راست سرازیر می‌شوند (چنان‌که در نامه‌های قدیم فارسی انتهای سطرها به بالا می‌رفت). در این مجموعه نامه‌هایی صریح و با پیام روشن از تاکوُبوکوُ ایشیکاوا و شیمه‌ی فوُتاباتِی[5] هست. کارت تبریک نوروزی رقم زده شده با مرکب هندی (شیوه‌ای خوش‌نویسی ژاپنی، توأم با خط و نقاشی) اثرِ کیوکا ایزومی[6] گرم و گیراست. کویو اوزاکی[7] پس از آن‌که هفت سطر با قلم مویی نازک نوشته و به انتهای کارت رسیده، باز به آغاز متن برگشته و شش خط هم با جوهر قرمز میان هفت سطر سیاه نوشته است.

---

1. Akiko Yosano
2. Oto
3. Tenshin Okakura
4. Ryokû Saito
5. Shimei Futabatei
6. Kyoka Izumi
7. Koyo Ozaki

هدف و انگیزهٔ نوشتن در بسیاری از این نامه‌ها موضوعی کوچک و ساده بوده، امّا خلقیّات نویسندگان، احساس آنها و حال و هوایی که هنگام نوشتن داشته‌اند در نگاشته‌شان مانده و پیداست. جاذبهٔ نامه هم در این است.

حرمت قلم

مردم ادب‌شناس و مقیّد به آداب ژاپن از دیرباز قلم و نامه را حرمت می‌نهاده‌اند. در آثار قدیم ادب ژاپن بهره‌هایی گواه بر این سنّت و رفتار می‌یابیم. کنکو یوشیدا در یکی از قطعه‌های کتاب خود که پیش‌تر از آن یاد شد، از آداب و ترتیبِ گذاشتن قلم و دوات و طومار کاغذ روی میز یاد کرده است:

«لوله‌های طومار نوشته را از درازا و موازیِ راه‌راهِ روی میز بر یانای باکوُ[1] می‌گذارند، و آن را با ریسمانی به نی پوش روی میز می‌بندند.

«سانجو، وزیر دست چپ، گفته است: 'سنگ دوات را هم خوب است که از درازا بر این میز بگذارند تا قلم‌ها از روی آن نلغزد'.

«از سوی دیگر، هرگز اتفاق نیفتاده است که خطاطان مکتب کادِه ـ نو ـ کوءجی[2] حتی سهواً قلمدان را در طول شیارها بر این میز بگذارند و همیشه از پهلو می‌نهند» (قطعهٔ ۲۳۷).

دور انداختن قلم‌های فرسوده هم آداب خاص خود را دارد. در شهر تاریخی نارا، پایتخت قدیم ژاپن، هر سال فوُده ماتسئوری (جشنوارهٔ قلم) برگزار می‌شود و در آن فوروُی فوُده (قلم‌های کهنه) را در معبد بودایی می‌سوزانند. مردم از هر جای شهر می‌آیند و قلم‌های کهنه‌شان را می‌آورند و منتظر می‌مانند و به نوبت برابر میزی که جلوی تالار معبد نهاده‌اند می‌روند و قلم‌ها را می‌دهند و چیزی یادگاری مانند چوب غذاخوری می‌گیرند. قلم‌های کهنهٔ گرد آورده شده را برابر آداب در سینی می‌چینند و یکی از روحانیان معبد آن‌را به دست می‌گیرد و روحانی دیگر دعاخوانان، دسته‌دسته از قلم‌های فرسوده برمی‌دارد و در آتشی که در اجاقی بزرگ در صحن و جلوی ساختمان معبد افروخته‌اند می‌اندازد.

---

۱. yanai baku: میز یا پایهٔ کوچک کوتاهی ساخته شده از جگن، با رویه‌ای موج‌دار.

2. Kade - no - Kôji

جعبهٔ نامه و بند طومار

طومار نوشته‌ها را در قدیم با ریسمانی و به طرزِ خاص می‌بستند و نامه‌های مهم و تشریفاتی را در جعبه‌ای که برای آن درست شده بود، می‌نهادند. اندازه و ترکیب و نقش و نمای این جعبهٔ لاک کاری شده ـ که چنان ساخته می‌شد که طومار نوشته به آسانی در آن جا گیرد ـ برای هر مناسبت معین بود. پس از نهادن نامه در این جعبه، بندی دور آن می‌پیچیدند که طرز بستن و گره زدن این بند هم آدابی داشت. دو قطعه از یادداشت‌های کنکو یوشیدا، که از آن یاد شد، در شرح این آداب است؛ یکی برای نامه‌های سلطانی و دیگری برای طومار نوشته‌های کتاب مقدس (سوتراهای بودایی):

«وقتی از کاردانی در آدابِ درباری پرسیدند: 'برای بستن جعبه، بندها را در کدام حلقه باید انداخت؟' او پاسخ داد: 'کسانی می‌گویند در حلقهٔ راست و کسانی می‌گویند در حلقهٔ چپ و چون آراء متفاوت است، به هر دو می‌توان رفتار کرد؛ ریسمان جعبهٔ اسناد و طومار نوشته‌ها را بیش‌تر در سوی راست می‌بندند، امّا بندِ جعبهٔ جواهر و اسباب آرایش معمولاً به چپ بسته می‌شود» (قطعهٔ ۹۵).

«هنگام بستن و پیچیدن بند دور نوشته‌های کلام مقدس، عادت چنان است که بند را از بالا به پایین بپیچند، حلقهٔ گرهی... در ته ریسمان بزنند و سپس سر این حلقه را به طور مایل از زیر ریسمان پیچیده شدهٔ دور طومار بگذرانند. امّا کوءشئون[1]، راهبِ بزرگِ معبد کِه گون ـ این[2] یک‌بار بند طوماری را که چنین بسته شده بود باز کرد و از نو پیچید و گفت: و این طرز بستن، ابداعی بیراه و ناپسند است. راه درست این است که بند را به سادگی دور طومار بپیچند و گرهِ ته ریسمان را زیر حلقه‌های پیچیده شده جا دهند این را به راهب، پیری آزموده بود و دقایق کارها را خوب می‌دانست» (قطعهٔ ۲۰۸).

شاردن در سفرنامهٔ خود نامه‌ای را آورده است که آن‌را از فرانسه به فارسی هم برگردانده بوده. نامه‌ای است به یکی از رؤسای کمپانی هندِ شرقیِ فرانسه به نامِ کنت دو مِسلای[3] که در آن شیوه و آداب نامه نوشتن به امپراتور ژاپن را یادآور می‌شود:

«نامه‌هایی که به نام و عنوانِ امپراتور ژاپن نوشته می‌شود باید با حروف زرین و روی کاغذ ضخیم امّا صاف و صیقلی نوشته شده باشد. نامه را باید در جعبه‌ای زرین و مزیّن به

---

1. Kôshun 2. Kegon - in 3. De Thox Conte de Meslay

دانه‌ای الماس درشت بگذارند و آن‌را در کیسه‌ای چهارگوش از ماهوت زربفت و زردوزی شده جای دهند. سپس آن را داخل جعبه‌ای سیمین که بر دو طرفش منظرهٔ شکار نقش شده باشد بگذارند و جعبهٔ سیمین را داخل جعبهٔ چوبی بسیار زیبایی که با مهارت و ظرافتِ هر چه تمام‌تر ساخته شده وکاملاً صاف و صیقلی باشد قرار دهند... امّا اندازه و قطع کاغذ باید چنان باشد که تاکردنش لازم نیاید، به طوری که وقتی نامه نمایان می‌شود آنچه در آن نوشته شده پیش نظر آید»[1].

قلمدان ژاپنی

ژاپنی‌های صاحب قلم هم قلمدان داشتند که «فوُده تسوُتسوُ»[2] نامیده می‌شد و آن را میان شال کمر یا در آستین گشاد کیمونوی خود همراه می‌بردند. بلندی آن به اندازهٔ قلمدان‌های ما بود، امّا ترکیب چپق مانندی داشت، با جای مرکبی در سر و سرپوشی روی آن رویش که باز و بسته می‌شد. در جوف دستهٔ نی مانند آن هم قلم‌موی ریزی که برای نوشتن سادهٔ خط ژاپنی به کار می‌رفت، نگاه می‌داشتند. این قلمدان‌ها را بیش‌تر از برنج یا ترکیب فلزی مانند آن و با رویهٔ ساده یا با طرح و نقش ظریف و زیبا و هنرمندانه می‌ساختند. البته در خانه و روی میز تحریر اهل قلم (که به میز کوتاه میرزاهای قدیم در ایران می‌ماند) ابزار نویسندگی و خوش‌نویسی مفصل‌تر بود، که سنگ دوات و قلم‌های موین و مرکب خشک چینی و ظرف کوچک ظریف آب‌ریز برای مرکب‌سازی که آن‌هم از برنج و به شکل نمادهای طبیعت مانند حیوان وگل و میوه و بسیار هنرمندانه ساخته می‌شد، جزء این لوازم بود. قلمدان‌هایی که روی آنها کار شده، یکی از نفایس قدیم ژاپن است که این روزها در موزه‌ها یا نزد عتیقه‌داران پیدا می‌شود.

قلمدان‌های ایران بیش‌تر از کاغذ فشرده ساخته می‌شد، روی آن را با لاک می‌پوشاندند و نقاشی می‌کردند. زیبایی این قلمدان‌ها برای هنرشناسان چشمگیر بود. بنجامین، نخستین سفیر آمریکا در ایران، شرحی چند صفحه‌ای در وصف این قلمدان‌ها آورده است.[3]

---

۱. جان شاردن، *سفرنامهٔ شاردن* (متن کامل)، ترجمهٔ اقبال یغمایی (تهران: توس، ۱۳۷۴)، ص ۵۶۷ و ۵۹۹.

2. Fude tsutsu

۳. هاشم رجب‌زاده، «افزوده‌ها»، در یوشیدا ماساهارو، *سفرنامه یوشیدا ماساهارو: نخستین فرستاده ژاپن به ایران دورهٔ قاجار*، ۹۸-۱۲۹۷ هجری قمری، ۸۱-۱۸۸۰ میلادی، ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده با همکاری ی. نی ئی یا (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳)، ص ۲۵۹.

آداب بردن و رساندن نامه

رساندن نامه، چنان‌که دیدار با بزرگان و دوستان، آدابی خاص داشته و دارد. کِنکو یوشیدا در قطعه‌ای از یادداشت‌های خود از رویدادی مرتبط با این آداب یاد کرده است:

«یک روز که بزرگ وزیر به نام توکی وای[1] (۱۱۹۴ ـ ۱۲۶۹ م.) بر نشسته بود و به کاخ می‌رفت، به یکی از نگهبانان خاصهٔ امپراتور برخورد که پیامی از شاه برای او داشت. این پیک به دیدن بزرگ وزیر به احترام از اسب به زیر آمد و پیام را به او رساند. امّا بزرگ وزیر چون نزد امپراتور رفت، گفت: نگهبان خاصه که حامل پیام امپراتور بود از اسب پیاده شد. چنین کسی شایستهٔ بندگی درگاه نیست. پس آن مرد را برکنار کردند.

«پیک شاهی باید که فرمان را نشسته بر اسب به دیگران برساند و هرگز نباید برای دادن آن به زیر آید» (قطعهٔ ۹۴).

دقایق باریکی است که به ویژه در مناسبات با اهل تمدن و مردم فرهیخته باید به آن توجّه داشت. در شرق باستان این نکته‌ها اهمیت فراوان داشت و هنوز هم دارد.[2] می‌گویند که دریادار پِری[3] که ناوگان او دروازه‌های ژاپن را به روی جهان بیرون گشود (۱۸۵۴-۱۸۵۳) و به چند سده انزوای این کشور پایان داد، این دقایق را درنظرداشت و در برخوردِ تاریخ سازش با ژاپن با درک معیارهای ارزشی و آداب و شایست‌ها و ناشایست‌های این ملت پیش آمد و توفیقش به سبب همین توجّه بود. از جملهٔ این آداب، این بود که ژاپنیان در آن روزگار همیشه نامه را به دست پیک و در جعبه‌ای لاک‌کاری شده می‌فرستادند.

این جعبهٔ بلند با طرحی ظریف و استادانه ساخته می‌شد و نامهٔ طومار مانند در آن به آسانی جا می‌گرفت. بندی ابریشمین در میان این جعبه می‌بستند تا در آن باز نشود و نامه درونش محفوظ بماند. اندازهٔ این جعبه نیز به اهمیت و مقام مخاطب نامه بستگی داشت. دریاسالار پِری برای این‌که تماسش با ژاپنی‌ها به شیوهٔ مرسوم و مقبول این مردم باشد،

---

1. Tokiwai

۲. شرحی که در پی آمده و نیز تصویر جعبهٔ نامه، برگرفته از صفحه‌های ۲۰۹ و ۲۱۰ کتاب زیر است:
Samuel H. Wainwright.jr, B*eauty in Japan.* New York: G. P. Putnam's Sons [nd.]

3. Perry

جعبه‌ای زیبا و مزیّن آماده ساخته و نامهٔ پرزیدنت فیلمور[1]، رییس جمهور آمریکا، را برای فرمانروای ژاپن در آن گذاشته بود. هنگامی که به ساحل کاناگاوا[2] رسید و یکی از مقام‌های بندر، از ردهٔ کلانتران، به کشتی فرماندهی آمد تا از مقصود آمدن ناوگان پری جویا شود، دریاسالار خود را نشان نداد و این مأمور ژاپنی با افسر عالی‌رتبه‌ای گفت‌وگو کرد. ژاپنی‌ها مأمور بالا رتبه‌تری فرستادند که با او هم افسر بلندپایه‌تری از زیردستان پری ملاقات کرد. سرانجام حاکم این ناحیه به کشتی آمد، امّا نتوانست فرماندهٔ ناوگان را ببیند. ژاپنی‌ها پرسیدند که چه کسی می‌تواند این دریاسالار را ببیند و مقصود او را از آوردن ناوگانش به آب‌های ژاپن بپرسد و پاسخ شنیدند که فقط نمایندهٔ ویژه‌ای که مستقیم از سوی شوگون[3] (فرمانروای لشکری ژاپن) آمده باشد می‌تواند با دریاسالار ملاقات کند، زیرا که پری حامل پیامی از فرمانروای عظیم‌الشأن کشور خود است. این طرز برخورد و رفتار اثر بسیار خوبی در ژاپنی‌ها داشت و آنها پری را فرد متمدنی شناختند با منشِ موقّر اصیل‌زادگان، متفاوت از «سفید پوست‌های وحشی» که با تهدید و تحکّم و قلدر مآب و قدرت‌نما آمده بودند.

مآخذ

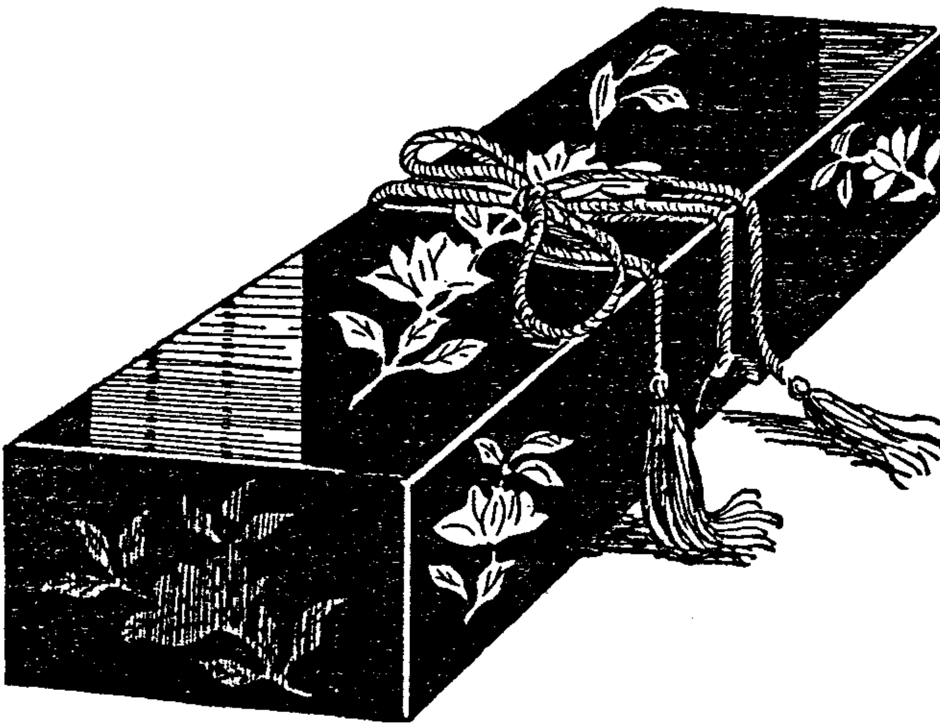
آساهی. ۲۰ اوت ۱۹۹۲.

شاردن، جان. *سفرنامه شاردن* (متن کامل). ترجمهٔ اقبال یغمایی. تهران: توس، ۱۳۷۴.

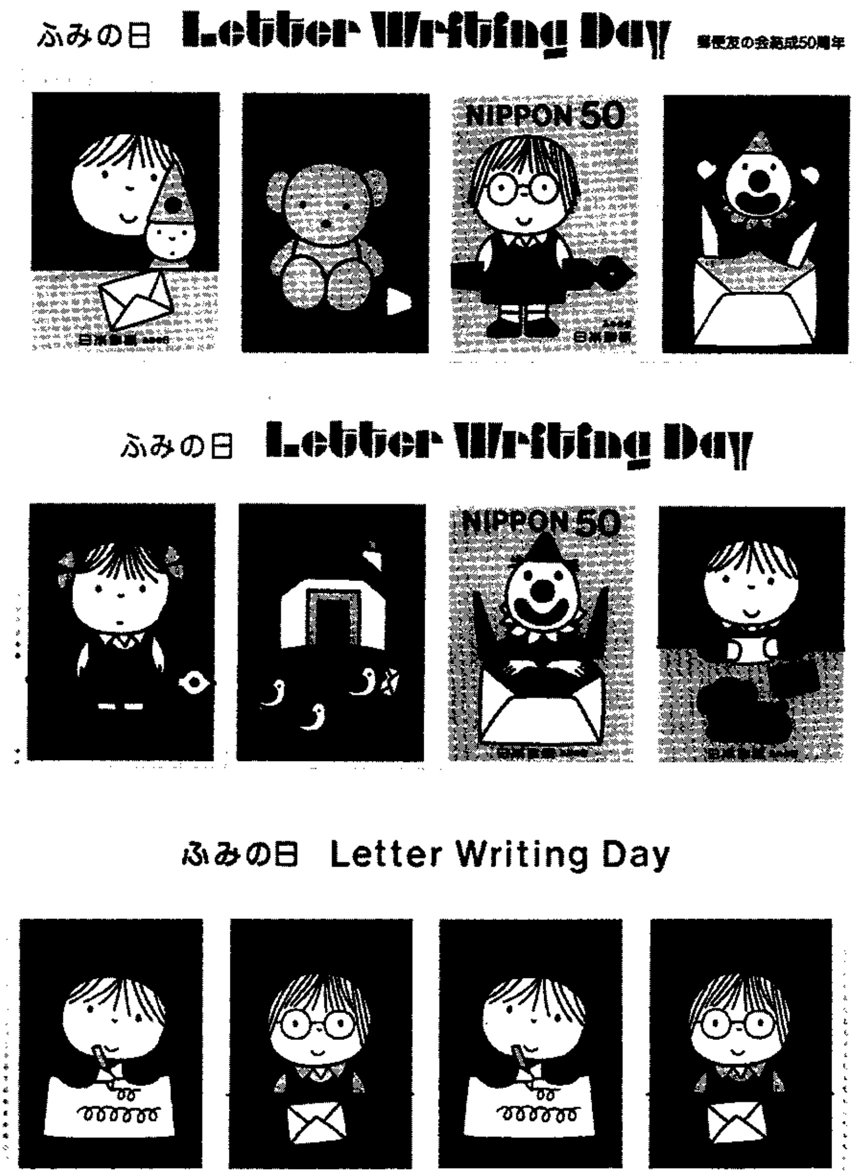
ماساهارو، یوشیدا. *سفرنامهٔ یوشیدا ماساهارو: نخستین فرستادهٔ ژاپن به ایران دورهٔ قاجار، (۹۸-۱۲۹۷ ق ۸۱-۱۸۸۰ م)*. ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده با همکاری ی. نی‌ئی‌یا. مشهد: آستان مقدس رضوی، ۱۳۷۳.

Wainwright, Samuel H. *Beauty in Japan*. New York: G. P. Putnam's sons, [nd.].

1. Millard Fillmore
2. Kanagawa
3. Shogon



تصویر ۶. جعبهٔ نامه مرسوم در ژاپن قدیم



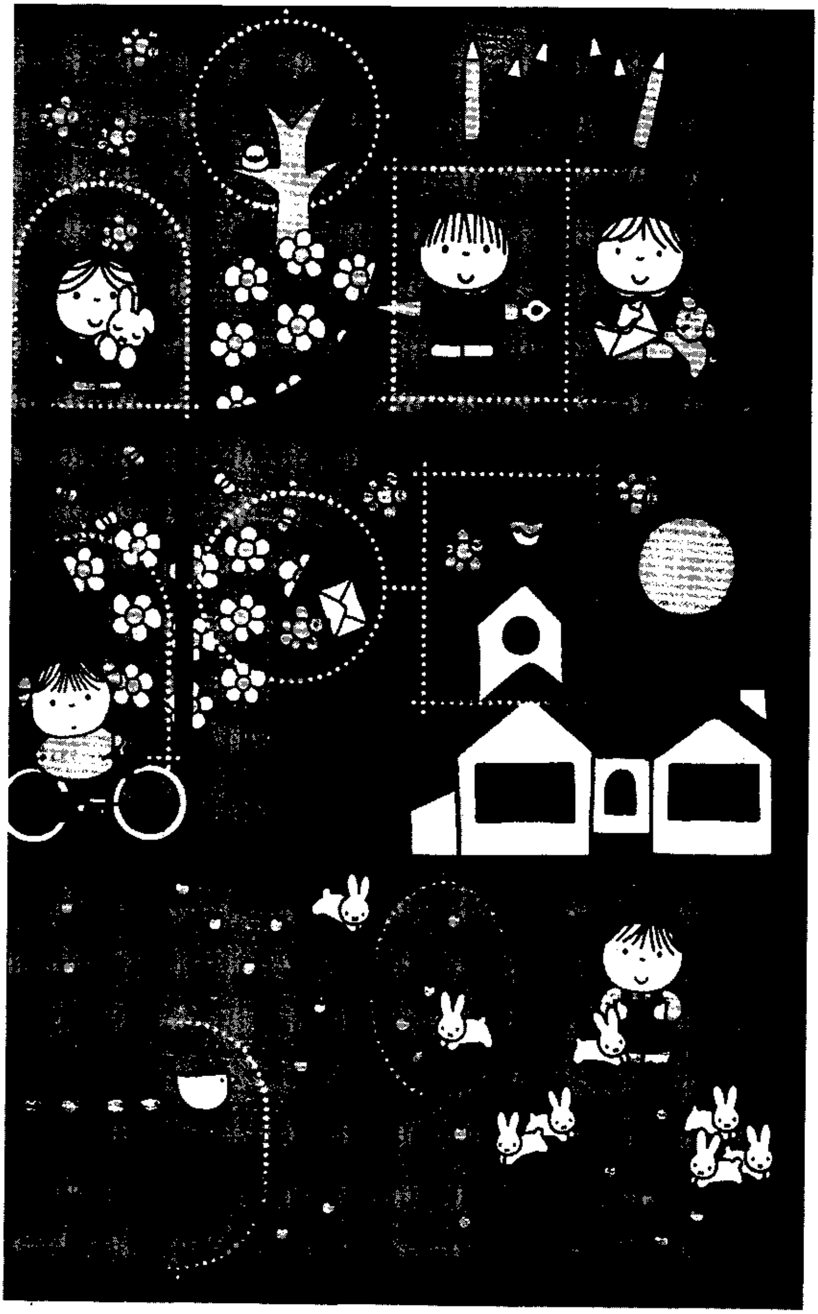
تصویر ۷. سه نمونه تمبر ویژهٔ کارت پستی احوالپرسی تابستان که ادارهٔ پست ژاپن در سه ساله گذشته منتشر کرده است.



تصویر ۸. نمونهٔ تمبرهای منتشر شده از سوی ادارهٔ پست ژاپن در سال ۲۰۰۱ به یادگار هفته جهانی نامه‌نگاری (۵-۱۲ اکتبر)



تصویر ۹/۱. نمونه‌های دیگری از تمبرهای منتشر شده هفته جهانی نامه‌نگاری



تصویر ۹/۲. تمبرهای منتشر شده از سوی پست ژاپن در سال ۲۰۰۱ به مناسبت هنگام احوالپرسی تابستانی (۲۳ ژوئیه)

ایران و ژاپن

نگاهی به تاریخ اسلام در ژاپن

هاشم رجب‌زاده

اسلام آوردن ژاپنی‌ها؛ تصوّر و انتظار

پیامدهای جنگ روس و ژاپن به جنبش مردمی از سرزمین‌های اسلامی، مانند عربستان یا ایران یا عثمانی، یا تقویت احساس همدلی و هم اقلیمی در آنها (که همه آسیایی هستند) محدود نبود. اندیشمندان در پی پویا کردن اسلام و تفوّق یافتن آن بودند. پیشرفت‌های ژاپن به آنان دلیری و انگیزهٔ بسیار داد. امید داشتند که با اسلام آوردنِ امپراتور ژاپن، دنیای اسلام نیروی مقابله با قدرت‌های اروپایی را پیدا کند. چنین شایعه‌ای گه گاه میان مسلمانان غرب آسیا پراکنده می‌شد.

در تفسیری درج شده در شمارهٔ ۳۸ روزنامهٔ *ندای وطن* (۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۵ / ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷) می‌خوانیم: «در قرون ماضیه، به شهادت تاریخ، ممالک آسیا دارالمُلک عالم و ایران در میان آسیا مرکز تمدن... بوده است و همیشه در ممالک عالم تمدّن و وضع زندگانی را از اهالی ایران اخذ و تقلید می‌کرده‌اند.... فقط جزایر ژاپون به واسطهٔ طلوع شمس طالع وجودِ سعادت نمود اعلی‌حضرت میکادو (امپراتور میجی که در سال‌های ۱۸۶۷

تا ۱۹۱۲ بر تخت بود) چند سالی [است که] پیش افتاده‌اند والّا در اساس کلیّه اختلافی واقع نشده و نخواهد شد».

از رویدادهای سال‌های اوج مشروطه‌خواهی در ایران، فرستادن پیامی است برای امپراتور ژاپن به منظور درخواست حمایت از مسلمانان تصوّری این سرزمین. به نوشتهٔ ناظم‌الاسلام کرمانی: «گروهی از مشروطه‌خواهان و انجمن مخفی، دومی برپا داشتند که مؤسس آن محمد صادق طباطبایی فرزند آقای طباطبایی بود و... چنین صلاح دیدند که از طرف رییس ملّت، آقای طباطبایی، تلگرافی به پادشاه مملکت ژاپون مخابره شود... که سواد آن از این قرار است: 'حضور میمنت ظهور اعلی‌حضرت امپراتور معظّم دولت بهیّهٔ ژاپون. اگرچه با اخلاق مرضیهٔ آن اعلی‌حضرت و تمدّن فوق‌العادهٔ دولت بهیّهٔ ژاپون به این اظهار احتیاج نبود، ولی مقام اخوّت با برادران مسلمین ساکنین آن مملکت مقتضی این توصیه شده، استدعا می‌نمایم که توّجه ملوکانه نسبت به آن برادران دینی طوری باشد که آسوده و محترم بتوانند از عهدهٔ تکالیف دینی و دنیوی برآیند (رییس ملّت اسلام در ایران، محمدالحسینی الطباطبایی)'».

«مقصود و منظور اعضای انجمن از صدور این تلگراف، تشویق و تهییج آقای بهبهانی بود، که... یکی از فواید همراهی با ملّت این است که امروز آقای طباطبایی طرف با سلاطین و امپراتوران سترگ شده است...».[۱]

آمدن مسلمانان به ژاپن

پس از جنگ روس و ژاپن که آوازهٔ سرزمین آفتاب در عالم پیچید، چند مسلمان از باختر آسیا و شمال افریقا به ژاپن آمدند تا مردم این سرزمین را به اسلام دعوت کنند. به نوشتهٔ سوگیتا، نخستین اینان علی‌احمدالجرجاوی مصری بود، که خاطرات دیدار کوتاه خود را در روزنامهٔ *سفر ژاپن* نوشت. پس از او احمد فضلی، نظامی مصری، راهش به ژاپن افتاد و همسری ژاپنی گرفت و به مصر بازگشت. او دیگر بار به ژاپن آمد و سه سال در این‌جا ماند و با محمد برکت‌الله، مسلمان هندی و از فعالان نهضت استقلال‌طلبی هند، برای پیش‌برد

---

۱. محمدبن علی ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (تهران: [بی‌نا]، ۱۳۶۲)، ص ۴۶۵.

هدف‌های اخوان‌المسلمین در ژاپن کوشید و مجله‌ای به زبان انگلیسی انتشار داد. فضلی کتابی هم در شناخت ژاپن، با عنوان *راز ترقی ژاپن* به عربی نوشت.

اثرگذارتر از این‌دو در تبلیغ اسلام عبدالرشید ابراهیم، از تاتارهای روسیه، بود که پس از جنگِ روس و ژاپن و در فوریهٔ ۱۹۰۹ به ژاپن آمد و پنج ماه در توکیو و یوکوهاما دعوت به اسلام می‌کرد. روزنامهٔ سفر او به ترکی عثمانی در روزنامهٔ *بیان‌الحق* چاپ و سپس در کتابی با عنوان *دنیای اسلام* در سال ۱۹۱۰ در اسلامبول منتشر شد.

ابراهیم به اسلام آوردن ژاپنیان به خصوص به ملاحظات عملی و مصلحت سیاسی و اقتصادی امیدوار بود، به این اعتبار که با پذیرفتن اسلام، کار ژاپن در چین و جنوب شرق آسیا بهتر پیش خواهد رفت. او باسیاستمداران و صاحبان نفوذ در ژاپن هم از طرح «آسیای بزرگ» که رفته‌رفته در ذهن اینان شکل می‌گرفت، سخن می‌گفت. ابراهیم در همان سال ۱۹۰۹ همراه اوءهارا و دیگر همکاران ژاپنی خود «انجمن آسیایی» را با هدفِ گسترش اسلام بنیاد کرد و نیز به فراهم آوردن مقدّمات برای ساختن مسجدی پرداخت. عبدالرشید ابراهیم در ۱۹۳۳ به ژاپن بازگشت و امّامت مسجدی را که در ۱۹۳۸ در توکیو ساختند عهده‌دار شد و در ژاپن ماند تا در ۱۹۴۴ درگذشت.

شماری از پژوهندگان ژاپنی که بعدها دانشمندانی نامور شدند به یاری او با مکتب اسلام آشنایی یافتند.

اسلام‌پژوهی در ژاپن

تا دورهٔ میجی، که از سال ۱۸۶۸ آغاز شد، ژاپنی‌ها نتوانسته بودند آشنایی درستی با اسلام پیدا کنند، زیرا منابع و مراجع آنها نوشته‌های تعصب‌آمیز اروپاییان مسیحی بود. تاداشُو هایاشی هم که در سال ۱۸۷۶ داستان زندگی و رسالت پیامبر اکرم (ص) را به ژاپنی نگاشت، آن‌را از نوشته‌های اروپاییان برگرفت، داستان‌هایی نیز که از آن پس از زندگی پیامبر اسلام نوشته شد، آن حضرت را بیش‌تر همچون قهرمانی تاریخی وصف کرده است.

از نخستین آثاری که دربارهٔ حضرت محمد (ص) منتشر شد می‌توان از *محمد (ص) وجود نامرئی* نوشتهٔ کیتسوُئو کوُچی‌موُرا (۱۹۲۳م.) یاد کرد. کِن‌ایچی ساکاموتو نیز، که در سال ۱۹۲۰ ترجمه‌ای از قرآن مجید انتشار داده بود، زندگی‌نامهٔ حضرت محمد (ص) را در

سال ۱۹۳۳ منتشر ساخت. *اسلام*، اثرِ کامِه سِه گاوا، نخستین سعی برای معرفی فراگیر اندیشهٔ اسلام بود.

شرح و تعریف‌های دست اول از سرزمین‌ها و فرهنگ اسلامی، به قلم کوتارو یامائوکا، نخستین ژاپنی‌ای که زیارت حج را دریافت (۱۹۱۲ م.)، در سفرنامهٔ مکه‌اش با عنوانِ *اسرار جهان: سفرنامهٔ عربستان* منتشر شد. گویا پیش از آن‌هم یامادا، که سفر او به خاک عثمانی معروف است، به مکه رفته بود، امّا دانسته نیست که مسلمان شده بود یا نه.

سفرنامهٔ ژاپنیِ دیگر زایرِ حج به نامِ ایپّی تاناکا، حاویِ شرحی از زیارتِ کعبه، در مجلّهٔ معروفِ نیهون *اویوبی نیهونجین* (ژاپن و ژاپنی‌ها) در سال ۱۹۲۴ انتشار یافت.

بنیادهای مطالعات اسلامی

شمار کتاب‌ها و مقاله‌های منتشر در زمینهٔ اسلام‌شناسی در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ افزایش چشمگیر یافت و این بیش‌تر بر اثر بنیاد شدن چندین مؤسسهٔ پژوهش‌های اسلامی بود. «مؤسسهٔ مطالعات اسلامی» و «اتحادیهٔ بزرگ اسلامی ژاپن» در سال ۱۹۳۸ تأسیس شد و «مؤسسهٔ تحقیق آسیای غربی» و «دفتر پژوهش‌های اقتصادی باختر آسیا» وابسته به بنگاه راه‌آهن منچوری در سال ۱۹۳۹ بنیاد گرفت. این مؤسسه‌ها مجلّه‌هایی مانند *کایکیوکِن* (دنیای اسلام)، *کایکیو سِکای* (دنیای مسلمان)، *تائوکنکیوشئو شوهو* (مجلّهٔ پژوهش‌های آسیای غربی) و *شین‌آجیا* (آسیای جدید) را منتشر می‌کردند و بسیاری از اسلام‌پژوهان برجسته همچون کوجی اوءکوبو، هاجیمه کوبایاشی، هیسائو ماتسُودا تومو‌هیده نایتو، هیروشی ایواناگا، شئومی اوءکاوا و شینجی مائه جیما را در موسسهٔ خود داشتند. با در شمار آوردن مجله‌های *کایکیو جیجو* (اخبار اسلام)، نشریهٔ ادارهٔ تحقیقات و اسنادِ وزارت خارجه، و *ایسوَّرامّوَ* (اسلام)، نشریهٔ انجمنِ فرهنگ اسلامیِ ژاپن، شمارگانِ آثار منتشر شده در سال ۱۹۴۱ از دویست می‌گذرد.

بیش‌تر مطالبی که در زمینهٔ شناخت اسلام و ممالک اسلامی در آن سال‌ها منتشر شد ترجمهٔ آیاتی از قرآن مجید و تفاسیر قرآنی، اصول دستور زبان سرزمین‌های باختر آسیا و گزارش‌هایی دربارهٔ اوضاع سیاسی آن سرزمین‌ها بود.

تأسیس این بنیادهای تحقیقی در راستای سیاست دولت ژاپن و به امید دریافتن

همکاری جمعیت مسلمان ساکن منچوری، جنوب شرق آسیا و دیگر مناطق حساس در توسعهٔ پهنهٔ امپراتوری ژاپن و نیز مردم مسلمان غرب آسیا، که با استعمار بریتانیا می‌جنگیدند، بود. ژاپن می‌خواست حکومتی امپراتوری در شرق بنیاد کند و با قدرت‌های غربی همسری یابد و به رقابت برآید.

در همین سال‌ها بود که مساجدی در ژاپن بنیاد شد: نخست در کوبه (۱۹۳۵)، سپس در ناگویا (۱۹۳۷) و سرانجام در توکیو (۱۹۳۸).

مآخذ

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمدبن علی. *تاریخ بیداری ایرانیان*. به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۶۲.

Miura, Toru."The Past and Present of Islamic and Middle Eastern Studies in Japan", *Annals of Japan Association for Middle Eastern Studies (AJAMES)*. 12-17 2002: 45-60.

Sugita, Hideaki. *Nihon - jin no Chuto Hakken*. Tokyo: Univ. of Tokyo Press 1995.

نگاهی به تاریخ و زمینهٔ ایران‌شناسی در ژاپن

هاشم رجب‌زاده

ایرانیان و تمدّن ایرانی در ژاپن

چینی‌ها ایران را پو ـ سی[1] (پارس) و عربستان را تا ـ سی[2] (تازی) می‌گفتند. در ژاپن باستان و قرون میانه سرزمین‌هایی مانند چین، ایران و سرزمین‌های عرب را به این نام‌ها می‌خواندند.

در آمدنِ ایرانیان به ژاپن گفته‌اند استادکارانی که برای ساختنِ معبدِ آسوُکا[3] در نارا[4] از کشور کُودارا[5] (شبه جزیرهٔ کوه) آمدند، به راستی پو ـ سی یا ایرانی بودند و نام آنها همچنین نشان می‌دهد. نیز، تندیس‌های گوناگون در آسوُکا و شماری از آیین‌های بازمانده در این ناحیه و معابدِ آن نشان از ایران دارد و همگونی این بناها و آیین‌ها را با بناهای ایران و سنّت زرتشتی می‌رساند. این نظریه هم هست که پس از سرنگون شدنِ دستگاهِ ساسانیان،

---

1. Po-si
2. Ta-si
3. Asukâ
4. Nârâ
5. Kûdârâ

شاهزادگان و بزرگان این دولت به سوی خاور گریختند و شماری از آنها به ژاپن آمدند.

در میان پژوهندگان ژاپنی به ویژه زنده یاد گیکیو ایتو[1]، نویسندهٔ فقید سِی ایچو ماتسوُموتو[2] و استاد ئه‌ایچی ایموتو[3] کوشیده‌اند تا نشانه‌های آمدن ایرانیان به ژاپن و تأثیرِ تمدن و فرهنگ ایران بر آسُوکا (مرکز فرهنگی ژاپن در سدهٔ هفتم میلادی) را پیدا کنند.

نیهونگی[4] یا نیهون شوکی[5]، نخستین تاریخ‌نامهٔ ژاپن، که در آغاز سدهٔ هشتم میلادی فراهم آمد و روایتِ رویدادها تا سال ۶۹۷ م. است، از آمدن مردمی از تُخارا در سال پنجم هاکُوچی[6] (۶۵۴ م.) در دورهٔ امپراتور کورتوکوُ[7] یاد کرده است. استاد ایموتو که سال‌ها بر این عقیده استوار بود که شماری از ایرانیان و نمونه‌هایی از آثار تمدن و فرهنگ ایران دیر زمانی پیش به ژاپن آمده‌اند، در مقاله‌ای در شمارهٔ ۳ ژوئن ۱۹۸۷ روزنامهٔ *ماینیچی* نوشته است: «... در میانهٔ سدهٔ هفتم، ایران ساسانی در حملهٔ عرب شکست خورد و در آن سال‌ها بسیاری از ایرانیان از مسیر آسیای مرکزی یا از راه دریا به چین پناه بردند. در چوآن پایتختِ چین در عصرِ توء (سلسلهٔ ته ـ آنگ ۹۰۷ ـ ۶۲۰۰ م.)، وجود نیایشکده‌های زرتشتی، معابد مانوی، کلیساهای عیسوی و پرستشگاه‌های بودایی در کنار هم نمودار جامعه‌ای آمیخته از اقوام و ادیان گونا گون بود... سغدیان نیز که سرزمینشان به دست اعراب افتاد و خود به اسلام گرویدند، باز آداب و آیین بازرگانی و روح تجارت پیشه‌شان را نگاه داشتند».

زنده یاد مینوبوُ هوندا[8] محقق تاریخ ایران و چین، در مقالهٔ «نگاهی به ایران‌شناسی در ژاپن» نوشته است: «پس از نهضتِ تجدّدِ میجی[9] در ژاپون (۱۸۶۸ م.) یک مرکز آموزش علمی با روش و اسلوب جدید تأسیس شد. محققان ژاپونی به نقد متونِ چینی پرداختند و به زودی به اهمیّت عنصرِ فرهنگ ایرانی در آسیای مرکزی پی بردند و دریافتند که بی‌آگاهی یافتن به فرهنگ و تمدن ایران، تاریخ چین را نمی‌توان خوب شناخت. این مطالعات، تأثیر و نفوذِ فرهنگ ایرانی در آیین بودا را هم روشن ساخت و جادهٔ ابریشم از مسیر ایران و چین برای مردم ژاپون اهمیّت یافت.

«ژاپونی‌ها اصولاً شیفتهٔ هنرهای زیبایِ دستی ایران از قبیل کوزه گری، صنایع فلزی و

---

1. Gikkio Itô
2. Seicho Matsumoto
3. Eichi Imoto
4. Nihongi
5. Nihon-shoki
6. Hakuchi
7. Kôtoku
8. Minobu Honda
9. Meiji

چوبی، ظروف شیشه‌ای، زری‌دوزی، قالی بافی و مینیاتور هستند.
«ایرانی‌ها سهم بسیار با اهمیّتی در تاریخ و به خصوص در تاریخ آسیای مرکزی و غربی داشته‌اند. شناختِ بهترِ تاریخ ایران پژوهندگانِ ژاپونی را قادر می‌سازد تا در موضوع‌هایی مانند مسایل سیاسی، اداری، نظامی، اقتصادی، تجارت، صنایع دستی و کشاورزی اطلاعات ارزنده‌ای فراهم آورند».

زبان‌های ایرانی در ژاپن

ژاپنیان برای شناختن رمز و رازهای آن‌سوی خاور نیز سرچشمهٔ تمدن و مایه‌های فرهنگ خود، از یک سدهٔ پیش به آموختن زبان‌های ایرانی و از آن میان سغدی و پهلوی، شوق نشان داده‌اند.

کشف نوشته‌هایی به زبان‌های پهلوی و سغدی بر لوح چوبینِ عطر بیز در موزهٔ ملی توکیو و متعلق به معبد بودایی هوءریوجی[1] نیز بازتابی گسترده در محافل خاورشناسی ژاپن و باختر زمین داشت. اهمیّت این کشف، در بهار سال ۱۹۸۷، چنان بود که روزنامهٔ معتبر یومیوُری گزارشی مشروح دربارهٔ آن در صفحهٔ اول شمارهٔ ۹ مه ۱۹۸۷ خود آورد و نوشت: «خاورشناسان، عصرِ ساسانی را دورهٔ اوج انتقال تمدن و فرهنگ ایرانی به ژاپن می‌دانند. نیز، پس از سقوط ساسانیان، خیلی از مردم و بزرگان ایرانی به آسیای مرکزی گریختند و از این راه بسیاری از آداب و جلوه‌های تمدن و فرهنگ ایرانی به چین و از آنجا به ژاپن منتقل شد... فرضیه‌ای هم دربارهٔ آمدن شماری از بزرگان و شاهزادگان ساسانی به ژاپن، پس از برافتادن این شاهنشاهی هست».

گویا نخستین نوشتهٔ فارسی که به ژاپن راه یافت چند شعر است که یک یا چند بازرگان ایرانی در بندر زیتون به درخواست راهبی که از ژاپن برای مطالعهٔ آیین بودا راهیِ هند شده بود، بر کاغذ او نوشتند. زبان و شعر فارسی در سده‌های میانه در چین و به ویژه در نواحی غرب این سرزمین رواج داشت.

در دورهٔ تاریخیِ کاماکوُرا[2] (سدهٔ سیزده میلادی) چند راهب بودایی به قصد سفر به هند، خاستگاه بودا، به چین رفتند و در بندر زیتون به چند بازرگان ایرانی برخوردند و از آنها

---

1. Hôryu-ji
2. Kâmâkurâ

خواستند که بر کاغذشان چیزی به یادگار بنویسند. آنها این نوشته را به ژاپن آوردند، بی‌آن‌که بدانند به چه زبانی است و معنی آن چیست. یک رباعی و دو تک بیت فارسی بر این کاغذ که ۳۲/۷ سانتی‌متر پهنا و ۵۰ سانتی‌متر بلندی دارد نوشته شده و بر حاشیهٔ آن هم یادداشتی به ژاپنی است. شعرهای فارسی این‌هاست:

گردر اَجَلَم مسامحت خواهد بود روشن کنم این دیده به دیدار تو زود
یعنی که خلیق گردد این [چرخ] کبود بد رودِ من از تو و تو از من بد رود

***

جهانِ خرّمی با کس نماند فلک روزی دهد، روزی ستاند

***

جهان یادگار است و ما رفتنی به مردم نماند به جز مردمی

نخستین بار استاد فقید تورؤ هانِه‌دا[1] به یاری پژوهنده‌ای هندی دریافت که تک بیتِ اخیر از شاهنامهٔ فردوسی است. استاد تِتسوُئو کوُرویاناکی ضبط‌های دیگر این بیت را در نسخه بدل‌های شاهنامه بر رسید. سرانجام، خانم اِمیکو اوکادا در کار ترجمهٔ ویس و رامینِ فخرالدین اسعد گرگانی تک بیت دیگر را در این اثر زیبای ادب فارسی باز شناخت. این نوشته نامبان موجی[2] خوانده می‌شود.

یادگارهای فرهنگ ایران در ژاپن

در بسیاری از گنجینه‌های میراثِ فرهنگی ژاپن و مهم‌تر از همه در گنجینهٔ سلطنتی ژاپن به نام شوء سوئین[3] در شهر نارا، پایتخت باستانیِ ژاپن، نفایس فراوان از ایران کهن به یادگار مانده و این آثار گواهِ دادوستد تمدنی و فرهنگی و نیز روابط تاریخی ایران و ژاپن و هم روشنگر گوشه‌های بسیار از تاریخ تمدن و فرهنگ ایران‌زمین است. برای نمونه اهل تحقیق بر آن‌اند که «بیوا» یا بربط ژاپنی، که نمونهٔ آن در شوء سوئین باز مانده از ایران به ژاپن آمده است.

نفایس ایران به ظاهر از راهِ هند و سیام به ژاپن می‌آمد. در میان این ارمغان‌ها قالی

1. Hanedâ 2. Namban-moji 3. Shôsoin

ظریف و خوش‌بافتی بود که تویوتومی هیده‌یوشی[1]، فرمانروای لشکری ژاپن، دستور داد تا از آن برایش جیمبائوری[2] یا بالاپوش درست کردند. این بالاپوش زیبا و نفیس امروزه در گنجینهٔ معبدِ کودای ـ جی نگاه‌داری می‌شود.[3]

از دورهٔ توکوُگاوا[4]، (۱۶۰۰ ـ ۱۸۶۷ م.) ژاپنی‌ها با شناختی که رفته‌رفته از ایران پیدا کردند اشاره‌هایی به ایران‌زمین در آثار ادبی خود داشتند. در آغاز تصویر ایران برایشان آمیخته با پندار و خیالبافی بود، امّا کم‌کم با آگاهی‌های بیش‌تری که یافتند به حقیقت نزدیک شدند، چنان‌که در داستان‌هایی که در اواخر سدهٔ نوزده و اوایل سدهٔ بیست نوشته شد، قهرمانان شناخته شده در ادب فارسی ـ همچون شهرزاد و سهراب ـ چهره‌ای و جایی یافتند.

دوستی روزگار به سربرده که سال‌های جنگ دوم را در چین گذرانده بود به نگارنده گفت: «در سال‌های پیش از جنگ که به مدرسه می‌رفته، سرودی داشته‌اند که از آرزوی رفتن به 'آمُور' و آن سوي آن می‌گفتهْ است و این ترانه را آن روزها مردم زیاد می‌خواندند». آمور نام رودی در چین نیز هست، امّا آمور در این سرود همان ایران و سرزمین آریاها بوده و شاید که با آمودریا (جیحون) پیوندی داشته است.

دانشگاه تِن ری[5] در شهری به همین نام و در ایالتِ نارا، و موزهٔ آن گنجینه‌ای سرشار از یادگاری‌های دانش و اندیشه و میراث فرهنگی دارد. ابزار برنزی از لرستانِ ایران از نفیس‌ترین ذخایر این گنجینه است. بسیاری از ساخته‌های زیبای سفالیِ قدیم ایران، به ویژه از گیلان و آذربایجان و لرستان و شوش و جنوب غرب ایران به این مجموعه غنا می‌بخشد. بسیاری از معابد قدیم ژاپن، به خصوص در نارا و کیوتو، گنجینه‌دار یادگارهای ایران کهن‌اند.

ایران‌شناسی ژاپنیان

ایران‌شناسانِ سرزمین آفتاب که الگوی کارِ خود را پس از تجدّد ژاپن (در نیمهٔ دوم سدهٔ

---

1. Toyotomi Hideyoshi 2. Jimbaori

۳. نگاه کنید به: Ton Sugimura, *An Introduction to the Carpet Heritage of the West and Centeral at Asia* (Tokyo: Asahi Shimbun, 1994), pp. 47&48.

4. Tokugâwâ 5. Tenri

نوزده) از باختر زمینیان گرفتند، این پویش و پژوهش را «شرق‌شناسی» نامیدند، حال آن‌که ایران و باختر آسیا در غرب ژاپن جای دارد. چون دانشورانِ فراسویِ چین و ماچین بانگاه غربیان و از پایگاه آنان ایران و خاور نزدیک را می‌دیدند، شرق‌شناسی خواندن این رشته از سوی آنان بیراه نبود.

از دو انجمنِ پویایِ پژوهش‌های غربِ آسیا و شمال افریقا در ژاپن، یکی که قدیم‌تر و اصیل‌تر است اورینتو گاکّای[1] (انجمنِ خاورشناسی) نام دارد و دیگری که نوپا و نامجوی و در پی جریان‌های روز است چوُتو گاکّای[2] (انجمن خاورمیانه‌شناسی) خوانده می‌شود. خاورمیانه عنوان و گستره‌ای ساختگی است که از تنور سیاست‌های این چند دهه بیرون آمده و هنوز داغ است امّا با حقایق جغرافیایی هماهنگی ندارد. اگر پهنه‌ای از خاک آسیا، از آناتولی قدیم تا ژاپن یا نیپّون (سرزمین سرزدن آفتاب) را که باختر زمینیان به نام خاور شناخته‌اند بنگریم، میانهٔ آن به چین و هند می‌افتد، نه به مصر و شام و حجاز، چنان‌که چینیان سرزمین خود را «کشور وسط» می‌خوانند و لفظ «چین» هم مقلوب کلمهٔ چینی به همین معنی است. در ژاپن هنوز هم مملکت آسمانی را چوُکوُکوُ (مملکت میانه) می‌نامند.

مجمع تحقیقی دیگری که نام راستین انجمن ایران‌شناسی دارد و حوزهٔ پژوهش آن قلمرو پهناور تمدنی و فرهنگی ایران بزرگ است، گردهمایی کوچک امّا صمیمی و پرصفایی است که از بیش از بیست سال پیش در هر بهار در یکی از دانشگاه‌های ژاپن برگزار می‌شود.

از دیگر بنیادهای پژوهش‌های خاوری، موزه‌ها و کتابخانه‌های شرق‌شناسی است. در این میان، موزهٔ مؤسسهٔ مطالعاتِ خاوری در شهر میتاکا[3] در ایالت توکیو از بنیادهای ویژهٔ مطالعات خاوری است که نفایس فراوان نیز در موزه و گنجینهٔ خود دارد، عمدهٔ آن از آثار میراث فرهنگی ایران است. فعالیت این مؤسسه زیر نظر شاهزاده میکاسا[4]، عموی دانشور و خاورشناس امپراتور ژاپن، و ریاست آن با پرفسور نامیو اِگامی[5] است.

تویو بوُنکو[6]، بخش منابعِ شرقیِ کتابخانهٔ مجلس ژاپن، مخزن عمدهٔ کتاب‌های شرق‌شناسی در ژاپن و به خصوص ذخایر کتاب‌های مطبوع چینی آن از مهم‌ترین

---

1. Oriento Gâkkai
2. Chûto Gâkkâi
3. Mitâkâ
4. Mikâsâ
5. Namiyo Egâmi
6. Tôyo Bunko

گنجینه‌های جهانی است. این کتابخانه مجموعهٔ قابل اعتنایی هم از کتاب‌هایِ فارسی و عربی و ترکی (عثمانی) دارد.

شماری از کتابخانه‌های ژاپن مجموعه‌ای نیز از کتاب‌های خطی فارسی در گنجینهٔ خود دارند و در این میان ذخیرهٔ کتب خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه مطالعات خارجی کیوتو قابل توجه است.

ایران‌پژوهانِ ژاپن در ایران

پس از نهضت تجدد ژاپن در نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم که آغاز دگرگونی‌های عمده در احوال سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کشور بود، هیئت‌های سفارت و گروه‌های تحقیق یکی پس از دیگری به شرق و غرب و در آن سوی خاور بیش از هر جا به ایران، فرستاده شدند. یوشیدا و فوروکاوا که با نخستین هیئت سفارت ژاپن (۱۸۸۰ ـ ۱۸۸۱ م.) به ایران آمدند، سفرنامه‌هایی خواندنی و آگاه‌کننده از خود به یادگار گذاشته‌اند.

به نوشتهٔ استادِ فقید مینوبو هوندا: «از چند دهه پیش هیئت‌های علمی متعدد هم در رشته‌های باستان‌شناسی، مردم‌شناسی و علوم اجتماعی به ایران، ترکیه، سوریه، عراق، مصر، افغانستان و دیگر کشورهای غرب آسیا فرستاده شد.

«در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ دانشگاه‌های توکیو و کیوتو نخستین هیئت‌های باستان‌شناسی خود را به آسیای غربی فرستادند و پس از آن هیئت‌های دیگر از سایر دانشگاه‌های ژاپن این راه را دنبال کردند.

«هیئت دانشگاه توکیو به سرپرستی پروفسور آکی‌ما[1] و سپس پروفسور شین‌جی‌فُوکای[2] کارِ باستان‌شناسی خود را در ایران و عراق دنبال کرد و هیئت دانشگاه کیوتو در حوزهٔ تمدن قدیم بودایی در پاکستان و افغانستان به تحقیق پرداخت. هیئت دانشگاه هوکایدو به سرپرستی پروفسور هوندا پژوهش‌هایی در سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۴ در ایران انجام داد...».

نتیجهٔ مطالعات آغازینِ هیئت دانشگاه توکیو در یازده جلد به ژاپنی منتشر شد. عنوان این مجموعه این است:

Reports of the Tokyo University Iran - Iraq Expedition Japan

1. Akima 2. Shinji Fukâi

در زمینهٔ هنر ایران، از آثار منتشر شدهٔ پروفسور می‌کامی[1] و پرفسور فوکای فقید باید یاد کرد. می‌کامی فهرستِ مصوّر ظروف سفالین ایران را در دو جلد منتشر ساخت، و می‌کامی رساله‌های باارزش و مهم خود را دربارهٔ حجّاری طاق بستان، فلزکاری و ظروف شیشه‌ای دوره‌های اشکانی و ساسانی انتشار داد.

از دستگاه‌هایی که به ایران‌شناسی در ژاپن یاری داده، انجمن ژاپنی رشد علوم[2] است که در سال ۱۹۳۲ بنیاد شد و از سال ۱۹۶۷ زیر نظر وزارت فرهنگ درآمد.

معرفی آثار فرهنگ و ادب فارسی در ژاپن

ترجمهٔ منابع فرهنگ ایرانی و آثارِ ماندگارِ ادب فارسی به زبان ژاپنی سابقه‌ای بیش از یکصد سال دارد. دانشمندان ژاپنی به زمینه‌های گوناگونِ تمدن، عرفان، ادب و منابع سرشارِ فکر و فرهنگ ایران پرداخته و کوشیده‌اند تا نمونه‌هایی ازین آثار را به جامعهٔ خود بشناسانند. در میان آثاری که بیش و پیش از همه به ژاپنی برگردانده شده *رباعیات* خیام، *شاهنامهٔ* فردوسی و *گلستان* سعدی است.

پیشینهٔ شناخته شدنِ خیام و شعر او نزد ژاپنیان به بیش از یک سده پیش باز می‌گردد. این حقیقت که اوسامُو دازای[3] چندین رباعی از خیام را در داستان مشهورش *نینگِن شیکاکوُ*[4] (ناآدمیزاد) آورد، نشان‌دهندهٔ آوازهٔ ادب و فرهنگ ایران در این‌جا و تأثیر آن بر ژاپنیان است.

شاهنامه‌شناسی نیز در ژاپن قدمتی بیش از یکصد سال دارد. چند سالی پس از آغاز عصر تجدّد ژاپن در میانهٔ سدهٔ نوزده، دانش دوستان ژاپنی *شاهنامه* را شناختند و در نوشته‌هاشان از آن یاد کردند. بُونمِی تسُوچیا[5] با نگارشی زیبا از داستان‌های *شاهنامه* به ژاپنی در کتابی پانصد و چند صفحه‌ای به سال ۱۹۱۶، شاید که بلندترین گام پیشاهنگ را در شناساندن شاهنامه در سرزمین آفتاب برداشت. او پس از آن در شاعری نامور شد، یکصد سال زیست و تا سال ۱۹۹۰ که درگذشت هم‌چنان می‌سرود و می‌نوشت.

---

1. Mikâmi
2. Society for promotion of Sciences
3. Osamu Dâzâi
4. *Ningen Shikku*
5. Bunmei Tsuchiya

سعدی و *گلستان* او نیز در میان ایران‌پژوهان ژاپن شیفتگان فراوان دارد. چوءکا کاتوء[1] در سال ۱۹۲۲ ترجمهٔ خود را از *گلستان* سعدی با نام *بارا ـ ئن*[2] (گلستان) انتشار داد. بعدها مرحوم ساوا، استاد ایران‌شناسی دانشگاه مطالعات خارجیِ اوساکا، و روان‌شاد ریوءایچی گاموء، استاد دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، ترجمه‌هایی دیگر از *گلستان* فراهم ساختند. ترجمهٔ گاموء زیبا و گویا است و زبان ترجمهٔ ساوا نیز روح و رایحهٔ خود را دارد.

از ترجمه‌هایی که از آثار ادب، فقه و عرفان ایرانی به ژاپنی منتشر شده، آثار زیر یاد کردنی است:

ـ *فیه مافیه*؛ مجموعهٔ سخنان مولانا، ترجمه و شرح استاد فقید توشیهیکو ایزوُتسوُ (توکیو: نشر ایوانامی، ۱۹۷۸).
ـ *هفت پیکر نظامی*، ترجمهٔ استاد تسوُنه‌ئو کوُرویاناگی (توکیو: نشر هیبونشا، ۱۹۷۱).
ـ *خسرو و شیرین* نظامی گنجوی، ترجمهٔ خانم امیکو اوکادا (توکیو: نشر هیبونشا، ۱۹۷۷).
ـ *لیلی و مجنون* نظامی، ترجمهٔ خانم امیکو اوکادا (توکیو: نشر هیبونشا، ۱۹۸۱).
ـ *ویس و رامین* فخرالدین اسعد گرگانی، ترجمهٔ خانم امیکو اوکادا (توکیو: نشر هیبونشا، ۱۹۹۰).
ـ *لوایح* جامی و *رسالةالوجود* گرگانی، ترجمهٔ پروفسور آکی‌رو ماتسوُموتو (توکیو: نشر یوگن کایشا بیبلیو، ۲۰۰۲).

تحقیق و ترجمهٔ آثار ادبِ فارسی معاصر

از چند دههٔ پیش توجهی به ادب معاصر فارسی در ژاپن شده است. نخستین کارها در این زمینه بیش‌تر به صورت پایان‌نامهٔ تحصیلی بود. در رساله‌های فارغ‌التحصیلان زبان فارسی و ایران‌شناسی دانشگاه‌های ژاپن، عنوان‌های مربوط به احوال امروزهٔ ادب فارسی کم نیست، به ویژه ترجمهٔ داستان‌های کوتاه و نمایش‌نامه‌های نوشته شده در سدهٔ بیستم (پس از مشروطه) و بررسی و ترجمهٔ شعرِ امروز.

از میان اهل قلم روزگار نزدیک به ما، صادق هدایت و جلال آل احمد پیش‌تر و بیش‌تر از دیگران در ژاپن طرف عنایت و استقبال بوده‌اند، و البته هدایت به مراتب فزون‌تر. از

1. Chôka Katô 2. Bârâ-en

گیرایی‌های صادق هدایت برای ژاپنی‌ها یکی این است که زندگی، حال و هوای داستان‌ها و نیز فرجام کارش ـ خودکشی او ـ را تا اندازهٔ بسیار همانند سرگذشت و آثار نویسندهٔ معاصر خودشان اوسامؤ دازای (درگذشته در ۱۹۴۸ م.)، که به ویژه محبوب جوان‌هاست، می‌بینیم.

بازار آل احمد سال‌ها گرم بود. نیز پژوهندگان این دیار در کندوکاو دگرگونی‌های ایران و تأثیر اعتقاد مذهبی مردم در آن همچنان با نوشته‌های علی شریعتی مأنوس‌اند.

بخشی از بررسی در ادب معاصر فارسی، پژوهش در زبان فارسی امروز بوده که بیش‌تر به صورت مقاله در مجالس خاورشناسی و ایران‌شناسی ارایه شده است.

تنظیم داستان‌هایی برگرفته از آثار معروف شعر و نثر قدیم یا نوشته‌های نویسندگان معاصر ایران برای نمایش و به صحنه آوردن این داستان‌ها و نمایشنامه‌های فارسی از سوی دانشجویان رشته‌های ایران‌شناسی دانشگاه‌های مطالعات خارجی اوساکا و توکیو در جشن فرهنگی این دانشگاه‌ها در پاییز هر سال، صورت دیگری از ارائه آثار ادب فارسی در ژاپن است. در چند دههٔ گذشته داستان‌هایی از *شاهنامه* و دیگر آثار بزرگ ادب قدیم و نیز از نوشته‌های صادق هدایت و شماری دیگر از داستان‌نویسان معاصر در این جشنواره‌ها به نمایش درآمده است.

در کنار آثار ادب فارسی در این سال‌ها به تأثیر دگرگونی‌ها و رویدادها در ایران، توجهی تازه به مراجع مکتوب دینی و کتاب‌های فقهی شده و چند عنوان از این نوشته‌ها به ژاپنی برگردانده شده است.

مآخذ

ایموتو، ئه ایچی. «ارمغان فرهنگ ایران به ژاپن در طبق انار و انگور». ترجمه زیر نظر هاشم رجب‌زاده. آینده. س ۱۲. ش ۷ و ۸. مهر و آبان ۱۳۶۵: ۳۵۰ـ۳۶۶.

«خیام‌شناسی در ژاپن». *کلک*. ش ۴۹ و ۵۰. فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳: ۷۹ـ۹۹.

رجب‌زاده، هاشم. «شاهنامه‌شناسی در ژاپن». *آینده*. س ۱۷. ش ۹ـ۱۲. آذر و اسفند ۱۳۷۰: ۶۷۵ـ۶۸۲.

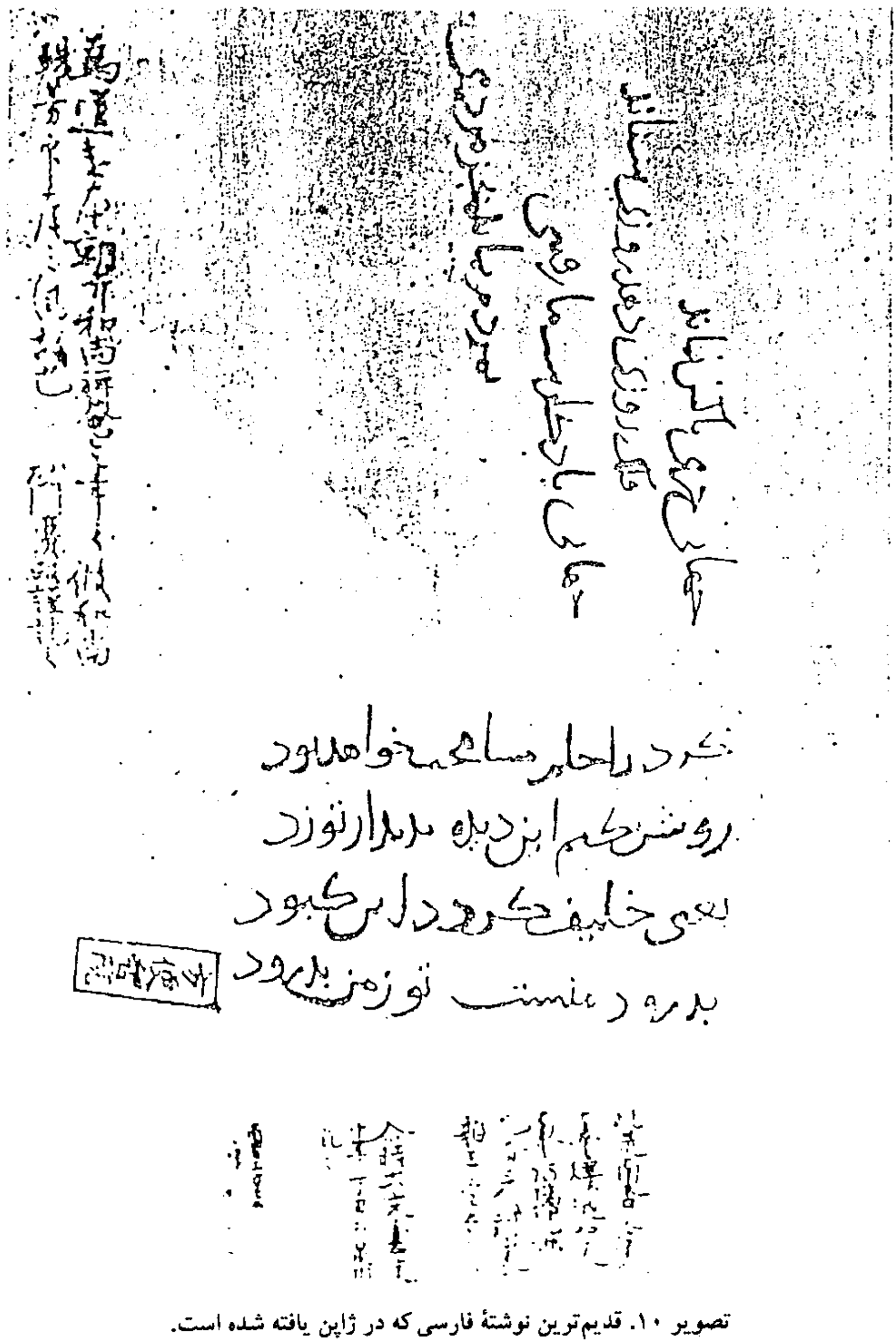
هوندا، مینوبو. «*نگاهی به ایران‌شناسی در ژاپون*». ترجمه قدرت‌الله روشنی. *آینده*. س ۱۰. ش ۲ و ۳. اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۲: ۲۲۱ـ۲۲۵.

Ashikaga, Atsuuji. *Chosaku Sho.* vol.I: *Iran Caku.* Ito Gikkyo & Imoto Eichi (eds.)

Ito Gikkyo. "Pahlavica I: Zoroastrians Arrived in Japan". *Orient,*.vol. XV, pp. 55-63.

Sugita, Hideaki. *Nihon-jin no Chuto Hakken.* Tokyo Univ. Press, 1995.

Sugimura, Toh. *An Introduction to the Carpet Heritage of the West and Central Asia.* Tokyo: Asahi shimbun, 1994.



تصویر ۱۰. قدیم‌ترین نوشتهٔ فارسی که در ژاپن یافته شده است.

ژاپن به روایتِ سفینهٔ سلیمانی، سفرنامه‌ای از روزگار صفویان

هاشم رجب‌زاده

سفارت و سفری پرخطر

«بر پیشگاه خواطر ارباب حقیقت و صاحبانِ عقل و معرفت مخفی و محتجب نخواهد بود که در بحار، جزایر و سواحل معموره به قدرت قادرِ مختار بسیار است که حق سبحانه و تعالی به قدرتِ کاملهٔ خود ساخته و ساختِ بعضی از آنها را به جهتِ فواید و منافع از خس و خاشاک مضار پرداخته و بعضی جزایر که مصلحت دانسته به تصرف بنی نوعِ انسانی داده و برخی را مساکنِ طوایف جن و بعضی حیوانات به صورت انسان و مَقَرِ طیور و وحوش و بعضی را مکان معادن و خزانه و در آن طلا و نقره و غیر ذلک به ودیعت نهاده‌اند..»[1] با این

۱. محمد ربیع بن محمد ابراهیم، *سفینهٔ سلیمانی (سفرنامهٔ سفیر ایران به سیام)* ۱۰۹۴ ـ ۱۰۹۸ هـ ق، تصحیح و تحشیه و تعلیقات عباس فاروقی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶)، ص ۱۵۷. کتاب *سفینهٔ سلیمانی* یا شرح سفارت ایران در سیام در سال‌های ۱۰۹۴ ـ ۱۰۹۸ هـ ق، به روزگار شاه سلیمان صفوی، که نویسندهٔ آن خود←

مقدمه، نویسندهٔ *سفینهٔ سلیمانی* «(تحفه)» یا فصلِ چهارم این کتاب را در توصیفِ جزایر و بنادر خاور دور و از آن‌میان ژاپن، که در سفر به سیام از آنجا گذر کرده یا دربارهٔ آن شنیده و خوانده است، آغاز می‌کند.

نویسندهٔ سفینه از اعضای هیئتی است که از سوی شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ ـ ۱۱۰۵ ه‌ق / ۱۶۶۷ ـ ۱۶۹۴ م.) به سفارت به دربار نرائی، پادشاه سیام، روانه شد. او خود را «ابن محمد ابراهیم، محمد ربیع محرّر سرکارِ تفنگچیان»[1] می‌خواند[2] و دربارهٔ این سفارت و اعضایِ آن می‌نویسد: «... محمد حسین بیک غلام سرکار خاصهٔ شریف را به خدمتِ رسالت سرافراز و به اتفاق او جمعی از قورچیان و غلامان و توپچیان و تفنگچیان را به جهت تقویم خدمات مأمور و چون از روزی که مستوفیِ قضا فهرستِ دفتر ایجاد کرده فرد باطل وجودِ این بی‌وجود را داخل به افراد بنی‌نوعِ انسانی تعداد نمود... حسب‌الامرِ اشرفِ اعلی به خدمتِ واقعه‌نویسی این سفر مأمور گردیده...».[3]

سفر دریایی این هیئت که رجب ۱۰۹۶ (۱۷ ژوئن ۱۶۸۵) از بندرعباس آغاز شد با خطرها و بیم و هراس بسیار، به ویژه در راه بازگشت، روبه‌رو شد. آنها از راه مسقط و بندر

← را محمد ربیع بن محمد ابراهیم خوانده، از روی نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا که یکی از دو نسخهٔ شناخته شده بوده (دیگری در کتابخانهٔ ملک تهران موجود و ناقص است) با تصحیح و کوشش و تحشیهٔ فاضلانه و تعلیقات سودمند دکتر عباس فاروقی در سال ۱۳۵۶ در سلسلهٔ انتشارات دانشگاه تهران (شمارهٔ ۱۶۲۱، شمارهٔ مسلسل ۲۰۱۵) چاپ شده است. پیش از آن، ترجمه‌ای انگلیسی از روی همان نسخه و به وسیلهٔ جان اُکین (Johon O'Kane) در لندن به سال ۱۹۷۲ در سلسلهٔ میراث ایران (Persian Heritage No. 1) چاپ شده بود که فضل تقدم آن برجاست، امّا تحقیق و نکته‌یابی مصحح کوشا و دانشمند چاپ فارسی کتاب کاری است ستودنی و یکی از نمونه‌های بسیارکم کتاب‌هایی که مصحح و حاشیه‌نویس به راستی فایدهٔ متن و اصل کتاب را چند برابر ساخته و عنوانِ «کوشش» و «اهتمام» به راستی زیبندهٔ کار اوست.

۱. همان، ص ۴.

۲. دارندهٔ این شغل یکی از چهار نفر محرری است که در خدمت وزیر تفنگچیان و مستوفی تفنگچیان بوده و ملازم دیوان شمرده می‌شده‌اند. تذکرةالملوک در بیان شغل اینان می‌نویسد:

«فصل هفتم ــ در بیان تفصیل شغل وزیر تفنگچیان ــ شغل مشارالیه آن است که... در روز سانِ تفنگچیان، وزیر مزبور به اتفاق مستوفیِ آن سرکار در مجلس بهشت آیین در خدمت پادشاهان نسخه‌جات سان و قدر تیول و مواجب و همه ساله و نفریِ جماعت مذکوره را می‌خواند».

«فصل هشتم ــ در بیان شغل مستوفی سرکار مزبور که چهار نفر محرّر ملازم دیوان دارد... و چهار نفر محرّر در هر دو سرکار ملازم‌اند» (*تذکرةالملوک*، به کوشش محمد دبیر سیاقی [تهران: زوار، ۱۳۳۲]، ص ۳۸ و ۳۹).

۳. محمد ربیع‌بن ابراهیم، همان، ص ۴.

چیناپاتان به بندر تناسری در سیام رسیدند (۱۸ شوال ۱۰۹۶ / ۱۷ سپتامبر ۱۶۸۵). محمد حسین بیک ایلچی در رسیدن به سیام درگذشت، و ابراهیم بیک تحویلدار جانشین او شد.[۱] چند تن از اعضای هیئت سفارت نیز در میانِ راه و در مقصد از دست رفته و فقط دو نفر قورچی، دو غلام، یک تفنگچی و توپچی و نویسندهٔ سفینه زنده مانده بودند[۲]. این هیئت پس از پایان مأموریت در دربار سیام در روز بیست و دوم صفر ۱۹۰۸ (۷ژانویه ۱۶۸۷) از شهر ناو، پایتخت سیام، روانهٔ سفر بازگشت شدند و پس از دیدن سختی‌ها و ازسرگذراندن مخاطره‌های سفر دریا و درگیری‌شان با دزدان دریایی و رها شدن از آنان با جنگ و ستیز یا به مدد باد مساعد و ماه‌ها انتظار و سرگردانی در بنادر میان راه، سرانجام روز ۲۴ رجب ۱۰۹۹ (۲۵ مـه ۱۶۸۸)، پس از نزدیک به سه سال از تاریخ رفتن، به بندر عباس رسیدند.[۳]

منابع اطّلاع نویسندهٔ سفینه

نویسندهٔ سفینه جز «زیربادات» (سیام و بنادر و نواحی پیرامون آن) به وصف و شرح جاهای زیر پرداخته است: سیلان (ص ۱۶۶)، جزیرهٔ آچیه (ص ۱۷۳)، جزیرهٔ اندمن (ص ۱۸۰)، ناکباری (ص ۱۸۴)، منیله (مانیل، ص ۱۸۵)، ژاپن (ص ۱۸۸ ـ ۱۹۶)، پیگو (ص ۱۹۷) و شهرچین «که قریب به شهر ناو می‌باشد» (ص ۲۰۳). نویسندهٔ این کتاب جز جاهایی که دیده و آنچه که خود تجربه کرده، وصف خویش را بر شرحی که در کتاب‌ها آمده و آنچه از دیگران شنیده و تحقیق کرده، نهاده است. در آغاز تحفه یا فصل چهارم کتاب که وصف شهرها و بندرهای شناخته شدهٔ خاور دور یا سر راه سفر او به سیام است، می‌نویسد که احوال آن نواحی را «ارباب دانش و بینش متوجه شده، در کتب خود به تفصیل ایراد نموده‌اند، نهایت به مضمون مشهور که شنیده کی بود مانند دیده به ذکر احوال جزایر کنار و عجایب و غرایبی که بر سر راه مقصود بود و در حوالی آن ملاحظه شد و بعضی دیگر

---

۱. همان، ص ۴۰ و ۴۱.

۲. همانجا، بازماندگان در هیئت سفارت که هدایای پادشاه سیام را هنگام بازگشت دریافت داشتند ابراهیم بیک تحویلدار، دو نفر قورچی، یک غلام، یک نفر جزایری (تفنگچی!) و یک نفر توپچی و نیز محمد ربیع، نویسندهٔ سفینه، نام برده شده‌اند (همان، ص ۷۳).

۳. همان، ص ۲۳۰.

از امصار که قریب و متّصل به شهر ناو بود کماهی حقه از آن ثقات و معتبرین متردّدین تحقیق کرده است، جرئت نموده به معاونت خامهٔ عجایب نگار بر صفحهٔ اظهار می‌نگارد...».[۱] نویسندهٔ سفینه در وصف بنادر سر راه سفر دریایی خود مانند سیلان، جزایر آچیه و جزایر اندمن، تصریح می‌کند که «از حوالی آن عبور روی داد».[۲] وی شرح خود از «بحر محیط و غیر آن و بیان هیجان آب و جزر و مدّ دریا» را به اقوال «ارباب سیر و اصحاب تواریخ» و کتب آنها متّکی ساخته است[۳] و در تعریف جغرافیایی ژاپن به «اعتقاد ارباب شناخت» و «صاحبان سیر در فنّ مسالک و ممالک» استناد کرده است.[۴]

همانندی یا نزدیکی سخن نویسندهٔ سفینه در شرح سرزمین‌ها و جزیره‌ها و نوادر آنجا با نوشته‌های جغرافی‌نویسان اسلامی مانند ادریسی و یعقوبی و نیز مؤلفان ایرانی قابل ملاحظه است. او خود در شرح ژاپن به روایت زکریای قزوینی در *عجایب المخلوقات* و به *تاریخ روضة‌الصفا* تکیه کرده است.[۵]

شرح او از سرزمین‌های خاور دور که به آنجا نرفته نیز از مشاهده و تجربهٔ عینی یکسره دور نبوده است، چنان‌که در وصف ژاپن گفته است: «قرقاول در آنجا بسیار می‌باشد و آدم آن را به شهر ناو آورده ملاحظه شد»[۶] و نیز شمشیر ژاپنی که توجه و تحسین نویسنده را برانگیخته است: «در این ولا [(هنگام اقامت او در سیام)] یک قبضه از آن به جهت پادشاه شهر ناو و به مبلغ‌های کلی خریده آورده بودند...».[۷]

دانسته‌ها و روایات اعیان و معتبران کشور سیام، به ویژه درباریان و نزدیکان پادشاه که نویسنده در هیئت سفارت با آنها سر و کار داشته است نیز باید منبع مهمی برای آگاهی او از سرزمین‌های ناشناختهٔ شرق دور و احوال و نوادر آنجا بوده باشد، چنان‌که در شرح جزایر اندمن می‌نویسد که این سخن «از معتمدان پادشاه شهر ناو (سیام) مسموع شد».[۸] سیام در این روزگار از شمار معدود کشورهایی بود که با وجود انزوای سیاسی ژاپن رابطهٔ سیاسی و بازرگانی با این کشور داشت. کارون، کارگزار کمپانی هند شرقی هلند در ژاپن، در حدود ۱۶۳۹ می‌نویسد: «پس از سال‌هایی وقفه در پی شورش ژاپنیان در چین، بازرگانان ژاپنی

---

۱. همان، ص ۱۵۷.
۲. همان، ص ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۰.
۳. همان، ص ۱۵۹.
۴. همان، ص ۱۸۸و ۱۸۹.
۵. همان، ص ۱۸۹.
۶. همان، ص ۱۸۸.
۷. همان، ص ۱۹۵.
۸. همان، ص ۱۸۱.

باز اجازهٔ رفتن به چند بندر چین و نیز سیام را یافتند»[1]. نیز می‌گوید پادشاه سیام در این سال‌ها چندین فرستاده روانهٔ پایتخت ژاپن کرده است.[2] در شرح فراورده‌های گیاهی که از ژاپن به سیام و دیگر جاها می‌آورده‌اند نیز نویسندهٔ سفینه چند محصول را نام برده است.[3]

ماه‌های سرگردانی در بنادر و سواحل میان راه، به ویژه در بندر سورت هند که مردم تجارت پیشه و دریاپیمای آن تجربه‌ها و یافته‌هایی از سرزمین‌های خاور دور داشتند و نیز بیش از دیگر اقوامِ مسیر سفر با ایرانیان دمساز بوده‌اند هم به یقین برای مؤلفِ سفینه فرصتی، هر چند ناخواسته، برای غنی کردن اندوختهٔ آگاهی‌اش بوده است.

سرزمین ژاپن

نویسندهٔ سفینه شرح خود را از ژاپن با توصیف جغرافیایی آن آغاز می‌کند: «و دیگر اعظم جزایر مشهوره در جهان جزیرهٔ مشهور مسمّی به جپان[4] است... که از یک طرف نزدیک به

---

1. Francois Caron & Joost Schouten, *A true Description of the mighty Siam, Kingdoms of Japan* ed.C.R. Boxer (London, 1935), p. 52 2. ibid. p. 53.

۳. محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۴۹ ـ ۱۵۱.

۴. چینی‌ها کلمهٔ ژاپنی «نی‌هون» (Nihon) را که به معنی «تبار خورشید» است به جَپَن (Japan) یا جی‌پُن تعریف کردند و این کشور را «سرزمین برآمدن آفتاب» (Ji - Pon - Kuo)نامیدند. و در ایران نیز نام ژاپن پس از غلبهٔ مغولان از چینی‌ها گرفته شد و این کلمه در *جامع‌التواریخ* به صورت جیپانگو آمده است (همان، ص۱۸۸). در روزگار پیش‌تر، جغرافی‌دانان مسلمان نام این سرزمین را، باز هم به تقلید چینیان، بلاد واق (وا) می‌گفتند. یک کتاب تاریخی چینی، نوشتهٔ سدهٔ سوم پیش از میلاد، دربارهٔ سرزمین «وا» (ژاپن) و مردم آن و زندگی آنان شرحی آورده است (رک: هاشم رجب زاده، *تاریخ ژاپن* [تهران: بی‌نا، ۱۳۶۵]، ص ۱۶ و ۱۷). نامه‌ای که نخستین فرستادهٔ دربار ژاپن نزد امپراتور چین برد، چنین آغاز می‌شد: «امپراتور کشور برآمدن آفتاب به امپراتور سرزمین فرو شدن آفتاب می‌نویسد» (همان، ص ۴۱). جغرافی‌دانان مسلمان و نیز مؤلفان ایرانی که اطلاعات خود را از آنان گرفته‌اند، در نوشته‌هایشان از جزیرهٔ واق و جزیرهٔ واق واق یاد کرده‌اند. مؤلف *جهان‌نامه* که کتاب خود را در سال ۶۰۵ هجری پرداخته در «نهایتهاء ربع مسکون» نوشته است: «از جانب مشرق شهرهای چین است و چین اندرونی که آن را ماچین خوانند و لشیلا (السیلا = سیلا یا سیلی، بخشی از کرهٔ امروز) و بلاد واق واق» (محمد نجیب بکران، *جهان‌نامه، متن جغرافیایی تألیف شده در ۶۰۵ هجری*، به کوشش محمدامین ریاحی [تهران: بی‌نا، ۱۳۴۲]، ص ۹). مسعودی در *التّنبیه و الاشراف*، پرداختهٔ ۳۴۵ هجری، در ذکر اقوام هفت‌گانه می‌نویسد: «قوم هفتم، چین و سیلی و نواحی مجاور آن است که اقامتگاه فرزندان عامور بن یافث بن نوح است» (ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده [تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹]، ص ۷۹). همو در *مروّج الذهب و معادن الجوهر* آورده است: «دریای چین نیز که دریای هفتم... است اخبار عجیب دارد... پس از دیار چین در مجاورت دریا ممالک معروف و موصوف به جز سیلی و جزایر آن نیست»←

چین واقع و ارباب شناخت را اعتقاد چنان است که این جزیره انتهای معموره و دریای آن

← (همو، مروج‌الذهب و معادن الجوهر، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده [تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶]، ص ۱۵۳). یعقوبی در وصف چین می‌نویسد که آن کشوری پهناور است و هر که بخواهد آن‌جا رود باید که از هفت دریا بگذرد. امّا جزایر واق واق را در میان دریای دوم و کنار زنج (زانج یا زابج یا جاوه) گفته است (احمدبن اسحاق یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی* [بیروت: بی‌نا، ۱۹۶۰]، المجلدالاول، ص ۱۸۲). ابواسحق ابراهیم اصطخری (متوفی در ۳۴۶ هـ ق) در ذکر دریای پارس نوشته است آن «خلیجی باشد از دریای محیط در حدّ چین و حدود واق واق و به هندوستان رسد» (ابواسحاق ابراهیم اطصخری، *مسالک و الممالک*، به کوشش ایرج افشار [تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶]، ص ۱۰۹). که این‌جا نیز با جاوه تطبیق می‌کند.

زکریای قزوینی در *عجایب المخلوقات* در وصف جزایر واق واق گوید: «این‌جا پیوسته است به جزایر زابج و آن هزار و هفتصد جزیره است» (زکریابن محمدبن محمودالمکمونی قزوینی، *عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات* [تهران: بی‌نا، ۱۳۶۱]، ص ۱۰۱). و چون پیش‌تر در شرح جزیرهٔ زابج گفته است: «این جزیرهٔ بزرگ از حدود چین است تا اقصی بلا هند و او را ملکی بُود نام او را مهراج» (همان، ص ۹۸) پس در عبارت او واق‌واق با جاوه و پیرامون آن تطبیق می‌کند. تاریخ *روضة‌الصفا* که نویسندهٔ سفینه آن را از منابع خود برشمرده است، نامی از سیلا و ماورای آن نبرده و شرح آن از چین و ماچین دمیر خواند، *روضة‌الصفا* [تهران: بی‌نا، ۱۳۳۹]، ج ۵، ص ۱۹۲-۲۰۷) نیز افسانه‌وار است و مطالب «گفتار در عجایب و غرایب عرصهٔ رُبع مسکون» (همان، ج ۷، ص ۳۷۵) را هم پیدا است که از *عجایب المخلوقات* گرفته و در همین‌جا واق واق را نام چشمه‌ای جادویی گفته است (همان، ص ۳۷۸) و سپس ذکری هم از جزیرهٔ واق واق که «متّصل است به جزیرهٔ زنج» دارد(همان، ص ۴۱۵).

حبیب‌السیر از دو جزیره، یکی واق در «بحر محیط» (خواندمیر، *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*، با مقدمهٔ جلال‌الدین همایی، زیر نظر محمد دبیر سیاقی [تهران: خیام، ۱۳۳۳]، ۶۹۹) و دیگر حلی‌واق که متّصل است به «جزیرهٔ الزبج» نام برده است (همان، ص ۶۷۰). که این دومی باید همان زابج یا جاوه باشد (محمد ربیع‌بن محمدابراهیم، همان، ص ۳۱۲). می‌توان نتیجه گرفت که واق در آثار جغرافی‌نویسان مسلمان و ایرانی همان ژاپن است، امّا واق واق با جاوه یا حدود سوماترا تطبیق می‌شود. گابریل فراند در مقاله‌ای اظهار عقیده کرده که واق واق تلفظ کلمهٔ پاک یاک، نام یکی از قبایل ساکن سوماترا، است. (G. Frrand, *Journal Asiatique*, [1039], p. 241, نقل از محمد ربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۳۱۱). ادریسی نیز از جزیرهٔ واق واق نام برده، امّا آن را دارای دو شهر کوچک با جمعیت کم و گرفتار تنگ روزی دانسته است (Al-Idrisi, *Opvs Geographicum* [s.i, Instituto Universitario Orientale di Napoli, nd.], p. 38).

واق واق به معنی سرزمین ژاپن ظاهراً تحریف شدهٔ کلمهٔ ژاپنی واکوکوُ به معنی «کشور وا» می‌باشد. کلمهٔ ژاپنی «وا» در چین «وو» تلفظ می‌شود و معنی «کوتوله» را دارد و چینی‌ها تا اواخر سدهٔ نوزده ژاپن را «ووجون‌کو» یا سرزمین کوتوله‌ها می‌نامیدند. رشیدالدین نیز در وصف چین می‌نویسد: «جهت جنوب شرقی همه‌جا زیر فرمان خاقان است مگر جزیره‌ای در دریای محیط به نام چیپانگو. مردم آن کشور قدی کوتاه دارند با شکمی بزرگ و سری در شانه فرورفته (رشیدالدین فضل‌اللّه همدانی، *جامع التواریخ*، نقل در محمد ربیع محمدابراهیم، همان، ص ۳۱۲).

در *سفرنامهٔ مارکوپولو* از جزیرهٔ ژیپنگو (Zipangu) یاد شده که در اقیانوس شرق و ۱۵۰۰ میلی ساحل چین واقع است (Marco Polo, *Travels of Marco Polo* [NewYork, s.h., n.d.], p. 262).←

متّصل به بحر محیط است... و به معموری این جزیره در ربع مسکون کم‌تر یافته‌اند».[۱]

در نسخه‌ای که مأخذ چاپ سفینه بوده[۲]، در دنبالهٔ سخن از جغرافیای ژاپن آمده است: «صاحبان سیر در فن مسالک و ممالک در کتب خود به اندک اختلافی به تمدید آن پرداخته و مذکور ساخته‌اند که پادشاه آنجا را مهراج یا بهوراج و صاحب *روضة‌الصفا* در تألیف خود ذکر کرده که از جملهٔ جزایر مشهوره جزیرة الزابج در دریای چین است و طول آنجا هزار فرسخ است و هر ساله از خراج آنجا شش هزارمن طلا به خزانه واصل می‌شود...»[۳] این وصف با ژاپن تطبیق نمی‌کند و یکسان با، یا نزدیک به

← جالب است که ژاپن در نقشه‌های جغرافیایی کار باختر زمین، نخستین بار در ۱۴۵۹ در نقشهٔ فورا مائورو (Planisphere of Fra Mauro) با نام «ایسولا دو ژیمپاگو» (Isola de Zimpagu) در شمال جاوه پدیدار شد. کلمبوس (Columbus) هم هنگامی که روانهٔ سفر اکتشافی خود بود نقشه‌ای از چیپانگو / Cipangu) (Cypango همراه برداشت.

(Hugh Corrtazzi, *Isles of Gold* [Tokyo: Antique maps of Japan, 1983], p.13).

۱. محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، همان ۱۸۸ و ۱۸۹. اصطخری دربارهٔ دریای محیط می‌نویسد که آن «گردبرگرد زمین است» (اصطخری، همان، ص ۳). و «زمین گرد است و دریای محیط برگرد زمین چون طوقی است» (همان، ص ۹). و در «ذکر دریاها» گوید: بزرگ‌ترین دریاها دریای پارس است و دریای روم و این هر دو دریا برابر یکدیگرند و هر دو از دریای محیط برخیزند» (همان، ص ۸). مؤلف سفینه خود در این باره آورده است: «ابتدای حرکت از بحر فارس و عمان بود و انتهای مقصد ابتدای دریای چین و آن دریاها را انفصال از یکدیگر نمی‌باشد... و این خلیج‌ها همه منتهی و متّصل است از یک طرف به محیط، نهایت ارباب سیاحت و معرفت به اعتبار محاذات و قرب اسکنه متفاوته مختلفه و قلّت و کثرت عمق و اختلاف طوفان و سکون و شورش دریاها و خلیج‌های واقعه در این راه را بر هفت قسمت کرده، هر قدری وحصه [ای] را مفروض و علی‌حده دانسته به نام مخصوصی مسمّی می‌دارند» (همان، ۱۵۷ ـ ۱۵۸) و «بحر محیط دور کرهٔ ارض را احاطه کرده از آن خلیجات سبعه منشعب... و داخل کرهٔ ارض شده است» (همان، ص ۱۵۹). نیز، مسعودی در «ذکر دریای اوقیانوس که محیط است» می‌نویسد: «دریای محیط به نزد بیش‌تر کسان سر و مایهٔ دریاهاست که همه از آن منشعب می‌شود و خیلی‌ها آن را اخضر گفته‌اند و به یونانی اوقیانوس نام دارد این دریا از انتهای معموره در شمال آغاز می‌شود تا به مغرب برسد و... به دریای چین می‌پیوندد» (مسعودی، *التنبیه والاشراف*، ص ۶۴ و ۶۵).

۲. نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا. بنا به گفتهٔ مصحح سفینه، این نسخه از نسخهٔ خطی شناخته شدهٔ دیگر، موجود در کتابخانهٔ ملک، بهتر و کم‌نقص‌تر مانده است (رک: محمد ربیع بن محمد ابراهیم، همان، پیشگفتار).

۳. همان، ص ۱۸۸ و ۱۸۹. «و صاحب *عجایب المخلوقات*، زکریابن محمد، در تألیف خود نقل نموده که پادشاه آن‌جا را هر روز دویست من زر حاصل بُوَد و به سبب وفور مقرر فرمود که آن را خشت سازند و در←

شرحی است که جغرافی دانان عرب و ایرانی برای جزیرهٔ جاوه آورده‌اند.[۱]

وصف سفینه از طبیعت ژاپن چنین است: «هوای آن در نهایت اقتصاد [اعتدال] است و برخلاف سایر زیربادات (سیام و پیرامون آن در منطقهٔ استوایی) که همیشه بهار است در این مکان چهار فصل مانند نزهت فضای ایران نمایان متحقق می‌شود و آب و هوای آنجا در نهایت کیفیت و خوشی و خرّمی و صفاست و قطر آن جزیره هزار فرسخ است[۲] و همهٔ آن جزیره معمور و در نهایت آبادی و اراضی و جبال آن مشتمل بر باغات و در آنجا اشجار و اثمار زمستانی و تابستانی بسیار است و همیشه برف و یخ به هم می‌رسد و از همه نوع و جنس‌وحوش و طیور در آنجا می‌باشد و باز ترلان[۳] و چرغ و شاهین و قرقاول در آنجا بسیار می‌باشد و آدم آن را به شهر ناو آورده ملاحظه شد قریب به یک ذرع بوده... و از شهر ناو تا آنجا در موسم در وقت رفتن به پانزده روز می‌روند [به یاری باد مساعد] و در آمدن به چهل روز مراجعت می‌کنند.[۴]

← آب اندازند و عجایب بسیار از آن جزیره در کتاب خود تحریر نموده. و این کم‌ترین آنچه از مردمی که درین اوان به آن جزیره به تجارت رفته بازگشت نموده بودند تحقیق کرده، به عرض آن جرأت و از ترس اطناب از تفسیر آنچه او نوشته احتراز نموده به مراتب واقعی پرداخت. و ایشان چنان مذکور ساختند که وفور فلزّات مانند طلا و نقره و مس و قلع و جس (روی) در آن‌جا به حدیّست که زبان قلم از تحریر و توصیف آن عاجز است و آن‌چنان نیست که حدیّ و نهایتی و منحصر به مکانی و معانی باشد بلکه اکثر جبال و اراضی آنجا معادن فلزات است» (همانجا). پیداست که این شرح در این‌جا نابجا نگاشته آمده یا که هنگام استنتاخ به وسیلهٔ کاتب نسخه یا در مرتب کردن برگ‌های کتاب، به اشتباه در این‌جا گذاشته شده است. این شرح، نقل تقریباً عبارت به عبارت از کتاب تاریخ *روضة‌الصفا* است که «در گفتار در بیان بعضی از جزایر... از منقولات ارباب هبایر» از «جزیرة الزانج در دیار چین» یاد می‌کند (میرخواند، همان، ص ۴۱۴ و ۴۱۵)، و پس از آن به شرح «جزیرهٔ واق واق» می‌پردازد. شاید که همین تقارن مبحث در مأخذ مؤلف کتاب مایهٔ سهو کاتب و درآمیختن مطالب شده باشد. ر.ک: رجوع کنید به پانوشت شماره ۴ ص ۱۴۷ دربارهٔ اشتباه و اختلاط ژاپن با واق واق یا جاوه در آثار جغرافیایی قدیم.

۱. برای نمونه رک: مسعودی، *مروّج الذهب و معادن الجواهر*، ص ۷۵-۷۸؛ همو، *التنبیه و الاشراف*، ص ۶۵؛ محمدبن محمود بن احمد طوسی، *عجائب المخلوقات*، به اهتمام منوچهر ستوده، (تهران: [بی‌نا]، ۱۳۴۵)، ص ۲۸۳؛ زکریای قزوینی، همان، ۹۸ - ۱۰۱؛ محمد نجیب بکران، همان، ص ۱۰۰.

۲. چنان که مصحّح سفینه یاد آورده شده است: «این رقم اغراق‌آمیز است چه عرض هیچ یک از جزایر از ساحل تا ساحل به خط مستقیم به پانصد کیلومتر نمی‌رسد و طول مجمع الجزایر هم کمی بیش از دویست کیلومتر یا ۳۵۰ فرسخ می‌باشد» (محمد ربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۸۸).

۳. در ترکی، ترلان نوعی باز شکاری را گویند (همانجا).

۴. همانجا.

مردم و جامعهٔ ژاپن

در ذهن شریعت اندیش نویسندهٔ هیئت سفارت و محرّر دیوان صفوی، آنچه که در جامعهٔ ژاپن نخست به چشم می‌آید کافرکیشی مردم آن‌ست: «پادشاه و مردم آنجا به مذهب و کیش کافری و بت‌پرستی‌اند».[1] مورّخان و نویسندگان مسلمان، بوداییان ــ و از آن میان مردم ژاپن ــ را بت‌پرست انگاشته‌اند. گرچه صورت و پیکره در طریقت بودا جایی ندارد و آنچه پیروان ساده‌اندیش ساخته‌اند، آفریدهٔ تصور آنان و برای آراستن معابد و نیز استفاده‌جویی کاهنان است[2] مارکو پولو هم که ژاپنیان را به فضیلت اخلاقی ستوده، آنها را مردمی بت‌پرست شمرده است.[3]

نویسندهٔ سفینه به وجود طبقات در جامعهٔ ژاپن اشاره‌ای کوتاه دارد: «سپاه از رعیّت و اصناف و محترفه از سایر مردم جدا می‌باشند».[4]

---

۱. همان، ص ۱۸۹.

۲. رشیدالدین فضل‌الله از زبان غازان خان می‌نویسد: «در اصل، اندیشهٔ بت‌پرستان آن بود که شخصی کامل بود (بودا) و درگذشت... ما صورت او را جهت یادگار ساخته می‌نهیم و استمداد همت آن بزرگ را یاد آورده، بدو التجا می‌کنیم و او را پرستش کرده، سجده می‌آوریم و از آن غافل که آن شخص در حال حیات که آنچه خلاصهٔ انسانیت با آن بدن اصلی با هم بوده هرگز نخواسته و جایز نداشته که کسی پیش او سر به زمین نهد تا تکبّری و عجبی در نفس او پدید آید. پس چون عبادت و سجود جهت استمداد همت از او التجا بدو می‌کنند، کجا نفس او این جماعت راضی باشد که پیش شبه بدن او سر بر زمین نهند» (رشیدالدین فضل الله همدانی، *تاریخ مبارک غازانی*، به اهتمام کارل یان [بی‌جا، اوقاف گیب لندن، ۱۹۴۰]، ص ۱۶۷).

۳. Marco Polo, ibid., p 262. مارکوپولو می‌افزاید: «در این جزیرهٔ ژیپانگو و جزایر نزدیک آن، بت‌های آنان به صُوَر و اشکال گوناگون است. شماری از این‌ها گاو سرند و چندتایی با سر خوک، سگ، بز و بسیاری حیوان‌های دیگر...» (ص ۲۶۵). شاید این پندار مارکوپولو از این‌جا پیدا شده است که در سرزمین‌هایی نزدیک به ژاپن، مانند کره، سر حیوان‌هایی مانند خوک در مراسم نیاز و نیایش کاربرد دارد. دیگر آن که در ژاپن نیز نماد جنیانی که دفع شر می‌کنند و دیوان را دور می‌سازند به هیئتی سهمگین و صورتی مهیب ساخته می‌شود. نمونهٔ آن «فوُدو» است که کارش غلبه بر دیوان و دور ساختن شرّ آنها از سر مردم است، آب و آتش در او کارگر نیست و هیبت او که با دو دستیارش همراه است، لرزه بر اندام دیوان می‌اندازد.

شغال بیشهٔ مازندران رانگیرد جز سگ مازندرانی

۴. محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۹۰. رویدادهای سه دههٔ پایان سدهٔ شانزده، هنگامی که سرداران سه گانهٔ ژاپن ــ نوبوُناگا، هیده‌یوشی و توکوُگاوا یه یاسوُ ــ برای از میان برداشتن مدعیان و متحدساختن این سرزمین می‌کوشیدند، نظام حکومت سپه‌سالاری ژاپن دورهٔ توکوُگاوا (سال‌های ۱۶۰۰ تا ۱۸۶۷) را پایه‌ریزی کرد. شاید که مهم‌ترین تدبیر هیده‌یوشی «شکار بزرگ اسلحه» سال ۱۵۸۸ بود. او فرمان داد که سلاح و شمشیر را از همهٔ مردم بگیرند مگر از سامورایی‌ها و با این کار خواست تا از قیام احتمالی کاهنان و کشاورزان جلوگیری کند و همان پند اسدی طوسی در شاهنامه را دنبال کرد که:←

مردم ژاپن در کار و کوشش و تلاش معاش همّت می‌نهند: «و برخلاف تعارف زیر بادات [سیام و پیرامون آن] ساکنان آن مکان [ژاپن] هر یک به کاری و شغلی اشتغال دارند». از این معنی، نظم و ترتیب فردی و اجتماعی در ژاپن و زمینه و مایهٔ ترقی ژاپنیان برمی‌آید.

دیگر فضیلت مردم ژاپن این‌ست که: «لباس می‌پوشند و سر می‌تراشند».[1] مردان سامورایی جلوی سر را می‌تراشیدند و موی دور سر را به وضع خاصی در بالا و فرق سر می‌آراستند. امّا پیداست که مقصود نویسندهٔ سفینه در این‌جا تفاوت ظاهر و آراستگی و تمدّن مردم ژاپن است در مقایسه با مردم سیام و جزایر پیرامون آن که «عُریانی و بی‌وضعی»

← سلیح ایچ در دست شهری گروه نشاید، که شه را نماند شکوه

نیز این کار او تمایز آشکاری میان طبقهٔ سامورایی و مردم کشاورز پدید آورد. او سپس با صدور فرامینی دهقانان ولایات را از داشتن سلاح منع کرد و نیز مقرر کرد که سامورایی‌ها در شهر دژها و زیر نظر مستقیم امیرانشان اقامت کنند. گذشته از این، سامورایی‌ها و نیز دهقانان از آمیختن با بازرگانان و پیشه‌وران شهری منع شدند. بدین گونه چهار طبقه اجتماعی که سامورایی‌ها، کشاورزان، پیشه‌وران و سوداگران بودند از هم متمایز شدند. برای جلوگیری از محبوبیت یافتن و پایگاه قدرت پیدا کردن سامورایی‌ها در میان مردم، آنها را هرچند گاه یک بار از جایی به جای دیگر روانه می‌کردند. با این تدابیر، نظام حکومت اربابی ـ لشکری تحکیم شد (رک: هاشم رجب‌زاده، *تاریخ ژاپن*، همان، ص ۱۲۹ و بعد). بازرگانان ارج و احترامی نداشتند، به ویژه در چشم رزمندگان، اما نبض اقتصاد در دست آنها بود و به ویژه با به بهره‌دادن پول سود سرشار می‌بردند.

طبقات در جامعهٔ ژاپن پس از نهضت تجدد میجی (سال ۱۸۶۸) فرو ریخت، اما آثار آن تا نیمهٔ قرن بیستم بر جای بود و هنوز نیز ریشه دارد. جمعیت ژاپن را در پایان سال ۱۹۳۱ به شمار ۴۸,۵۴۲,۷۳۶ نفر نوشته‌اند که از اینان ۴۲۰۰ نفر «کازوکوُ (Kazoku، نجبا و اشراف)»، ۲,۲۲۸,۰۰۰ نفر شیزوکو (Shizoku، سامورایی پیشین) و ۴۶/۳۱۰/۰۰۰ نفر هِیی مین (Heimin، عامه) بوده‌اند (E. Papinot, *Historical and Geographical Dictionary of Japan* [Tokyo, s.h., 1972], p. 67. (نیز برای) طبقات در جامعه ژاپن (رک: هاشم رجب‌زاده، همان، ص ۱۷ و ۱۴۸ ـ ۱۶۰).

۱. محمدربیع بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۹۰. کارون که چندسالی پیش از تاریخ تألیف سفینه در ژاپن بوده و زیسته است، از مردم این سامان به ستایش یاد می‌کند: «ژاپنی‌ها شرف خود را بیش از جان و آمالشان ارزش می‌نهند... هرگز یکدیگر را گول نمی‌زنند. این ملت بسیار قابل اعتماد است و این از عزت نفس آنها برمی‌آید. اگر دوستی یا کسی از آنان حمایت و یاری بخواهد، بی‌پروای زن و فرزند و زندگی‌شان تا پای جان بـه خـاطر او می‌ایستند و اگر گرفتار شوند، همدستان خود را هرگز نشان نمی‌دهند».

(Fraçois Caron & Joost Schouten, ibid., p. 50) نیز او دربارهٔ طرز تربیت و بارآوردن کودکان می‌گوید که در این جا تنبیه و سخت‌گیری در کار نیست و بچه‌ها را با انگیختن حسن رقابت و غیرتشان به درس خواندن و جلورفتن وامی‌دارند و می‌افزاید: «جان‌های غنی و ملل با جوهر، چون اینان را نباید اجبار کرد، بلکه بـاید بـا نرمی و انگیزش دادن به کار درآورد» (ibid., p. 48-49).

آنها در چشم او ناخوشایند نموده است.[۱]

ژاپنی‌ها زندگی شاد دارند و «به عیش و خوشی روزگار می‌گذرانند».[۲] این خوش‌گذرانی گاه به بد راه می‌کشد: «و در آن جزیره خرابات بسیار و زنان صاحب جمال هست و دستور چنان‌ست که بر در خانهٔ ایشان نقش است که هر یک را نرخ و بها چیست»[۳]. نویسندهٔ

۱. محمدربیع بن محمد ابراهیم، سفینه دربارهٔ «طایفهٔ سیام» می‌نویسد: «ایشان خانه و سامان و وضعی نمی‌دارند و عالی‌جاه رکن‌السلطنه ایشان (معادل عالی‌جاه، قورچی باشی از بزرگان دولت صفوی) دست از آستین عریانی برآورده و خلع منّت نعلین نموده و دست از رسوم تعارف برداشته همان، ص ۱۹۰. به بی‌وضعی و سروپا برهنگی بزرگی ساخته‌اند. بزرگی ایشان چنین است که چون زن و مرد ایشان راه می‌رود به قدر مرتبه صد و دو صد کس از رعایای آن‌جا که خود را مرهون کرده‌اند یا پدر و مادر ایشان را فروخته یا شاه از جملهٔ رعایا به ایشان بخشیده باشد، سروپا برهنه به دستوری که شتر را قطار کنند در عقب خود انداخته راه روند...» (همان، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۸) و نیز در وصف پیگو گوید: «پادشاه آن‌جا را نیز لشکر و خدم و حشم علی‌حده نیست و وضعی و لباسی نمی‌باشد و سکنهٔ آن ولایت نیز به ساتر عورت اکتفا کرده، سروپا برهنه می‌باشند و موی سر می‌گذارند...» (همان، ص ۳۰۰). به واقع نیز فرمانروایان ژاپن به ظاهر و پوشش رعایای خود توجه داشته‌اند. یه میتسو، سومین فرمانروای لشکری از خاندان توکوگاوا که میان سال‌های ۱۶۲۲ ـ ۱۶۵۱ فرمان راند، مردم عامه جز صاحب مقامان را از پوشیدن جامه‌های ابریشمین منع کرد و نیز مسخرگان و دلقکان را از دربرکردن جامه‌های سوزن‌دوزی شده یا زربفت و زردوزی شده محروم داشت (François Caron & Joost Schouten, ibid., Ii) داستانی هم هست که روزی تسونایوشی، شوگون یا فرمانروای پنجم از خاندان توکوگاوا که میان سال‌های ۱۶۸۰ ـ ۱۷۰۹ فرمان راند، در راهش به اوئه نو، یک محلّه ادو یا توکیوی قدیم، همسر بازرگانی را دید که با خدمتکارانش در لباس‌های چشمگیر به تماشا ایستاده بود. شوگون که گمان برده بود او زن یکی از «دایمیو»ها (فرمانروایان ایالات) یا از خانوادهٔ نجباست، گفت که درباره‌اش پرس و جو کنند، و گزارش دادند که او همسر بازرگانی است. حکم شد که اسراف و تجمّل آنها زیاده بر شأن اجتماعی‌شان است. همه دارایی آن بازرگان ضبط شد و خود و همسرش هم به زحمت از کیفر مرگ بخشوده شدند و از پایتخت تبعیدشان کردند (ر.ک: هاشم رجب‌زاده، همان، ۱۵۸ و ۱۵۹).

۲. محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، ص ۱۹۰. بنا به شرحی که مصحح سفینه نیز آورده است، در دورهٔ «ادو» (سده‌های هفده تا نوزده) خوش‌گذرانی از ویژگی‌های جامعهٔ ژاپن بود و داستان‌های طنزآمیز ایهارا سایکاکوُ (Ihârâ Sâikâku) که نمودار واقعیت‌های اجتماعی است این معنی را به خوبی نشان داده است. ژاپنی‌ها هنوز هم شوق و دلبستگی به خوش‌گذراندن را در خود زنده نگه داشته‌اند، هرچند که تنگناهای طبیعی سرزمینی کوچک با جمعیت انبوه و کار بی‌امان و درافتادن در رقابت سخت تسخیر بازارهای جهان ظاهراً باید کم‌تر به تنوع و تن‌آسایی و خوش‌گذرانی مجال دهد.

۳. همان، ص ۱۹۵. چنان‌که مصحح سفینه هم یاد کرده است، در سال ۱۶۱۷ در شهر «ادو» (Edo, توکیوی کنونی) محلهٔ مخصوصی به نام «یوشی وارا» برای سکونت فواحش اختصاص داده شد، امّا پس از آن‌که این محلّه در آتش سوخت (۱۶۵۷) فواحش را در محلهٔ تازه‌ای در شمال شرقی شهر جای دادند و این‌جا را هم «یوشی وارا» خواندند. مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) که در پایان سال ۱۹۰۳ و آغاز سال ۱۹۰۴ همراه میرزا علی اصغر خان اتابک، امین‌السلطان، به ژاپن رفته و از یوشی وارا هم دیدن کرده بود، دربارهٔ آن‌جا وصفی←

سفینه در شرح پذیرایی از بازرگانان بیگانه که به ژاپن راه داده می‌شده‌اند، گونه‌ای دیگر از بدراهی رایج در این دیار را روایت می‌کند: «.. و چون آن مرتبه را طی کرده به خانه آید دو نفر پسر فرمان بردار به جهت او تعیین می‌کنند و ایشان چون نفس امّاره، مهمان خود را به عمل شنیع ترغیب می‌کنند تا مرتکب شود والّا اگر مضایقه کند کسان ایشان آمده پرسش می‌کند که چه جهت دارد که مرتکب این امر نمی‌شوی و باید بگوید که به اقسام آن عمل قیام کرده‌ام و در این بنا به آزاری که دارم ترک نموده‌ام، تا صحیح شوم».[1]

امر شگفتی‌انگیز دیگر در عرف مردم ژاپن، نام‌های مردان و زنان است: «... و طرفه‌تر آن که اسامی مردان ایشان موشی و لوح و زرباد و اسامی زنان ایشان زینب و فاطمه و اطلاع ایشان بر این اسماء غریب و بعید است».[2] شاید که نزدیکی آهنگ اسامی کسانی از ژاپنیان با نام‌های اسامی مأنوس برای راوی سخن نزد مؤلف سفینه مایهٔ این گمان شده است و این که ژاپنی‌ها نام‌های بیگانه بر خود می‌نهاده‌اند قابل تصور نیست.

← آورده که به شرح سفینه نزدیک است: «لازمهٔ شهر بزرگ، ازدحام خلق در محوطهٔ محدود است و آفت عفت و عصمت. از اطراف مردم بی‌سروسامان به شهر هجوم می‌آورند، جماعتی از نمرهٔ مخصوص (زنان بدراه) به توکیو رو آوردند و متفرق شدند. آنها را جمع‌آوری کردند و محلّه را به نام موطن آنها یوشی وارا خواندند، به معنی سرخ و سیاه. بی‌مناسبت هم نیست، الاسماء تنزل من‌السماء. اوّل امر سرخ رویی و آخر روسیاهی است... یوشی وارا محله‌ای است محصور، سی‌هزار مطر (کذا) مربّع وسعت دارد، به خیابانی عریض که از وسط می‌گذرد دو بخش می‌شود یک طرف منازل متفرقه است و هتلی به سبک اروپایی، در طرف دیگر که دو ثلث محوطه است کوچه‌های متعدد از خیابان جدا می‌شود و به برزن‌های متقاطع به حوزه‌های شطرنجی منقسم. کنار کوچه و برزن خانه‌هایی است [که] ایوانی رو به معبر دارد و دری کنار ایوان. بالای در قیمت ورودیه نوشته شده است به اختلاف متاع چه طبیعی و چه مصنوعی (زینت) جلوی ایوان‌ها به مشبکی مسدود، در ایوان‌ها یک طرف رو به روی مشبک نیم الی یک دو جین گیشا جلوس کرده‌اند هفت قلم آراسته. گفتند در محلّه پنج هزار زن است... شبی به تماشای یوشی وارا نیمه گوارا گذشت». (مهدیقلی هدایت، *سفرنامه تشرف بمکه معظمه از طریق چین = ژاپن ـ امریکا* [تهران: چاپخانهٔ مجلس، ۱۳۱۸]، ص ۱۱۲). برای تاریخ یوشی وارا نگاه کنید به:

S. & E. Longstreet; Yoshiwara, The Pleasure Quarter of Tokyo [Tokyo, 1970].

۱. محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۹۳.

مصحح سفینه شرحی تاریخی دربارهٔ رواج غلامبارگی در ژاپن آن روزگار در میان ساموراییـ‌ها، آورده است. (ر.ک: ش ۹۳ تعلیقات، ص ۳۱۴ ـ ۳۱۶). از صیغه یا عقد یک شبهٔ زن‌های ژاپنی برای بازرگانان خارجی (اروپایی) هم در منابع یاد شده است. (رک: François Caron & Joost Schouten, ibid, xvii)

۲. محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۹۵.

حکومت و ادارهٔ کشور

نویسندهٔ سفینه به نظام حکومتی خاص ژاپن که به وسیلهٔ سپه‌سالار یا فرمانروای نظامی (شوگُون) و حکّامی که تابع او بودند (دایمیوء) اداره می‌شد، اشاره کرده و گفته است: «بعضی از آن جزیره‌ها (سرزمین ژاپن) در تحت تصرّف این پادشاه نیست بلکه آنجا والیان دیگر دارند که مطیع وی‌اند، نهایت بیش‌تر این جزیره [را] پادشاهی است در نهایت عظمت و جبروت...».[۱]

نویسندهٔ این سفرنامه مانند معاصران اروپایی خود «شوگُون» یا فرمانروای لشکری ژاپن را «پادشاه» خوانده است.[۲] حال آن که در آن روزگار پادشاه یا امپراتور ژاپن از کار حکومت کنار نشسته و از سدهٔ یازده قدرت به دست فرمانروایان لشکری افتاده بود که میان چند خاندان دست به دست گشت. و سفر هیئت سفارت ایران به سیام هم‌زمان بود با دورهٔ فرامانروایی سپه‌سالاران توکوُگاوا که از آغاز سدهٔ هفده تا سال ۱۸۶۸ و پیروز شدن نهضت احیای قدرت امپراتور (میجی) دنباله یافت. امپراتور در این سال‌ها در کاخ خود در کیوتو به واقع زندانی بود و شوگُون به نام او حکومت می‌کرد.

«پادشاه آنجا از کشت و زرع مال و منالی نمی‌گیرد».[۳] این سخن را که رنگ تحسین دارد می‌توان به گونه‌ای خرده گیری نویسندهٔ سفینه از مالیات سنگین بر زمین و محصول کشاورزی در ایران آن روزگار تعبیر کرد، وگرنه طبقهٔ رزمندگان که برکشیدهٔ دستگاه حکومت سپه‌سالاری و نخبگان جامعه بودند سهم معتنابهی از محصول کشاورزی را در جای ارباب می‌گرفتند.[۴]

---

۱. محمد ربیع بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۸۹ ـ ۱۹۰.

۲. کارون، نمایندهٔ کمپانی هند شرقی هلند که در دههٔ ۱۶۳۰ در ژاپن بوده، دربارهٔ قدرت «شوگون» که او را امپراتور خوانده، نوشته است: «قدرت فایق در ژاپن در دست امپراتور است که شاهان و امیران کشور تابع اویند. او خدایگان حاکم است و قدرت آن را دارد که بنا به میل خود شاهان و امیران نافرمان را بر کنار کند و به کیفر برساند و حکومت و خزانهٔ آنان را به کسانی که شایسته‌تر می‌داند بسپارد. چنین پیشامدی بارها هنگام بودنم در ژاپن روی داد». (François Caron & Joost Schiuten, ibid., p. 19)

۳. محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۹۴.

۴. در تاریخ ژاپن آمده است که طبقهٔ حاکم در آن روزگار بر این عقیده بود که راه درست حکومت کردن این است که کشاورزان فقط بخور و نمیری داشته باشند، نه بیش‌تر. با این همه کارون، نمایندهٔ کمپانی هند شرقی هلند، دربارهٔ سیاست مالیاتی شوگون از کیفر سختی یاد می‌کند که برای یکی از حکام که زیاده از رعایا←

شیوهٔ کشورداری فرمانروای ژاپن و پرداختن او به کار حکومت و امور مردم، تحسین نویسندهٔ سفینه را برمی‌انگیزد: «سلوکش چنان‌ست که هر روز از صبح تا ظهر و از شام تا نصف شب به دیوان مشغول و به جزییات احوال سکنهٔ آن جزیره مطّلع است.»[۱]

مخالفت شوگُون یا سپه‌سالار ژاپن با انحصارجویی سوداگران نیز نشانهٔ دادگری اوست: «و از معدلتش آن که وقتی یکی از شرار ناس آن ولایت، دست یافته به وساطت احدی از مقربان به عرض آن عالی شأن می‌رساند که هر گاه ساختن و فروخت بعضی اسباب را قدغن نمایند که احدی پیرامون [آن] نشده فروختِ آن را متخص من سازید هر ساله فلان مبلغ به سر کار می‌دهم به این شرط که از قیمت سابق چیزی زیاد بفروشم، پادشاه می‌گوید که امری که از زمان قدیم تا حال مال منالی نداشته و هر که خواسته به انجام آن پرداخته و به معیشت خویش ساخته است، من چگونه به جهت نفع خود قطع روزی جمعی کنم. اولی آن که آن شخص را با واسطهٔ [این] که جرئتِ عرضِ چنین مطلبی کرده او و اولاد او به قتل رسانیم تا دیگران جرئت این قسم عرض‌ها ننمایند».[۲] این حکایت نیز که با زمینهٔ فکری‌ای که مؤلف سفینه از رسم و راه و رویدادهای دربار صفوی داشته، او را خوش آمده، شاید که هشداری است به زمامدار آن روزگار ایران، وگرنه انحصارطلبی در عین آزادی تجارت همواره از ویژگی‌های اقتصاد ژاپن بوده است و نظام بازرگانی که در آغاز دورهٔ توکوُگاوا (سدهٔ هفدهم میلادی) طرح و پرداخته شد، این شیوه را قوام بخشید.[۳]

فرمانروای ژاپن «در وضع لباس با عباسیان ادّعای یکرنگی می‌کند»[۴]. نویسندهٔ سفینه ردا یا کیمونوی سیاه را که شوگُون می‌پوشید به جامهٔ عباسیان مانند کرده است: «خلفای عباسی جامهٔ سیاه می‌پوشیدند و پرچم سیاه داشتند که این نشانه را پس از آغاز مخالفت با خاندان امّامت به جای پرچم سبز اختیار کردند

→ مالیات گرفته بود، مقرّر شد: «حکم شد که این حاکم، همراه با همهٔ بستگانش، به شیوهٔ هاراکیری (شکم دریدن) خود را بکشد» (François Caron & Joost Schouten, ibid. p. 39 & 40)

۱. محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۹۴. ۲. همان، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۳. یکی از بازرگانان نامی ژاپن در این دوره مجموعه‌ای به نام *چگونه می‌توان بازرگان خوبی بود* تهیه کرده که در آن راز توفیق تجارت را بازگفته و در میان سخن، نمونه هایی را از کسب امتیاز تجاری با پیشکش دادن به مقامّات و رقابت در این کار یاد کرده است (رک: هاشم رجب‌زاده، همان، ص ۱۵۷ ـ ۱۵۹).

۴. محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۹۴.

سیمرغ را خلیفهٔ مرغان نهاده‌اند		هر چند هم لباس خلیفه غراب شد

خاقانی

ناصرخسرو نیز در اشاره به جامهٔ سیاه عباسیان گوید: «چو عباسی نشوئی طیلسانت»[۱].

ژاپن و جهانِ بیرون

مؤلف سفینه شرحی نسبتاً دقیق از رویدادی که به سخت‌تر شدن انزوای ژاپن و پرهیز از آمدو شد با بیگانگان انجامید،[۲] آورده و محور این جریان را که رقابت تجاری پرتقالیان و هلندی‌ها و نفوذ عوامل استعمار در جامهٔ اصحاب کلیسا بود، بازنموده است: «در زمان سابق فرنگیان پرتگال[۳] در بندر آن جزیره سکنی داشته، انتفاع از تجارت آن‌جا می‌برده‌اند و در نهایت عزّت و اعتبار بوده‌اند، تا آن که جمعی از پادریان [پدران کلیسا یا کشیشان] ایشان به تیشهٔ حیله شروع در کندن نقب فریب کرده، سر تدبیر و فکر را از جایی برمی‌آوردند که باید از دور نقبی کنده، آن گاه جوف صورتی را به نحوی تهی کنند که از آن نقب سر به جوف آن صورت توان درآورد و به جوف آن بت رفته شروع به گفت‌وگوی بد نمود و دیگر سقف آن عمارت را به مقناطیس ساخت و بتی از آهن در وسط آن عمارت قرار داد که بدون این که به محلی اتصال داشته باشد در هوا قرار گرفته و مردم را بدان سبب فریفته به دین خود دعوت کنیم و آن جماعت نادان را از چاه ضلالت به ویل مذهب خود بریم. اتفاقاً

---

۱. علی اکبر دهخدا، *امثال و حکم*، ج ۳، ذیل «مثل جامهٔ عباسیان».

۲. میان سال‌های ۱۶۳۳ ـ ۱۶۳۹، حکومت لشکری «توکوگاوا» تا صدور یک رشته فرامین دروازه‌های ژاپن را به روی دنیای بیرون و مردم بیگانه ـ جز هلندی‌ها و چینی‌ها ـ بست و این وضع بیش از دو قرن بر جای بود. ترس از گسترش آیین مسیح و این اندیشه که مسیحیت پیش‌دار تهاجم اسپانیایی‌ها و پرتقالی‌هاست، از موجباتی بود که حکومت ژاپن را به این کار واداشت. تمایل به منحصر ساختن منافع تجارت خارجی در دست حکومت مرکزی ژاپن نیز در این تصمیم‌گیری مؤثر بود. حکومت می‌توانست ابریشم خام را که بازرگانان خارجی آورده بودند، قیمت‌گذاری و سپس توزیع آن را میان بازرگانان پنج شهر بزرگ تقسیم کند. در سال ۱۶۰۹، دایمیوهای (حکام) ولایات غربی از داشتن کشتی‌های بزرگ منع شده بودند و در سال ۱۶۳۵ کشتی‌های ژاپنی از رفتن به بنادر خارج مطلقاً منع شدند (هاشم رجب‌زاده، همان، ص ۱۶۰). کارون می‌نویسد که منع رفتن ژاپنیان به سرزمین‌های دیگر بیش‌تر برای آن بود که حکومت می‌ترسید آنها به دین مسیح درآیند (François Caron & Joost Schouten, ibid., p. 52).

۳. پرتقالی‌ها نخستین بار در سال ۱۵۴۳ به ژاپن راه یافتند. تا این که هلندی‌ها در سال‌های دههٔ ۱۶۳۰ با فاش ساختن نیرنگ آنها در گرواندن مردم به آیین مسیح و برانگیختن خشم حکومت ژاپن، رقیب را از صحنه راندند.

تیشهٔ تدبیرشان جز [رخته] در سنگ خارهٔ قلوب آن جماعت نموده، در اندک وقتی چندین هزار کس را به مذهب خود برده، چنان مردم فریفتهٔ خود می‌کنند که به هر چه می‌فرموده‌اند، قیام می‌کرده‌اند و مردم رسوخ اعتقادی با ایشان داشته، تمام انتفاع و حکومت آن بندر به دست ایشان داده بودند. تا آن که جماعت ولندیس [هلندیان] که نسبت به اکثر طوایف نصاری به نحوی که از آثار معلوم و از استماعِ اخبار مفهوم مزیّتی داشته در همه مراتب خالی از وایافتگی [فهم] و شعور و تدبیر نبوده، در بعضی مراتب شرع خود اعتقاداتِ صحیحه دارند، به این بندر تردّد کرده، تجارت می‌نموده‌اند، بعد از اطلاع برحیلهٔ آن جماعت می‌بینند و می‌دانند که حرف زدنِ صورت و ایستادن بت در هوا پوچ است. مدّتی زحمت می‌کشند تا جاسوس فکرشان سر از نقب مدّعا برآورده، مطّلع بر سرّ ایشان می‌شوند. بعد از تحقیق آن مقدمه برخاسته، به پای تخت پادشاه آن جا رفته و حقیقت احوالات ایشان را به عرض می‌رسانند که این جماعت چنین تدبیری و خلق را به خود رام نموده‌اند و اگر از این قرار کار از پیش برده، متمکن گردند در آخر فرصت کرده، دست به ملک تو دراز خواهد نمود.[1] و اگر به حرف ما اعتماد نداری جمعی را تعیین کن تا مراتب مکر ایشان را ظاهر سازیم. چون پادشاه مطّلع بر این مراتب می‌شود لشکر و سپاه بسیار تعیین کرده، به آنجا فرستاده، بعد از تحقیق حال و ظهور صدق مقال آن جماعت، جمعی که به این مذهب رفته بودند صغیراً و کبیراً را به قتل می‌رسانند و معابد ایشان را خراب می‌سازند».[2]

شرح مؤلف سفینه از احوالی که به تشدید انزوای ژاپن و سیاست ضد بیگانه در این سال‌ها انجامید با آنچه کارون، کارگزار شرکت هند شرقی هلند در ژاپن، در آن روزگار در

---

۱. تاورنیه می‌نویسد که رییس کمپانی هلندی نامه‌ای به زبان پرتقالی جعل و ادعا کرد که این نامه از یکی از کشتی‌های پرتقالی به دست آمده است. در این نامه از تصمیم مسیحیان (کاتولیک) ژاپن برای سوء قصد به جان امپراتور (شوگون) و شورش دسته جمعی سخن رفته بود و نیز خواسته شده بود که اسپانیولی‌های فیلیپین و پرتقالی‌های مستقر در ژاپن با شش تا ده کشتی به ژاپن حمله کنند و مسیحیان به آنها کمک خواهند کرد تا جزیره را تسخیر کنند و به این منظور تقاضای اسلحه و مهمات و افسر کرده بودند (محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۹۲).

۲. همان، ص ۱۹۱، ۱۹۲. سرکوب نهضت مسیحی و بیرون راندن پرتغالی‌ها در سال ۱۶۳۹ نتیجهٔ اوضاع داخلی ژاپن هم بود. قیام «شیما بارا» در سال ۱۶۳۷ که شورش مسیحیان شناخته شد، قیامی از سوی کشاورزان و گروه ساموراییِ ناراضی در برابر بهره‌کشی دستگاه حاکم هم بود (ر.ک: هاشم رجب‌زاده، همان، ص ۱۶۰ـ۱۶۵).

کتابش آورده است، هماهنگی دارد. با این همه، کارون که گویا خود گردانندهٔ توطئهٔ هلندیان و زمینه‌چینی آنها برای از صحنه راندن پرتقالی‌ها بوده یا که در این افشاگری دست داشته است،[۱] در این باره سخنی آشکار نمی‌گوید.[۲]

نتیجهٔ این وضع بسته شدن درهای ژاپن به روی دنیای بیرون و سخت محدود شدن بیگانگان از ورود به این سرزمین و سفر در آنجا بود. به سخن نویسندهٔ سفینه: «هیچ‌کس از غریبه را رخصت این که به پای تخت رود نیست».[۳] و «هیچ‌کس را رخصت رفتن به پای تخت نمی‌دهند و تجّار و متردّدین را زیاده بر موسمی در آنجا نمی‌گذارند و احدی از غریبه را مجال اطّلاع بر آن مملکت و پی به شوارع و راه نمی‌دهند و به جز جماعت ولندیس [هلندیان] که حال در آن بندر اعتبار و جا ندارد و به هر چند سال یکی از ایشان را به جایی مانند قفس کرده، آن را پوشیده، به پای تخت می‌برند و آن تُحف و هدیه که آورده‌اند به حضور برده، مطلبی که دارد به عمل آورده، خدماتی که دارند فرموده و باز مراجعتش می‌فرمایند».[۴]

در رفتار با شمار اندک بازرگانان بیگانه نیز که به تنها بندر مجاز ژاپن، جزیرهٔ کوچک دجیما در خلیج ناگاساکی، وارد می‌شدند، سخت‌گیری حکومت دربارهٔ مسیحیت پیداست. فقط نمایندگان حکومت مجاز به پذیرفتن کالای بازرگان خارجی و پیشنهاد خرید دادن به او بودند. «و چون آن تاجر راضی به فروخت آن اسباب [شود] او را به ساحل آورده، خانه[ای] به جهت او تعیین کرده، بر سر راه معبرِ او که داخل بندر می‌شود شکل همان بتی که فرنگیان پرتگالی ساخته، مردم را به آن فریفته بوده‌اند، ساخته گذاشته‌اند که آن شخص چون به آنجا برسد بی‌مضایقه پا بر روی بت گذاشته، داخل بندر گردد و اگر مضایقه کند همان دم به قتلش رسانیده، مال و اسبابش را به گمان این که از آن طایفه است تاراج می‌کنند».[۵]

در سال‌های مبارزهٔ حکومت سپه‌سالاری ژاپن با مسیحیت، کسانی از ژاپنیان هم که

---

۱. ر.ک: François Caron & Joost Schouten, ibid., xxxii.

2. ibid., p. 44-46.

۳. محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۹۰.

۴. همان، ص ۱۹۲.

۵. همان، ص ۱۹۳.

گمان مسیحی بودن درباره‌شان می‌رفت می‌بایست شمایل قدیس مسیحی را لگدکوب کنند. این کار را «فومی یه» (زیر پا کوبیدن) می‌گفتند.[۱]

بازرگان بیگانه از هنگام پذیرفته شدن فروش کالایش تا روز به انجام رسیدن دادوستد مقیّد به ماندن در همان جزیرهٔ کوچک بود و «در آن خانه باید باشد و آنچه در عوض اسباب از طلا و دیگر چیزها خواهد سیاهه گرفته می‌روند تا آن روزی که موسم رسد. آن گاه آنچه خواسته باشد سامان کرده، بسته، به بالای کشتی فرستاده آمده، او را مطلع می‌کنند که وقت رفتن شما رسید و آنچه طلب کرده‌اید سامان شده و طلب شما این و تن‌خواه آنست، الحال برخاسته بروید. و احتمال ندارد که از موسم احدی را بگذرانند که تجاوز کند. و چون ولندیس چنان حیله کرده و خود را یکرنگ شناسانیده، اکثر اسبابِ کثیرالنفع باب آن ولایت از هر جا مختصّ خود ساخته، به آن جزیره برده، انتفاع عظیم می‌برد و با ایشان نیز از راهِ عدمِ احتیاج به نوعی سلوک می‌کنند که با سایر تجّار در بابِ برنیامدن از خانه و سودا و معامله کردن با مردم آن دیار قدغن کرده‌اند».[۲]

صنعتگری و آبادانی

نویسندهٔ سفینه دربارهٔ مردم ژاپن می‌گوید: «هر یک به کاری و شغلی اشتغال دارند».[۳] این سخن اشاره به تحرّک جامعه و تن به کار دادن مردم دارد، که از مهم‌ترین مایه‌های تعالی ژاپن در دنیای امروز نیز به شمار می‌رود. مهدیقلی هدایت که در آغاز سدهٔ بیستم از ژاپن دیدن کرده، به نقل از نویسندهٔ اروپایی، رادرفورد،[۴] نوشته است: «ملتی هستند سی میلیون صنعتگر و مهربان و با استعدادتر از هر ملّتی در جهان».[۵] و باز گوید: «در هیچ چیز ژاپنی آن قدر تعجب نیست که در استعداد اختراع آنها تعجّب است».[۶]

---

۱. هاشم رجب‌زاده، همان، ص ۱۶۳.

۲. محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۹۴.

۳. همان، ص ۱۹۰.

4. Rutherford

۵. جغرافی‌دانان مسلمان، مردم چین و خاور دور را به کوشایی و همت در تلاش معاش ستوده‌اند. یعقوبی در سخن از امپراتوران چین می‌نویسد: «خراج آنان از مالیات سرانه بر افراد ذکور است و به هر مرد بالغی مالیات تعلق می‌گیرد، زیرا که آنها کسی را بی داشتن هنر و صنعتی نمی‌پذیرند» (احمد بن اسحاق یعقوبی، *البلدان*، ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی [تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷]، ص ۱۸۲ و ۱۸۳).

۶. مهدیقلی هدایت، همان، ص ۱۳۷. فرستادگان و سیاحان اروپایی هم که مقارن زمان تألیف سفینه به ←

ژاپنی‌ها از کار و کوشش و هنرآموزی صنعتگران چینی که فن و تمدنی پیشرفته‌تر از آنها داشته‌اند، بهره‌ها برده‌اند: «و چون این جزیره به چین نزدیک است اکثر مردم آن و اهلِ اصنافِ کار به این مکان آمده، به صنایع و بدایع پرداخته، اکثر تُحَف از چوب و طلاآلات و نقره‌آلات و چینی می‌سازند»،[۱] امّا چینیِ ساخت ژاپن در کیفیت و دوام هم‌پایه و ارزِ ساخته‌های چین نیست: «چینی آن مکان در نهایتِ خوبی و نزاکت است، نهایت در پیشِ اهلِ دید کم بهاست و به اعتبار خامی و مثلِ مشهور که کاسه از آتش گرم‌تر است آنها تابِ حرارت نیاورده، زود مودار می‌شود».[۲] نویسندهٔ این *سفینه*، شاید به جبران این تعریض، کاغذ اعلایِ خان بالیغی را در واقع ساخت ژاپن دانسته است: «و کاغذ موسوم به خان بالیغی[۳] در این جزیره می‌سازند و تسمیهٔ آن به خان بالیغی خطایی است که در میان مردم اشتهار یافته [است]».[۴] امّا این وصف سفینه ستایشی بی‌راه نبوده است و کاغذ لطیف ژاپنی که «واشی» خوانده می‌شود با ساخت استادانه و هنرمندانهٔ آن غبطه‌برانگیزِ هنرآزمایان غربی بوده و هنوز هم چیره‌دستی ژاپنیان در کاغذسازی و طرح و تنوّعی که در این صنعت در کار می‌آورند بر جای است.

نویسندهٔ سفینه از کشاورزیِ پیشرفته و آبادیِ زمین در ژاپن یاد کرده است: «همهٔ آن

← ژاپن رفته‌اند، صنعت پیشرفته و هنرمندی مردم آن را ستوده‌اند. کارون هلندی که پیش‌تر ازو یاد شد می‌نویسد: «فنّ چاپ و باروت یکصد و پنجاه سالی پیش از آنکه ما اروپاییان بدان آگاهی داشته باشیم در ژاپن کاربرد داشت. ژاپنی‌ها چنین دانش‌ها را از چینیان، که دیر زمانی با آن آشنا بودند، فرا گرفتند». (François Caron & Joost Schouten, ibid., p. 57) هم او در سخن از «دایمیو»ها (حکام ولایات) می‌گوید که: «حکومت مرکزی، آنان را به رقابت و چشم و هم‌چشمی کردن با هم می‌اندازد تا بناهای عمومی، آبراه‌ها، قصر و بارو و پل و مانند این‌ها را با همهٔ هزینهٔ گران که دارد، با سرعت بسیار و با به کاربردن نهایت استادی و صنعت بسازند» (ibid., p. 34).

۱. محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، همان ص ۱۹۶. سفینه از صنعت‌گران کره‌ای در ژاپن یادی نکرده است. کره‌ای‌ها دیر زمانی واسطهٔ انتقال هنر و صنعت و تمدن شرق آسیا به ژاپن بودند، امّا تاریخ‌نویسان و دیگر مؤلفان باختر آسیا، سرزمین ختا و ختن و فراسوی آن را یکسره چین انگاشته و نوشته‌اند و فقط اندک شماری از جغرافی‌نویسان از شیلا (سیلا یا سیلی) که همان سرزمین کره است نام برده‌اند.

۲. همانجا. شاید که ژاپنی‌ها در پروراندن خاک چینی، حوصلهٔ چینیان را نداشته‌اند. سعدی در *گلستان* گوید: «هر چه زود برآید دیر نپاید

خاک مشرق شنیده‌ام که کنند — به چهل سال کاسهٔ چینی

صد به روزی کنند در مردشت — لا جرم قیمتش همی بینی»

۳. شهر پکن، پایتخت چین، را جغرافی‌دانان و مورّخان مسلمان و ایرانی به نام «خان بالیغ» می‌شناخته و یاد کرده‌اند.

۴. محمد ربیع بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۹۶.

جزیره معمور و در نهایت آبادی و اراضی و جبال آن مشتمل بر باغات و در آنها اشجار و اثمار زمستانی و تابستانی بسیار است»[۱]، چندان که «به معموری این جزیره در ربع مسکون کم‌تر یافته‌اند».[۲]

اشارهٔ سفینه به کرنگ[۳] یاگونه‌ای لاک چوب که در سیام و پیرامون آن به دست می‌آید و کاربرد استادانهٔ آن در ژاپن، نیز نمودار مهارت ژاپنیان در عمل آوردن چوب و صنعتگری با آن است: «.. کرنگ شیرهٔ درختی است که در آن ولایت [سیام] و اکثر زیربادات در جنگل به هم می‌رسد و در ولایت جپان و چین او را برده به وضعی به عمل می‌آورند که در هیچ جا مانند آن به عمل نمی‌توانند آورد و مخصوص همان ولایت است و هر ساله مبلغی از فروخت آن حاصل می‌کنند و الحق چنان به عمل می‌آورند که بر چوبینه‌آت زده مدت‌های مدید کار می‌کند و ضایع نمی‌شود».[۴]

دربارهٔ کافور هم در سفینه آمده است که: «در حوالی آن ولایت [سیام] و جپان به هم می‌رسد»[۵] که درست نیست چون کافور محصولی است استوایی و در ژاپن و پیرامون آن بار نمی‌آید.

سرانجام، نویسندهٔ سفینه شمشیر را بیش از هر دستاورد دیگر صنعت و هنر ژاپن ستوده است: «و از جملهٔ صنایع ایشان که تیغ زبان در اظهار آن تندی و سرکشی می‌کند ساختن شمشیر است... و اگر از تصوّر دم آتشبارش خرمن حیات دشمنان سوزد رواست و خیال تندی‌اش را اگر قاطع اشجار بیجای امانی و آمال مدّعی خوانند بجاست، تیزی‌اش از تیغ

---

۱. همان، ص ۱۸۸.

۲. همان، ص ۱۸۹. انگلبرت کمپفر (Kaempfer)، که چند سالی پس از نویسندهٔ سفینه و در دههٔ ۱۶۹۰ به ژاپن آمده است نیز می‌نویسد: «ژاپنی‌ها در خانواده‌داری به خوبی دیگر مردم جهان‌اند و نیز چندان تعجبی نیست که در کشاورزی پیشرفت زیاد داشته‌اند، زیرا که این کشور بسیار پر جمعیت است و به ویژه مردم آن از هر گونه تجارت و ارتباط با بیگانگان منع شده‌اند و می‌بایست که با کار و صنعت خود امورشان را بگذرانند... نه تنها در دشت‌ها و زمین‌های هموار، که در تپه‌ها و کوه‌ها هم ذرت و برنج... و گیاه‌های خوردنی دیگر به دست می‌آید. از هر ذرّه زمین به بهترین راه بهره‌برداری می‌شود» (انگلبرت کمپفر، *سفرنامهٔ کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهانداری [تهران: خوارزمی، ۱۳۶۰]، ج ۱، ص ۱۸۵ و ۱۸۶).

۳. مصحّح سفینه این لغت را که در اصل به صورت‌های متفاوت آمده به کرنگ (Karang) تصحیح کرده است. «فرهنگ سیامی ـ انگلیسی Mcfarland این لغت را Stick lac ترجمه کرده است» (محمد ربیع بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۴۹).

۴. همانجا.

۵. همان، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

ابروی خوبان سر مویی بیش تفاوت برنداشته و از راستی کجی را بر طاق بلند حاجب ایشان گذاشته، طرفه‌تر آن‌که تندی‌اش قاطع خیال گشته آنچه در وصفش به خاطر رسد بی سر و به آنچه تشبیهش کنند این از آن بهتر. و در پیش ساکنان آن مقام بسیار به قیمت و قدر است»[۱]. با این همه، او شمشیر ساختِ ژاپن را در برابر ساخته‌های صنعتگران ایران کم بها می‌داند و آن را با همهٔ آب و رنگی که دارد ناموزون می‌یابد: «اگرچه در پیش عمل اسد (اسدالله اصفهانی، شمشیرساز مشهور زمان شاه عباس اوّل)[۲] و کاری که در ایران به هم می‌رسد جوهری ندارد و به اندام متعارف نبوده، به وضع کارد بلندی است راست و پهن[۳] و نهایت در برابر آب و رنگش الماس کم‌قیمت و بی‌صفاست... و با این حال برآوردنش از غلاف آن ولایت [بیرون آوردنش از ژاپن] به اعتبار قدغن متعذّر است و اگر هم قبضه‌ای به دست آید چون به اندام متعارف و پسندطور مردم نیست و در نهایت قیمت است تجار جرئت خرید

---

۱. همان، ص ۱۹۵. در ژاپن از روزگار باستان به شمشیر ارج نهاده می‌شد و شمشیر همراه با آیینه و نگین، سه گنجینهٔ مقدس کشور بود و داشتن آن، برابر آیین ملی ژاپن، شینتو، نشانهٔ پادشاهی شمرده می‌شد و ساختن شمشیر از دیرباز مورد توجه خاص بوده است. چنان‌که مصحح *سفینه* می‌نویسد: «دای تو (DAITO) یا شمشیر دراز ژاپنی دارای تیغهٔ بلند و اندکی پهن با انحنای کم است و یک دمه می‌باشد. قبضهٔ نسبتاً دراز آن با محافظ کوچک و سختی که در بالای دسته واقع شده است، این امکان را می‌دهد که شمشیر با هر دو دست به کار برود» (همان، ص ۳۱۷ تعلیقات).

۲. به نوشتهٔ مصحح سفینه: «اسدالله اصفهانی، شمشیرساز ماهر زمان شاه عباس اوّل است که شمشیرهای ساخت او در زمان صفویه شهرت جهانی یافت.

می‌گویند روزی سلطان عثمانی کلاه‌خودی نزد شاه عباس فرستاد و برای سازندهٔ شمشیری که به آن کلاه‌خود کارگر شود جایزه‌ای تعیین نمود. اسدالله شمشیری ساخت که با یک ضربه کلاه‌خود را به دو نیم کرد. بدین مناسبت به فرمان شاه عباس شمشیرسازان از پرداخت هر گونه مالیات معاف شدند (Ann Katarine Swynford Lambton, Islamic Society in Persia [London, 1954, p. 25]). تعدادی از شمشیرهای عمل اسد در موزه‌های مختلف جهان یافت می‌شود و مخصوصاً دو شمشیر مرصّع در مجموعهٔ والاس (WALLACE) لندن نگاه‌داری می‌شود که روی تیغهٔ آنها وفق «بدوح» زرکوب شده است. (رک: *A. Pope, A Survivor of Persian Art*, III. 2575 و تصاویر شمارهٔ 1424 A - B). (محمد ربیع بن محمد ابراهیم، همان، تعلیقات، ص ۳۱۷).

۳. توماس هربرت (Thomas Herbert)، فرستادهٔ دولت انگلیس به دربار صفوی، که سال‌های ۱۶۲۷ تا ۱۶۲۹ را در ایران گذراند، می‌نویسد: «شمشیر ایرانیان، مانند آن‌که ما داریم راست نیست و انحنا دارد، از فلز لطیف است و دارای تیغه‌ای پهن و تیز، ایرانیان فقط به شمشیری بها می‌دهند که خوب باشد و به یک ضربه بتواند تیغ آزمای را به دو نیم کند. دستهٔ آن حفاظ ندارد و از طلا، نقره، عاج یا... ساخته شده است. در روزگار باستان، شمشیر چنان نزد پارسیان ارجمند بود که هرودت در کتاب چهارمش می‌نویسد که شمشیر برای آنان منزلت الوهیت و پرستش یافت (همان، ۲۳۴ و ۲۳۵).

آن نمی‌کنند. و در این ولا [هنگام] یک قبضه از ان به جهت پادشاه شهر ناو به مبلغ‌های کلی خریده آورده بودند که اگرش در معرض بیع درآورند به اعتبار عدم اندام و نزاکتِ ساخت به قیمت قلیلی درمی‌آید».[1]

سفینه، شرحی در آبدیده کردن و عمل آوردن فولاد و ساختنِ شمشیر ژاپنی آورده است: «و ساختن آن چنانچه اشتهار دارد آن است که در هر قرنی یکی به اتمام می‌رسد و طریقهٔ آن چنان است که چندین بیضهٔ فولاد[2] در جایِ نمناک تا چند سال دفن کرده، بعد از انقضای مدت آنها را برآورده، هر یک که علّتی نکرده است به کوره برده، بنای شمشیری بر آن گذاشته، باز چنان به خاکش دفن می‌کنند و بعد از مدّتی باز برآورده، به کوره می‌برند تا چند مرتبه از این قرار به عمل آورده آن‌گاه ساعتی و وقتی خاص به اتمام می‌پردازند و این که آبگیریِ آن از چه می‌کنند معلوم نیست».[3]

---

۱. همان، ص ۱۹۵.

۲. صاحب *جهان‌نامه* می‌نویسد: «از دیار مشرقی، از چین ختو آرند و مسک و اوانی چینی و آهن گوهر دار و بعضی داروها» (محمد نجیب بکران، همان، ص ۱۰۳).

۳. محمد ربیع بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۹۵ و ۱۹۶. با احترامی که ایرانیان همیشه برای شمشیر داشته‌اند، توجهی که مؤلف سفینه به ساختن شمشیر ژاپنی و گوهر آن نشان می‌دهد شگفتی‌انگیز نیست. مؤلف *فارسنامه*، در پادشاهی جمشید گوید: «به ابتداء ملک او مدت پنجاه سال سلاح‌های گوناگون می‌ساخت... و پولاد او بیرون آورد و شمشیر او ساخت» (ابن بلخی، *فارسنامه*، به اهتمام لسترنج، نیکلسون [تهران: بی‌نا، ۱۳۶۳]، ص ۳۰). خیام نیز در *نوروزنامه* در فصل «یاد کردن شمشیر» می‌نویسد: «آن پاسبان ملک است و نگاهبان ملت... و نخستین گوهری که ازکان بیرون آوردند آهن بود... و نخست کس که از وی سلاح ساخت جمشید بود و همه سلاح با حشمت است و بایسته و لیکن هیچ از شمشیر با حشمت‌تر و بایسته‌تر نیست»، (عمربن خیام نیشابوری، *نوروزنامه* [تهران: بی‌نا، ۱۳۴۳]، ص ۴۶). وی سپس از چهارده گونه شمشیر، مانند یمانی و هندی یاد می‌کند و شرحی در ساختن شمشیر خوب دارد و گوید که از شمشیر افسون آید چنان‌که «چون تیغ برهنه پیش کودک هفت روزه بنهند آن کودک دلاور برآید» (همان، ص ۵۱). گفته‌اند که مرکز عمدهٔ ساختن پولاد در ایران و پیرامون آن سمرقند و بعضی بلاد خراسان و آذربایجان بود، امّا شمشیر چالک فارس و یمن بسیار ممتاز بود.

سیاحان بیگانه، مانند هربرت که قولش در بالا آمد، شمشیر ایران را به نیکی و لطافت ستوده‌اند. هاینریش بروگش (H. K. Brugsch)، سفیر پروس در دربار قاجار در سال‌های ۱۸۵۹ ـ ۱۸۶۱، در کتابش می‌نویسد: «اسلحهٔ فولادی ساخت ایران از قدیم شهرت زیاد داشته است. بهترین سلامی که در ایران ساخته می‌شود شمشیر است که تیغهٔ آن در قدرت معروف است. شمشیرهای ایران غالباً شکل منحنی دارد. بهترین تیغه‌های شمشیر ایران در خراسان و بعد از آن در شیراز ساخته می‌شود. در بعضی شمشیرها، روی تیغه در نزدیک دستهٔ آن خطوطی با آب طلا نوشته شده که گویای نام سازنده و تاریخ ساخت آن است. شمشیرهای خوب غالباً جلد و دستهٔ گران‌بها و زیبایی هم دارد. جلد شمشیرها را از چوب درست می‌کنند و روی چوب را با یک ورقه ←

در ژاپن نیز شمشیر وسیلهٔ زینت گران‌بها و نشانهٔ افتخار است و مردم آنجا «چون ارادهٔ مناکحه کنند دستور [رسم] چنان‌ست که قبضه‌ای به رسم شیربها زوج به زوجه و دیگری زوجه به زوج می‌دهد و زنان آنجا آن را باعث زینت دانسته، خود را مُحلّی و مزیّن به بستنِ آن می‌دارند».[1]

ژاپن، سرزمین طلا

نویسندهٔ سفینه در وصف خود از ژاپن آورده است: «و این کم‌ترین آنچه از مردمی که درین اَوان به آن جزیره به تجارت رفته، بازگشت نموده بودند تحقیق کرده... ایشان چنان مذکور ساختند که وفور فلزّات مانند طلا و نقره و مس و قلع و حبس [رُوی] در آنجا به حدّی است که زبان قلم از تحریر و توصیف آن عاجز است و آن چنان نیست که حدی و نهایتی... باشد بلکه اکثر جبال و اراضی آنجا معادن فلزّات است...[2] و نیز «علی اختلاف الروایات مسموع

← چرم کوبیده می‌پوشانند. دستهٔ شمشیرها را از شاخ و استخوان و گاه از عاج می‌سازند» (محمد ربیع محمد ابراهیم، همان، ص ۳۹۰ و ۳۹۱).

۱. همان، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

۲. همان، ص ۱۸۹. در میان شرح طبیعت ژاپن، پیش‌تر در همان صفحه آمده است که «پادشاه آن‌جا را مهراج یا بهوراج می‌گویند و صاحب *روضة‌الصّفا* در تألیف خود ذکر کرده که... هر ساله از خراج آن‌جا شش‌هزار من طلا به خزانهٔ او واصل می‌شود، و صاحب *عجائب‌المخلوقات*، محمدبن زکریا، در تألیف خود نقل کرده که پادشاه آن‌جا را هر روز دویست‌من زر حاصل بود و به سبب وفور مقرّر فرمود که آن را خشت سازند و در آب اندازند». چنان‌که پیش‌تر یاد شد، این سخن باید در وصف جزیرهٔ جاوه باشد که در نتیجهٔ سهو کاتب یا صفحه‌بند کتاب جابه‌جا شده و در میان مطالب مربوط به ژاپن آمده است. *روضة‌الصّفا* این شرح را دربارهٔ جزیرهٔ جاوه [زابج] که پادشاه آن را مهراج گویند، آورده است (میرخواند، همان ج ۷، ص ۴۱۵)، همچنین است *عجایب‌المخلوقات* (زکریای قزوینی، همان، ص ۹۸). *جهان‌نامه* درآمد مهراج را تعدیل کرده است و می‌نویسد: «جابه مملکتی عظیم است و این لفظ در کتب معرّب کرده‌اند و زابج می‌نویسند... و پادشاه آن‌جا را مهراج خوانند... و این پادشاه را هر روز دخل از یک‌من زر باشد تا ده‌من، این زر می‌ستاند و چون جمع می‌شود می‌گذارد و از وی خشت‌ها می‌ریزد و در دریا می‌اندازد و چنین می‌گوید که این دریا خزانهٔ من است!» (محمد نجیب بکران، همان، ص ۴۰) مسعودی نیز در *مروّج‌الذهب* دربارهٔ خشت‌های طلا که هر روز به برکهٔ کنار قصر مهراج افکنده می‌شد افسانه‌ای آورده است (مسعودی، *مروج‌الذهب و معادن الجوهر*، ص ۸۰ ـ ۸۱).

جهت دیگر تصوّر فراوانی طلا در ژاپن مشتبه شدن آن با جزیره‌ای به نام واق واق است که زکریای قزوینی در *عجائب المخلوقات* دربارهٔ آن‌جا می‌نویسد: «این پیوسته باشد به جزایر رایج (رابج، جاوه)... این جزیره موضعی است بسیار زر تا غایتی که اهل جزیره سلاسل سگان و طوق بوزینگان از زر سازند و باشد که جامه و ردا از زر بسازند» (ص ۱۰۱ ـ ۱۰۲). مؤلف *روضة‌الصّفا* همین شرح را در کتاب خود نقل کرده است (میرخواند، همانجا) و خود نیز مباحث را در هم کرده و جایی دیگر واق واق را چشمه‌ای در جانب ←

شد که هر روز چندین وَقَر [بار خر و استر][1] طلا و نقره مقرّر است که از معادن دور، رعایا قلع و قمع و بار کرده، به فضای بارگاه آن پادشاه آورده، در آنجا بر روی هم جمع کنند و دیگر تصرف و ضبطی ندارد و صاحب *روضة‌الصفا* گفته که مقدار مقرّر از معادنِ بعید است و آنچه نزدیک است به قلع و قمع آن نمی‌پردازند و با این وفور، مردم آن ولایت را استعمال قدغن است چنانچه اگر ذره‌ای طلا در دست و خانهٔ احدی یابند بنیاد از ذریّتش را [!] برمی‌آورند».[2]

فراوانی طلا در ژاپن در شرح سیاحان اروپایی هم آمده است، هر چند با گزافه‌ای کم‌تر. کارون هلندی می‌نویسد: «هر ماده‌ای که مردم را به آن نیاز است در این کشور به دست می‌آید، مانند نقره، طلا، مس، آهن، قلع و روی، آن هم به مقدار زیاد[3].... امّا همو می‌گوید که بازرگانانی ثروتمند از ژاپن برای تجارت به جزایر دور و نزدیک می‌روند و کالاهایشان را با نقره و طلا و ظروف ساخته از فلزهای دیگر مبادله می‌کنند،[4] که این سخن، افسانهٔ فراوانی طلا در ژاپن را نفی می‌کند[5]. آرنولدوس مونتانوس[6] شگفتی خوانندگان کتابش را با وصف «تالارهای با شکوه ژاپن که با پیکره‌هایی توپُر ساخته از طلا زینت یافته است» برمی‌انگیزد.[7]

← مشرق نوشته‌است که «جمعی که در آنجا ساکن‌اند، لغتی مخصوص دانند و کثرت ذهب در میان ایشان به مرتبه‌ای است که اطواق کلاب آن جماعت از طلای احمر است» (همان، ص ۳۷۸). همین سخن عیناً در وصف ادریسی از جزایر «سیلا و واق واق»آمده است (Al-Idrisi, ibid., p.92). مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) که در پایان سال ۱۹۰۳ ژاپن را دیده است می‌گوید: «از طلا و نقره که ادریسی خبر می‌دهد اثری نیست. مس و انتیموس به خارج می‌رود. آنچه به حدّ افراط دارند خاک چینی است» (مهدیقلی هدایت، همان، ص ۱۱۵). ژاپن در آن روزگار نقره داشته است ونیزمس. از جمله کالاهایی که هندی‌ها در دورهٔ صفوی برای فروش به ایران می‌آورند ظروف مسی ژاپن نیز یاد شده است (ویلم فلور، *اولین سفرای ایران و هلند*: *شرح سفر موسی بیک، سفیر شاه‌عباس*، به هند و *سفرنامهٔ یان اسمیت سفیر هلند در ایران*، به کوشش داریوش مجلسی، حسین ابوترابیان [تهران: طهوری، ۱۳۶۵]، ص ۳۱ و ۳۸).

۱. وقر: بار خر و استر برابر با ۴۰ صاغ یا نزدیک به ۱۱۸ کیلوگرم است.

۲. محمدربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۹۰.

3. François Caron & Joost Schouten, ibid., p. 53.

4. ibid., p. 52.

۵. نیز «شوگون جوان» به امپراتور که میهمان اوست پنج ظرف بزرگ نقره (نه طلا) پر از مشک پیشکش می‌کند (ibid., p. 71 & 72).

6. Artnoldus Montanus

۷. به‌نقل از: B.M.Bodart Bailey,"Kaempfer Restored",*Monumenta Nippoinca*,43:1,(Spring 1988),15.

تصور فراوانی طلا در ژاپن برای مؤلفان غربی از وصفی که مارکوپولو سیاح اروپایی از این سرزمین آورده، پیدا شده است، هر چند که وی خود از چین فراتر نرفته بود. او می‌نویسد که در ژاپن «طلا فراوان است و کان‌های آن پایان‌ناپذیر، امّا پادشاه اجازهٔ صدور آن را نمی‌دهد... نیز باید از ثروتِ خیره‌کنندهٔ قصر پادشاه گفت. می‌گویند که بام این قصر سراسر از ورقی از طلا پوشیده است... و سقف تالارها نیز از این فلزّ قیمتی است، در بسیاری از کوشک‌های آن میزهایی از زرِ ناب با ضخامت معتنابه نهاده و پنجره‌ها نیز طلاکوب است».[1]

نویسندهٔ سفینه در شرح رفتار و منش فرمانروای ژاپن می‌گوید: «خود نیز از راه بی‌قدری به ظروف طلا استعمال نمی‌کنند».[2] امّا کاخ این سپه‌دار را چنین وصف می‌کند: «عمارت آن پادشاه در حوالی کوهی که معدن طلاست واقع است، مشتمل بر دوازده مرتبه و در هر مرتبه مشتمل بر دوازده پلّه و در هر مرتبه از عمارت همه از خشت طلا و نقره».[3] قصرهایی که سرداران ژاپن در سدهٔ هفده یا نزدیک به آن ساختند هیچ کدام دوازده مرتبه نبود، امّا وصف نویسندهٔ سفینه از نظرِ نمای طلای بنا بیش از همه با قصری که نوبوُناگا در حدود سال ۱۵۷۰ برای خود در آزوُچی ساخت، نزدیک است.[4] نیز شرح سفینه می‌تواند روایتی اغراق‌آمیز در وصف بناهای یادبود یه‌یاسوُ، پایه‌گذار حکومت سپه‌سالاریِ توکوگاوا در نیکّو در شمال کیوتو، باشد که امروزه نیز از آثار مهم تاریخی و هنریِ ژاپن به شمار می‌رود.

---

1. Marco Polo, ibid., p. 262.

مؤلف انگلیسی و سفیر پیشین بریتانیا در ژاپن، کورتازی (Hugh Corrtazzi)، در پیش درآمد کتابش در معرفی نقشه‌های قدیم از ژاپن، که آن‌جا را «جزایر طلا» (Isles of Gold) نام داده است در اشاره به وصف مارکوپولو از ژاپن نتیجه می‌گیرد که شرح غیر واقعی او از فراوانی طلا در ژاپن شاید از روایاتی مایه گرفته که دربارهٔ بام‌های پوشیده شده از مس سوخته رنگ که مانند طلا درخشش دارد، شنیده بوده است (محمد ربیع‌بن محمد ابراهیم، همان، ص ۱۳).

2. همان، ص ۱۹۵.

3. همان، ص ۱۹۰.

4. اودا نوبوُناگا، سردار و فرمانروای ژاپن، پس از پیروز شدن بر رقیبان خود، در حدود سال ۱۵۷۰ فرمان داد تا برایش قصری در «آزوُچی»، نزدیک دریاچهٔ بیوا در سوی شرقی کیوتو بسازند او که سری پرشتاب داشت، ده هزار کارگر را یکسره بر این کار داشت و با این همه ساختن این قصر سه سال طول کشید. ساختمان اصلی هفت مرتبهٔ این قصر که شیروانی‌های سفالی‌بام آن نیز از ورق طلا پوشیده شده بود، نمودار قدرت او و شکوه دستگاهش بود. این بنا اسکلت چوبی داشت، امّا روی پایهٔ سنگی عظیمی که بیش از ۲۱ متر بلندی داشت، ساخته شده بود. نوبوناگا در سال ۱۸۵۲ در سپیده دمی که با حملهٔ آکه‌چی میتسوُهیده روبه‌رو شد، خود را کشت و این قصر نیز تاراج شد. در محل قصر اکنون معبد شوُکن ـ جی واقع است که در آن‌جا یادگارهایی از نوبوُناگا نگهداری می‌شود.

با همهٔ شرحِ گزافه‌آمیز نویسندهٔ سفینه از کان‌های طلای بسیار و سرشار در ژاپن، خود او در بیان شیوهٔ دادوستد در آنجا از کاربرد عادی این فلز گران‌بها یاد می‌کند و می‌گوید که در برابر کالایی که در بندر تجاری ژاپن از بازرگان خارجی تحویل می‌گیرند، برایش «اسباب از طلا و دیگر چیزها که خواهد» آماده می‌کنند.[1] نیز در شرح سکهٔ رایج ژاپن می‌نویسد: «زر رایجِ آن ولایت که از راهِ انتفاع به اطراف و جوانب می‌آورند ورقی است از طلا به وزن سه مثقال و چهار دانگ که در آنجا از قرارِ مثقالی هزار دینار و در شهر ناو به هزار و ششصد دینار خرید و فروخت می‌شود».[2]

مآخذ

ابن بلخی. *فارسنامه*. به اهتمام لسترنج، نیکلسون. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۶۳.

اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. *مسالک و الممالک*. به کوشش ایرج افشار. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۴۶.

ـــــــ *البلدان*. ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

بروگش، هاینریش کارل. *سفری به دربار سلطان صاحبقران: ۱۸۶۱ـ۱۸۵۹*. ترجمهٔ کردبچه. تهران: اطلاعات، ۱۳۶۸.

بکران، محمد نجیب. *جهان‌نامه، متن جغرافیایی تألیف شده در ۶۰۵ هجری*. به کوشش محمد امین ریاحی. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۴۲.

تذکرةالملوک. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: زوار، ۱۳۳۲.

ـــــــ. *جوامع‌التواریخ*. [بی‌جا]: [بی‌نا]، [بی‌تا].

حکیم. محمدتقی خان. *گنج دانش*. با مقدمهٔ عبدالحسین نوایی، به اعتمام صوتی ـ کیانفر. تهران: [بی‌نا]. ۱۳۶۶.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام الدین. *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*. با مقدمهٔ جلال‌الدین همایی. زیرنظر محمود دبیر سیاقی. تهران: خیام، [۱۳۳۳].

خیام نیشابوری، عمربن ابراهیم. *فارسنامه*. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۴۳.

دهخدا، علی‌اکبر. *امثال و حکم*، ج ۳. ذیل «جامعهٔ عباسیان».

رجب‌زاده. هاشم. *آیین کشورداری در عهد وزارت رشیدالدین فضل‌الله همدانی*. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۵۵.

۱. همان، ص ۱۹۴.　۲. همان، ص ۱۹۶.

رجب‌زاده، هاشم. *تاریخ ژاپن*. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۶۵.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی. *تاریخ مبارک غازانی*. به اهتمام کارل یان.[بی‌جا]، اوقاف [بی‌تا]، گیب لندن، ۱۹۴۰.

طوسی، محمدبن محمودبن احمد.*عجائب‌المخلوقات*. به اهتمام منوچهر ستوده. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۴۵.

فلور، ویلم. *اولین سفرای ایران و هلند: شرح سفر موسی بیک سفیر شاه عباس به هند و سفرنامه یان اسمیت سفیر هلند در ایران*. به کوشش داریوش مجلسی؛ حسین ابوترابیان. تهران: طهوری، ۱۳۵۶.

قزوینی، زکریابن‌محمدبن‌محمود المکمونی.*عجایب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات*. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۶۱.

کمپفر، انگلبرت. *سفرنامهٔ کمپفر*. ترجمهٔ کیکاووس جهانداری. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۰.

محمدآبادی باول. *ظرایف و طرایف: مضاعف و منسوب‌های شهرهای اسلامی و پیرامون*. تبریز: [بی‌نا]. ۱۳۵۷.

محمد ربیع بن محمد ابراهیم. *سفینهٔ سلیمانی (سفرنامهٔ سفیر ایران به سیام) ۱۰۹۴ـ۱۰۹۸ هـ.ق*. تصحیح و تحشیه و تعلیقات عباس فاروقی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.

ــــــــ *مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر*. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. تهران [بی‌نا]، ۱۳۵۶.

مسعودی، ابوالحسن علی‌بن‌حسین. *التّنبیه و الأشراف*. ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.

مظاهری، علی‌اکبر. *زندگی مسلمانان در قرون وسطی*. ترجمهٔ مرتضی راوندی. تهران: [بی‌نا]. ۱۳۴۸.

میرخواند. *روضة‌الصّفا*. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۳۹.

هدایت، مهدیقلی. *سفرنامهٔ تشرف بمکه معظمه از طریق چین = ژاپن = آمریکا*. تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۳.

یعقوبی، احمدبن‌اسحاق. *تاریخ‌الیعقوبی*. بیروت: [بی‌نا]، ۱۹۶۰، المجلدالاول.

AL - Idrisi. *Opvs Geogriaphicum.* [s.l.] : Instituto Universitario Orientale di Napoli, [n.d].

Bailey, B. M. Bodart. "Kaemppfer Restored". *Monumenta Nipponica.* 43:1. Spring 1988:1-31.

Caron , Francois & Joost Schouten. A *true Description of the mighty Kingdoms of Japan Siam.* (ed.) C. R. Boxer. London , 1935.

Corrtazzy , Hugh. *Isles of Gold.* Tokyo: Antique Maps of Japan , 1983.

Frrand, G. *Journal Asiatique.* 1932.

Herbert, Thomas. *Travels in Persia (1627 - 1629).* W. Foster (ed.) New York: [s.h.], 1929.

Kaempfer , Engelbert. The *History of Japan , Together With a Description of the Kingdom Siam 1690 ~ 92.* (tr.) J. G. Scheuchzer. Glasgow , 1496 , Vol. 1.

Lambton , Ann Kathrine Swynford. *Islamic Society in Persia.* London: [s.h.], 1954.

Montanus, Arnoldus. *Atlas Japannesis Being Remarkable Addresses by Way of Embassy From the East India Conpany of the United Provinces to the Emperor of Japan.* J. Ogilby (9tr.). London : [s.h.], 1670.

Papinot , E. *Historical and Geographical Dictionary of Japan.* tokyo , 1972.

Papinot, E. *Historical and Geographical Dictionary of Japan.* Tokyo: [s.h.], 1972.

Polo , Marco. *Travels of Marco Polo.* New York : [s.h.] , [n.d].

Popo , A. *A Survivor of Persian Art.*

S & E. Longstreet; Yoshiwara, The Pleasure Quarter of Tokyo. Tokyo, 1970.

گزارش اعتمادالسلطنه از آمدن هیئت سفارت ژاپن به ایران

هاشم رجب‌زاده

با پایان گرفتن نزدیک به سه سده حکومت سپه‌سالاری توکوُگاوا و بازگشت قدرت به امپراتور در سال ۱۸۶۸، که به نامِ امپراتور ترقی‌خواه ژاپن (که در سال ۱۸۶۷ بر تخت نشست و در سال ۱۹۱۲ درگذشت) نهضت میجی نام گرفته است، ژاپن بهره‌مند از مردمی مطیع و رهبرانی هوشیار، مصلح و مدبّر و به یاری احوال مساعد بین‌المللی در سوی اعتلای این کشور، درکم‌تر از سه دهه از سرزمینی که مطامع استعماری باختر زمینیان دروازه‌های آن را به روی جهان بازکرده بود به جایگاه و قدرتی دست یافت که در جنگی سرنوشت‌ساز بر امپراتوری فرتوت و خمودهٔ چین پیروز آمد (۱۸۹۵ م.) و ده سال پس از آن روسیه تزاری را، که یکی از دو ابرقدرت آن روزگار بود، شکست داد (جنگ ۱۹۰۴ ـ ۱۹۰۵ م.). آگاهی و کوشایی مردم و زمامدارانِ ژاپن در سه دههٔ پایانی قرن نوزده برای جبران انزوا و

واپس‌ماندگی خود از کاروان تمدن جدید و همسری با ممالک مترقی عالم نمونهٔ زنده و گویایی است گواه بر این که در زندگی ملت‌ها نیز «خواستن، توانستن است» و بالندگی نتیجهٔ پویایی است.

از تدابیر عمده‌ای که حکومت ترقی‌خواه میجی در راه اعتلای ژاپن طرح و اجرا کرد بررسی راه‌های نفوذ سیاسی و اقتصادی در اقطار عالم و پیش و بیش از هر جا در پهنهٔ آسیا از شرق تا غرب آن بود. دولتِ میجی با این نگاه تازه گروه‌های سخت‌کوش و افراد سختی‌کش را در هیئت سفیر، بازرگان، جهانگرد، کاشف، نقشه‌بردار، پژوهنده و دانشجو به سرزمین‌های آسیایی فرستاد. ایران، که سوای اشتراک فرهنگی کهن و جایگاه مهم جغرافیایی و تاریخ شکوهمند و پررمز و راز آن، بازماندهٔ نام و آوازهٔ پادشاهی‌اش هنوز برای مردم سرزمین‌های دور و نزدیک فریبندگی داشت، از نخستینِ این مقصدها بود. حکومتِ نوپای میجی هیئت سفارتی به ریاست ماساهارُو یوشیدا افسر وزارت خارجه و معاونتِ نوبویوشی فوُرُوُکاوا افسر ستاد ارتش ژاپن و همراهی پنج بازرگان به ایران و عثمانی روانه داشت. این هیئت پس از دریاپیماییِ طولانی و سفری سخت از بوشهر به تهران، پایتخت ایران، رسید و در مسیر خود از جنوب تا شمال ایران و در تماس با مردم و دولتمردان این سرزمین واقعیت‌های زندگی دوران افول و روزگار تیرهٔ ایران دورهٔ قاجار را تجربه کرد. از بخش‌های خواندنی سفرنامه‌های یوشیدا و فوُرُوُکاوا که اوّلی به فارسی هم برگردانده و منتشر شده است[۱] شرح ملاقات آنها با سلطان صاحب‌قران قاجار است. در نخستین باریابی تشریفاتی ناصرالدین‌شاه پرسش‌هایی دربارهٔ نحوهٔ ایجاد و ادارهٔ راه‌آهن در ژاپن، نظام حکومت این کشور، تداوم سلسلهٔ پادشاهی ژاپن و مسیر و وضع سفر این هیئت می‌کند و می‌گوید: «ما در غرب آسیا ساکنیم و شما ملت شرق آسیایید. میان ما از شرق تا غرب آسیا فاصله است، امّا هر دومان ملت‌های آسیایی هستیم و باید طرح خوبی برای پیشرفت و ترقی کشورهامان تدبیر کنیم. برای داشتن روابط نیکو باید با هم تجارت و داد و ستد داشته باشیم». امّا دیدار آنها با شاه غرق در نشان و جواهر نیز تصویر تیره‌ای را که با دیدن

---

۱. یوشیدا ماساهارو، سفرنامه یوشیدا ماساهارو: *نخستین فرستاده ژاپن به ایران دوره قاجار*، ۹۸ ـ ۱۲۹۷ هجری قمری، ۸۱ ـ ۱۸۸۰ میلادی، ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده با همکاری ی. نی‌ئی‌یا (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳).

نابسامانی‌های ایران یافته بودند از ذهنشان نزدود. یوشیدا و فوُروُکاوا در جای جایِ سفرنامه‌شان نگرانی خود را از حال و آیندهٔ ایران بازگفته‌اند.

روایتِ تاریخ درباریِ قاجار هم از باریابیِ فرستادگان ژاپن نزد ناصرالدین‌شاه خواندنی است. در *تاریخ منتظم ناصری* در بیان وقایع ماه شوال سال ۱۲۹۷ هجری قمری شرح آمدنِ هیئت سفارت ژاپن به ایران چنین آمده است:

شرح وصول مأمور مخصوص دولت ژاپن به دارالخلافه باهره

دولت ژاپن که از دول مشرق زمینی و در قسمتی از اقلیم وسیع آسیا واقع است، این اوقات برای حصول روابط مودت و دوستی و ارتباط با دولت علیّهٔ ایران مأمور مخصوصی به دربار معدلت‌مدار همایون روانه داشته. این مأمور مخصوص که مرد ذی‌شأن دانشمند و موسوم به (یوشیدا مُسجّرو) می‌باشد به همراهی (یوکویاما کوئی جی رو) مترجم و (فورکا وانولویش) سلطان مهندس و چهار نفر تاجر ژاپنی روز دوشنبه بیست و هشتم جمادی‌الثانیه در بندر بوشهر از کشتی دولت ژاپن خارج شده و کارگزاران حکومت بوشهر به وجهی شایسته و لایق ایشان را پذیرفتند و پس از چند روز اقامت عازم شیراز گردیده، در این شهر نیز گماشتگان حکومت مراسم اعزاز را نسبت به مأمور مخصوص و همراهان مرعی و منظور داشتند، پس از چهل و پنج روز توقف در شیراز عزیمت دارالخلافه کرده پس از ورود و وصول، مشمول توجّهات کاملهٔ امنای دولت جاوید عدّت روزافزون گردیده با شرایط پذیرایی و رعایت لوازم ملاطفت و مهربانی مشارالیهم را در باغ ایلخانی که از باغات مبارکات دولتی است منزل دادند.

روز دوشنبه، بیست و یکم شهر شوّال‌المکرم، پنج ساعت به غروب آفتاب مانده میرزاعبدالله‌خان، مستشار وزارت خارجه، با دو دستگاه کالسکه به باغ ایلخانی رفته، مأمور مخصوص و همراهان او را به دربار اعظم آورد و به خاک پای مبارک عرض کرده. مأمورین دولت ژاپن حاضرند و بعد از آن که احضار شدند صدیق‌الملک ایشان را در تالار شمس‌العماره به حضور باهرالنور مقدس مشرف ساخت و عرض کرد مأمور مخصوص، یوشیدامسجّرو، از جانب اعلی‌حضرت امپراتور دولت ژاپن برای درک شرف حضور مکارم ظهور اعلی‌حضرت اقدس همایون شاهنشاه کلّ ممالک ایران ادام‌الله شوکته مشرف

می‌شود و پس از نیل تفقّدات شاهانه مأمور مخصوص نطقی به مضمون ذیل به عرض حضور معدلت ظهور اقدس رسانید:

صورت نطق یوشیدا مسخّرو، مأمور مخصوص دولت ژاپن

به حضور اقدس اعلی‌حضرت همایون، شاهنشاه ممالک ایران، معروض می‌دارد: من خود را نهایت خوش‌بخت می‌دانم که به واسطهٔ انتخاب این مأموریت کمال افتخار را حاصل نموده و از جانب اعلی‌حضرت امپراتور ژاپن مأمور شده‌ام که میل صادقانه و منتها آرزوی ولی نعمت جلیل‌القدر خود را به جهت صحت و خوش‌وقتی اعلی‌حضرت شما و امنیّت و شرف و ترقی دولت مملکت اعلی‌حضرت همایون تقدیم نمایم و من به جهت اعلی‌حضرت امپراتور ژاپن و دولت ایشان و کلیّه ملّت ژاپن افتخار مخصوص می‌دانم که اعلی‌حضرت اقدس همایون مرا مفتخر و امروز به حضور مبارک خودشان مشرف فرموده‌اند و از جانب پادشاه خود و دولت ایشان از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که وجود مبارک آن اعلی‌حضرت همایون را محفوظ فرماید که به جهت ممالک ایران سلطنت ایشان نعمتی است که پروردگار عالم عطا فرموده است، بر همه کس حتی بر ساکنین اقصی بلاد ممالک ما معلوم و هویداست که سلطنت اعلی‌حضرت اقدس همایون شما را استعداد و مقاصد خیریّه‌ای است که اثر آن نه‌تنها در ایران بلکه در منتها نقطهٔ دنیای متمدن ظاهر گردیده است و همچنین کاملاً آشکار است که خوش وقتی رعایای اعلی‌حضرت شما و ترقی ممالک و توسعهٔ اقتدار ایشان روز به روز در تزاید می‌باشد، ولی نعمت جلیل‌القدر من مرا مجاز فرموده که عرض نمایم منتها امید و آرزوی صادقانهٔ ایشان این است که در روابط مودّت‌آمیز دولتین که از شرف‌یابی من به حضور مبارک و درک این موهبت بیش‌تر مستحکم شده تا آخر مستدام بوده و به جهت دولتین اسباب خوش وقتی و فواید گردد و آخرالامر به عرض می‌رسانم که اعلی‌حضرت امپراتور و دولت ایشان و جمیع ملّت ژاپن امیدوار و متمنّی هستند که ترقّی حکمرانی باافتخار و امنیّت مردمانی که تحت فرمان اعلی‌حضرت اقدس شاهنشاهی هستند چندین هزار سال باقی بماند و ایزد متعال عمر طویل به آن اعلی‌حضرت کرامت فرماید و تفضلات خود را نسبت به وجود مسعود مبارک، دایمی و آسایش کامل به ایّام آتیهٔ اعلی‌حضرت پادشاهی ارزانی دارد.

اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی نیز در جواب اظهار کمال مودّت و دوستی به اعلی‌حضرت امپراتور ژاپن فرموده و شخص مأمور را مورد مرحمت و التفات مخصوص داشتند.

مآخذ

اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی. *تاریخ منتظم ناصری*. به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۶ ـ ۱۳۶۷.

ماساهارو، یوشیدا. *سفرنامه یوشیدا ماساهارو: نخستین فرستادهٔ ژاپن به ایران دورهٔ قاجار، ۹۸ ـ ۱۲۹۷ هجری قمری، ۸۱ ـ ۱۸۸۰ میلادی*. ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده با همکاری ی. نی.ئی یا. (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳).

«کاشف» ژاپنیِ غرب آسیا و ایران در پایان سدهٔ نوزده

هاشم رجب‌زاده

«کاشف» نظامی ژاپنی

یاساماسا فوُکوُشیما، سرهنگ ژاپنی، در اواخر سدهٔ نوزده، پس از جنگ چین و ژاپن و اندک زمانی پیش از درگیر شدن ژاپن با روسیه، مأمور شناسایی سرزمین‌های آسیای میانه، ایران و نیز مستملکات عثمانی شد و در طول مسیرش به هند و خاور دور هم رفت. او را در ژاپن با عنوان «کاشف آسیای میانه» می‌شناسند. فوکوُشیما چند سفرنامهٔ خواندنی از گشت‌و گذارهایش به یادگار گذاشته که بخش چشمگیری از آن، شرح دیدارهایش از ایران است.

او در سفرش به ایران در ۲۵ مه ۱۸۹۶ (۲۱ شعبان ۱۳۱۳ هـ ق.) به بندر بوشهر رسید و در روز سوم ژوئیه آن سال (۱ شوال ۱۳۱۳ هـق) وارد تهران شد و در «هتل انگلیسی» تهران منزل گرفت. او ۳۱ روز در این شهر ماند و به یاری کنسول آمریکا توانست نزد مظفرالدین شاه باریابد (۱۹ ژوئیه ۱۸۹۶ / ۱۷ شوال ۱۳۱۳ هـ. ق).

سفر «اکتشافی» فوُکوُشیما در آسیای میانه و دنبالهٔ آن در ایران، که طی آن با نگاهی

کارشناسانه به شناختن و سنجیدن موقع جغرافیایی و وضع نظامی سرزمین‌های غرب آسیا پرداخت، بخش و نمونه‌ای از تدارک پردامنهٔ ژاپن در سال‌هایِ مقارنِ جنگ با روسیه است. زمامداران ژاپنی به هر راهِ ممکن افکار مردم و اسباب کار را برای مقابله با دشمن شمالی آماده می‌ساختند و مأموریت فوُکوشیما جزیی از این تلاش بود. نمونه‌ای دیگر از آماده‌سازی برای این پیکار در تمرین جنگیِ سخت و پی‌گیر قوای نظامی ژاپن در نواحی شمالی این کشور، که اقلیم و هوای آن به شمال روسیه و سیبری نزدیک است، آشکار بود. در اواخر ژانویه سال ۲۰۰۲ در یکصدمین سالگرد واقعهٔ جان باختن ۱۹۹ سپاهی ژاپنی در تمرین نظامی راه‌پیمایی در کوه‌های پربرف آئوموری در شمال ژاپن، مراسمی برگزار شد. این سپاهیان از فوج‌هایی از نیروی زمینی ژاپن بودند که خود را برای نبرد در سرزمین پربرف روسیه آماده می‌ساختند. از ستون‌های سربازانی که در مشق راه‌پیمایی در کوهستان ایالت سردسیر ژاپن گرفتار توفان برف ناگهانی شدند و راه گم کردند، ۱۹۹ لشکری در روزهای ۲۳ تا ۲۵ ژانویه ۱۹۰۲ جان دادند و فقط ۱۷ نفر از این مهلکه نجات یافتند. خاطره‌های یکی از این بازماندگان که در سال ۱۹۶۷ در نوار صوتی ضبط شده، گویای دهشت این رویداد است، که آن را هولناک‌ترین فاجعهٔ کوه‌پیمایی در جهان دانسته‌اند. می‌گویند فرماندهٔ این فوج‌ها در ساعت‌هایی که با مرگ دست به گریبان بوده، بارها گفته که خداوند او و نفراتش را فراموش کرده و به حال خود رها ساخته است.

سفر در خاک ایران

فوُکوُشیما همچون دیگر مسافران ژاپنی پیش از خود سفری دشوار از بوشهر به تهران داشت. او هم از سختی راه نالیده و از گرما، راه‌های سخت گذرِ کوهستان، تغییر تند آب و هوا در مسیر، نامناسب بودن اتراقگاه‌ها و کاروانسراها و معطّلی در چاپارخانه‌ها برای تعویض اسب در رنج بوده، امّا بر روی هم تحمل نشان داده است. در ایستگاهی میان قم و تهران دو روز در انتظار مانده بود تا ارابهٔ پستی برسد. او شرح نسبتاً دقیقی از فاصلهٔ راه‌ها و مسافت هر قطعه از راه و وضع و موقع منازل میان‌راه در سفرنامه‌اش آورده و توصیفاتی از اصفهان و مدرسهٔ چهارباغ و تحصیل علوم دینی کرده است. در وصف بیابان میان اصفهان و کاشان، اهمیّت آب و چاه و قنات در فلات ایران را بازشناخته است. در بخشی از سفرنامه‌اش

آورده است، در راهِ قم به تهران با ارابهٔ پستی، «هوا داشت تاریک می‌شد که جویباری میان راهِ کوهسار پیدا شد. مسافرها، رانندهٔ ارابه را واداشتند که نگه‌دارد و همه تند پیاده شدند و دست و رو شستند (وضو گرفتند) و به سوی جنوب غرب، رو به کعبه، به نماز ایستادند».[1]

او هم، مانند دیگر مسافران ژاپنی، قامت بلندِ دماوند را که از دور دستِ فلاتِ دامنهٔ آن پیداست «فوُجیِ ایران» خوانده است.

در جایی دیگر گفته است: «راهِ ارابه رو از وقتی که در دست ایرانی‌ها افتاده است (پس از رفتن شرکت انگلیسی) نگاه‌داری و مرمت نمی‌شود و این‌جا و آنجا راه آب باز یا خراب شده و جاده را قطع کرده و پست و بلند و دست‌اندازها در این مسیر فراوان است». نیز نوشته است: «ایرانی‌ها چای خیلی دوست دارند و زیاد می‌نوشند. این عادتشان مانند رسم مردم روسیه است. نام اسباب چای را هم از زبان روسی گرفته‌اند».

فساد دستگاه حکومت، رسم‌های بیراه

در سفرنامهٔ فوُکوُشیما می‌خوانیم: «ساعت ۱۱ صبح ۵ ژوئیه، وزیر مختار تازه گماشتهٔ ایتالیا به تهران رسید و در 'هتل انگلیسی'، فرود آمد. شاه ایران یک دسته سرباز پیاده به بدرقه و یک فوج سواره نظام قزاق به اسکورت او فرستاد و چند صاحب‌منصب مأمور تشریفات حکومت، سوارِ درشکه دنبال کالسکهٔ وزیرمختارِ می‌آمدند و او را وارد کردند. شاه برای منزل مبارکی دوازده طبق شیرینی تعارف فرستاد. چنین می‌نماید که این کار (برای استقبال از نماینده‌ای خارجی که از راه می‌رسد) رسم شده است. افسرها درجهٔ نایب دومی داشتند. وزیرمختار تازه رسیده می‌بایست دو، سه قران برای هر سرباز انعام بدهد، امّا پیداست که بیش‌تر این پول به جیب افسرها می‌رود». جزاین، او در جای جای نوشته‌اش به نارسایی‌ها و بیراهی‌ها در ایران اشاره دارد.

دیدار و گفت‌وگو با زمامداران

فوُکوُشیما در وصف ظل‌السلطان که در اصفهان با او ملاقات داشته است (در چهل و هشت

---

۱. کلیه مطالب داخل گیومه در این مقاله از کتاب زیر نقل شده است: یاساماسا، فوکوشیما، سفر به *آسیای میانه و عربستان* (توکیو، ۱۹۰۰) (به ژاپنی).

سالگی‌اش)، می‌گوید: «این شاهزاده همیشه مراقب آنچه در ایران می‌گذرد هست و بیش از چهل روزنامه از ممالک دیگر برایش می‌رسد و برای فرزندانش معلم زبان‌های انگلیسی و فرانسه و آلمانی گرفته است». او می‌افزاید: «این شاهزاده شکاردوست است و از من پرسید که آیا در مملکتمان شکار خوبی داریم. پاسخ دادم: «در شمال خرس و در جنوب گرازوحشی هست...». شاهزاده لبخندی زد و گفت: «و شکار خرس شمالی خیلی جالب است! امّا اگر خوب مواظب نباشیم خیلی خطر دارد (نشان خصومت او با روسیهٔ تزاری) این حرف او بسیار معنی‌دار بود و در من اثر کرد».

کنسول ایران در بمبئی سفارش نامه‌ای برای پدرش صادق الملک، از درباریان، به فوکوشیما داده بود. «به دیدن صادق‌المک رفتم. مرا به اتاقش دعوت کرد... به هر راه کوشش می‌کردیم که به فارسی آسان با هم گفت‌وگو بکنیم. در این هنگام جوانی وارد شد. او زبان فرانسه را بسیار خوب حرف می‌زد... پس چندی صحبتمان گل انداخت. نقشه‌ای به دیوار اتاق آویخته بود، امّا چنین می‌نمود که صادق‌الملک نمی‌داند که ژاپن در شرق آسیاست».

فوکوشیما در تهران چند روزی به انتظارِ دیدن صدراعظم و روزهای بیش‌تری چشم به راه آمدن شاه که در ییلاق بود گذراند، و چون به او گفتند که با مرخص بودن سربازان در فصل گرما نمی‌تواند مشق نظام و وضع قشون را ببیند، این کار را به سفر چند ماه بعدش، پس از بازگشتن از آسیای میانه، واگذاشت. مدتی هم برای کسب موافقت حکومت روسیه برای سفرش به ترکمنستان معطل بود. در همهٔ این روزها کنسول آمریکا در تهران منتهای یاری و همراهی را با او نشان داد. از دیگر خارجی‌های مقیم ایران هم با واگنرخان، افسر اتریشی قشون ایران، بیش از همه نشست و برخاست داشت.

دربارهٔ دیدارش با میرزاعلی‌اصغرخان اتابک نوشته است: «صدر اعظم چهل و چهار ساله است... حدود یک ساعت با هم حرف زدیم. دربارهٔ قشون، آموزش، حمل و نقل و تولید به پرسش‌های او یک‌به‌یک پاسخ دادم و در هر یک از این مباحث او خیلی تحت تأثیر حرف‌هایم واقع شد».

در ملاقات با ناظم‌الملک، رییس نظمیهٔ ناصرالدین شاه، کُنت اتریشی به او می‌گوید هفده سال است که در ایران است و برای نظمیه تشکیلات درست کرده، امّا فسادِ ذاتیِ مردم، اختلال وضع مالیهٔ مملکت و دخالت‌های قدرت‌های جهانی با هم جمع شده و

جلوگیر پیشرفت هر برنامه و تلاش اصلاحی است.

در شرح دیدارش با مظفرالدین شاه، زیر عنوانِ «پاسخ به ۲۳ پرسش بچگانه در عمارتی بی‌زیب و زینت»، می‌خوانیم: «پس از آن که مأموریتم را به اعلی‌حضرت اظهار کردم، شاه به من گفت: 'اکنون مشق سربازان تعطیل است و نمی‌توانید تمرین نظامی را ببینید' پرسش‌های شاه را یک به یک پاسخ دادم، امّا متوجه شدم که شاه پریده رنگ است و حتی سایهٔ غم در صورتش دیده می‌شود».

پس از سؤال‌های مظفرالدین شاه، پرسش‌های سفیر عثمانی برای فُوکُوشیما عجیب نموده و در شرح آن نوشته است: «ظهر روز ۲۱ ژوئیه همراه وزیرمختار ایتالیا به مهمانی سفیر عثمانی رفتم. او یگانه نمایندهٔ سیاسی خارجی مقیم تهران است که عنوان سفیر دارد (دیگران وزیر مختارند). منیف‌پاشا مرا زیر باران سؤال گرفت: 'در ژاپن بانگ مسلمانی نیست؟ تقویم معمول در ژاپن چیست؟ شنیده‌ام که در ژاپن حمام مختلط هست. حقیقت دارد؟ گویا ژاپنی‌ها در دیدار و سلام، بوسه و معانقه ندارند. درست است؟ شما چند زنِ صیغه می‌توانید داشته باشید؟ در ژاپن لقمه را با دستِ چپ برمی‌دارند؟'

او فقط از این سؤال‌های عصرجدید کرد و من به دشواری توانستم جلوی خنده‌ام را بگیرم».

پسران صحاف‌باشی

از بهره‌های خواندنی سفرنامهٔ ایرانِ فُوکُوشیما دیدار با برادران صحاف‌باشی، میرزا ابراهیم و اسماعیل‌خان سرتیپ، است. او صحاف‌باشی را یک‌سال پیش از آمدنش به ایران درهند دیده و از مشاهدهٔ اجناس ژاپنی در دکان میرزا ابراهیم‌خان شگفت‌زده شده بود. اسماعیل‌خان هم بیش‌تر به علت داشتن درجه یا لقب سرتیپی و احتمالِ آگاه بودنش از وضع قشون و نیز نوآوری‌هایش (از آن‌میان، ساختن حمام به طرز جدید) طرف توجه او شد.

«غروب که شد آن [مترجم] ارمنی مرا به خواربار فروشی ژاپنی برد. اجناسی که جلوی این دکان چیده بودند بسیار چشمگیر بود و ژاپن را در نظر بیننده جلوه می‌داد، پس بی‌اندازه خوش بودم. دکاندار در این‌جا صحاف‌باشی نام دارد. او پارسال خودش به ژاپن رفت و گفت که این اجناس را در توکیو، یوکوهاما، کوبه و اوساکا خریده است. میان اجناس متفرّقهٔ دکان، چند ده عکس رنگی بود ــ بیش‌تر تصویر زن‌های خیابانی... ــ و دیدن آن مرا به خشم

آورد. دکاندار گفت این‌ها را در کوبه یافته و خریده است.

«برادر صحاف‌باشی، اسماعیل‌خان نام، درجهٔ سرتیپی دارد و از افراد میرزا علی‌اصغر خان اتابک، صدراعظم، است.

«.. بعدازظهر ۶ ژوئیه در منزل سرتیپ اسماعیل‌خان به حمام رفتم، می‌گویند این‌جا پاک‌ترین حمام در ایران است. باغ خانه‌اش بسیار مصفّا بود... و خانه‌اش مانند کاخ. مرا به شام مهمان کردند. پس از شام صحاف‌باشی بچه‌ای چهار یا پنج ساله را پیش خواند و گفت هنگامی که در ژاپن سفر می‌کرده همسرش همچنان‌که دل پیش ژاپن داشته این بچه را به دنیا آورده و شگفت است که قیافهٔ ژاپنی دارد. به راستی هم چشم‌ها و بینی و دهان این دختر به ژاپنی‌ها شبیه بود».

سفرِ بازگشت

فوُکوُشیما از تهران روانهٔ رشت شد و از راه دریای خزر به باکو رسید و به تفلیس و ولادی قفقاز و پتروفسکی رفت و باز به ترکستان سفر کرد و آسیای میانه را در مسیر عشق‌آباد و مرو و بخارا و سمرقند پیمود و به خوقند رسید و آن‌گاه از راه خجند به مشهد آمد و دوباره عازم تهران شد. سپس از راهِ همدان و کرمانشاه به عربستانِ زیر حکومت عثمانی رفت و به بوشهر بازگشت و در این‌جا به کشتی نشست و به هند و برمه رفت و پس از دیدن نواحی سنگاپور، بانگکوک، هانوی و دیگر نقاط جنوب شرق آسیا، در ۲۰ ماه مارس سال ۳۰ مِیجی (۱۸۹۷م.) پس از هیجده ماه دوری، به ژاپن برگشت.

فُوکُوشیما خاطرات سفرهای خود را در چندین کتاب منتشر کرد که ازین میان *چُوئوآجیایوری عربیائه* (*سفر به آسیای میانه و عربستان*) حاوی شرح دو سفر او در بهار و پاییز سال ۱۸۹۶ به ایران است. البته این نوشته‌ها باید سوای گزارش‌هایی باشد که او از حاصل «اکتشاف» خود در غرب آسیا به ستاد ارتش ژاپن داده است.

مآخذ

فُوکُوشیما، یاساماسا. *سفر به آسیای میانه و عربستان*. توکیو، ۱۹۰۰.



تصویر ۱۱. فُوکوُشیما شوگوُن، سرهنگ ژاپنی مأمور سفر به ایران و آسیای میانه، نویسندهٔ چوئوآجیایوری عربیائه (سفر به آسیای میانه و عربستان)

نگرانیِ مسافران ژاپنی از یک سدهٔ پیش
دربارهٔ حال و آیندهٔ ایران

هاشم رجب‌زاده

مسافران ژاپنی که در اواخر سدهٔ هیجده تا میانهٔ سدهٔ بیستم به عنوان فرستادهٔ رسمی، کاشف، جهانگرد و دانشمند به ایران سفر کردند و عمدهٔ مأموریت بیشترشان بررسی و برآوردِ احوال ایران در جهانِ پرآشوب و در میانهٔ کشاکش‌های پیرامون آن بود، با دیدن اوضاع کشور ما، خاصه در آشفتگی و خمودگی دورهٔ حکومت قاجاریان، نگرانی‌شان را ازحال و آیندهٔ ایران بیان داشتند. در این‌جا مروری کوتاه به این بهره از نوشته‌ها و نتیجه‌گیری‌های چهار تن از مسافران می‌کنیم:

ایران، دست‌خوش مطامع انگلیس و روس

ماساهارُو یوشیدا[1] که چند سال پس از آغاز نهضت تجدّد ژاپن در رأس هیئت سفارتی به

1. Mâsâharu Yoshida

دربار ناصرالدین شاه آمد و چندین ماه، از تابستان ۱۸۸۰ تا ژانویه ۱۸۸۱ (۱۲۹۷ ـ ۱۲۹۸ هـ.ق.)، در ایران گذراند، از یادداشت‌های سفرِ خود در ایران و عثمانی کتابی فراهم آورد که که زیرِ عنوانِ *ایران ـ نوتابی*[1] (سفرِ ایران) به وسیلهٔ انتشارات هاکوبونکان[2] در توکیو چاپ شد (۱۸۹۴ م.). بهرهٔ پایانی این کتاب بیان نگرانی او نسبت به آیندهٔ ایرانِ گرفتار آمده در رقابتِ قدرت‌های استعماری در جهانِ پرتلاطم است. یوشیدا در وصفِ «مهمان‌نوازیِ کارگزارِ خارجه در رشت» نوشته است:[3]

«علی‌خان کارگزارِ خارجه در رشت بود. او فرانسه دیده بود و فرانسه را خوب حرف می‌زد. سفارش‌نامه‌ای از امین‌الملک برای علی‌خان داشتیم... بار اول بود که همدیگر را می‌دیدیم امّا چنان اُنسی به او احساس کردم که پنداری دوستی چندین ساله داریم... [در رشت] در خانهٔ علی‌خان ماندیم. او چهره و رفتاری طبیعی و بی‌غل‌وغش داشت. علی‌خان سه سال بود که کارگزار خارجه در رشت شده بود.... چهار روز در خانه‌اش ماندیم... . علی‌خان می‌گفت: 'ایران از یاری انگلیس و روس بی‌نیاز نیست. ما نمی‌توانیم با استقلال زندگی کنیم. ما ایرانی‌ها عادتمان است که از خارج تقلید کنیم. ما فقط رویه و پیرایهٔ جامعه‌مان را نو می‌کنیم... . ما باید نظام آموزش را متحول سازیم، دانش و آگاهی مردم را بالا ببریم، در کارِ قشون سرمایه بگذاریم و حمل و نقلِ دریایی را رونق بدهیم تا بتوانیم کشورمان را حفظ و تقویت کنیم و به پیش ببریم. اگر ما به تلاش برنخیزیم... ایران به دشواری خواهد توانست از مرض خمودگی و عقب ماندگی رهایی یابد...'، در همهٔ این سال‌ها به یاد علی‌خان و حرف‌هایش می‌افتم. یادش همیشه در دلم زنده است».

یوشیدا زیر عنوانِ «نگاهی به وضع آسیای میانه و افغانستان» افزوده است:

«در این‌جا می‌خواهم شرح بیش‌تری دربارهٔ تجاوز روسیه به آسیای میانه و تهاجم انگلیس به افغانستان بیاورم. اکنون (که سال ۲۳ میجی برابر ۱۸۹۱ میلادی است) از این هر دو رویداد سال‌ها گذشته است. این هر دو تهاجم تقریباً هم‌زمان آغاز شد و مقارنِ هم به

1. Iran-no-Tâbi 2. Hakubunkan

۳. بخش نقل شده در این‌جا از برگردان فارسی سفرنامهٔ یوشیداست:
یوشیدا ماساهارو، سفرنامهٔ یوشیدا ماساهارو: *نخستین فرستادهٔ ژاپن به ایران دورهٔ قاجار* ۹۸ـ۱۲۹۷ هجری قمری، ۸۱ـ۱۸۸۰ میلادی، ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده با همکاری ی. نی ئی یا (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳)، ص ۲۳۵ـ۲۳۳.

پایان آمد. در نتیجه، روسیه مرو را ضمیمهٔ خاک خود کرد و انگلیس بر هرات استیلا یافت. قطعه‌هایی از پیکر ایران جدا شد. ایران دیوار بلندی میان خود و روسیه یافت.

افغانستان از دیرباز پاره‌ای از خاک ایران بود. در این‌باره پیش‌تر در شرح تاریخی نوشته‌ام. افغانستان سه شهر عمده داشت که هرات و قندهار و کابل باشد. بر این شهرها کسی در مقام امیر، حکومت می‌کرد. انگلیسی‌ها امیر افغان را به کناره‌گیری وادار کردند. ایوب‌خان، فرزند امیر برکنار شده، با انگلیسی‌ها در سرزمین خودش، هرات، جنگید. در نخستین نبردها، ایوب‌خان بر انگلیسی‌ها پیروز شد. افغان‌ها مردمی بلند قامت و رشید و چابک‌سوار بودند و در [به] کار بردنِ نیزه و سپر چیره‌دست. قشون انگلیس چندین بار از افغان‌ها شکست خورد. در برابر این وضع، صدراعظم انگلیس به نام دیزرائیلی پول هنگفتی هزینهٔ قشون و مهمات کرد. دیزرائیلی در مجلس انگلیس گفت که ما باید در آسیای میانه یک خط دفاعی بسازیم و جز به این وسیله نخواهیم توانست هند را برایِ خود نگه‌داریم. انگلیسی‌ها سرانجام ایوب‌خان را از افغانستان بیرون راندند. ایوب‌خان پسر عموی جوان‌تری داشت به نام عبدالرحمان‌خان. دیزرائیلی این عبدالرحمان‌خان را در کابل رویِ کار آورد. حکومت انگلیس، افغانستان را سرزمین مستقلی شناخت تا به این واسطه دست روسیه را از آنجا دور بدارد.

مرو هم هدف حملهٔ حکمران روس به نام کافمن و فرمانده معروف روسی، اسکوبلوف،[1] شد. مهاجمان روس مرو را با گلولهٔ توپ زیرورو کردند و حدود هشتصد رزمندهٔ دلیر آنجا را کشتند. روسیه ترکستان را متصرف شد. [اکنون] روسیه در مرز گرجستان با چین درگیر بود. قشون روس در جنوب دست به حمله پیاپی زد. والی چینی به نام‌ساسوءدو[2] قوایِ خود را در تِن‌شان[3] گرد آورد و سپاهی نیرومند فراهم ساخت. من در میان سفرم از داستان جنگ اژدها (انگلیس) و ببر (روس) زیاد شنیدم. با تجربه و دریافت خود روشن می‌دیدم که اگر ایران به موقع و به طور قاطع به چاره‌اندیشی برنیاید، دور و دیر نخواهد بود که در کشمکش و رقابتِ قدرت‌ها در خاور دور گرفتار شود. نگران بودم که بر

---

1. Skobeloff

۲. Sâsô - dô، (این تلفظ ژاپنی این نام است).

3. Ten - Shân

سر ایران همان آید که از آن می‌ترسیدم».
این یادها و اندیشه‌ها هنوز در دلم زنده است.

ادب و معرفت بایسته است

سِن‌یا فوُرُوکاوا[1]، افسر ستاد ارتش ژاپن، که همراه یوشیدا با نخستین هیئت سفارت سرزمین آفتاب به پایتخت قاجار آمد، در سفرنامه‌اش به نام *پرِوُشیا کیکوء*[2] (سفر ایران) در بیانِ وضعِ شاگردانِ نظام مدرسهٔ دارالفنون که از آنجا دیدن کرد، نوشته است:

«... با این‌که این‌جا مدرسهٔ نظام خوانده می‌شود، محتوای درس‌ها آمیخته‌ای از ادبیات و علم نظام است و طب هم آموخته می‌شود... داوطلبان تحصیل در این مدرسه، بی توجّه به... وضع اجتماعی‌شان... فقط با آشنا بودن به زبان و خط فارسی و بی‌گذراندنِ، می‌توانند وارد شوند... شاگردان می‌توانند صبح‌ها هر وقت که می‌خواهند بیایند و عصرها از مدرسه برگردند. حضور در درس‌ها الزامی نیست. اگر مدرسه‌های ژاپن چنین [آسان‌گیر] باشند، چند صد هزار شاگرد به آن روی‌می‌آورند... گفتند که شاگردهایِ این مدرسه اکنون دویست‌وپنجاه شصت نفرند. می‌توان تصور کرد که چرا در مقایسه با ممالک دیگر، عدهٔ چندانی با این سهولتِ پذیرش به مدرسه وارد نمی‌شوند... کسی گفت که در ایران عاداتِ بد و ناپسند چنان گسترده است که حتی معلّم و مدرسه از آن برکنار نیستند و این‌ها هم به رشوه گرفتن مبتلایند... پسران خاندان سلطنت درس نمی‌خوانند، امّا درجهٔ سرتیپی می‌گیرند. بستگانِ خانواده‌های اشراف... هنوز درسشان تمام نشده از بلندپایگان دولت می‌شوند...

«ایران از کهن‌ترین کشورهاست. امّا پس از قرون میانه و به دنبالِ جنگ و آشوب‌های پی‌درپی، مردم از عالی و دانی با دانش بیگانه شدند... اگر نخست ادبیات و معرفت میان مردم رواج یابد، اگر هم مدرسه‌ای نباشد هر کس می‌کوشد تا بر دانشِ خود بیفزاید. در این وضع، مردم بر این نیت و راه خواهند بود که عادات و رسوم ناپسند را از میان بردارند و پیوسته به سوی تمدن بروند. اگر مدرسه هم تأسیس و علم آموختن تشویق شود، پیداست که کسی نخواهد بود که در پی دانش نباشد. پس تصور می‌کنم که بی‌رونقی علم و فرهنگ در این جامعه نه برای رواج رسوم ناپسند بلکه به این علت است که فکر و معرفت مردم هنوز

1. Senyâ Fuyukâwâ
2. Perushiyâ Kikô

پیش نرفته است. بایسته است که ایران هر چه زودتر کار را بر قاعده استوار کند و مدارس مخصوص علوم، پزشکی و نظام بنیاد نهد و شاگردان را با نظم و مراقبت فراخواند و به تحصیل وادارد و آنان‌را پس از گذراندن مدرسه در کار و مسئولیتی که بتوانند آموخته‌های خود را به کاربندند بگمارد تا در آینده نتیجهٔ مطلوب به دست آید. این آرزویم است».[۱]

شاه بی‌شکوه

اثری هم که سیما و رفتار ناصرالدین شاه در فوُرُوکاوا داشته و چهره‌ای که او در سفرنامه‌اش از شاه ایران ترسیم کرده، عبرت‌آموز است:

«از کاخ که برمی‌گشتیم، شاه را دیدم که بر اسبی که زین و یراق طلاکوب زیبا داشت، سوار می‌شد. چند کس از ملازمان با او بودند و با آنها گفت‌وگو می‌کرد. شاه عینک آفتابی زده بود و چتری کارِ اروپا بالای سرش نگه‌داشته بودند... در سیما و قامتِ او حشمت شاهانه پیدا نبود و این احساس را نکردم که او وقار و شوکتی همچون امپراتور ژاپن دارد. او حقیر و بی‌شکوه و هیبت شاهانه نشان می‌داد و بی‌وقر و جلال می‌نمود. مطمئن هستم که او زیر نفوذ رسم و راه اروپایی درآمده بود. ما ژاپنی‌ها چیزهای بسیار از خارج فرا می‌گیریم، امّا ژاپنی باید جوهر وجودی خود را نگاه دارد و اندیشه و روح اِصیل خویش را حفظ کند. اگر ما در راه به امپراتور بربخوریم، باید سرمان را پایین بگیریم و چشم به زیر بدوزیم تا امپراتور بگذرد. ما فکر می‌کنیم امپراتور باید مانند خدایان باشد و به نهایت شایستهٔ احترام».[۲]

اگر این شرح را کنار وصفی که مهدیقلی هدایت از سیما و منش میجی، امپراتور آن روزگار ژاپن، آورده است بگذاریم، تفاوت راه و حال رهبری ایران و ژاپن نمایان می‌شود. هدایت در شرح باریابی خود همراه اتابک نزد امپراتور میجی (دسامبر سال ۱۹۰۳) نوشته است:

«امپراتور در اطاق جنب تالار که قدری هم تاریک بود جلوی صندلی‌ای از چوب فوفل

---

1. Senyâ Furukâwâ, *Perushiyâ Kikô.* (Tokyo: Hôbundo, 1890), p. 67 - 68.

۲. یوشیدا ماساهارو، *سفرنامهٔ یوشیدا ماساهارو، نخستین فرستادهٔ ژاپن به ایران دورهٔ قاجار ۹۸ ـ ۱۲۹۷* هجری قمری، ۸۱ ـ ۱۸۸۰ میلادی، ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده با همکاری ی.نی ئی یا (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳)، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

و ظاهراً کار هند ایستاده بود سر برهنه و چون مجسمه بی‌حرکت... مذاکرات به توسط مترجم انجام شد لکن معلوم بود که امپراتور فرانسه می‌داند در موقع تشکر و تقدیم تبریکات آثار تبسمی در صورت او پیدا شد. تا ما از اطاق خارج نشده بودیم سیخ سر جای خود ایستاده بود، بعد از در دیگر تشریف بردند. پادشاه مردی خوش‌اندام و خوش‌سیما بود، چشم‌و ابرو و موی سیاه داشت. پیچیدگی چشم ظاهر نبود. رنگ بشره سبزهٔ تند بود. قیافهٔ جاذم و جاذب داشت. گفتند هشت سال است که پادشاه در تقاص تصرف روس‌ها پُرت ارتوررا، از قصر خود بیرون نرفته است و آنی از صرافت تدارک بیرون نیست». [1]

عوامل جلوگیر پیشرفت

یاساماسافوُکوشیما [2]، سرهنگ ژاپنی مأمور بررسی اوضاع باخترِ آسیا، در سفرنامهٔ ایران خود که بخشی از یادداشت‌های سفر او در غرب آسیاست، در کتابی زیرِ عنوانِ *چوئو آجیا عربیائه* [3] (از آسیای میانه تا عربستان) به شرح نابسامانی اوضاع ایران و بحران در جهان پرداخته و زیر عنوان «فسادِ ذاتیِ مردم و اختلالِ مالیه» نوشته است:

«روز ۱۲ ژوئیه (۱۸۹۶) ساعت شش بعدازظهر به راهنمایی واگنرخان (افسر اتریشیِ معلم نظام در دارالفنون) با کُنتِ اتریشی (ناظم‌الملک) ملاقات کردم. او هفده سال است که در ایران به‌سرمی‌برد و کسی است که تشکیلات نظمیهٔ تهران را ترتیب داده و اکنون افسرِ ملازم دربار شاه است. او گفت که فساد ذاتی مردم، در هم ریختگی وضع مالیّه و دخالت قدرت‌های بزرگ دست به دستِ هم داده و جلوگیرِ پیشرفتِ هر کار و طرح و تلاش است و نمی‌دانم که عاقبتِ اوضاع چه خواهد شد و این جایِ بسی افسوس است. او از وضع موجود خشمگین بود». فوکوشیما سپس شمه‌ای از وضع بحرانی اروپا مقارن تشکیل اتحادیهٔ صربستان و بلغارستان و مونته نِگرو، اوضاع بالکان، ضعف امپراتوری عثمانی و کشتار ارامنه یاد کرده و در یادداشت ۲۷ ژوئیه نوشته است: «شام از سوی واگنرخان دعوت داشتم. مهمان‌ها پزشک انگلیسی شاه ایران و یک خانم انگلیسی بودند. حکیمِ شاه گفت چندی

---

۱. مهدیقلی هدایت، *سفرنامه تشرف بمکه معظمه از طریق چین = ژاپن = امریکا* (تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۳)، ص ۱۰۱.

2. Yâsâmâsâ Fukushima
3. Chuo Âjiya yori Arabiya é

پیش به کاخ ییلاقی شاه، که در یکی، دو فرسنگی تهران است، تلگرامی فرستاده که دو روز بعد رسیده بود، امّا شما در طی دو ساعت می‌توانید با بمبئی در فاصلهٔ هزارفرسنگی این‌جا تماس بگیرید. تفاوت حال بسیار زیاد است و در ایران کارها همه بر این روال می‌گذرد».[۱]

آموزش: چارهٔ کار شرق

آتسوُ اوُجی آشی‌کاگا[۲] از پیش‌گامان ایران‌شناسیِ ژاپن که نخستین بار در سال ۱۹۳۴ م. (۱۳۱۳ خ.) برای شرکت در جشن هزارهٔ میلاد فردوسی به ایران آمد و چندی برای دنبال کردن تحصیل در زبان‌های پهلوی و فارسی در این‌جا ماند، سفرنامه‌ای خواندنی از این دیدار خود به یادگار گذاشته است. استاد فقید آشی کاگا در دو مقاله که پس از چندین دهه، در سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۷۰ نگاشت، اشاره‌هایی خواندنی به روزگارِ ایران دارد. بخش‌هایی از این دو نوشته در زیر می‌آید:

«من در سال‌های ۱۹۳۴ـ۱۹۳۵ برای مدت دو ماه در ایران بودم و باز در سال ۱۹۶۵ از ایران دیدن کردم. ایران در فاصلهٔ این سی سال تغییر کرده بود، چنان‌که در تهران از کوچه‌ها گذرهایِ کج و پرپیچ‌وخم‌کم‌تر اثری مانده بود. خیابان‌های پهن و آسفالت شده که کنارش درخت‌کاری شده است ساخته شده‌اند و ساختمان‌های طرز اروپایی زیاد بنا شده بود. لباس مردم هم به طرز اروپایی درآمده بود...

«ایران در این سال‌ها دارای قانون اساسی و مجلس قانون‌گذاری و ارتش امروزی است. امّا این‌ها همه رویه و پیرایه است و ایران هنوز علم جدید را که همانا جوهر اصلی است در اختیار ندارد. علم جدید از اروپا برخاست. این مایه در قرون میانه و در دنیای مسیحی بار آمد و در معارضه با کلیسا بالنده شد. از عصر رُنسانس که علم جدید پیشرفت کرد، علم و کلیسا در جدال بوده‌اند....

«احوال ایران با این‌گونه تجدّد اروپایی سازگار نیست. در مملکت تایلند هم که مردم دینِ بودایی دارند چنین است... پیداست که این وضع در ممالک شرقی عمومیت دارد. به

---

۱. یاساما فوکوشیما، سفر به *آسیای میانه و عربستان* (توکیو، ۱۹۰۰) (به ژاپنی).

2. Âtsuuji Âshikâgâ

گمانم در این کشورها جامعه باید خود را از قید و سلطهٔ خرافات رها کند. امّا برای این جوامع دریافتن افکار نو و در پیش گرفتن شیوهٔ آزاد اندیشی کار آسانی نیست...

در این وضع چاره چیست و شرقیان چه می‌توانند بکنند؟ به نظرم چارهٔ کار در آموزش نوین است که به صورتی متوازن راه را به روی علوم جدید باز کند... در این سی سال گذشته (از ۱۹۳۵) مدارس ایران در میان ممالک خاورمیانه و آسیا توسعهٔ بیش‌تری یافته است و امروزه در نتیجهٔ این پیشرفت نه‌فقط سطح دانش بالاتر رفته که اخلاقیات و روابط اجتماعی هم بهتر شده است. این حقیقت را با دو سفرم به ایران و مقایسهٔ احوال و ملاحظهٔ تغییرها دریافته‌ام. دانستم که به تدریج نتایج خوبی از ترویج شیوهٔ نوین آموزش در ایران گرفته‌اند.

«امید و انتظارم این است که ایرانیان نیز مانند ژاپنی‌ها الگوی مناسب خود را برای تجدد و پیشرفت پیدا کنند».[1]

مآخذ

آشی کاگا، آتسوایجی. «ایران و مدرنیزاسون». *بون می‌آجیا*. ش ۱. ۱۹۷۰.

فوکوشیما، یاساماسا. *سفر به آسیای میانه و عربستان*. توکیو، ۱۹۰۰.

ماساهارو، یوشیدا. *سفرنامه یوشیدا ماساهارو: نخستین فرستادهٔ ژاپن به ایران دورهٔ قاجار ۹۸ - ۱۲۹۷ هجری قمری، ۸۱ - ۱۸۸۰ میلادی*. ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده با همکاری ی.نی‌ئی‌یا. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳.

هدایت، مهدیقلی. *سفرنامه تشرف بمکه معظمه از طریق چین = ژاپن = امریکا*. تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۳.

Ashikaga, Atsuuji. *Ashikaga Atsuuji Chosakushu*. Ito Gikkyo & Imoto Eihi (eds.). Tokyo: Tôkâi Daigaku Shuppankai, 1988.

Furukâwâ, Senyâ. *Perushyâ Kikô*. Tokyo: Hôbondo, 1890.

---

۱. نقل از مقالهٔ آشی کاگا دربارهٔ «ایران و مدرنیزاسیون» در نخستین شمارهٔ *بون می‌آجیا* (*Bun Mei Ajiya* مجلهٔ تحقیقات آسیایی)، سال ۱۹۷۰ و یادنامهٔ آشی کاگا با مشخصات زیر:

Atsunji Ashikaga, *Ashikaga Atsuuji Chosakushu*, Ito Gikkyo & Imoto Eichi (eds.) (Tokyo: Tôkâi Daigaku Shuppankai, 1988).

وصف تهران در سفرنامهٔ آکیو کازاما[1]، نخستین وزیر مختار ژاپن در ایران

هاشم رجب‌زاده

با آن که ژاپن از اواخر سدهٔ نوزده با شکست دادن چین و سپس روسیه در جنگ، همچون کشوری مقتدر و پیشرفته در صحنهٔ جهانی برآمد، تا بعد از جنگ جهانی اول در ایران نمایندگی دیپلماتیک نداشت. نخستین بار در مهر ۱۳۰۵ (اکتبر ۱۹۲۶)، چند ماهی پس از برنشستن رضا شاه بر تخت، ایواتارو اوُچی‌یاما[2] مأمور وزارت خارجهٔ ژاپن به ایران آمد و با این که دفتر سفارت را در این‌جا دایر کرد و خانهٔ مسکونی گرفت و یک سال تمام در تهران مقیم شد و به عنوان وزیر مختار ژاپن با جامعهٔ دیپلمات‌های خارجی معاشر بود، سمت دیپلماتیک در ایران نداشت و با عنوان دبیر سفارت ژاپن در استانبول (ترکیه) فعالیت می‌کرد. اوُچی‌یاما دفتری از خاطره‌های دوران اقامت خود در تهران نوشته که چاپ شده است.[3] پس از او ناری‌ئه گوُنسو[4] (گونسو به معنی سپاهی یا لشکری = سرکار ناری‌ئه) مأمور

1. Âkiyo Kâzâmâ
2. Iwâtaro Uciyâmâ
۳. نگاه کنید به ترجمهٔ فارسی آن با معرفی هاشم رجب‌زاده در: کلک، ش ۶۵ (مرداد ۱۳۷۴): ۳۰۵ ـ ۳۴۲.
4. Nârie Gunso

سفر به ایران شد و پس از چندی، در سال ۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۲۹ م) شوُنسکه نارُوسه[1] از وزارت خارجهٔ ژاپن که مقام دبیری در ردهٔ دیپلماتیک داشت، به ایران آمد. مأموریت نارُوسه چند ماهی بیش نپایید و همراه زندگی‌اش به سر آمد.

کازاما که نخستین وزیرمختارِ رسمی و معرفی شدهٔ ژاپن در ایران بود، در تاریخ ۱۰دسامبر ۱۹۲۹ (۱۹ آذر ۱۳۰۸) به تهران رسید و تا ۲۳ اکتبر (اول آبان ۱۳۱۱) در این‌جا مقیم و مأمور بود. او مردی اهل فضل و تحقیق، تاریخ‌دان و صاحب قلم بود و پس از بازگشتن از ایران خاطره‌ها و یافته‌های خود را در کتابی با عنوان *ساباکو ـ نو ـ کُونی، پروشیا، عربیا، تُرکو*[2] (*سرزمین‌های بیابان، ایران، عربستان و ترکیه*) منتشر کرد. این کتاب مجموعه‌ای پرمحتوا در معرفی تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران است. از کازاما کتاب دیگری به نام *توءزای زاکی‌چو*[3] در سال ۱۹۳۷ در توکیو منتشر شد و پس از آن در سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱، یک دوره کتاب در سه مجلّد با عنوان *کای کیو ـ تو*[4] (مردم مسلمان) انتشار داد.

زندگی کازاما که کار دیوانی را با تحقیق و تألیف علمی انباز کرده بود، در سال‌های توفانی میان دو جنگ بزرگ و در ایام جنگ اخیر دست‌خوش حوادثِ روزگار بود. او پس از مأموریت در ایران، وزیرمختار ژاپن در لیسبون پرتغال شد و سپس در میانهٔ جنگ (سال۱۹۴۳ م.) به فرمانداری نظامی‌ـسیاسی ویتنام در هانوی که به اشغالِ ژاپن درآمده بود، منصوب شد. در آوریل ۱۹۴۵ (بهار ۱۳۲۴)، چند ماهی پیش از پایان جنگ، کشتی آوامارُو[5] که کازاما با آن روانهٔ ژاپن بود در دریای چین هدف اژدرافکن امریکایی قرار گرفت و غرق شد و او نیز در این حادثه جانش را از دست داد.

آنچه که در زیر می‌آید. بخشی از سفرنامهٔ کازاما در شرح ورودش به پایتخت ایران، وصفِ دماوند که آن را «فوُجی ایران» نامیده و توصیفی دربارهٔ تهران است:

کوه فوُجیِ ایران (دماوند) و «گینزا»یِ تهران (لاله‌زار)

می‌گویند از اصفهان که (به جنوب) روانه شوند، دیگر از شمال ایران بیرون آمده‌اند. تهران

1. Shunsukê Nârusê
2. *Sâbâko-no-Kuni, Perushiyâ, Arabiya, Toruko* (Tokyo: Iwânâmi - Shoten, 1935).
3. *Tô Zâi Zâki Cho* 4. *Kâi Kyo - to* 5. Âwâmâru

کنونی البته هیچ حال و هوای خالص ایرانی ندارد، امّا همچون پایتخت‌های دیگر هم نیست و شهری درهم و ناموزون است. خانه‌های بزرگ این شهر، دیوارهایی گِلی، همانند خانه‌های قدیم ژاپن دارد و میان باغچه حوضی هست که آبش از سرچشمه کوه می‌آید و آب از فواره میان حوض به آسمان می‌جهد. درخت‌های بید و زردآلو و سیب و دیگر نباتات در هر فصل منظری دل‌انگیز از انبوه سبزه و گُل پیش چشم می‌گستَرد. عامهٔ مردم آبی را که از برف کوه می‌آید می‌نوشند. این آب در جوی‌های خیابان‌های شهر سرازیر می‌شود و از آن برای پخت و پز و نیز برای رخت‌شویی برمی‌دارند.

در احکام اسلامی، نوشیدن آب جاری جایز و آشامیدن آب راکد منع شده است. این دستور از عقاید زرتشتی آمده است. مردم، آبِ روان را بسیار قدر می‌دانند و بها می‌دهند. در کشورهای کم آب، آب آشامیدنی گران‌بهاترین ثروت است. مردم کارگر، آبِ جوی را با کفِ دست برمی‌دارند و با آن روُ می‌شویند یا آن را در حلق می‌گردانند و دهان را پاک می‌کنند. در تابستان برای گریز از گرمای آفتاب که پنداری سنگ را می‌گدازد، در سایه درختان پایِ جوی، سنگ را بالش سر می‌کنند و دراز می‌کشند، زیرا هوا در کنار آب کمی خنک‌تر است.

شهر تهران با نما و بناهای محقّر خود به ریگزاری می‌مانَد که کلبه‌هایی در آن ردیف شده باشد. کوه (و قلّه) دماوند اگرچه یگانه جاذبه این شهر نیست، بهترین چیز آن است و از سر تهران هم زیاد است. این کوه که نامِ «فوُجیِ ایران» ــ که نمی‌دانیم چه کسی اول بار آن را به این نام خواند ــ برایش بی‌مُسمی نیست، با ارتفاع حدود ۵۶۰۰ متر و گرفته در هاله غبار و پوشیده از برف سفید درخشان، نیمرخ خود را بر زمینه آسمانِ آبی ایران به روشنی نشان می‌دهد. ما بارها به کنار رودخانه یا آبگیرهای دامنهٔ این کوه که شاهان قدیم در آنجا قصرهایی ساخته‌اند به گردش می‌رفتیم. دماوند چنان زیباست که پنداری اصطلاح (ژاپنیِ) «هاچی مِن ری روء» (برازنده و چشم‌نواز از هر سو که بنگری) در وصفِ آن ساخته شده است.

در تهران سه مهمان‌خانه به اسلوب خارجی هست و هر سه محقر است. یکی از آنها هتل آستوریاست که چنان‌که یاد شد، آقای ناروُسه دبیر سفارتمان در آنجا بستری بود و درگذشت. امّا تابستان‌ها در حیاط این مهمان‌خانه میز می‌چینند و اروپایی‌ها آهنگ‌های

جاز می‌نوازند و خارجی‌ها و ایرانی‌ها تا دیروقت شب، بی‌توجه به گذشتنِ ساعات، سرخوش و شادمانه می‌رقصند. ایرانیان پس از شام بیش‌تر شطرنج بازی می‌کنند. در تاریخ شطرنج این نظریه هست که این بازی در ایران پیدا آمد و از این‌جا به سراسر جهان گسترده شد. امروزه هم در زبان‌های آلمانی و روسی شطرنج را Schach شکست یا باخت را Matt می‌گویند. البته این واژه‌ها فارسی و به ترتیب به معنی پادشاه و ازپادرآمدن (باختن) یا درگذشتن[1] است؛ یعنی که چون پادشاه می‌افتد، بازی تمام می‌شود. نظریه استواری هم هست که برابر آن «Checkmate»[2] در زبان انگلیسی هم تحریفی است از این دو واژه فارسی («شطرنج» و «مات»). امّا این نظریه هم هست که شطرنج دراصل از هند آمده است. ضمناً، شیوهٔ شطرنج باختن در همه جای جهان یکی است، امّا گویا فقط در ژاپن است که مهرهٔ برده شده را کنار نمی‌گذارند، یعنی مهره‌ای را که از حریف گرفته‌اند باز در سوی خود در بازی می‌آورند.

بیش‌تر مهمان‌خانه‌ها نزدیک خیابان لاله‌زار یا «گینزا»یِ تهران است. این‌جا با آن که آن را «گینزا» نامیدم، خیابانی به بلندی فقط ۳ یا ۴ چوء[3] (سیصد، چهارصد متر) است که در هر دو سویش دکان‌های کوتاه ردیف شده است و البته نمی‌تواند با «گینزا»ی ما ژاپنی‌ها که انبوه تابلوهای نئون در سراسر آن می‌درخشد، سرِ رقابت داشته باشد. امّا منظرِ مردم و حیوان‌هایی که در این‌جا می‌گذرند، از چشم‌انداز نوگرا و بی‌لطف و صفای گینزا چشم‌نوازتر است. در یک طرف، ترکمانی الاغی را کشان‌کشان می‌بَرَد و در سوی دیگر زنان پوشیده در چادر سیاه و سوار شتر یا درازگوش آرام آرام می‌گذرند. اصطبل شترها و خرها در کاروانسرای نزدیک این‌جاست. قفقازیان با هیئت عجیب و در حالی که ریشِ سفیدشان آویزان است و روی بالاپوش بلندشان که تا زانوها می‌رسد کمربند بسته و تفنگ و قطار فشنگ به دوش آویخته و کلاه سیاه پوست بِرِه بخارا گذاشته‌اند، در این‌جا می‌روند، به وضعی که پنداری هر کدامشان مباشر و اسلحه دارباشی قورخانه‌ای است. در کناری دیگر هم مردی با سر و وضع مغولی، که از هر زاویه که نگاهش کنند رزمنده‌ای از لشکر مهاجم

---

۱. فرهنگ فارسیِ معین معنی مات را «سرگردان، کشته، حیران» نوشته است. کازاما به ظاهر کلمه «موت» معنی مردن و درگذشتن را به جایِ «مات» فارسی گرفته است.
۲. به معنی «کیش‌ومات».
۳. مقیاس طول ژاپنی، برابر حدود ۱۰۹ متر است.

تیمور به نظر می‌آید، روان است و زنی پوشیده در لباس آخرین مد طرح «لیو دو لاپه»[۱] همراه دارد. قطار شترها را (در خمِ کوی و گذر) پیچاپیچ می‌برند و طنین زنگ‌های این کاروان لطفِ روزگار قرونِ وسطی را به یادمان می‌آوَرَد. در سویی هم، از پیِ این قطار شتر، یک سواریِ رولزرویس گردوخاک قرن بیستم را به هوا برمی‌دارد و تند می‌گذرد.

مأخذ

Sâbâko - no, Kuni. *Perushiyâ, Arabiya, Toruko.* Tokyo: Iwânâmi - Shoten, 1935.

۱. Lieu de la Paix یا Lieu de la Pays، در اصل به حروف هجایی ژاپنی نوشته است و «ریُو ـ دو ـ راپه» خوانده می‌شود.

ژاپن و باختر آسیا

ژاپن نمونهٔ تجدد در رستاخیز مردم باختر آسیا و شمال افریقا

بیزانس، آناتولی، ترکیه و بارگاه مولانا

جایگاه ایران روزگار قاجار در جامعهٔ جهانی از نگاه یکی از رهبران فکری تجدّد ژاپن

رسانه های ایران و جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴ـ۱۹۰۵)؛
پیامدهای آن در مشروطه خواهی ایرانیان

ژاپن نمونهٔ تجدّد
در رستاخیز مردم باختر آسیا و شمال افریقا[۱]

هیده‌آکی سوگیتا
ترجمهٔ توشیمی ایتو

هیده‌آکی سوُگیتا نویسندهٔ نیهون جین ـ نو ـ چوُتو هاکّن[۲] (*ایران و خاورمیانه از نگاه ژاپنی‌ها*)، در فصل سوم این اثر به حقیقت و پندارها در شناخت مردم کشورهای غرب آسیا و شمال افریقا از ژاپن و کار و کردار آن در عصر جدید، از پایان سدهٔ نوزده تا اواخر سدهٔ بیستم، پرداخته و نتیجهٔ بررسی خود در مباحث این فصل را در پایان آن (صفحه‌های ۲۵۴ تا ۲۵۶) فهرست‌وار یاد کرده است. ترجمهٔ فارسی این بهره از نوشتهٔ او، که دربردارندهٔ موضوع‌های جالب، خواندنی، و بررسیدنی است، در زیر می‌آید (هـ. ر).

---

۱. این مقاله قبلاً در فصلنامهٔ *پل فیروزه*، س اول، ش ۴ (تابستان ۱۳۸۱)، ۱۹۵ـ۱۹۷، به چاپ رسیده است.

2. Hideaki Sugita, *Nihon-jin no Chûto Hakken* (Univ. of Tokyo Press, 1995), p. 254-256.
برای معرفی کوتاه از این کتاب بنگرید به مقالهٔ هاشم رجب‌زاده، «ایران و خاورمیانه از نگاه ژاپنی‌ها»، *نامهٔ فرهنگستان*، س ۲، ش ۴ (زمستان ۱۳۷۵): ص ۱۶۵ـ۱۷۳.

۱. از اواخر قرن نوزده تا پیش از جنگ دوم، جریان شکل گرفتن تصویر خاورمیانه برای ژاپنی‌ها و تصویر اینان از مردم خاورمیانه را پی‌گیری و بررسی کردم. نتایج زیر پدید آمد:

اول: مردم خاورمیانه همیشه با اندیشهٔ ناسیونالیستی و انگیزهٔ آگاهی عقیدتی یا سیاسی به ژاپن می‌نگرند.

دوم: دانسته‌های مردم باختر آسیا و شمال افریقا دربارهٔ ژاپن، اگر هم خود به این کشور آمده باشند، از طریق اروپا و غیرمستقیم به‌دست آمده و کسی که ژاپنی بیاموزد و براساس مدارک دست اول دربارهٔ ژاپن نظر بدهد، نبوده است.

۲. البته، میان تصویر خاورمیانه برای ژاپنی‌ها و تصویر ژاپن برای مردم خاورمیانه تفاوت هست؛ به این معنی که اولی پس از جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴ـ۱۹۰۵) از هواداری ناسیونالیستی تا واقع‌بینی سودجویانه، تغییر عمده پیدا کرد (ژاپنی‌ها خاورمیانه را با شتر و بیابان می‌شناسند). دومی، بر محور ایده‌آلیستی و در سوی سمبولیسم افراطی در جای نمونهٔ قابل تقلیدی برای سازمان‌دادن دولت نوین و به انجام رساندن تجدّد بود. طبیعی است که میان این دو اقلیم، که فاصلهٔ فرهنگی و نیز جغرافیایی دارند، در مرحلهٔ شکل‌گرفتن تصویر متقابل و فهم یکدیگر، جنبهٔ ایده‌آلیستی قوی است، اما جهت ایده‌آلیسم از هر سو متفاوت است.

۳. تصویر و تصور ژاپن برای مردم خاورمیانه، که پیش از جنگ جهانی اخیر شکل گرفت، بعد از جنگ و تا روزگار ما تغییر اساسی نکرده است. بمباران اتمی هیروشیما و ناگاساکی مردم خاورمیانه را هم سخت تکان داد. ناظم حکمت (۱۹۰۲ـ۱۹۶۳)، شاعر ترک، قطعهٔ «مرگ دختر» (۱۹۵۵) را بر پایهٔ این رویداد سرود که در روزنامهٔ *هیروشیما*، نوشتهٔ میچیهیکو هاچی‌یا (۱۹۵۵)، از برگردان انگلیسی به عربی ترجمه شد. اما به نظر می‌آید که بازسازی سال‌های پس از جنگ تصویر مثبت ژاپن را پررنگ‌تر می‌کرد. در «منشور ملی» (۱۹۶۲)، که مرامنامهٔ سوسیالیسم مصر و جمهوری مصر را اعلام می‌کرد، و نیز در نوشته‌های محمدحسنین هیکل، نویسندهٔ مصری، دربارهٔ ژاپن آمده است که ژاپن در عصر جدید همزمان با بیداری مصر آغاز به پیشرفت کرد. ژاپن با استواری و استمرار رو به ترقی رفت، اما منافع و ملاحظات شخصی سنگ راه بیداری

مصر شد و ضربه‌ای گران به آن زد.

در ترکیه، در حکومت اوزل، ژاپن را نمونهٔ تجدّد شناختند و می‌خواستند با دنبال‌کردن این الگو آهنگ تجدد خود را سرعت بخشند. نوشتهٔ طیار صدیقلر، با عنوان *الگوهای ترقی ژاپن و ترکیه*، که آثار تلاش دو کشور در تجدّد را مقایسه می‌کرد، به‌طور گسترده خوانده شد. از سوی دیگر، اندیشمند مراکشی به نام عبدالله العلوی (متولد ۱۹۳۲) در سال ۱۹۸۹ داستان *بستهٔ کاغذ* را نوشت که قهرمانش جوانی است به نام ادریس و در دوران اشغال فرانسه تا استقلال زندگی می‌کند. در این داستان ادریس به پدرش می‌گوید: «آیا کاری را که ژاپن به انجام رساند، در کشورمان می‌توان انجام داد؟ کسی از ما می‌تواند کامی کازه (خلبان جانباز که هواپیمای خود را به هدف می‌زند) بشود و جانش را فدا کند؟ چه چیز ژاپن نمونه است؟ آنها آنچه را که در پنجاه سال پس از آغاز تجدد ساخته بودند [در جنگ دوم] از دست دادند؛ اما روزگار و زندگی‌شان شکوهمند بود. حتی در روزهای تاریک، عصر درخشان داشتند. آیا اگر مراکش (از استعماری خارجی) آزاد بشود، می‌تواند چنین ترقّی‌ای بکند؟»

تحسین روحیهٔ ژاپنی و دانش و فناوری اروپایی، که ژاپنی‌ها پیش از جنگ یافته بودند، پس از جنگ دوم جای خود را از یک سو به علاقه به علوم و فنون ــ که ترانزیستور نمایندهٔ آن است ــ و از سوی دیگر توجه به فنون رزمی، و بیش از همه کاراته، داده است.

تلاش مردم خاورمیانه و ژاپن برای شناخت و درک احوال یکدیگر راهی دراز در پیش دارد.

مآخذ

رجب‌زاده، هاشم. «ایران و خاورمیانه از نگاه ژاپنی‌ها». *نامهٔ فرهنگستان*. س ۲. ش ۴. زمستان ۱۳۷۵: ۱۶۵ـ۱۷۳.

Sugita. Hideaki, *Nihon-jin no Chûto Hakken*. Univ. of Tokyo Press, 1995.

بیزانس، آناتولی، ترکیه و بارگاه مولانا

هاشم رجب‌زاده

از سفـر بیدق شود فـرزیـن راه
وز سفر یا بید یوسف صد مراد
مثنوی ۵۳۵:۳

بهانهٔ سفر

زمستان سال پیش (۱۳۷۷) که چند تن از دوستان پژوهنده و هنرشناس ژاپنی گفتند برای تحقیق در آثار خط و نقاشی و تذهیب و مرقّع محفوظ در گنجینهٔ تـوپقاپی سـرای روانـهٔ ترکیه‌اند و خواستند که با کاروانشان همراه شوم، بـی‌چندان تـردید و تأمـلی دعـوتشان را پذیرفتم. ترکیه را هنوز ندیده و به بارگاه مولانا بـار نـیافته بـودم امّـا از اهـمیت و غـنای گنجینه‌های مکتوب و مصوّر در استانبول بسیار شنیده و خوانده بودم. کار این هیئت، مرکّب از کارشناسان هنرهای خوش‌نویسی و کتاب آرایی (فارسی و عثمانی) در چارچوب طرح گستردهٔ پنج ساله (۱۹۹۷ ـ ۲۰۰۲ میلادی) «مطالعات زمینه‌ای اسلامی»[1] کـه بـه هـمت وزارت آموزش و فرهنگ ژاپن و با شرکت انبوهی از محققان در گروه‌های متنوع و متعدّد

1. Islamic Area Studies

اجرا می‌شد، برنامه‌ریزی شده و قرار بود که یک ماههٔ آخر زمستان را برای شروع عملی کار که همانا عکس‌برداری از منابع انتخاب شده از توپقاتی سرای بود، در استانبول بگذرانند. انتظار از نگارنده شاید یاری در خواندن اشعار و متون فارسی درج شده در کنار و میان مینیاتورها و نیز در قطعه‌های مرقع، یعنی در مرحلهٔ بعدی کار، بود. با این ملاحظه، سفر را به دوازده روز کوتاه کردم و پس از دیدن توپقاپی سرای و شهر استانبول، چند روزی را به دیدن آناتولی قدیم، مرکز تمدن امپراتوری روم شرقی (بیزانس)، و زیارت بارگاه مولانا گذراندم. در این سفر تند سیر و پرشتاب که خالی از خطر و ماجرا نبود و بیماری ناشناختهٔ یک ماهه‌ای هم از روز پایان آن گریبان‌گیر شد، قصد گزارش‌پردازی و سفرنامه‌نویسی نداشتم. امّا با تأکید مدیر دانشمند و گرامی ایران‌شناسی که: «از این بوستان که بودی چه آوردی تحفهٔ اصحاب را؟» به ناچار دیده‌ها را با خوانده‌ها و شنیده‌ها درآمیختم و با مایهٔ اندک، گزارش گونه‌ای پرداختم که می‌خوانید. امید آن که به برکت نام و نقل مولانا چندان ملال‌آور نباشد.

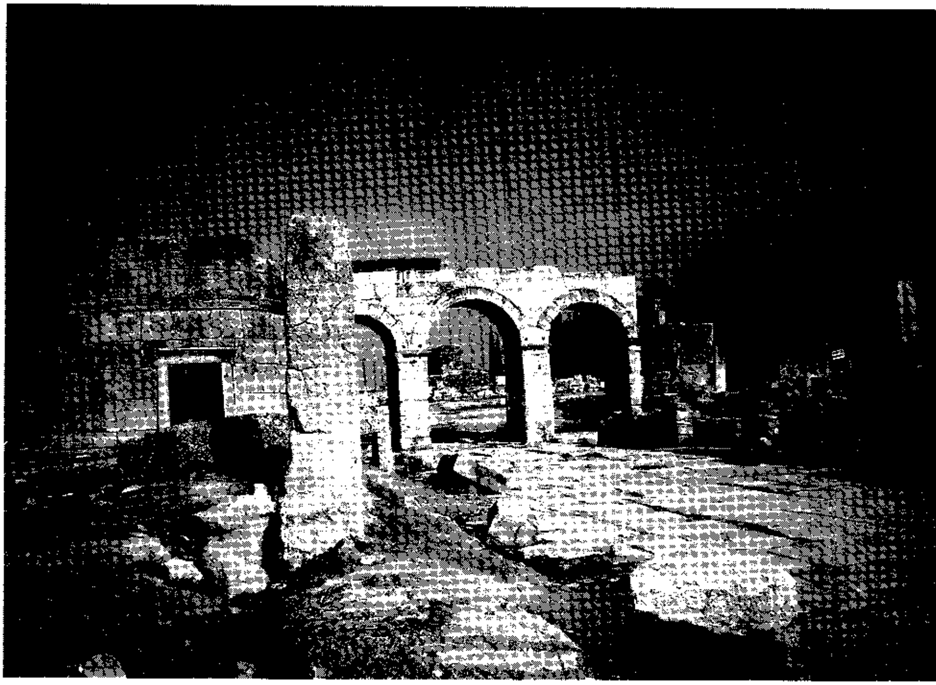
استانبول

این شهر پررمزوراز گویا تاریخی سه هزار ساله دارد، حوادث بسیار از سر گذرانده و رویدادهای فراوان دیده و با دگرگونیِ احوال چندین بار نام گردانده و کنستانتینوبل، قسطنطنیه، اسلامبول و استانبول نامیده شده است.

مؤلف عجایب‌*نامه*، نگاشتهٔ نیمهٔ دوم سدهٔ ششم هجری، در وصف «عجایب بلاد» دربارهٔ این‌جا نوشته است: «قسطنطنیه شهری است بزرگ. دارالمَلِکِ روم است. کعب‌الاخبار گوید چون بیت‌المقدس ویران شد، اهل قسطنطنیه شادی کردند، آن را مستکبریه خواندند. آفریدگار وی را وعده کرد که خراب کند، چنان که خروس بانگ نکند در آن... و بدان که قسطنطنیه شهری است عظیم،... در آن عجایب‌ها و طلسم‌ها ساخته‌اند... این شهر نیمی در آب است و بُرج‌های عالی در هوا کشیده و نیمی بر خشکی نهاده است. تیرست (سیصد) و شصت دروازه دارد ــ یکی زرین و یکی سیمین، دیگران برنجین و آهنین. و همیشه این شهر به دیبا آراسته بُوَد، چنان که روم به این شهر مفتخر باشد».[۱]

---

۱. محمدبن محمود همدانی، عجایب‌*نامه*، به کوشش جعفر مدرس صادقی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵)، ص ۴۷۰.



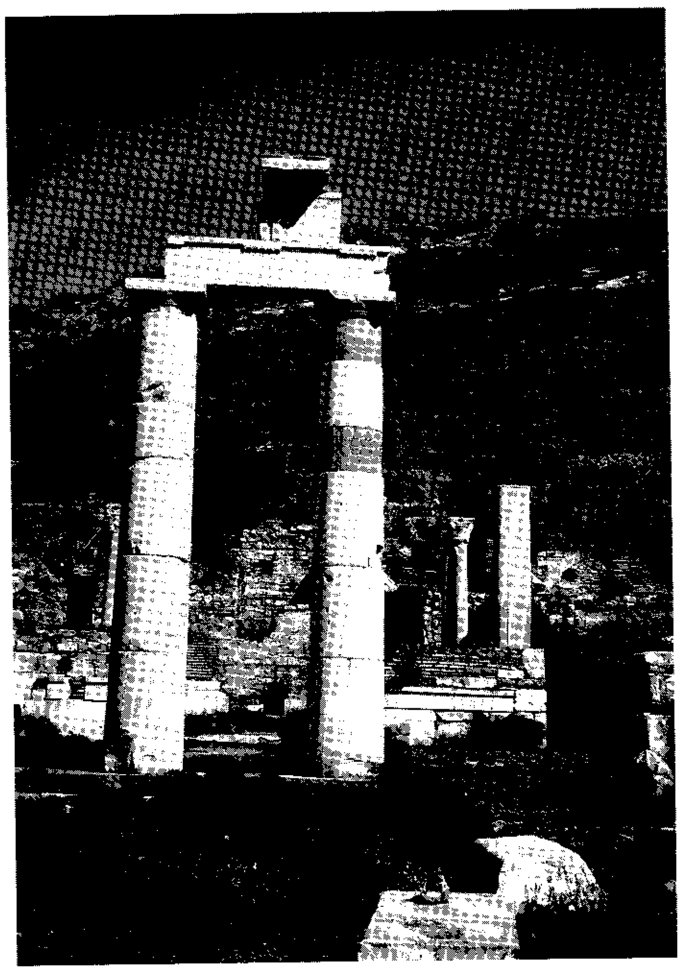
تصویر ۱۲. یکی از دروازه‌های درونی کاخ: امپراتوری رم شرقی

قسطنطنیه در حدود سال ۳۳۰ میلادی به تصمیم امپراتور روم به‌عنوان پایتخت این امپراتوری ساخته شد. همین وجود دو پایتخت به تقسیم قدرت در امپراتوری روم و زوال تدریجی آن و نیز انشعاب در مسیحیت انجامید. کاتولیک‌ها شهر رم را مرکز خود ساختند و قسطنطنیه مرکز ارتدکس‌ها شد. اختلاف این دو فرقه که از سال ۱۰۵۴ میلادی بر سر دامنهٔ قدرت پاپ آغاز شد، هنوز برجاست و گفت‌وگوهای سال‌های ۱۲۷۴ و ۱۴۳۹ نتوانست آن را پایان دهد و پس از چندی برآمدن فرقه‌های گوناگون پروتستان به تشتت‌ها افزود.

تصرف قسطنطنیه در ۲۹ مه ۱۴۵۰ به دست سپاه سلطان محمد دوم (فاتح) (۸۳۲ـ۸۸۶ ه. ق/ ۱۴۲۹ ـ ۱۴۸۱ م.) از رویدادهای بزرگ هزارهٔ دوم میلادی به‌شمارمی‌آید. سلطان‌محمد که تا لحظات پایانی این نبرد امید چندانی به پیروزی نداشت، با چند پیشامد کوچک معجزه‌آسا ناگاه شاهد مقصود را در کنار دید. شرحی عبرت‌آموز از این رویداد در کتاب *انحطاط و سقوط امپراتوری روم* می‌خوانیم: «گفته‌اند که گذشته از ده هزار سرباز نگهبان و ملاحان و ناویان، شمار لشکر سوار و پیادهٔ ترک در حمله به قسطنطنیه به دویست

و پنجاه هزار تن می‌رسید. صفوف مقدم شامل جمعی کثیر بود... و در میانشان پیران و کودکان ناتوان و روستاییان و ولگردانی که به امید غارت و ثواب شهادت به اردوی ترکان پیوسته بودند... خندق انباشته از اجساد کشتگان.. و قدمگاه یاران ایشان گردید... عمال عدالت در پشت صفوف افواج قرار گرفته بودند تا سربازان را به پیکار برانگیزند و از گریز مانع آیند... غریو دهل و شیپور و طبل فریاد درد و ترس را در کام خود فرو برد...

«پس از محاصره‌ای پنجاه و سه روزه، قسطنطنیه که متهورانه در برابر قدرت خسرو و خاقان و خلفای عرب مقاومت نموده بود اکنون مقهور لشکر سلطان محمد ثانی گردید...



تصویر ۱۳. بازماندهٔ بناهای امپراتوری رم شرقی

مردم از هر گوشهٔ پایتخت به کلیسای ایاصوفیه روان شدند... اطمینان مردم مبتنی بر پیش‌گویی مردی فریبگر یا متعصبی پر شور بود که گفته بود روزی ترکان به قسطنطنیه داخل می‌شوند و رومیان را تا ستون کنستانتین در میدان مقابل کلیسای ایاصوفیه تعقیب می‌کنند، لیکن... فرشته‌ای شمشیر به دست از آسمان نازل خواهد شد و با حربهٔ آسمانی خود امپراتوری را به دست مردی بینوا خواهد سپرد که در پای ستون نشسته است و به او خواهد گفت: «بگیر این شمشیر را و بستان دادِ اهل ایمان را! و چون فرشته این کلمات جان‌بخش را برزبان آورد ترکان در دم متواری شوند و رومیان پیروزمند ایشان را از مغرب و از سراسر آناتولی تا مرزهای ایران در پیش برانند... در آن هنگام که مردم منتظر نزول فرشتهٔ کند رفتار بودند، ترکان درهای کلیسا را با تبر شکستند و چون با مقاومتی روبه‌رو نشدند دست به خون کسی نیالودند و مشغول انتخاب و گرفتن جمع کثیر اسیران شدند و به انتخاب کسانی رغبت نمودند که جوان بودند یا خوب‌روی یا به ظاهر دولتمندی آراسته...».[۱]

کوردلی و بی‌مایگی ارباب کلیسا که از موجبات اصلی سقوط قسطنطنیه بود، سرچشمهٔ این مثل معروف فارسی شده است که می‌گوید: «هم به لاهوتش خورد و هم به ناسُوتش!».[۲]

دنبالهٔ شرح سقوط قسطنطنیه چنین است: «سلطان ثروت قسطنطنیه را به افواج پیروزمند خود اعطا کرده بود... کتابخانهٔ بیزانسی در فتنهٔ عام ویران... وگفته‌اند که یکصد و بیست هزار نسخهٔ خطی ناپدید گردید... سلطان از دروازهٔ سَن رومانوس وارد شهر شد...، در برابر در بزرگ کلیسای ایاصوفیه از اسب به‌زیر آمد و داخل کلیسا و به زیر گنبد شد. بنایی که یادآور فرّ و شکوه پیروزی وی بود چنان احترامی و غیرتی در او پدید آورد که چون مسلمانی پرشور را در کار شکستن کف‌پوش مرمرین کلیسا دید شمشیر برکشید و او را ملامت نمود که غنایم جنگ و اسیران را به سربازان عطا نمودیم، ولیکن عمارات دولتی و

---

۱. ادوارد گیبون، *انحطاط و سقوط امپراتوری رم*، تلخیص دی. ام. لو، ترجمهٔ فرنگیس شادمان (نمازی) (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱)، ص ۱۳۴۶ـ۱۳۵۱.

۲. مرحوم دهخدا در شرح این مثل نوشته است: «در شدت محاصرهٔ قسطنطنیه، آنگاه که تسخیر عاصمهٔ روم شرقی مسلم بود، جاسوسان محمد دوم را آگاهی بردند که در شهر انقلابی عظیم است، چه کشیشان و بالتبع دیگر مردمان در مسئله کلامی برد و بخش شده و هم‌اکنون امپراتور و سایر سران در کلیسای قدیس صوفی گرد آمده‌اند و بحث می‌کنند که زخم وارد بر مسیح آیا بر جنبهٔ لاهوت آن حضرت خورده یا ناسوت او. محمدبن در حال تیری از توپی سنگین به همان کلیسا گشاد دارد و چون اصابت کرد و گفت: هم به لاهوتش خورد، هم به ناسوتش!» (علی اکبر دهخدا، امثال و حکم [تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲])، ج ۴، ص ۱۹۸۷).



تصویر ۱۴. بازماندهٔ ساختمان کتابخانه امپراتوری رم شرقی

شخصی از آن سلطان است. به فرمان محمد کلیسای اعظم امپراتوری شرقی بدل به مسجد گردید... و محمد ثانی در محراب عظیم نماز گزارد... و از ایاصوفیه به ویرانه‌سرای با جلالت یکصد جانشین کنستانتین کبیر رفت. آثار شکوه و جلال سلطانی را در چند ساعتی از در و دیوار قصر برکنده بودند و خاطر محمد ثانی به مشاهدهٔ پست و بلند امور انسان و اندیشهٔ عظمت گم‌گشته ملول شد و بیتی لطیف از شعر فارسی را بر زبان آورد:

پرده‌داری می‌کند در قصر قیصر عنکبوت   بوم نوبت می‌زند بر طارم افراسیاب[1]

کمال پاشا پس از پیروزی در ایجاد جمهوری ترکیه در پی اجرای سیاست لائیک خود این شهر را (به‌جای اسلامبول) استانبول خواند و پایتخت را نیز به شهری در مرکز آناتولی که آنکارا خوانده می‌شود (آنقرهٔ قدیم) بُرد.

۱. گیبون، همان، ص ۱۳۵۴-۱۳۵۶.

آنکارا و بنای یادبود آتاتورک

با «تور» یا سفر گردشی پنج روزه‌ای برای دیدن آناتولی همراه شدم که از آنکارا شروع شد و از مراکز تمدن باستانی هیتیت‌ها در آناتولی و قونیه گذشت و پس از دیدار از بناهای بازمانده از امپراتوری روم شرقی به ازمیر رسید. مراکز دیدنی آناتولی مانند کاپادوچیا[1]، پاموکاله[2]، شهرهای زیرزمینی مردم باستان با هزاران حجره و دالان کنده شده در سنگ و چشمه‌های آب گرم فسفری و آهکی که اروپاییان به آن اقبال تمام دارند، در این مسیر بود.

دیدارها، چنان که مرسوم این گوشهٔ دنیاست، با گذری و نظری به آرامگاه بنیان‌گذار جمهوری نوین آغاز شد. بی‌لطف و تماشا هم نبود. بنای باشکوه یادبود و مزار آتاتورک بر تپه‌ای بلند مشرف به شهر آنکارا برپاشده و جز جناح میانی که آرامگاه است دو جناح پهلویی دارد؛ تالارهای نمایشی از یادگارهای آتاتورک و تاریخ مصور زندگی و دستاورد او. آنچه که در وهلهٔ اول برای بینندهٔ ایرانی جلب‌نظر می‌کند تصویرهایی است از رضا شاه در سفر او به ترکیه و استقبال آتاتورک از او، و چند تصویر از آنها در کنار هم سوار بر اتومبیل و نیز در مراسم گوناگون. در برابر حضور مسلط رضاشاه در این موزهٔ تاریخ، امیرعبدالرحمان خان، پادشاه افغانستان، که او هم مناسبات دوستانه‌ای با آتاتورک داشت در سایه می‌افتد. هدایای رضاشاه به آتاتورک هم در جعبه‌های شیشه‌ای موزه چیده شده که از آن میان شمشیری است بسیار زیبا و نفیس و خوش ساخت با دسته و غلاف مرصع که باید از یادگاری‌های دورهٔ صفوی باشد، که مسافران اروپایی فناوری و هنرمندی آنها را در فولادکاری و شمشیرسازی ستوده‌اند.

در تالار موزهٔ آرامگاه لوحه‌ای با ۲۸ حرف لاتینی ساخته شده از طلا به نمایش نهاده شده است و در شرح آن نوشته‌اند که به یادگار تبدیل خط پیشین ترکیه به لاتینی به آتاتورک، پدر ترکیهٔ نوین، تقدیم شده است. دربارهٔ آثار تغییر خط در ترکیه بسیار سخن گفته و نوشته‌اند و از آنجا که اثرات و عواقب آن در حوزهٔ فرهنگ و ادب عیان است، نیاز به بیان نیست. فقط یادآوری می‌کنم که در توقف چند روزهٔ استانبول بارها به کتاب‌فروشی‌ها

1. Cappadocia
2. Pamukkale

مخصوصاً «چارسوی صحافان» جنب بازار کهنه، سرکشیدم اما جز *تاریخ دیار بکریه*[۱]، کتابی به حروف فارسی ـ عربی نیافتم. از آثار این خط هم جز آنچه در موزه‌ها و بر دیوار مساجد و سفال‌های به نمایش درآمده در فروشگاه‌های صنایع دستی ـ که به راستی هم ظریف و زیبا می‌سازند و چشم را می‌نوازد ـ چیزی نیافتم. یگانه نمونه‌ای که به چشم خورد عبارتی بود با نوشتهٔ گل کیفیم گل (بیا نازنینم بیا، بیا تا شادیم بازآید)، آویخته در دفتر یکی از موزه‌های هنری نزدیک میدان تقسیم که به راهنمایی یکی از هنرمندان آشنای ترک از آنجا دیدن کردم. تصویر همین قطعه را نویسندهٔ کتاب *راهنمای زیارتگاه‌های ترکیه* در اثر خود آورده و افزوده است: «پس از تغییر شیوهٔ نگارش به الفبای لاتینی، در سال ۱۹۲۸، هنر خوش‌نویسی (با حروف) عربی در ترکیه ناپدید شد».[۲]

قونیه و بارگاه مولانا

قونیه که روزگاری پایتخت آناتولی و دربار پادشاهان سلجوقی روم بود، امروز به برکت بارگاه مولانا نام و اعتبار دارد. در یکی از کتاب‌های معتبر راهنمای زیارتگاه‌های ترکیه[۳] قِونیه مرکز دراویش مولویه معرفی شده است. در همان‌جا می‌خوانیم: «شهرت امروزی قونیه به عنوان مرکز مذهبی به دلیل پیوستگی آن با جلال‌الدین رومی و دراویش مولوی یا 'درویشان چرخنده' است». تکیه و موزهٔ اینان مرکز این شهر است. فرقهٔ درویشی در سال ۱۹۲۵ (در اجرای سیاست لائیک جمهوری تازه بنیاد شده) ملغی شد و جایگاه مولویه و مزار مولانا به «موزه» بدل شد. هر سال مقارن سال‌روز درگذشت مولانا (۱۷ دسامبر / ۲۶ آذر) مراسم سماعی طی یک هفته در این‌جا برگزار می‌شود. هنگامی که مولانا حیات داشت، قونیه پایتخت سلاجقهٔ (روم) بود. رونق آن روز شهر هنوز از ساختمان‌های بازمانده از عصر سلجوقی، که اکنون به صورت موزه‌های سفال و کاشی و حجاری و کنده‌کاری بر چوب درآمده‌اند، مدرسهٔ سَرچالی، مجموعهٔ صاحب عطا، و مسجد علاءالدین

---

۱. ابوبکر تهرانی، *تاریخ دیار بکریه* (تاریخ حسن بیک آق قوینلو و...) به کوشش نجاتی بوغال و فاروق سومر.

2. Anna G. Edmonds, *Turkey's Religious Sites* (Istanbul: 1997), p. 23.

3. ibid. p. 206, 207.

پیداست. این بناها و مسجدی دیگر یادگار سدهٔ ششم هجری و در هر کدام منبری خوش‌تراش از چوب آبنوس یادگار علاءالدین کیقباد سلجوقی است. از دیگر بناهای این شهر مسجد شرف‌الدین، مسجد عزیزیه و مسجد سلیمیه، یادگار دورهٔ عثمانی است.

در مرکز آناتولی از آنکارا (آنقرهٔ قدیم) که روانه شویم، دشتی هموار که از کاپادوچیا، سنگستان پرپهنه و مرکز تمدن باستانی آناتولی، و آقسرای می‌گذرد، به قونیه می‌رود. شهر آقسرای نیز حال و هوای روزگار رونق و امپراتوری را از دست داده و از «کاخ سفید» در این‌جا نشانی بازنمانده است. دور و برِ قونیه کارخانه‌های کوچک و بزرگ بسیار به‌چشم‌می‌خورد و آپارتمان‌های بلند هم به ردیف سربرافراشته و ساختمان‌های جدید نیز در دست بناست. خیابان اصلی شهر پهن و پردرخت است و در یک سوی آن باغ عمومی و گورستان بزرگی قرار دارد.

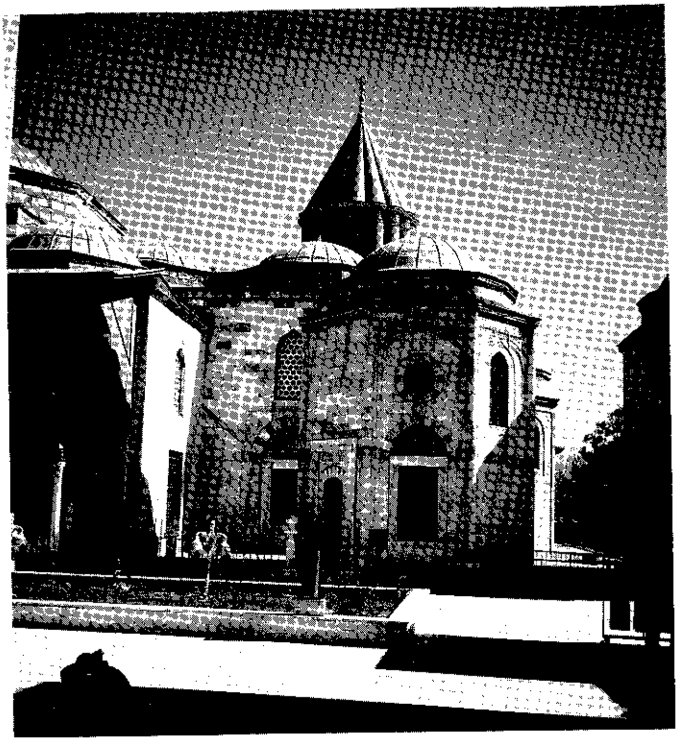
قونیه اکنون ۱/۵ میلیون جمعیت دارد و از نظر وسعت دومین شهر بزرگ در مرکز ترکیه (پس از آنکارا) و پنجمین شهر ترکیه (پس از استانبول، آنکارا، ازمیر و آدرنه) است. کارخانه‌های ساخت هواپیما، بالگرد، ماشین‌های کشاورزی و قند، صنعت را همراه عوارض آن به این شهر آورده است. شرکت ماشین‌سازی بنز هم در بیرون قونیه کارخانه‌ای دارد که کامیون می‌سازد. در کنارهٔ قونیه خط تراموا (ترن یک واگنهٔ شهری) دایر است. از آثار تاریخی قونیه قلعهٔ قدیمی یادگار علاءالدین کیقباد، پادشاه سلجوقی، و نیز مسجد علاءالدین در میدان اصلی شهر است.

مرگ مولانا در پنجم جمادی‌الآخر ۶۷۲ هـ. ق پیش آمد. پس از مرگش، مریدان او بنای «قبهٔ خضراء» را بر تربت وی ساختند. این بنا مرکز مجموعهٔ مولویه است که امروز در مرکز قونیه می‌درخشد. مولانا در کنار پدر، همسر، فرزندان و جمعی از مریدانش در این‌جا آرمیده است.

مجموعهٔ آرامگاه یا «موزه» مولانا چنان‌که نقشهٔ آن نشان می‌دهد از بخش‌های زیر تشکیل می‌شود:[1]

---

۱. نقل از:
Mehmet önder, *The Museum of Mervlâna* (s.l., Ajans-Türk, n.d.), p. 4-8.

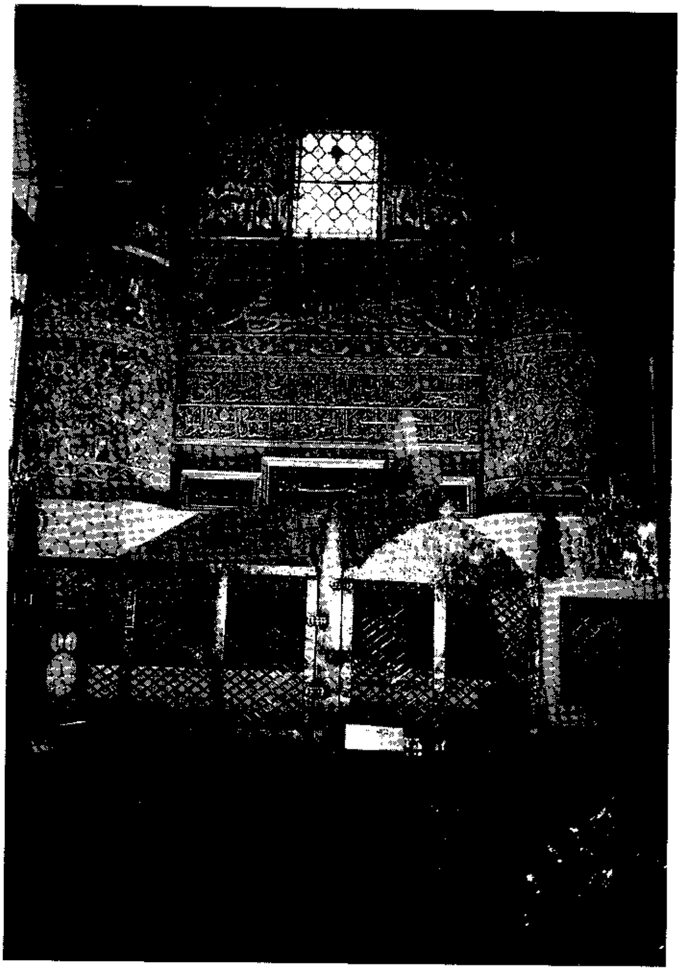


تصویر ۱۵. نمایی از «قُبّة الخضرا» از درون صحن آرامگاه

۱. در صحن (دروازهٔ درویشان)
۲. در آستان
۳. قرائت‌خانه
۴. در نقره
۵. رواق آرامگاه
۶. سنگ‌های مزار چَلَبیان
۷. قُبّهٔ خضرا یا گنبد سبز
۸. مزاراها
۹. گنبد نگهبانی
۱۰. سماع‌خانه
۱۱. جایگاه زایران
۱۲. جایگاه نوازندگان
۱۳. نمازخانه
۱۴و۱۵. حجره‌های درویشان
۱۶. نمایشگاه جامه و فرش (پوست نشین)
۱۷. نمایشگاه صحنه‌هایی از زندگی مولانا
۱۸. اتاق‌های اداری
۱۹. درگاه چَلَبی (کتابخانه)
۲۰. مطبخ
۲۱. میدان شریف
۲۲. کتیبه‌ها
۲۳. حوض شب عروسی
۲۴. حوض فواره
۲۵. دروازهٔ خاموشان
۲۶ تا ۳۰. مزارهای معاریف
۳۱. مزارهای مولویان
۳۲. گورستان مادران
۳۳. جایگاه زایران
۳۴. دست‌شویی
۳۵. دروازهٔ چَلَبی
۳۶. دروازهٔ خاموشان

کف این مجموعه پوشیده از سنگ مرمر آبی، کار سدهٔ دهم هجری است و مسجد سلیمیه در پشت آرامگاه از یادگارهای همان روزگار است. بر سر درِ بارگاه عارف بلخ عبارتِ «یا حضرت مولانا» را که به خط نستعلیق زیبا نوشته شده است می‌خوانیم و اِذن ورود می‌طلبیم.

بالای مدخل رواقی که به حرم وارد می‌شود این بیت از عبدالرحمان جامی نقش بسته است:



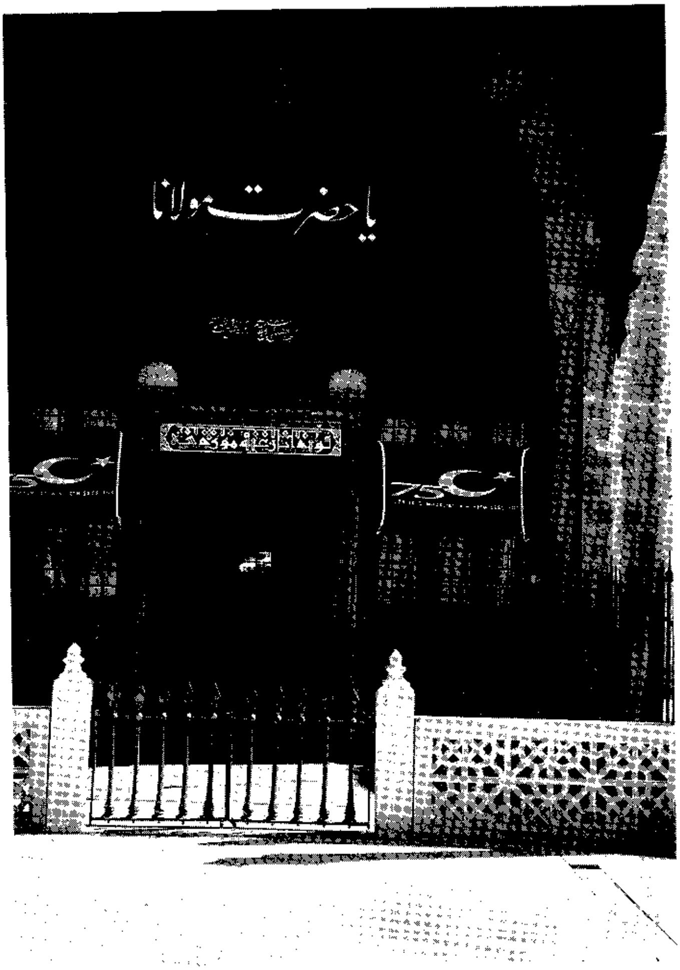
تصویر ۱۶. نمایی از درون آرامگاه

کعبةالعشاق باشد این مقام   هر که ناقص آمد این‌جا شد تمام

در سماع خانه، سازهای موسیقی از نی و دف و رباب و دایره و تنبور و کمانچه و تار جای دارد و کنار آن نمونه‌ای از لباس‌های مولانا و یارانش نشان داده شده است.

در مسجد یا نمازخانهٔ مولانا نسخه‌های خطی قرآن مجید و کتاب‌های دیگر را، که

بیش‌تر مذّهب یا دارای مینیاتور است، می‌بینیم. در قفسهٔ کنار مسجد دو رشته تسبیح که هر یک ۹۹۹ دانه دارد به چشم می‌خورَد.



تصویر ۱۷. نمایی از مرقد مولانا

در قرائت خانه، نمونه‌های خط، و نیز قدیمی‌ترین نسخهٔ مثنوی و دیوان کبیر مورخ ۷۶۷ هجری چشم را می‌نوازد. شماری دیگر از نسخه‌های نفیس خطی در جعبه آینه‌هایی میان بارگاه مولانا چشم و دل زایران را می‌نوازد. در و دیوار این آستانه پر است از یادگارهای مولانا و درسویی این رباعی معروف او را که بیت‌الغزل شرح معرفی مولانا در نشریه‌های

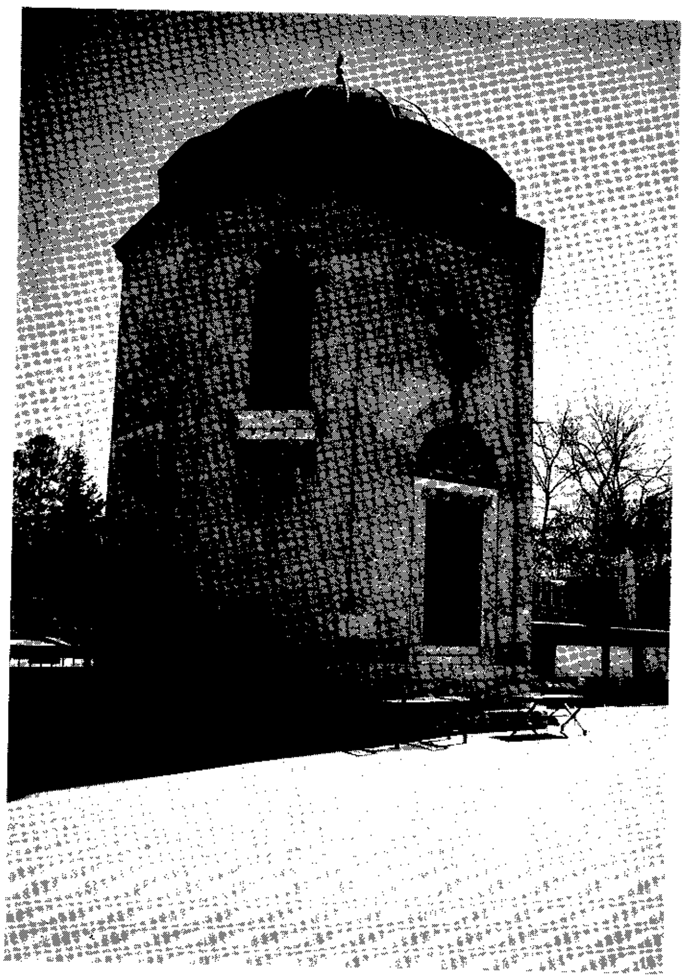
جهانگردی ترکیه است، به خط خوش‌نستعلیق می‌خوانیم:

بـازآ بـازآ هـر آنچه هستی بـازآ گر کافر و گبر و بت‌پرستی بـازآ
این درگه ما درگه نـومیدی نیست صد بـار اگـر تـوبه شکستی بـازآ

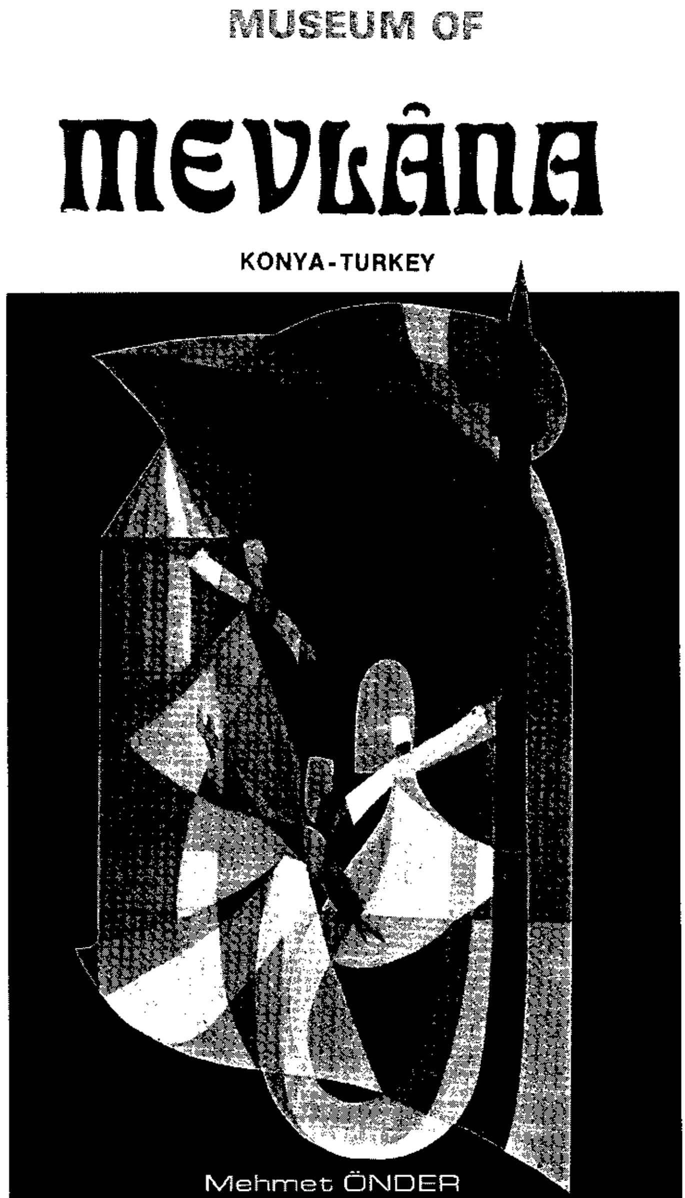


تصویر ۱۸. ورودی آرامگاه مولانا، «کعبة العشّاق»

در کتاب‌ها و جزوه‌هایی که برای معرفی مولانا به زایران بارگاه او آماده شده است، به انسان‌گرایی او که به همهٔ آدمیان مهر می‌ورزد و عشق و انسان را فراتر از هر طریقت و آیین و مذهب می‌نگرد، تأکید شده است.



تصویر ۱۹. نمای ساختمان کتابخانه در صحن بارگاه مولانا



تصویر ۲۰. روی جلد یکی از نشریه‌هایی که برای معرفی مولانا و بقعه و آرامگاه او به زبان انگلیسی در دسترس بازدیدکنندگان است

زندگی مولانا

جلال‌الدین محمد چهارده ساله بود که بین سال‌های ۶۱۶ و ۶۱۸ هجری، همراه پدرش، بهاءالدین ولد، به قصد زیارت حج از بلخ، شهر زادگاهش، روانه شد. آنها نخست به نیشابور و سپس به بغداد و از آنجا به مکه رفتند و پس از گزاردن حج رهسپار شام شدند. بهاءالدین ولد و فرزندش به ملاحظهٔ آشفتگی احوال خراسان در این ایام به شهر نیاگان بازنگشتند و روانه آسیای صغیر شدند و پس از چندی به دعوت علاءالدین کیقباد، پادشاه روم، به قونیه که پایتخت سلطان سلجوقی بود رفتند و آنجا مقام گرفتند. بخش اعظم آناتولی در آن روزگار تحت حکومت سلاجقهٔ روم بود.

مولانا، دوبار ازدواج کرد. نخست گوهرخاتون، دختر شرف‌الدین سمرقندی، را به همسری درآورد که از او دو فرزند داشت، یکی بهاءالدین محمد که به سلطان‌ولد شهرت یافت و دیگری علاءالدین محمد که در جوانی درگذشت. مولانا از همسر دوم خود، گراخاتون، هم دو فرزند داشت، پسری به نام مظفرالدین مشهور به «امیر عالم» که گویا در دستگاه حکومت منصبی داشت و چهار سال پس از مولانا درگذشت و دختری به نام ملکه خاتون. از این چهار فرزند، نخستین آنها که مولانا او را به نام پدر خود بهاءالدین محمد نامیده بود بیش از همهٔ فرزندان با پدر رابطهٔ معنوی داشت و پس از درگذشت مولانا به سلطان ولد مشهور شد و گویا این عنوان را مریدان از راه احترام به او داده بودند.[1]

شیدایی مولانا با ورود شمس‌الدین محمد بن علی ملک‌داد تبریزی به قونیه در سال ۶۴۲ هجری آغاز شد. امّا این مراد و محبوب مولانا پس از شانزده ماه از قونیه رفت، و آتشی که دوری‌اش در جان مولانا انداخت در بسیاری از شعرهای او پیداست. مولانا پس از آن صلاح‌الدین زرکوب را که مردی ساده و عامی‌نما بود مراد خود ساخت و پس از درگذشت این یک نیز مایهٔ شور و شیدایی را در وجود حسام‌الدین چلبی یافت. زندگی مولانا به شور و عشق و شیدایی گذشت. این کتیبه بر سردر آرامگاه او زبان دل وی نیز هست:

کعبةالعشّاق باشد این مقام   هر که ناقص آمد این‌جا شد تمام

---

۱. بنگرید به مقدمهٔ دکتر محمد استعلامی بر مثنوی ویراستهٔ ایشان (تهران: زوار، ۱۳۷۵)، ص ۵۱ و ۵۲.

روم شرقی، عثمانی و ترکیه

قرن‌ها پیش از سقوط قسطنطنیه و افتادن آن به دست سلطان محمد فاتح، ترکان سلجوقی ناحیهٔ آناتولی را عرصهٔ قدرت خود ساخته بودند. پرفسور فوُجیو میتسوهاشی[1]، استاد دانشگاه چیبا در شرق ژاپن، در بیست و ششمین مجلس سالانهٔ خاورشناسی ژاپن در سال ۱۹۸۴، در این باره گفت: «سدهٔ یازده میلادی نقطهٔ عطفی در تاریخ آناتولی بود. غلبهٔ ترکان بر این ناحیه به حکومت خاندان‌های ارمنی، یونانی و اسلاو پایان داد و بزرگان ارامنه را به کوچیدن به اقصی نقاط دنیا تا مصر، ناگریز ساخت. ترکان سلجوقی اسلام و زبان ترکی را به آناتولی آوردند. از نظر سیاسی ترکان بادیه‌نشینی را رها ساختند و با گرفتن مایه‌های تمدن ایرانی و عرب و بیزانس شروع به ساختن تمدنی برای خود کردند. تا پایان سدهٔ یازده، قبایل سلجوقی در آناتولی مستقر شدند و در اوایل سدهٔ دوازده (۱۱۳۴ م) ایکونیوم یا قونیه، قلمرو پیشین بیزانس، پایتخت سلاجقهٔ روم شد و پس از درگیری دنباله‌دار با امپراتوری روم شرقی، سراسر آسیای صغیر جز چند ناحیه مانند حوزهٔ دریای اژه، دریای مرمره و ترابوزان را زیر حکومت خود آوردند...

«ویژگی حکومت سلاجقهٔ روم در ترکیب استادانهٔ مایه‌های شرقی و غربی، یا اسلامی و رومی، در ساخت و پرداخت نظام اداری سیاسی، مالی و اجتماعی آنها بود... نعمت فؤاد کوپرولو، دانشمند و استاد برجستهٔ ترکیهٔ جدید و بانی مجلهٔ *حقوق و اقتصاد تاریخی ترکیه* (استانبول، ۱۹۳۱)، در رساله‌ای زیر عنوان 'نگرشی به نفوذ شیوهٔ بیزانتین در نظام عثمانی' بر آن است که 'پس از فتح استانبول، جنبه‌های زندگی درباری، اداری و سیاسی امپراتوری عثمانی تأثیر فراوان از بیزانس گرفت، امّا مورخان این را فقط یکی از مایه‌های نظام جدید می‌دانند. نظام امپراتوری عثمانی را در واقع باید 'بیزانس نوین' نامید'. بی‌گمان در چند سدهٔ منتهی به اشغال آناتولی نیز ترکان، به ویژه سلاجقهٔ روم، تحت نفوذ مستقیم تمدن بیزانس بودند. سلاجقهٔ روم و امپراتوران عثمانی بر بیش‌تر ناحیهٔ آناتولی، که جایگاه تمدن و سنت قدیم بیزانس است، حکومت داشتند. بدین‌سان چند زبان و چند دین در این خطه رواج داشت. دراین نظام، سیاست یا دولت با دین یکی بود و سلطان رهبری حیات سیاسی،

1. Fujio Mitsuhashi

اقتصادی، اجتماعی و معنوی کشور را داشت)).[۱]

سلاجقهٔ روم که بر آناتولی حکومت داشتند در عهد ایلخانان تابع اینان بودند. پس از علاءالدین کیقباد سلجوقی و در زمان سلطنت ابوسعید ایلخان در ایران، امیرچوپان، سپهسالار او، به مملکت روم رفت و آشوب و شورشی را که از هر گوشه برخاسته بود فرو نشاند و فرزند خود، تیمورتاش، را به حکومت آن دیار گمارد. او نیز جلال‌الدین، پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله، وزیر ایلخان، را به وزارت خود گماشت.

مترجم *سفرنامهٔ شاردن* در شرحی بر کلمهٔ ترک نوشته است: ((افسانه‌هایی در این باره گفته‌اند، از آن جمله این‌که ترک فرزند ماده گرگ یا فرزند یافث پسر نوح بوده و امپراتوری با تمدن و عظمتی داشته که از میان رفته است. ملت ترک مطابق آن افسانه‌ها بیش از هر چیز در فلزکاری و پرورش اسب مهارت داشته است... پیش از قرن پنجم میلادی نام و نشانی از ترک نبوده است. از آن تاریخ به بعد قبیله‌ای از قبایل 'هونگ نو' جدا شده، در کوه‌های طلایی، میان چین و دشت گوبی اقامت کرد. طوایف تابع این قبیله را 'آس سنا' یا 'تورک' می‌گفتند، که معنای تحت‌اللفظی آن کلاه خوُد است... اروپاییان از تواریخ چینیان این نام را اقتباس کردند... طوایف ترک مقیم شرق به اسم اوگوز (اوغوز) و جلایر مشهور شدند و طوایف مقیم مغرب که با اروپاییان نزدیک گشتند و بعدها هستهٔ مرکزی 'قزل اردو' (اردوی زرین) شدند، به اسامی ذیل شهرت یافتند:

قارلوک (برف‌نشین)، قانقالی (ارابه‌های بلند)، قاراکالپاک (کلاه سیاه)، قپچاق (صحرانشین). زبان این اقوام تقریباً یکی یا خیلی شبیه به هم بوده است... این قبایل به جهات مختلف و بیش‌تر برای جنگ‌جویی، از سرزمین خود حرکت کردند، به طرف مغرب آمدند و در آنجا پراکنده شدند... چنگیز آنان را متفرق ساخت و بیش‌ترشان به قزل اردو منتقل گشتند. پس از مرگ چنگیز و بعد از تولد تیمور، مردم با سواد این قبایل را 'ترک' می‌گفتند و همسایه‌های خودشان آنها را 'تاتار' می‌خواندند و عموماً به 'مغول' شهرت داشتند. تا درجه‌ای دین اسلام را پذیرفتند و دسته‌ای از آنان بودایی شدند. تیمور بیش‌تر آنان را جمع‌آوری کرد. به نظر می‌رسد که هیچ‌گاه 'ملت ترک' و 'امپراتوری ترک' وجود

---

۱. هاشم رجب‌زاده، «بانگ درای کاروان خاورشناسی ژاپن»، *آینده*، س ۱۱، ش ۴ و ۵ (تیر و مرداد ۱۳۶۴) ک ۳۳۰-۳۳۷.

نداشته است و عثمانیان هم ترک نبودند بلکه اصلشان از قبایل ترکمن می‌باشد. این‌ها اروپا را فتح کردند و با اروپاییان مواصلت نمودند و همچنین با مردم شرق نزدیک خویشاوند شدند. زبان آنها بیش‌تر از کلمات فارسی و عربی تشکیل می‌یابد... چون اروپاییان آنها را ترک می‌خواندند، آنها هم خواه ناخواه این نام را می‌پذیرفتند. ترکیه‌ای که ما در تاریخ از آن صحبت می‌کنیم... از نظر فرمانروایان آن هیچ‌گاه ترکیه نبوده، چه که تا همین اواخر آن مملکت را 'عثمان ولایتی' یا کشور آل عثمان می‌نامیدند».[1]

خزاین ترکیه

مرحوم مجتبی مینوی که در حدود سال ۱۳۳۳ از سوی دانشگاه تهران مأمور تحقیق و تشخیص نسخه‌های خطی ارزنده در کتابخانه‌های ترکیه شده بود، دربارهٔ غنا و اهمیت این کتابخانه‌ها نوشته است:

«پانزده ماه است که در کتبخانه‌های آنقره و بورسه و استانبول و قیصریه و قونیه مشغول کار و تحقیق بوده‌ام... وظیفهٔ من در ترکیه این بوده است که از نسخه‌های خطی مهم فارسی و عربی که در خزاین کتب بسیار ثروتمند این مملکت موجود است فهرستی تهیه کنم و از اهم آنها برای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران فیلم و عکس تحصیل کنم...

«اکثر کتابخانه‌های امروزی ترکیه که دارای نسخه‌های خطی است متعلق به قرون نهم تا دوازدهم هجری است، یعنی در این قرن‌ها به صورت کتبخانه تأسیس شده است. در میان آنها بعضی کتابخانه‌های قدیمی‌تر، یعنی متعلق به قرن هفتم و هشتم نیز هست، ولی از اکثر کتابخانه‌های قدیمی مثل کتبخانهٔ صدرالدین قونوی در قونیه و کتابخانهٔ سراج‌الدین ارموی باز در قونیه، بنایی به جا نمانده و کتاب‌های آنها تغییر مکان داده و به این کتبخانه‌های جدیدتر منتقل شده است و به جا مانده.

«دورهٔ سلطان محمد فاتح و فرزند او بایزید را باید عصر طلایی کتب در ترکیه محسوب داشت. علاوه بر این که بسیار به جمع و خریداری و تحصیل کتب از خارج مملکت رغبت داشتند، چهل ـ پنجاه نفر کاتب و خطاط در دربار ایشان دائم به تحریر و تکثیر نسخه‌های

---

۱. ژان شاردن، *سیاحتنامهٔ شاردن: دایرةالمعارف ایران*، ترجمهٔ محمد عباسی (تهران: [بی‌نا]، ۱۳۳۵) ج ۱، ص ۳۵۰-۳۵۵.

خطی برای خزانهٔ کتب سلطنتی مشغول بودند... علوم اسلامی در آن عصر هنوز جنبه‌های بین‌المللی داشت و به هر چه به لسان عربی نوشته می‌شد تمامی امم مسلمان از کنار اقیانوس اطلس تا ساحل اقیانوس کبیر عشق و علاقه داشتند و به آنچه به فارسی نوشته می‌شد گذشته از ایران و هندوستان، سلاطین آل عثمان نیز علاقه‌مند بودند و علما و شعرا و نویسندگان و حتی تجار کتب را تشویق می‌کردند. معروف است که سلطان محمد فاتح می‌خواست جامی را از خراسان به اصطنبول بیاورد که این‌جا مقیم باشد و چون این امر صورت نگرفت مستمری سالیانه‌ای برای او مقرر داشت که او و پسرش بایزید از برای او به خراسان می‌فرستادند و جامی هم از آنجا جهت فاتح و بایزید از کتاب‌های خود نسخه می‌فرستاد، و مجموعه‌های بزرگ از کلیّات و سبعه و خمسهٔ جامی این‌جا هست که خط خود او در آنها هست و حتی یکی دو کتابی بالتّمام به خط او موجود است.[1]

«دورهٔ دیگری که از لحاظ کتابخانه در تاریخ ترکیه مهم است عصر سلطان محمود اول، پادشاه عثمانی (۱۱۴۳ ـ ۱۱۶۸ هـ ق)، است که از کتاب‌های کتابخانهٔ سلطنتی چهار کتابخانهٔ عمومی برای استفادهٔ خلق به وجود آورد. یکی در داخل عمارت شاهی و سه تا در سه جامع بزرگ و از برای آنها بناهای مخصوص برپا کرد و به قاعدهٔ النّاس علی دینِ ملوکهم در عصر او جمعی از علما و مفتیان و وزرا و امرا نیز کتابخانهٔ خود را وقف کردند و بنایی برای نهادن آنها و برای تسهیل وسایل استفادهٔ مردم از آنها ساختند و اوقافی برای تأمین وجوهات جهت مصارف کتابخانه و مخارج حفاظت و مواجب کتابداران و خدّام و منازلی از برای سکنای ایشان به جا گذاشتند که هنوز بعد از دویست و بیست سی سال برقرار است و نام بانیان آنها مثل عاطف افندی و فیض‌الله افندی و راغب پاشا و کوپرولو محمد پاشا و خسرو پاشا و بشیر آغا و چهل ـ پنجاه نفر دیگر از این راه در افواه افتاد و یادگاری‌های آنها را که کتاب‌ها و کتبخانه‌های ایشان باشد دولت ترکیه نگهداری می‌کند و از بودجهٔ دولت نیز مبالغی روی عایدات اوقاف آنها برای تعمیر و توسعه و آسان کردن کار استفاده از آنها می‌گذارد و تقریباً نود کتابخانهٔ عمومی که تحت‌نظر وزارت معارف اداره می‌شود در سراسر مملکت موجود

---

۱. به همین قرینه، همسایگان باختری ما مولانا عبدالرحمن جامی، همچنین عبدالقادر مراغی و بسیاری دیگر از بزرگان علم و ادب ایران را ترک می‌دانند. عبدالقادر مراغی موسیقیدان و مؤلف *مقاصدالألحان* نیز از توجه سلطان مراد عثمانی برخوردار بود و پسر و پسرزاده‌اش در اسلامبول سکنی گزیدند.

است، و این غیر از موزه‌هایی است که مخزن کتاب هم دارد مثل موزهٔ تربت مولانا در قونیه و موزهٔ طوپ قاپو سرای و موزهٔ آثار ترک و اسلام». [۱]

شادروان مینوی در دنبالهٔ همان گزارش، از یاری‌های کتابخانه‌داران اهل فرهنگ ترکیه با وی در استنساخ و عکس‌برداری از کتب نفیس یاد کرده و به اهمیت سعهٔ صدر کتابداران و فلسفهٔ کار کتابداری تأکید کرده است.

«آشنایی بنده با کتبخانه‌های ترکیه در سال ۱۹۵۰ میلادی آغاز شد که بار اول به ترکیه آمدم. قبل از آن فقط فهرستی را که پاول هرن[۲] از بعضی نسخه‌های خطی فارسی استانبول تهیه کرده بود و در *ZDMG* چاپ شده است و فهرست نسخه‌های تاریخی فارسی استانبول را که فلیکس تاؤر[۳] نوشته است و در *Arch. Orient* چاپ شده و بعضی از مقالات رشر[۴] و ریتّر[۵] را در وصف برخی از نسخ خطی محفوظ در ترکیه در که مجلات مختلف علمی به طبع رسیده و همچنین عده‌ای از فهرست‌های چاپی کتابخانه‌های استانبول را، که در عهد سلطان عبدالحمید انتشار داده بودند، دیده بودم و اطّلاعات اجمالی ناقصی... از راه اظهارات شفاهی و کتبی مرحوم میرزا محمد علیخان تربیت از فضلای ایران که سه ـ چهار سالی در استانبول به سر برده و در کتابخانه‌ها مطالعه کرده بود، داشتم. امّا شنیدن کی بود مانند دیدن...

«در مدت شش سالهٔ بین نخستین زیارت ترکیه و این سفر اخیر خود منتهای سعی و کوشش را در... برگشتن به این مملکت و این‌جا مدت طویلی ماندن و در کتابخانه‌ها کار کردن می‌کردم... طبیعی است که در ترکیه و ایران دوستان و آشنایان و عشاق کتاب بخواهند بدانند که من در این مدت اقامت در ترکیه و کار کردن در کتابخانه‌ها و فهرست برداشتن از نُسَخ و عکس گرفتن از هفتصد مجلّد کتاب چه 'اکتشاف' تازه کرده‌ام و از چه کتب عکس گرفته‌ام». [۶]

مرحوم مینوی پیش از پرداختن به شرح نسخه‌های خطی خزاین ترکیه، چند نکته را

---

۱. مجتبی مینوی، «از خزاین ترکیه»، *مجلهٔ دانشکده ادبیات*، س ۴، ش ۲ (دی ۱۳۳۵): ۴۲ ـ ۴۸.

2. Paul Horn
3. Falix Tauer
4. O. Rescker
5. H. Ritter

۶. همان‌جا.

یادآور شده و نوشته است: «فهرست چهل ـ پنجاه کتبخانه از کتبخانه‌های استانبول... شصت ـ هفتاد سال پیش از این منتشر شده است، امّا این فهرست‌ها از روی دفاتر قدیمی سیاهه مانند آن کتابخانه‌ها چاپ شده است»[1]. و «گذشته از همراهی و معاضدتی که مدیر عمومی کتبخانه‌ها و کارکنان یکایک کتابخانه‌ها در استانبول و سایر بلاد و حتی والیان و رؤسای معارف هر یک از ولایات نمودند، استادان و دانشیاران اونیورسیته‌ها... لطف و مهربانی نشان دادند... علاوه بر این، حتی صاحبان کتبخانه‌های خصوصی... نیز در نشان دادن نسخ خطی خویش و دادن اجازهٔ عکس‌برداری از نُسخی که من داشتن آن را برای خودمان مفید می‌دانستم به شرط سعهٔ صدر عمل کردند... این بزرگواران هم می‌دانند که این کتب را مؤلفان آنها برای خواندن و بهره‌بردن اخلاف تألیف کرده‌اند، و اگر کتابی در گوشه‌ای بماند و از مندرجات آن کسی مطلع نشود با خشت و سنگ فرقی ندارد و بنابراین به مقصود مؤلفان که تخلیه و نشر علم بوده خیانت شده است و با پیشرفت تمدن بشر که منوط به نقل علوم اسلاف به اخلاف است مخالفت شده است... نوشته‌های کتب ملک عموم بشر است و بر موجب اعلامیهٔ حقوق بشر که آن را همهٔ ملل متمدن پذیرفته‌اند در کسب اطلاع از مندرجات کتب باید آزادی کامل وجود داشته باشد و هیچ کس حق ندارد دیگری را که بخواهد اطلاعی کسب نماید از نوشته‌ای (جز اسناد محرمانهٔ سیاسی و قضایی، که آن هم فقط تا مدت معینی ممکن است محرمانه تلقی شود) مانع آید.

«عکس‌برداری از کتب به قصد تکثیر نُسَخ آن و تقلیل احتمال از بین رفتن آن و نشر آن به وسیلهٔ چاپ و در دسترس مستفیدان قرار دادن آن است و بنابراین وظیفهٔ انسانیت هر بشری است که در این کار به قدر امکان تسهیل و مساعدت نماید»[2].

به راستی باید اندیشید که چه تضمین و اطمینانی وجود دارد که نسخهٔ خطی نفیس و منحصر به فردی که در واقع بخشی از گنجینهٔ و میراث فرهنگی جهان است سالم و محفوظ بماند، هر چند که پشت حصار و دروازهٔ آهنین باشد و بر آن نگهبانانی غلّاظ و شداد بگمارند. از آن همه مجلّدات که رشیدالدین فضل‌الله از آثار خود با سعی فراوان و هزینهٔ کلان به کتابخانه‌ها سپرد و در همه جای عالم پخش کرد. چند جلد مانده و چند تای آن سالم و کامل است. همین اواخر که به دنبال بخش تاریخ هند *جامع التواریخ* بودم پی بردم که از

---

۱. همان‌جا.   ۲. همان‌جا.

بخش تاریخ عالم *جامع التواریخ* (شامل تاریخ چین، هند و فرنگ) فقط چهار نسخهٔ شناخته شده در دنیا به جای مانده است که دوتای آن در انگلیس (کتابخانهٔ ادینبورگ[1] و کتابخانهٔ انجمن سلطنتی آسیایی[2] در لندن، که این یک هم گویا پانزده سالی پیش به حراج گذاشته شد) و دوتای دیگر در استانبول است.[3] مصحح کتاب *لطایف‌الحقایق* تألیف رشیدالدین فضل‌الله که این کتاب را از روی نسخهٔ کتابخانهٔ ملک ویراسته و چاپ کرده در مقدمهٔ خود نوشته است: «در کتابخانهٔ سلطنتی ایران نسخه‌ای بسیار نفیس و شاهانه از *لطایف‌الحقایق* محفوظ می‌باشد که مرحوم دکتر بیانی آن را در مجلهٔ مهر (سال ۸) معرفی کرده‌اند. نگارنده برای تهیهٔ عکسی از این نسخه به کتابخانهٔ مزبور مرجوع نمودم ولی متأسفانه نه تنها اجازهٔ عکس‌برداری داده نشد بلکه به رؤیت نسخه در خود کتابخانه نیز موفق نشدم».[4]

نیز در مصاحبه‌ای با آقای سلیم نیساری به مناسبت چاپ جدیدی از دیوان حافظ به تصحیح وی که برای انتشار آماده می‌شود، می‌خوانیم: «از نظر قدمت تاریخ کتابت و نسخه‌ای کامل یا نسبتاً کامل هنوز نسخهٔ ایاصوفیه (مکتوب به سال ۸۱۳ هـ) قدیم‌ترین متنی است که در اختیار دارم».[5]

مرحوم مینوی در دنبالهٔ سلسله گزارش‌های خود از کتابخانه‌های ترکیه نوشته است: «کتبی که کماینبغی کاملاً مورد استفاده نباشد، تحت نظم و ترتیبی معین و معقول آنها را نیاراسته باشند، فهرست حاوی اوصاف و خصوصیات آنها ننوشته و در دسترس طالبین نگذاشته باشند و شخص یا اشخاصی که مأمور حفظ و صیانت آنها هستند از طریق رهبری و رهنمایی خویش آن کتب را جان‌دار و فایده‌بخش ننمایند، انبار کتابی مرده است... عبارتی را که خواندید ده ـ پانزده سال پیش ازین از کتابی به زبان انگلیسی نقل کرده بودم... فقط به مثالی اکتفا می‌کنم: نزدیک به هفتصد مجموعه و کتاب خط از نسخه‌های ترکیه توسط این

---

1. Edinburgh 2. Royal Asiatic Society

۳. بنگرید به مأخذ زیر: Basil Gray, *The world History of Rashid al-Din: A Study of the Royal Asiatic Society Manuscript* (London: cover, 1975).

۴. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *لطائف‌الحقایق*، به کوشش غلامرضا طاهر (تهران: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۷)، ص ۱۰.

۵. *نامهٔ فرهنگستان*، س ۳، ش ۴ (زمستان ۱۳۷۶): ۱۴۳ ـ ۱۴۵.

بنده برای دانشگاه تهران و مقداری به دلالت بنده برای کتابخانهٔ ملی ایران عکس گرفته شد و برادران ترک ما در این راه یاری کردند و امروز مقداری از آن کتاب‌ها طبع و نشر شده است[۱]. یک نفر از استادان عالی‌قدر و دنیاشناس ترکیه، آقای پروفسور زکی ولیدی طُغان، سه سال پیش از این به دعوت دانشگاه تهران برای کنگره‌ای بین‌المللی به تهران آمده بودند و در کتابخانه‌ای که مالک نیکونفس آن اعلام داشته است که آن کتب وقف و مال عموم است به کتابی برخوردند که از هشت صفحهٔ آن عکسی طلب کرده و تقاضایی مشعر بر این طلب توسط دانشگاه تهران فرستادند. بعد از سه ماه نامه‌ای رسمی و نمره‌دار از ریاست بزرگوار دانشگاه به ایشان رسید حاکی از این که مدیر کتابخانه اجازه نداد از این هشت صفحه عکس گرفته شود.

«از کتابِ تاریخ دیگری در همان کتابخانه یک تن از استادان آلمانی چهار سال است فیلمی می‌خواهد و آقای مدیر به این بهانه که می‌خواهم آن را طبع کنم فیلم نمی‌دهد. مالک کتاب (به فرض این که ملک شخصی باشد) مالک جلد و کاغذ آن است نه مالک مطالب آن... کتبخانه‌ای که از مندرجات نسخه‌های محفوظ در آن طالبین استفاده نتوانند کرد با انبوهی خشت و سنگ تفاوت ندارد. کتاب تا چاپ نشده باشد در خطر تلف و تباهی و نابودی است... در کتابخانه‌های دنیا سعی می‌کنند از کتاب‌هایی که نسخه‌های آن کمیاب است، ولو کتاب چاپی نادر، عکس و فیلم تهیه کنند و در دسترس اهل طلب بگذارند... بعد از این که فیلم‌ها و عکس‌ها در کتابخانه‌ای جمع شد فهرستی از آنها باید منتشر کرد و به هر شخص و مؤسسه‌ای که بخواهد به خرج خود آنان نسخه باید داد و تشویق باید کرد که آن کتب را مطالعه نمایند و مقابله و تصحیح کنند و منتشر سازند و از انحصار اشخاص بخیل و

---

۱. دریغ و درد که این مجموعهٔ نفیس عکس نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های ما سرنوشتی غم‌انگیز یافته است. در مطلبی با عنوان «گزارش» در فصلنامهٔ *گلستان*، ش ۱، س دوم (بهار ۱۳۷۷)، ص ۱۴۷، چنین می‌خوانیم: «با کمال تأسف به دلیل وضعیت نامناسب مخازن نگهداری این منابع نفیس و بی‌نظیر و گرما و سرمای شدید ایام سال، بیش‌تر میکروفیلم‌ها که از کتاب‌های نادر داخل و خارج تهیه شده و دیگر به اصل آنها دسترسی نیست ــ چون بعضاً مجموعه‌های شخصی بوده و به علل مختلف متفرق و پراکنده شده یا از بین رفته ــ فاسد و غیرقابل استفاده شده است. «به عنوان مثال چهل سال پیش مرحوم مجتبی مینوی در حدود یک هزار حلقه میکرو فیلم از کتاب‌های خطی در ترکیه برای کتابخانهٔ مرکزی تهیه کرد که در حال حاضر اساتید و دانشجویان اهل ترکیه برای مطالعه و گرفتن تصویر از آنها به ایران می‌آیند اما به علت عوامل مذکور قابل تصویربرداری و استفاده نیست».

مَنّاع‌للخیر معُتَدٍ اثیم بیرون آورند.

«هر کس که از نشر کتابی مانع شود مرتکب قتل مؤلف آن شده است و به کلیهٔ نسل‌ها... از امروز تا آخر دنیا زیانی جبران‌ناپذیر وارد آورده است».[1]

مرحوم مینوی آن‌گاه به معرفی «مجموعه‌ها» می‌پردازد: مراد از مجموعه «کتبی است که در آنها از سه و چهار گرفته تا صد و هشتاد و دویست کتاب و رساله جمع آمده است و بسیاری از این کتب و رسایل تاکنون مجهول و نایاب بوده است... در ترکیه از این قبیل مجامیع فراوان است... در مساجد و مدارس قدیمی مرسوم بود اوراق پراکندهٔ کتبی را که شیرازهٔ آنها گسیخته و از صورت کتابی بیرون آمده و از حیّزانتفاع ساقط شده بود در پشتکی روی هم می‌ریختند، تا نام خدا و کلام خدا، اگر در این اوراق باشد، پایمال نگردد. اوراقی را که در یک چنین پشتکی روی هم انبار شده بوده است برداشته‌اند و کیف ما اتّفق، کوچک و بزرگ، فارسی و عربی و ترکی، قدیم و جدید، دسته دسته پهلوی هم گذاشته‌اند و با جوال‌دوز چهار سوراخ در کنارهٔ آنها کرده و نخ محکمی از سوراخ‌ها گذرانیده و هر دسته را در یک جلد کرده‌اند و سی چهل تا از این مجموعه‌ها فراهم آورده‌اند».[2] (سپس ۷ مجموعهٔ ایاصوفیه را که برای دانشگاه تهران عکس آن گرفته شده معرفی کرده است).

در فهرست عکس‌های موجود در کتابخانهٔ مینوی، ذیل ردیف ۲۱۶ و ۲۱۷ از مثنوی معنوی، دفتر ۱ و ۲، از موزهٔ مولانا در قونیه با شمارهٔ ۵۱ (۲ / ۱۴۳)، و ذیل ردیف ۲۱۸ از مثنوی معنوی، دفتر ۵ و ۶، از همان موزه (ش ۱۴۲۹) یاد شده[3] که نمودار سهولت دسترسی به کتاب و عکس گرفتن از آن است. در همان فهرستواره از عکس‌هایی از نسخه‌های موجود در کتابخانه‌ها یا مجموعه‌های ترکیه مانند توپقاپی سرای (یا طوپقپو سرای)، مجموعهٔ احمد ثالث، کوپرولو احمد، شهید احمد پاشا، ایاصوفیا، عزّت، قویون اوغلو، موزهٔ مولانا، اونیورسیته، فاتح، لاله‌لی اسماعیل، بایزید عمومی، سلیمانیه لاله‌لی، اسعدی افندی، افیون قره‌حصار، نور عثمانیه، عاشر افندی، قونیه و... نام برده شده است.

---

۱. مجتبی مینوی، «از خزاین ترکیه (۳)» *مجله دانشکده ادبیات*، س ۸، ش ۳ (فروردین ۱۳۴۰): ۱-۴.

۲. همان‌جا.

۳. فهرستوارهٔ کتابخانهٔ مینوی و کتابخانهٔ مرکزی پژوهشگاه، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار (تهران: پژوهشگاه ۱۳۷۴).

مبحث ذخایر مکتوب فارسی محفوظ در ترکیه بی‌ذکری از گنجینهٔ عظیم و گران‌قدر اسناد فارسی در آن دیار ناقص خواهد بود. آقای دکتر محمدرضا نصیری، استاد دانشگاه پیام نور و رییس پیشین فرهنگستان زبان و ادب فارسی، که خود دانش‌آموختهٔ ترکیه است، در مجلسی به دعوت دانشگاه کیوتو در ۲۳ ژانویه ۱۹۹۹ (۳ بهمن ۱۳۷۷) به معرفی منابع و اسناد تاریخی ایران، محفوظ در سه گنجینهٔ مهم اسناد در ترکیه، موزهٔ توپقاپی سرای، بایگانی صدارت عثمانی و کتابخانهٔ فاتح در استانبول پرداخت و یادآور شد که در بایگانی صدارت عثمانی ۱۵۰ میلیون سند تاریخی نگاه‌داری می‌شود و این‌جا جدا از توپقاپی سرای، مهم‌ترین گنجینهٔ اسناد است. کثرت اسناد تاریخی مربوط به ایران، محفوظ در مخازن ترکیه به اندازه‌ای است که فقط از اسناد موجود در توپقاپی سرای می‌توان برروی هم ۴۰ مجلّد ۵۰۰ صفحه‌ای (تاریخ پیش از صفویان ده جلد، صفویه بیست جلد و ادوار پس از آن ده جلد) مدوّن و منتشر نمود.

گنجینهٔ توپقاپی سرای و یک پیشنهاد

کار هیئت دانشگاهی تحقیق هنری ژاپن در استانبول (در اسفند ۱۳۷۷) بررسی آثار خوش‌نویسی و مینیاتور محفوظ در موزهٔ توپقاپی سرای، و به ویژه مرقّع‌های نفیس این گنجینه بود. هیئت ژاپنی با تدبیر و تدارک فراوان و همراه داشتن تازه‌ترین وسایل عکس‌برداری دیجیتال و کامپیوتری، که همچون جعبه‌های جادو مهمانداران ترک را شگفت‌زده می‌کرد، آراسته و مجهّز آمده بودند. در خزینهٔ اوقاف توپقاپی سرای بیش‌تر از صدها دسته یا مجموعهٔ مرقع در هزاران برگ نگاه‌داری می‌شود، که از آن میان چهار مجموعهٔ مرقع به نام «سرای مرقع» خوانده می‌شوند و عبارت‌اند از: مرقّع بایسنغری، مرقع بهرام میرزا و دو مجموعه مرقع سلطان یعقوب. گویا هر یک از این مجموعه‌ها بیش از یکصد برگ دارد. نظر هیئت ژاپنی این بود که این چهار مجموعه مرقع را بررسی و مقدمتاً از آن عکس‌برداری کنند، امّا ـ نظر به کثرت اوراق مجموعه‌ها ـ خانم چاقمن، رییس موزه، پیشنهاد کرد که فعلاً به دو مجموعه مرقع سلطان یعقوب بپردازند.

در «خزینه» توپقاپی سرای (چنان‌که ترک‌ها آن را می‌نامند) کتاب‌های نفیس و آثار گران‌قدر میراث فرهنگ ایران و اسلام بسیار است و از آن میان *قرآنهایی* به خط یاقوت

مستعصمی، جزوی از *قرآن* به خط عثمان‌بن ورّاق و *خمسهٔ نظامی* تحریر شد، *اربعین جامی* که در دورهٔ آق‌قوینلو و در شیراز با تذهیب و به خط شاه محمود نیشابوری (شاگرد سلطانعلی مشهدی)نگاشته شده است، مرقّعات ساختهٔ استادان عثمانی (از آن میان شیخ حمدالله ــ اواخر تیموریان تا اوایل صفوی ــ) و نیز نسخهٔ *قرآن* مجید معروف به *قرآن عثمانی* (که سلطان عثمانی همیشه پیش خود داشت و می‌گفتند همان نسخه‌ای است که عثمان جمع آورده بود) نیز در این خزینه قرار دارند.[1]

هیئت ژاپنی به سرپرستی خانم میناکو میزوُنو محقق هنر تذهیب و نگارگری عثمانی، در یک ماهی که در کنار گنجینهٔ هنری توپقاپی سرای سرگرم کار بود از حدود دویست برگ مرقع، که بیش‌تر آمیزه‌ای از خط و تذهیب و مینیاتور بود، عکس برداشت. این نمونه‌ها را پس از بررسی هنرشناسانه و خواندن خطوط آن، که بیش‌تر از اشعار فارسی است، به احتمال در مجموعه‌ای برای چاپ آماده خواهند کرد.

* * *

فرق است میان شاهان کوردل و بی‌مایهٔ قاجار که فقط گهگاه و از سر تفنّن کتابی می‌خواستند و کتابخانه و کتابداری در فرهنگ آنها کم‌تر جایی داشت و سلاطین عثمانی که با همت و شوق و بذل زر و سیم نسخه‌های نفیس و متون ارزنده و نمونه‌های والای تذهیب و مرقّع و مینیاتور را می‌یافتند و در خزانه خود گرد می‌آورند و مشوّق و حامی هنرمندان خوش‌نویس و کتاب‌آرا بودند. امروزه هم پیداست که وارثان این مجموعهٔ نفیس و گران‌بها آن را قدر می‌دانند و در نگاهداشت آن می‌کوشند. فراز و نشیب‌های سیاسی و اجتماعی و دست به دست شدن ثروت‌های ملی هم در این سه ربع قرن در آنجا به هرج و مرج نینجامیده و چندان زمینهٔ آسیب و چشم زخمی به گنجینه‌های هنری و فرهنگی را پیش نیاورده است. امّا زمانه به قول قدما «گَرد گردان» است و اطمینانی به ثبات احوال در این دنیای آشفته نیست. اگر هم خِرَد بر هوای نفس و انصاف بر طمع همیشه پیروز باشد و گنجینه‌های فرهنگی به آفات ساختهٔ دست بشر از دست برود، باز دست طبیعت را کسی نخوانده و «دیوان قضا خط امانی» در برابر آفات زمینی و آسمانی مانند زلزله و سیل و آتش... به کسی

---

۱. شرح نفایس خزینه توپقاپی سرای از قول دوست هنرشناس ایران‌پژوه، آقای یوشی‌فو ساسه‌کی، مدرس ایران‌شناسی دانشگاه‌های کِی‌ئو و توءکای ژاپن، نقل شد.

نداده است.

در زمانه‌ای که در این گوشهٔ دنیا دولت‌ها مشغلهٔ خاطر مهم‌تری دارند که همانا، حفظ قدرت به هر قیمت است و در آن سوی جهان گنجینه‌داران خصوصی حتی معتبرترینشان مانند انجمن سلطنتی آسیایی برگ‌های کتابی نفیس و منحصر به فرد را به حراج می‌گذارند و مجموعه‌دار دیگری *شاهنامهٔ* نفیس بایسنغری را برگ برگ و پریشان به دست سوداگران بازار هنر می‌سپارد، حمایت و حفاظت این گنجینه‌های یگانهٔ فرهنگی و هنری تنها کار یک دولت نیست و باید سازمانی بین‌المللی با برنامه‌ریزی درست و دقیق گسترده متولّی این مهم شود و بیندیشد که چه تدبیر باید کرد که مثلاً نسخهٔ منحصر به فرد تاریخ عالم *جامع‌التواریخ* در این کتابخانهٔ آسیایی از دست نرود و اگر هم روزگاری بر اثر عواملی بیرون از اختیار عاقلان بشر آسیبی به آن رسید، عکسی و تصویری از آن در جایی دیگر و در مخزنی مطمئن محفوظ باشد. دستگاهی که بیش و پیش از هر مرجع دیگر صلاحیت و مسئولیت این کار را می‌تواند داشته باشد یونسکو، سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد، است که جادارد با همکاری اعضای فهمیده و فرهنگ آشنای خود برنامه‌ای حساب شده برای تضمین دوام و بقای نفایس منحصر به فرد کتابخانه‌ها تدبیر و اجرا کند. خوشبختانه پیشرفت فناوری کامپیوتر و ضبط رایانه‌ای این کار را بسیار آسان‌تر، دقیق‌تر و مطمئن‌تر ساخته است و می‌توان انبوهی از کتاب‌ها و مراجع مکتوب و مصوّر را در حافظه و دیسکت‌های کم حجم رایانه با کیفیت بسیار خوب و نزدیک به اصل سپرد و در مخازن ایمن نگاه داشت. به این ضرورت باید دلسوزانه و آینده‌نگرانه اندیشید و تا دیر نشده و شمار بیش‌تری از این آثار از میان نرفته است، کاری بایسته کرد.

نمایشگاه آیینه در توپقاپی سرای

موزهٔ توپقاپی سرای منتخبی از آثار محفوظ در گنجینهٔ سرشار خود را در گالری‌هایی در تالارهای دوسوی صحن میانی این مجموعه به تناسب و تقسیم موضوعی به نمایش گذاشته است. در یک سوی محوّطه، مقابل دروازهٔ ورودی زیبای آن، دبیرخانهٔ توپقاپی سرای است که تالارهای آن را با وسایل قدیمی، میز و صندلی‌ها و جاکتابی‌ها و جعبه آینه‌های عتیقه و نفیس زینت داده‌اند. در سوی دیگر این محوطه بنای کوچکی است با تالار مخصوص

خواندن نسخه‌های خطی، که راهی هم به مخزن کتابخانه دارد. باریکه راهی از کنار این‌جا به بنای بازمانده از حرم‌خانه یا اندرونی سلطان عثمانی می‌رود. به لطف خانم چاقمن، رییس موزه، یکی از کارمندان کتابخانه همراهم شد و بخش‌ها و غرفه‌های این بنا را نشان و شرح داد. حال و هوای این‌جا غم‌انگیز می‌نماید و طرح و ترکیب آن با آثار حضور انبوه غلامان زنگی و خواجگان، غرفه‌های خیل زنان سلطان و سوگلی‌ها و عمارتی خاص مادر او، داستان‌های رقابت‌ها و کینه‌ها و هوسرانی‌ها بر روی هم زندگی اندوهبار زندانیان حرم را در اندرونی شاهان قاجار به یاد می‌آورد.

در یکی از تالارهای این موزه یادگارهای بسیاری را، بازمانده از پیامبران، از عصای حضرت موسی گرفته تا کلاه داوود نبی، می‌یابیم که به ظاهر آثاری است که امپراتوران عثمانی از گنجینه‌های سرزمین‌هایی مانند شام و مصر و حجاز و بین‌النهرین در این‌جا گرد آورده‌اند.

در کنار این نمایشگاه دایمی میراث فرهنگی و هنری، نمایشگاهی کوتاه مدت نیز در یکی از تالارها ترتیب یافته بود با موضوع «نقش آیینه در آثار هنری» آیینه‌ای که در قدیم در آسیای صغیر معمول بود، چنان‌که در شرق آسیا (چین، کره و ژاپن) نه از آبگینهٔ سیماب کشیده بر پشت آن، که از فلز ساخته می‌شد و زیبایان روی خود را در فلز صیقل داده شده می‌دیدند.

در آسیای خاوری، چینیان پیش‌تر از همه و بهترین آیینه‌ها را ساختند. نمونه‌های بسیار از این آیینه‌ها، ساختهٔ چند هزار سال پیش، که در چین ساخته شده و «با کاروان حلّه» به ژاپن رسیده در این‌جا به دست آمده است. دهخدا در لغت‌نامه خود ذیل مدخل «آیینهٔ چینی» نوشته است: «آیینه‌ای از فولاد جوهردار. آیینه از مس و نقره و برنج (تحفه)، ظاهراً آینهٔ حلبی نیز همین است. سجنجل (زمخشری)، آیینه که از تل یا تال سازند (برهان‌ها) و فرّخی در وصف روی معشوق گفته است:

همی بنفشه دمد زیر زلف آن سرهنگ   همی بر آینهٔ چینی اندر آید زنگ

آیینه‌های چینی بیش‌تر دایره شکل است با دسته‌ای. پشت این آیینه‌ها هم نقش و نمایی ریخته شده از فلز یا اثری از هنر طلاکوبی و صدف نشانی است. بیش‌تر، همین نقش و نگارهای پشت آیینه (اکثراً نگارهٔ اژدها یا تصاویر داستانی یا گل و شکوفه و طرح‌های

هنری دیگر) است که قدر و قیمت آن را معین می‌کند.

در آسیای صغیر هم آیینه‌های فلزی می‌ساختند و «آیینهٔ رومی» به ظرافت و نفاست معروف بود. در نمایشگاه آیینهٔ توپقاپی سرای جز آیینه‌های فلزی با طرح‌ها و نقش‌های گونه‌گون، بیش‌تر کتاب‌ها و مینیاتورها و جعبه‌ها با نقش آیینهٔ رومی یا چینی (در صحنه‌های داستانی، به خصوص زیبارویان آینه به دست یا نشسته در برابر آینه) به نمایش درآمده و این کتاب‌ها عمدتاً دیوان‌های شاعران پارسی‌گوی یا صحنه‌هایی از داستان‌های آثار ادب پارسی بود که چند شعری هم در کنار یا میان نقش و تذهیب یا بر جعبه‌های با نقش آیینه (دُرج یا جعبهٔ گوهر) دیده می‌شد. این نمونه‌ها تلفیقی از شعر و ادب و هنر کتاب سازی ایران و صنعت آیینه سازی روم را نشان می‌داد.

دهخدا یک‌جا آیینه را «آهن مصقول و آهن پرداخت کرده و (نیز) شیشه و بلور پشت بزیبق کرده که صُور اشباه خارجی در آن افتد» معنی کرده و این دو بیت را از فردوسی یاد کرده است:

فرستاد از آن آهن تیره رنگ — یکی آینه کرده روشن ز زنگ
سکندر نهاد آینه زیر نم — همی بود تا شد سیاه و دژم

هم او در معنی «آینهٔ رومی» نوشته: «آینهٔ فلزی، آینهٔ حلبی، سَجَنجَل»، و این بیت فرخی را شاهد آورده است:

آب گویی از آینهٔ رومیست — بر سرش برگ چون بر آیینه زنگ

و «آیینه‌زدای» را آیینه‌افروز و پرداخت کنندهٔ آینه معنی کرده است.

گویا آیینهٔ چینی یا رومی (فلزی) را با خاکستر صیقل می‌دادند، و ازین‌رو تضاد میان آیینه و خاکستر (روشنی و تیرگی) از تصویرهای رایج شعری تا دورهٔ صفویان بوده است. در دیوان بیدل دهلوی، شاعر آیینه‌ها، می‌خوانیم:

دیوانهٔ جمال تو ارنیست از چه روُ
جوهر کشیده سلسله در پای آینه
صحبت روشندلان اکسیر اقبالست و بس
آب پیدا می‌کند خاکستر اندر آینه

کیست دل کز جلوهٔ طاقت گدازش جان بَرَد
حسرت این‌جا می‌شود خاکستر اندر آینه
تا جدا افتاده است از دولت دیدار تو
می‌زند مشاطه خاکستر به چشم آینه

صائب هم در اشاره به احوال روزگار خود گفته است:

رو به هند آوردن ایرانیان بی‌وجه نیست روزگار آینه را محتاج خاکستر کند

شاعرِ ناشناخته نیز در قطعه‌ای آمده در *نزهةالمجالس*[1] از آینه و آهن تعبیری ساخته است:

بی‌زر، بتِ من کجا سر من دارد کان آینه روی دل چو آهن دارد
در آینهٔ روی بتان خوش نگرد چون آینه هر که وجه روشن دارد

تعبیر زنگ و آینه، تصویر شاعرانهٔ دیگری است، چنان‌که در این شعر بیدل:

نور دل خواهی، به فکر ظاهر آرایی مباش
جوش زنگار است و بس نقش و نگار آینه

و از ناصرخسرو است (به نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل آینه):

چرخ کبود مانده بر او ابر جای جای چون برزدوده آینه بر جای جای زنگ

آیینهٔ رومی را، به خصوص برای همراه داشتن، در پوششی پارچه‌ای یا نمدین می‌نهادند. در داستان مثنوی، پیامبر به زید که می‌خواست اسرار عیان کند هشدار داد که:

آینهٔ تو جست بیرون از غلاف (دفتر اول /۳۵۵۹)
و آینهٔ درکش در نمد آیینه را (دفتر اول، ۳۵۶۶)[2]

موسیقی ترک و میراث ایران

شبانگاه چهارشنبه ۳ مارس ۱۹۹۹ (۱۲ اسفند ۱۳۷۷) در میان سفر پنج روزه به آناتولی، کاروان کوچک در مهمانخانه‌ای در کاپادوچیا[3] منزل داشت و ساعت‌های فراغت شب، فرصتی بود برای دیدن برنامه‌های تلویزیون ترکیه. آن شب از ساعت ده از شبکهٔ یک

---

۱. جمال خلیل شیروانی، *نزهةالمجالس*، به کوشش محمد امین ریاحی. (تهران [بی‌نا]: ۱۳۶۴)، ص ۴۱۲.
۲. مولوی، مثنوی معنوی، به کوشش دکتر محمد استعلامی (تهران: زوار، ۱۳۷۵).
3. Cappadocia



تصویر ۲۱. نمای بیرونی کاروانسرای سنگی مُسَقَّف

تلویزیون برنامهٔ موسیقی بسیار دلنشینی پخش شد که در آن هیئت نوازنده‌ای آراسته و پرشمار آواز خوانندگانی را که پیدا بود از معاریف هنر ترکیه‌اند همراهی می‌کردند. در بخشی از آن، گوینده اعلام کرد که آوازی جمعی با آهنگی در مقام اصفهان می‌خوانند. این مجلس ترانه و آواز، به ظاهر برای تجلیل از موسیقیدانی به نام، استاد علاءالدین یواشچه که رهبری این ارکستر را نیز داشت، برگزار می‌شد و هر کدام از خوانندگان پس از پایان آواز خود به سنت شرقی با تنظیم و دست‌بوسی نسبت به این استاد موسیقی ادای احترام می‌کردند. ترکیب این برنامه، قطعه‌هایی که اجرا می‌کردند و حال و هوای آن بسیار دلنشین بود، خاصه که نوا و ترنّم موسیقی ایرانی از آن می‌تراوید. در فرصتی که فردای آن شب پیش آمد، از رانندهٔ کاروان گشت که مردی خونگرم و پرمهر و اهل دل می‌نمود دربارهٔ این برنامه پرسیدم، گفت که این گروه موسیقی ملی ترکیه بوده که کار آن در سطح بالا، وزین و علمی است و پرفسور علاءالدین یواشچه نیز در عرصهٔ این هنر از ناموران است و بسیاری از ساخته‌های او را در کتابی پرخواستار که مجموعهٔ ترانه‌های محبوب و معروف معاصر است[1]

1. Ismet Özogus, *Inci Yayincilik* (Istanbul, 1998).

می‌توان یافت. این کتاب را همسفر صاحب‌دل همراه داشت، آورد و نشان داد و به رسم شرقی اصرار داشت که پیشکش کند. گفتم آن را در استانبول خواهم جست. به این‌جا که بازگشتم و باز سراغ «صحافلر چارسوُسی» (چارسوق صحافان یا بازار کتاب‌فروشان) رفتم، آن را یافتم. مجموعه‌ای از ترانه‌های ترکی است که به ردیف الحان، نوارها یا دستگاه‌های موسیقی (در ترکیه «مقام» می‌گویند) فصل‌بندی شده است. نام این نواها یا دستگاه‌ها را به ترتیب یاد شده در این دفتر ترانه‌ها، که خود نموذار تأثیر موسیقی ایرانی و زبان فارسی در این پهنه از جهان است، در این‌جا می‌آورم: عشق‌افزا، بسته‌نگار، بیاتی، بیاتی عَربان، دلکش‌آوران، دوگاه، فَرَح‌افزا، فرحناک، گردانیه، گلزار، حجاز، حجازکار، حسینی،... کردی، ماهور،... نوا، نهاوند، نیکریز، نیشابور، نیشابورک، راست، رهاوی، صبا، صبازمزمه، سه‌گاه، سلطانیه‌گاه، سوزدل، سوزدلارا، سوزناک،... شهناز،... شوق‌افزا، طاهر،... عشاق، یگاه، زاول...

یکی از دلایل جاذبهٔ شعر مولانا هم افسون موسیقایی آن است. به گفتهٔ استاد حسین نصر: «اگر دیوان کبیر، بزرگ‌ترین گنجینهٔ عروض شعر فارسی است که در آن بیش از پنجاه قاعدهٔ عروضی به کار برده شده است. دلیلش هماهنگی روح مولاناست با موسیقی شعر عالم غیب، که اوست مفسّر بی‌همچونِ این عالم».[1]

چند نکته در پایان سخن

چندی پیش یکی از دیپلمات‌های بلندپایه ژاپنی که مردی نکته‌بین و برخلاف سنت معمول این دیار، روشن‌گوی و صریح می‌نمود، در مجلسی به مناسبت سخنی که در میان بود می‌گفت: «ژاپن، استرالیا و ترکیه وجه مشترکی دارند. در این که هر سه میان اروپا و آسیا یا غرب و شرق سرگردان بوده‌اند. در ژاپن از همان آغاز نهضت تجدد در سال ۱۸۶۸ بحثی تند و سخت درگرفت که ژاپن باید آسیایی بماند یا غربی بشود. سرانجام هم در تمدن مادی هم‌پایهٔ غرب شد و رسم و راه خاوری یا آسیایی خود را هم کم‌وبیش نگه‌داشت. هر چند که امروزه در همهٔ وجوه حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، خود را با اروپا هم‌طراز می‌بیند و

---

۱. سیدحسین نصر، «چرا مولانا و چرا اکنون (به مناسبت مجلس بزرگداشت مولوی)»، *گلستان*، س ۲، ش ۲، (تابستان ۱۳۷۷): ۲۴.

با ممالک غربی مقایسه می‌کند.

استرالیا که پایه و مایهٔ کشور و دولت نوبنیاد را غربی و اروپایی می‌دید، خود را تافته‌ای جدا بافته از آسیا می‌دانست. امّا در این چند دههٔ گذشته که اروپاییان او را کم‌تر به صفوف خود راه دادند، درسی گرفته است و تلاش دارد که از آسیا هم مانده نشود.

ترکیه که تاریخ و تمدن و اندیشهٔ آسیایی دارد، به یاد سال‌های گسترش امپراتوری عثمانی در شرق اروپا و بالکان هنوز در هوای اروپایی بودن مانده و با این‌که آن شکوه و پایگاه دیگر به تاریخ پیوسته، چنین می‌نماید که یک پایش در اروپا و یک پایش در آسیاست».

در نقشهٔ گردشگری ترکیه، با عنوانِ Turkey Tourist Map, Ministry of Tourism, General Directory of Information در بخشی زیر عنوان «ترکیه در اروپا»[1]، خاک ترکیه را به رنگ صورتی و جزیی از اروپا نموده و فاصلهٔ آن را با پایتخت‌های اروپایی یاد کرده است.

* * *

در آخرین روز اقامت در استانبول، با گشت یک روزه‌ای که اعلام کرده بودند. گشت و گذاری دارد در بخش آسیایی و اروپایی این شهر، همراه شدم. بیش‌تر وقت صبح به گشت آزاد در بازار مصری‌ها که پیش‌تر هم دیده بودم و معطلی در قایقی که بر بُسفُر شناور می‌شد، به سر آمد. سپس در اتوبوسی نشستیم که از پل بلند روی بُسفُر گذشت و در خیابان ساحلی بخش شرقی (آسیایی) شهر راند و با تماشای «بیگلربیگی سرای»، آخرین کاخ سلطان عثمانی، و یک ساعتی وقت‌کُشی در چایخانه‌ای در بلندی‌های ساحلی به پایان وقت نزدیک شدیم. آخرین بخش برنامه، دیدار از نمایشگاه فرش بود که همهٔ اهل گشت (بیش‌تر اروپایی‌ها) یک صدا اعلام انصراف کردند، چه می‌دانستند که فروشگاهی است به نام نمایشگاه. در این چند ساعت، راهنمای نسبتاً جوان ترک که می‌گفت چند حرفه را آزموده و سرانجام در کار راهنمایی جهانگردان جا افتاده است، بارها گفت که در بخش غربی استانبول منزل دارد و بنابراین اروپایی به شمار می‌آید. بسیاری از کسانی که در شهر و نمایشگاه‌ها و در راه سفر به آنها برمی‌خوریم به این مایه مباهات دارند.

* * *

1. Turkey in Europe

سفیر ترک در توکیو به تازگی در مصاحبه‌ای (در روزنامه یُورمیوری، ۷ مه ۱۹۹۹) گفته است که مایه‌های فرهنگی مشترکی میان ژاپن و ترکیه هست و نیز همگونی‌هایی میان زبان‌های ژاپنی و ترکی: این هر دو زبان به احتمال از ریشهٔ اورال ـ آسیایی واحدی‌اند. وی از نظریه‌ای هم یاد کرده است که برابر آن نیاکان این هر دو قوم (ترک‌ها و ژاپنی‌ها) از جایی در آسیای میانه برخاسته‌اند.

گفتنی است که ترکیه تلاشی در جذب گردشگران ژاپنی دارد و به گفتهٔ سفیر ژاپن در ترکیه، در سال ۱۹۹۸ حدود ۸۳ هزار گردشگر ژاپنی به ترکیه رفته‌اند.

* * *

یکی از استادان روزگار دیدهٔ ژاپنی، که سال‌ها در ایران و ترکیه تحقیق کرده است، به نگارنده می‌گفت این دو کشور در مقام مقایسه به ترتیب مانند کانسای[1] و کانتو[2] در ژاپن هستند (کانسای منطقهٔ تمدن قدیم ژاپن، که شهرهای کیوتو، اوساکا و نارا در پهنهٔ آن جای دارد و کانتو در شرق ژاپن به مرکزیت توکیو). در کانسای، تمدن قدیم و بافتِ آن تودرتو و پیچیده است، امّا در کانتو مردم یکنواخت و ساده‌اند. کانسای محل «هِی‌که»[3] و کانتو مقرّ «گنجی»[4] است (دو خاندان بزرگ هی‌که و گِنجی در قرون میانه دیر زمانی بر سر قدرت کشمکش داشتند، تا آن که گنجی چیره شد. داستان‌های تاریخی بسیاری دربارهٔ کشاکش‌های آنان نوشته‌اند). برای نمونه، در کیوتو، مهد تمدن قدیم ژاپن، میزبان یا کسی که به او برمی‌خوریم می‌گوید: «ئوچازُوکه» (چای بفرمایید) که تعارف محض است و اگر بپذیریم نشان آداب‌ناداني ما.

یونان در نقشهٔ ترکیه «یونانستان» نوشته شده است و همچنین گرجستان و ارمنستان همچنین (با پسوندِ «سان») و نیز بلغارستان که ترکیه با آن هم مرز است.

زبان فارسی در زندگی مردم و در شهر و روستا همه جا زنده و برجاست. پس از زیارت مزار مولانا، به ناهارخانه‌ای میان راه رسیدیم. سر در آنجا نوشته بود Kirazli Bahcli و راهنما گفت که همان «باغچه گیلاس» است. نزدیک فرودگاه ازمیر از نمایشگاه لباس‌های چرمی دیدن کردیم که نام آن را Kulbery Leather گذاشته بودند و در برابر پرسشم گفتند

---

1. Kansai
2. Kanto
3. Heike
4. Genji

که کلمهٔ اول این نام همان «کلبه» فارسی است.

به شهر کوچک چاووشین که رسیدیم، راهنما گفت مردم این‌جا عادت دارند در روزهای آفتابی زمستان سینه‌کش دیوار بنشینند و وقت بگذرانند و پی کاری دیگر نمی‌روند. عیان هم بود و حاجت به بیان نداشت و یاد رسم باستانی روستاهای خودمان را زنده می‌کرد.

* * *

رییس «خزانه» یا موزهٔ توپقاپی‌سرای در عذرخواهی برای معطلی مهمانان و شکایت از کارمند دیرفهم و کندکارش که متنی (جواز دسترسی گروه تحقیق به منابع کتابخانه) را چند بار برد و آورد تا آنچه را که از او خواسته شده بود کم و بیش درست بنویسد و تحویل بدهد، همان اصطلاح آشنای ایرانی‌ها را گفت که «از یک گوشش می‌گیرد و از گوش دیگر بیرون می‌کند» یا به اصطلاح «یک گوشش در است و گوش دیگرش دروازه».

* * *

راهنمای گشت چند روزه آناتولی که جوانی خونگرم بود و با چند زبان آشنایی داشت، مجله‌ای نشانم داد با عنوان *Focus (Dunyayi Kesfetmek va anlamak icin)* (برای کشف و فهم دنیا) شمارهٔ سپتامبر ۱۹۹۸ (Fylül, 1998) که روی جلد را به تصویر حسن صباح اختصاص داده بود و مقالهٔ بالابلندی با عکس‌هایی از الموت و قلاع اسماعیلیان، دربارهٔ اهل این فرقه (حشاشین) داشت، همراه معرفی چند کتاب دربارهٔ اسماعیلیان که از انگلیسی یا بعضاً از فارسی به ترکی ترجمه شده است (از آن میان کتابی بود از فریدون صاحب جمع باعنوان *داغین شیخی، حسن صباح* به معنی رهبر کوهستان *حسن صباح*).

* * *

در بیگلربیگی سرای، قصر سلطان عبدالحمید دوم، برکنارهٔ آسیایی (شرقی) بسفر که پادشاه مغرول عثمانی سال‌های نومیدی خود را در آن گذراند و اکنون موزه‌ای است با خدم و حشم یادآور روزگار رونق آن، در اتاق ناهارخوری خانوادگی سلطان، راهنما میز بلند و صندلی‌های دور آن را که زیبا و مزیّن بود نشان داد و گفت که ساختهٔ دست خود سلطان است که به کار نجاری دلبستگی داشت. دربارهٔ این پادشاه عثمانی، که روزگار او با دورهٔ بحران و قیام ترک‌های جوان مصادف شد، اشاره‌هایی خواندنی در *روزنامهٔ خاطرات* عین‌السلطنه یافتم که بخشی از آن در زیر می‌آید:

«(۷ محرم ۱۳۳۱ هـ ق) سلطان عبدالحمید (در تبعید) را از سالونیک به اسلامبول و قصر بیگلربیگی آوردند. امّا چطور؟ تا کشتی آلمان و صاحب منصب‌های آلمان نرفت تمکین نکرده و نیامد. از صحبت‌های او شرحی در روزنامه‌ها می‌دهند. مثلاً این آدم در مدت‌العمر خود فرانسه سه کلمه حرف نزده بود و همچو نموده بود ابداً فرانسه نمی‌داند. لیکن در کشتی به زبان خیلی فصیح همه را فرانسه صحبت داشته و از تمام امورات که در مدت حبس واقع شده بود به خوبی آگاه بود که مایهٔ حیرت همه مردم شده. سی سال این آدم سلطان عثمانی بود یک وجب خاک او را کسی نتوانست تصرف کند. سه سال است خارج شده، دیگر از عثمانی چیزی باقی نمانده. وقتی که از کشتی آلمان پیاده شده، گفته است شکر می‌کنم خدا را که فقط مسئولیت این چند نفر زن با من است. تا در کشتی بوده همه را صحبت کرده بشاش و خندان بوده. وارد عمارت بیگلربیگی که می‌شود باز سکوت می‌کند و مشغول سگ‌ها و مرغ‌ها و سایر حیوانات می‌شود. حالا قدر همچو سلطانی را باید دانست که ابداً ثمر ندارد و عثمانی مضمحل شد و رفت...».[۱]

بازماندهٔ بناهای امپراتوری روم شرقی (بیزانس)، از آن میان تماشاخانهٔ هیراپولیس[۲]، خرابه‌های افه‌زُوس[۳] و مانند آن، در عظمت و تنوع و تأثیر چیزی از ویرانه‌های رم در ایتالیا کم ندارد و برای ما ایرانیان تا اندازهٔ بسیار ناشناخته مانده است.

ابوریحان بیرونی در *آثارالباقیه* اسامی پادشاهان قسطنطنیه (روم شرقی) و سال‌های سلطنت آنان را (به حروف ابجد) آورده است که شامل چهل نام است با ذکر مدت سلطنت هر یک و جملهٔ سال‌ها و ماه‌ها «بنابر آنچه حمزةبن حسن اصفهانی از وکیع قاضی نقل کرده [است] که او از کتابی که یکی از پادشاهان روم نوشته بود، نقل نموده».[۴]

* * *

چند شب در اوایل ماه مارس (نیمهٔ اسفند ۱۳۷۷) که فرصت دیدن برنامهٔ اخبار شب تلویزیون ترکیه دست داد، در بخش پیش‌بینی هوا دیدم که نقشهٔ بخش وسیعی از آسیای غربی و میانه را نشان دادند و هوای نقاطی تا آن سوی دریای خزر را اعلام کردند. از آن میان

---

۱. قهرمان‌میرزا سالور، عین‌السلطنه، *روزنامهٔ خاطرات*، (تهران [بی‌نا]، ۱۳۷۷)، ج ۵، ص ۲۲-۲۱ و ۳۸.

2. Hierapolis

3. Ephesus

۴. ابوریحان بیرونی، *آثارالباقیه*، ترجمهٔ اکبر داناسرشت، (امیرکبیر [بی‌نا]، ۱۳۶۳)، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

شهری به نام آستانه. آستانه را در نقشه‌های موجود نیافتم تا که در *نامهٔ فرهنگستان* (س ۳، ش ۴، ص ۱۸۷ و ۱۸۸) که به تازگی برایم رسید، در بخش «اخبار ویژه» مطلب زیر را خواندم: «چندی پیش در نشریه ورمیایو گرینویچو چاپ قزاقستان خبری درج شد با این عنوان: «به زودی مراسم افتتاح پایتخت جدید قزاقستان در شهر آستانه برگزار خواهد شد.

«.. نام شهر مذکور در سال‌های اخیر چندین بار عوض شده است: نام پیشین آن، آق ملا، به معنای گور سفید یا مزار مقدس بوده است... نام دیگر این شهر تسلینوگراد به معنای شهر دارای کشتزار بوده است، ولی این نام باز به آق ملا تبدیل شد تا که چندی پیش به دستور نظربایف، رییس جمهور قزاقستان، این شهر آستانه نام گرفت... این نام قطعاً ایرانی است... ناظر است به آستان شاهان و دربار امیران که طبعاً در مرکز کشور واقع بوده است».

* * *

از چیزهایی که توجه به ما ایرانی‌ها را در این کشور همسایه به خود جلب می‌کند، علاقه و عنایتی است که مردم آن به نصرالدین دارند و او را «نصرالدین خوجا» (خواجه نصیرالدین) می‌نامند. فروشگاه‌ها، چایخانه‌ها و رستوران‌های فراوان نام نصرالدین را دارد و کتاب داستان‌های او را به بسیاری زبان‌های رایج دنیا با تصاویر زنده و چشمگیر آماده کرده‌اند. و در دسترس گردشگران است. در شماری از تقاطع‌ها و میدان‌ها در شهرها و میان‌راه، مجسمهٔ «نصرالدین خوجا» را که وارونه بر خر خود سوار است می‌توان دید.

* * *

ترکیه از سه ربع قرن پیش، سیاست جدایی دین از دولت را اعلام و اجرا کرده است (در سال‌های ۱۹۹۸ مراسم گستردهٔ هفتاد و پنجمین سال بنیادِ ترکیهٔ نوین برگزار شد)، امّا جوش و جلوهٔ اسلام در همه جای این سرزمین پویا و نمودار است. در ساعت‌های ظهر جماعتی که برای نمازگزاردن در مساجد استانبول جمع می‌شوند، شور و حرکت تازه‌ای به محله‌های قدیمی این شهر می‌بخشد. دیدارم از آناتولی در نیمهٔ اسفند ماه، نزدیک موسم حج و مقارن با عزیمت زائران به سوی کعبه بود. در ساعت‌های میان روز که از شهرهای کوچک و بزرگ می‌گذشتیم. راهنما دسته‌هایی از مردم را این‌جا و آنجا نشان می‌داد و می‌گفت که برای بدرقه کردن زایری رهسپار کعبه گرد آمده‌اند. دوشنبه، ۱۰ اسفند، هنگام ظهر که به شهر آوانوس [1]

1. Avanos

رسیدیم، چند جا به این جمع بدرقهٔ زایران که در آن زن و مرد و پیر و جوان همراه بودند برخوردیم. شنبه ۶ مارس (۱۵ اسفند)، برای سفر بازگشت چند ساعتی زودتر به فرودگاه استانبول رفتم، با این خیال که اندکی دور از قیل و قال شهر بیاسایم. تالار انتظار پر از روستاییان راهی حج بود که همه پیش پیش عنوان حاجی را به همسفران داده بودند و مجلسی داشتند پرهیاهو. شگفتا که یک شهری در میانشان پیدا نمی‌نمود، و نه احدی از نسوان. ندانستم که حاجیه خانم‌ها در تالار دیگری جمع‌اند یا که منع و محدودیتی برای این سفر دارند. سرماخوردگی سخت توان و امانم را گرفته بود و تلفن پزشک کشیک فرودگاه تمام نمی‌شد تا دارویی برای نشاندن التهاب بگیرم. قرص‌هایی را هم که جوانی بی‌سیم به‌دست، به ظاهر مأمور انتظامات فرودگاه، با به هم ریختن جعبهٔ روی میز دکتر جدا کرد و داد، جرئت نکردم که مصرف کنم. سوار هواپیما که شدم، مهماندار آداب‌دان کاتی ـ پاسیفیک داروی مسکّنی با لیوانی آب آورد که اثر کرد و تا اوساکا، در حالتی نیمه‌خواب، درد گلو فراموشم شد. روزهای این سفر را که به یاد می‌آورم می‌بینم که از روی انصاف ترک‌ها با همهٔ تلقین‌ها و تأثیرهای سیاست و احوال روز، مهر و مهمان‌نوازی و انسانیت نشان دادند و جایی که دو هفته به دیدنش گذراندم و یک ماه هم به بیماری و نقاهت سوقات سفر، ارزش گشت و تماشا را داشت.

مآخذ

بیرونی، ابوریحان. *آثارالباقیه*. ترجمهٔ اکبر داناسرشت. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۶۳.

تهران، ابوبکر. *تاریخ دیار بکریه (تاریخ حسن بیک آق قینلو...)*. به کوشش نجاتی اوغال و فاروق سومر.

خلیل شیروانی، جمال. *نزهةالمجالس*. به کوشش محمدامین ریاحی. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۶۴.

دهخدا، علی‌اکبر. *امثال و حکم*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲، ج ۴.

رجب‌زاده، هاشم. «بانگ درای کاروان خاورشناسی ژاپن». *آینده*. س ۱۱. ش ۴ و ۵. تیر و مرداد ۱۳۶۴: ۳۳۰ ـ ۳۳۷.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی. *لطائف‌الحقایق*. به کوشش غلامرضا طاهر. تهران: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.

شاردن، ژان. *سیاحتنامهٔ شاردن: دائرةالمعارف ایران*. ترجمه محمد عباسی. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۳۵، ج ۱.

عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور. *روزنامه خاطرات*. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۷۷، ج ۵.

فهرستوارهٔ کتابخانه مینوی و کتابخانهٔ مرکزی پژوهشگاه. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار. تهران: پژوهشگاه، ۱۳۷۴.

«گزارش». *گلستان*. س ۲. ش ۱. بهار ۱۳۷۷.

گیبون، ادوارد. *انحطاط و سقوط امپراتوری رم*. تلخیص دی. ام. لو. ترجمهٔ فرنگیس شادمان (نمازی)، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

مولوی. **مثنوی معنوی**. به کوشش دکتر محمد استعلامی. تهران: زوار، ۱۳۷۵.

مینوی، مجتبی. «از خزاین ترکیه». *مجله دانشکدهٔ ادبیات*. س ۴. ش ۲. دی ۱۳۳۵: ۴۲ـ۴۸.

نصر، حسین. «چرا مولانا و چرا اکنون (به مناسبت مجلس بزرگداشت مولوی)». *گلستان*. س ۲. ش ۲. تابستان ۱۳۷۷.

همدانی، محمدبن‌محمود. **عجایب‌نامه**. به کوشش جعفر مدرس صادقی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.

Gray, Basil. *The World History of Rashid al - Din; A Study of the Royal Asiatic Society Manuscript*. London: Cover, 1975.

Önder, Mehmet. *The Museum of Merlâna*. [s. l.], Ajons - Törk, [n. d.]

özogus, Ismet. *Inci Yayincilik*. Istanbul: [s. h.], 1998.

جایگاه ایران روزگار قاجار در جامعهٔ جهانی از نگاه یکی از رهبران فکری تجدّد ژاپن

هاشم رجب‌زاده

در سال‌های ناآرام پس از نهضت ۱۸۶۷، بسیاری از ژاپنی‌های آگاه‌تر بنیاد حکومت ملی و مجلس شورا را جایگزین مناسبی برای نظام سرنگون شدهٔ ایلخانی می‌دیدند. وجود حکومت مشروطه می‌توانست بهانه را از دست قدرت‌های غربی ـ که ژاپن می‌کوشید آنها را به تجدیدنظر در «پیمان‌ها» راضی کند ـ بگیرد و کاپیتولاسیون را از میان بردارد. سرانجام، تصمیم به اعطای قانون اساسی گرفته شد و امپراتور طی فرمان ۱۲ اکتبر ۱۸۸۱ اعلام کرد مجلس ملی در ۱۸۹۰ تشکیل خواهد شد.[۱]

در آغاز دههٔ ۱۸۷۰، همراه با موج آزادی‌خواهی و تحول فکری و اجتماعی در ژاپن،

۱. برای شرح رویدادهایی که به بنیاد حکومت مشروطه در ژاپن انجامید نگاه کنید به: هاشم رجب‌زاده، *تاریخ ژاپن* (تهران: [بی‌نا]، ۱۳۶۵) ص ۲۵۷ و پس از آن.

بحث داغی دربارهٔ مسائل اساسی کشور و جریان غرب‌گرایی درگرفته و بازار انجمن‌سازی گرم شده بود. در این انجمن‌ها از تازه‌ترین افکار سیاسی و اجتماعی غربی و کاربرد آن در ژاپن سخن می‌رفت. در میان این گروه‌ها، «می‌روکُوشا»[1] که در سال ۱۸۷۳ به همت موری‌آری‌نوری[2] بنیاد شد مهم‌تر از همه بود، زیرا که بسیاری از اعضای آن در عرصهٔ اندیشه و آموزش صاحب نام و اعتبار بودند.

موری آری‌نوری (۱۸۴۷-۱۸۸۹) که عضو هیئت سفارت ژاپن به ممالک غربی، برای اقتباس و تدبیر سازمان نوین سیاسی ـ فرهنگی ژاپن، به ریاست ایواکورا تومومی[3]، بین سال‌های ۱۸۷۱ ـ ۱۸۷۳ در سال‌های ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۹ وزیر آموزش و پرورش بود، سهم مهمی در پیشرفت آموزش مترقی در ژاپن داشت. او در سال ۱۸۷۳ «می‌روکُوشا» را بنیاد کرد.

موری آری‌نوری در مقاله‌ای در مجلهٔ می‌روکُو (*می‌روکُو ـ زاشّی*[4] یا مجلّهٔ تنویر *افکار*)، در شمارهٔ مه ۱۸۷۴، به مسئلهٔ پیمان‌ها پرداخته و زیر عنوانِ «حقوق و وظایف کشورهای مستقل» نوشته است: «کشورهایی که در برابر حقوق بین‌الملل مستقل شمرده می‌شوند آنهایی هستند که صرف‌نظر از درجهٔ اقتدار و شیوهٔ مملکت‌داری‌شان، اختیار کامل برای ادارهٔ امور خود و بستن پیمان‌های خارجی دارند. چنین کشورهایی به‌طور کلی در سه گروه‌اند: کشور مستقل به کمال؛ ممالک مستقل مشروط؛ و ممالک مستقل خراج‌گذار (یا خودمختار). کشورهای مستقل به کمال آن است که می‌تواند امور داخلی خود را رأساً اداره کند و با ممالک خارجی رأساً پیمان بندد. مستقل‌مشروط کشوری است که پیمان‌های بسته شده با ممالک دیگر استقلال او را تضمین کرده، یا به وسیلهٔ پیمان‌های تحمیل شده از سوی قدرت‌های خارجی برای سال‌های متمادی محدود و مقید شده و توان الغای این پیمان‌ها را نداشته باشد. دولت خراج‌گذار هم با این که در امور داخلی خود اختیار دارد، خراج‌گذار مملکت دیگری است...

«ممالک دارای استقلال کامل در جهان امروز عبارت‌اند از: امپراتوری ژاپن در آسیا؛ روسیه، اتحاد ژرمن، اتریش، ایتالیا، فرانسه، هلند، دانمارک، سوئد، اسپانیا و پرتغال در

---

1. Meiroku - Sha 2. Mori Ârinori 3. IwâKurâ Tomomi
4. *Meiroku Zâsshi*

اروپا؛ لیبریا در افریقا؛ و ممالک متحده و نیز چند کشور در امریکای مرکزی و جنوبی. ممالکی که استقلال مشروط دارند عثمانی، یونان، بلژیک و سوئیس در اروپا؛ چین، سیام و ایران در آسیا هستند. کره و تبت در آسیا؛ صربستان در اروپا؛ مراکش، تریپولی و تونس در افریقا هم ممالک خراج‌گذارند».

امّا آری‌نوری افزوده است: «عده‌ای منکر آن‌اند که کشور پادشاهی ما (ژاپن) از استقلال کامل برخوردار است. آنها می‌گویند ژاپن، اگر هم اراده کند، نمی‌تواند به حقوق و وظایف کشور مستقل رفتار کند زیرا هنوز در قید محدودیت‌های پیمان‌های خارجی است، قوانین مسجّل مصوّب ندارد، از نظر نظامی ضعیف است و از نظر فرهنگی رشد نیافته، امّا این حرف‌ها بی‌معنی‌تر از آن است که در مقام ردّ آن برآییم... کشور ما دیر زمانی سیاستِ انزوا داشت. هنگامی که ناوهای امریکایی راهشان را به خلیج اِدو (توکیو قدیم) باز کردند و خواستند پیمانی برای داشتن روابط ببندند، ما خواستشان را اجابت کردیم... از آن پس هم انگلیس و روسیه و هلند و فرانسه یکی پس از دیگری به ژاپن فشار آورند و ما پیمان‌های تجارت و دوستی سال ۱۸۵۸ را بااعتبار ده ساله با آنها بستیم. ژاپن به همهٔ خواسته‌های دیگر این قدرت‌ها گردن نهاد و اعتبار ده سالهٔ پیمان‌ها با انگلیس و امریکا تا سال ۱۸۷۲ تمدید شد. این امتیازها (به طرف‌های پیمان‌ها) به خواست آزادانهٔ کشور ما داده شد. اکنون که مدت این پیمان‌ها به سر آمده است، به‌طور طبیعی می‌تواند به وسیلهٔ یکی از دو طرف ملغی اعلام شود یا پیمان جدیدی با مذاکرات تازه بسته شود...».

این سخن موری آری‌نوری در پوشش تعارف و توجیه سیاسی، بیان انتظار و درخواست او از آزاداندیشان است برای الغای پیمان‌های تحمیل شده در دههٔ ۱۸۵۰ و اعادهٔ حاکمیت کامل و اختیار عمل ژاپن در برابر قدرت‌های غربی که سرانجام پس از سال‌ها تلاش و با قدرت نشان دادن ژاپن تحقق یافت.

مهدیقلی هدایت در یادداشت سفر ژاپن خود می‌نویسد: «(۱۹ دسامبر ۱۹۰۳) می‌بایست به ملاقات کُنت کاتسُورا (Kâtsurâ) رییس‌الوزرا رفت. مردی است که در آلمان تحصیل کرده است... از اتابک سؤال کرد که در زمامداری خود برای اقتصاد چه کرده‌اید؟ اتابک گفت: عهدنامه با روس داشتیم و از شروط آن حصر گمرک به پنج درصد بود؛ در گمرک اختیار نداشتیم. اخیراً موفق شدیم با روس‌ها قرار تازه بگذاریم».

کنت گفت: «ما هم همین گرفتاری را داشتیم و مبتلا به کاپیتولاسیون هم بودیم. عدلیه را مطابق مرسوم اُرُپ ساختیم، قوانین را تنظیم کردیم، قوای نظامی خودمان را تکمیل نمودیم و عهدنامه را فسخ کردیم. اروپاییان ایرادی نداشتند، سر نیزه را هم می‌دیدند، تمکین کردند».[۱]

مآخذ

رجب‌زاده، هاشم. *تاریخ ژاپن*. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۶۵.

نوری، موری آری. *می‌روکئو*. مه ۱۸۷۴.

هدایت، مهدیقلی. *سفرنامه تشرف بمکه معظمه از طریق چین ـ ژاپن ـ امریکا*. تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۳.

۱. مهدیقلی هدایت، *سفرنامه تشرف بمکه از طریق چین=ژاپن=امریکا* (تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۳)، ص ۱۰۰.

رسانه‌های ایران و جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۵-۱۹۰۴)؛ پیامدهای آن در مشروطه‌خواهی ایرانیان[۱]

هاشم رجب‌زاده

دربارهٔ تاریخ مشروطهٔ ایران و مقدّمات آن کتاب‌ها و مقاله‌ها و یادداشت‌های بسیار نگاشته آمده، اما به اثر و اهمیتی که به اصلاحات دورهٔ تجدّد ژاپن (از سال ۱۸۶۸) و جنگ روس و ژاپن (سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵) در این رویداد تاریخی کشور ما داشت کم‌تر پرداخته شده است. این نوشته می‌کوشد تا مروری کلی و کوتاه به این تأثیر، به‌خصوص از دریچهٔ مطبوعات ایران در عصر مشروطیت و شماری از یادداشت‌ها و خاطره نوشته‌های آن دوره، داشته باشد. این بررسی در پنج مبحث ارائه می‌شود.

---

۱. این مقاله قبلاً در *فصلنامهٔ پل فیروزه*، س اول، ش ۴ (تابستان ۱۳۸۱): ۱۳۳-۱۶۴ به چاپ رسیده است.

یکم: احوال ایران و جهان

موجبات این جنگ

عقیدهٔ شماری از تاریخ‌نگاران به این که هر جنگ، در تحلیل تاریخی، بارآمد جنگ‌های پیشین است، دست کم دربارهٔ جنگ روس و ژاپن، درست می‌نماید؛ و می‌توان پیروزی ژاپن بر چین، در یک دهه پیش‌تر، و رویدادهای دنبالهٔ آن را مقدمه‌ساز درگیری نظامی ژاپن با روس دانست.

ژاپن در جنگ با چین (۱۸۹۴ـ۱۸۹۵) طعم پیروزی را چشیده، اما در نتیجهٔ به میان آمدن و فشار سه دولت روسیه، فرانسه و آلمان برای بهره‌برداری از اوضاع از بیش‌تر یافته‌هایش محروم مانده بود. این سه دولت به چین وام دادند و منابع ثروت آن را وثیقه برداشتند. بریتانیا نیز امتیازهایی گرفت. این تاراج‌گری قدرت‌های استعماری، ژاپن را نگران ساخت؛ تا که در میانهٔ آشوبی که در چین درگرفته بود، فرصتی برای جبران وضع یافت. در سال ۱۸۹۹ مقاومت چینی‌ها در برابر استثمار بیگانگان به‌صورت شورش‌های دامنه‌دار بروز کرد. شورشیان راه‌هایی را که به پکن می‌رسید، بستند و نمایندگی‌های خارجی را در محاصره گرفتند. از دولت‌های طرف پیمان با چین، فقط ژاپن در وضعی بود که توانست به درخواست دولت‌های غربی، به‌خصوص بریتانیا، نیروی عمده‌ای به‌سرعت به آن جا برساند و به جبران این تلاش سهمی از غرامت هنگفتی را که قرار شد چین بپردازد از آن خود سازد.

به دنبال این پیروزی نظامی ـ سیاسی، روابط ژاپن با روسیه تیره شد. این دولت که از نقشه‌ها و عملیات آزاد کردن نمایندگی‌های خارجی در پکن دور نگه داشته شده بود، گسترش شورش به ایالات شمال شرق چین را بهانه ساخت و سراسر منچوری را اشغال کرد.

در کره نیز شورشی روی نمود و روسیه به این بهانه در میان آمد. قدرت یافتن حکومت تزاری در منچوری و کره مایهٔ دردسر بزرگی برای ژاپن شد. یک نتیجهٔ این وضع، نزدیک‌شدن ژاپن و بریتانیا بود. این دو از توسعهٔ ارضی روسیه ناخرسند بودند. پیمان اتحاد ژاپن و بریتانیا، که در ۳۰ ژانویه ۱۹۰۲ امضا شد، این واقعیت را که «ژاپن، سوای منافعی که در چین دارد، از نظر سیاسی و نیز تجاری و صنعتی در کره هم ذی‌علاقه است» آشکار ساخت. ژاپن و بریتانیا توافق کردند که اگر یکی از آنها درگیر کش‌مکشی در شرق دور بشود، دیگری بی‌طرف بماند.

جنگ روس و ژاپن دو سال پس از امضای پیمان اتحاد با بریتانیا درگرفت. نظامیان با شوق به جبهه‌ها شتافتند و بیش‌تر مردم هم عقیده داشتند که ژاپن راهی جز جنگ ندارد، روسیه در ماه آوریل ۱۹۰۲ با بیرون بردن قوایش از منچوری موافقت نمود، اما خلاف عهد نشان داده بود. ژاپن در ژانویه ۱۹۰۴ اولتیماتومی داد و در ۶ فوریه مذاکره و رابطهٔ سیاسی با روسیه را قطع کرد، و روز ۱۰ فوریه اعلان جنگ داد.[۱]

ژاپن از این جنگ پیروز برآمد و در پیمان پُرتسموث[۲]، که با میانجی‌گری رییس جمهور امریکا در ۵ سپتامبر ۱۹۰۵ امضا شد، روس‌ها پذیرفتند که منافع اعلای سیاسی، نظامی و اقتصادی ژاپن را در کره بشناسند، اجارهٔ شبه‌جزیرهٔ لیائوتونگ (از چین) را به ژاپن انتقال دهند، و راه‌آهنی را که پورت آرتور را به موکدن می‌پیوست به‌اضافهٔ نیمهٔ جنوبی جزیرهٔ ساخالین با حقوق خاص ماهی‌گیری به ژاپن واگذارند.[۳]

اوضاع جهان

در این سال‌ها، دو رویداد عمده جهان و بیش از هر جا آسیا را تکان داد و شور و سروری در مردم سرزمین‌های زیرفشار و استعمار اروپاییان برانگیخت. این دو پیشامد تاریخ‌ساز، یکی جنگ ترانسوال و دیگر پیروزی ژاپن در نبرد با روس بود.

پایداری جانانه‌ای که مردم سرزمین کوچک ترانسوال برای نگه‌داشتن آزادی و استقلال خود در برابر انگلیس، قدرت جهان‌گیر آن روز، نشان دادند، نوری از امید در دل

---

۱. مهدیقلی هدایت، مخبرالسلطنه، در *سفرنامهٔ ژاپن* خود نوشته است: «میستر تفت امریکایی، حاکم فیلیپین، به توکیو آمد که به سمت وزارت جنگ به امریکا برود؛ چهارم ژانویه به توکیو وارد شد. به او احترامی فوق‌العاده گذاشتند. پیدا بود که برای تصمیم قطعی جنگ منتظر او هستند. در دو روز توقف او صحبت جنگ گرم‌تر شد.... روز پنجم ژانویه وزیر خارجه دو نوبت بین امپراتور و مارکی ایتو آمد و شد کرد. شب ششم وزیر خارجه شامی به افتخار تفت داد از اتابک هم دعوت نمود.... برای ساعت نُه مجلس به هم خورد. وزیر مختار امریکا گفت امر است که امشب وزرا متفرق نشوند، مگر این که تصمیم جنگ و صلح را قطعاً بگیرند. میهمانان همه رفتند، و روز دیگر خبر جنگ منتشر شد» (مهدیقلی هدایت، *سفرنامه تشرف بمکهٔ معظمه از طریق چین = ژاپن = امریکا* [تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۳]، ص ۱۱۳).

2. Portsmouth

۳. برای شرح بیش‌تر بنگرید به: هاشم‌رجب‌زاده، *تاریخ ژاپن از آغاز تا معاصر* (تهران: مؤلف، ۱۳۶۵)، ص ۳۱۷-۳۴۳.

اندیشمندان و آزادی‌خواهان کشورهای استعمار شده تاباند. جمهوری ترانسوال، در گوشه‌ای دورافتاده از افریقا، برای کان‌های الماس و معادن سرشار خود طمع دولت بریتانیا را برانگیخته بود. مردم دو جمهوری کوچک ترانسوال و اورانژ با دلیری و از جان گذشتگی افسانه‌ای ماه‌ها با قدرت عظیم بریتانیا جنگیدند و در چند ماههٔ نخست فتوحات نمایان کردند، تا دولت انگلیس سردار نامی خود لرد رابرت[1] را با لُرد کیچنِر[2] و نزدیک به دویست هزار سپاهی به آن جا فرستاد و رفته رفته غلبه یافت. حدود چهل هزار انگلیسی در این جنگ جان دادند. عین‌السلطنه در روزنامهٔ سه‌شنبه ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۱۸ نوشته است: «از رشادت و جلادت بوئرها هر چه نوشته شود کم است. این یک مشت جمعیت در آزادی مملکت خود فوق‌الطاقه و فوق‌العاده ایستادگی کردند و هنوز هم می‌کنند».

در گوشه‌ای دیگر از جهان، در خاور دور، پیروزی شگفتی‌برانگیز ژاپن در جنگ با روسیه، قدرتی که در پی شکست‌های ننگین ایران از قشون تزار در دل‌ها رُعب افکند و پشتوانهٔ حکومت مطلقه در ایران بود، حیرت و تحسین ایرانیان را برانگیخت.

در میدان کشاکش امپریالیستی، دولت روسیه با انگلیس و آلمان رقابت داشت؛ آلمان هم با فرانسه و انگلیس مبارزه می‌کرد. فرانسه با روسیه پیمان اتحاد سرّی بسته بود، آلمان هم با ایتالیا و اتریش اتحاد سه‌جانبی داشت تا خود را در برابر روس و فرانسه ایمن دارد. انگلیس‌ها به‌ظاهر پیمان و قراری با هیچ‌یک از این دو اتحاد نداشتند و به مصلحت روز رفتار می‌کردند، اما در سال ۱۹۰۲ پیمان اتحادی با ژاپن بستند و در جنگ میان روس و ژاپن، تا جایی که به درگیر شدن با روس‌ها نکشد، آشکارا جانب ژاپن را داشتند. موقعیت فرانسه هم در برابر روسیه چنین بود و مبالغ هنگفتی به این دولت قرض داده بود. همهٔ قدرت‌های اروپایی با وجود جبهه گیری میان خود و یاری‌های مادی و معنوی به یک طرف درگیر، بی‌طرفی خود را در جنگ روس و ژاپن نگه داشته بودند. آنچه که می‌توانست صورت کمک مستقیم به عملیات جنگی پیدا کند، سوخت و آذوقه دادن به کشتی‌های روس در بالتیک بود.

خبری با تاریخ ۸ دسامبر در شمارهٔ ۱۹ دسامبر ۱۹۰۴ *حبل‌المتین* کلکته دربارهٔ رقابت روس و انگلیس و در میان آمدن نام ایران توجه برانگیز است: «یکی از جهازات فرانسه که

1. Lord Robert 2. Lord Herbert Kitchner

از مارسی به‌طرف دریای سیاه رهسپار بود و در اسلامبول جلو او را گرفتند و محمولاتش را تلاش (بازرسی) نمودند ــ من‌جمله باروت و اسباب حراقهٔ زیاد به اسم مسیو «نوز» وزیر گمرکات ایران که از اهالی بلژیک است بیرون آمد.... این تلگرام معلوم نیست که مقرون به‌صواب یا از پلتیک همسایگان (انگلیس) است، ولی در هر صورت شاهزاده [عین‌الدوله] صدراعظم و وزارت خارجهٔ ایران و سفیرکبیر اسلامبول را لازم است... کشف حالات به‌طریق شایسته بشود». وضع تعرفه‌های تازهٔ گمرکی و نصب مأموران بلژیکی برای اجرای آن، که در واقع تضمین وام گرفته شده از روس‌ها بود، از مایه‌های آشفتگی کارها در ایران و موجب ناآرامی‌هایی شد که به جنبش مشروطه‌خواهی انجامید. انگلیسی‌ها از رقابت بانکی روس‌ها و زمینه‌یافتن بلژیکی‌ها سخت ناراضی بودند. براون در *انقلاب ایران* نوشته است: «آثار نارضایی روز افزونی از ریخت و پاش‌های فزایندهٔ شاه و عشق او به سفر خارج، از تعرفه‌های تازهٔ بلژیکی‌ها و کبر و نخوت مأموران بلژیکی... می‌بینیم».[1]

احوال ایران

در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم میلادی، ایران یکی از دوره‌های پرتنش تاریخ خود را می‌گذراند. در احوالی که اروپا با بهره گرفتن از علوم جدید و ابزار تمدن ماشینی در پی افزودن نیرو و گستردن نفوذ خود در جهان بود و ملت‌های دیگر در گوشه و کنار عالم بیدار شده و به‌پاخاسته بودند، شاه قاجار و درباریانش جز به هوس و راحت خود نمی‌اندیشیدند. ایران در پی شکست نظامی از روسیه و بسته‌شدن پیمان ترکمان‌چای (۱۸۲۸م.) زیر فشار دو همسایهٔ نیرومند درآمده بود و دو دولت روس و انگلیس برای تحکیم و توسعهٔ نفوذ خود در آسیا ایران را در تنگنا گذاشته بودند. آنها به ایران، که مالیه‌ای بی‌سامان داشت و بارها نیز برای جبران اشتباه کاری‌ها و برآوردن هوس سفرشاه به فرنگ دست نیاز به سوی‌شان دراز می‌کرد، وام می‌دادند و امتیازهای گوناگون می‌گرفتند.

نخستین تلاش اصلاح‌گرا و تجددخواه در زمامداری امیرکبیر (۱۲۶۶ـ۱۲۶۸ هـ. ق/ ۱۸۴۸ـ۱۸۵۰م.) بود، اما نافرجام ماند. پژوهندگان تاریخ ایران با ملاحظهٔ تدابیر و کارهای

---

1. Edward Brown, *Persian Revolution of 1904-1909* (London: Frank Cass, 1966), p. 107-117.

سازندهٔ امیرکبیر، به‌خصوص تأسیس دارالفنون که حدود دو دهه پیش از بنیادشدن نخستین دانشگاه جدید در توکیو بود، گفته‌اند که ایران تلاش برای تجدّد را بیست سال زودتر از ژاپن آغاز کرد.

ناصرالدین‌شاه پس از نیم قرن حکومت استبدادی و دادن امتیازهای فراوان به بیگانگان، روز جمعه ۱۸ ذیقعده ۱۳۱۳ (مه ۱۸۹۶) در حرم شاه‌عبدالعظیم با گلولهٔ میرزا رضا کرمانی، از شیفتگان سیدجمال‌الدین اسدآبادی، کشته شد. این رویداد سرآغاز تحولی دامنه‌دار در تاریخ معاصر ایران بود. در یادداشت‌های عین‌السلطنه می‌خوانیم: «معتضدالسلطنه با پسر صدراعظم و جمعی دیگر به ملاقات (میرزا رضا) رفته بودند.... گفته است ظلم رفت، عدل آمد، امیر تومانی موقوف شد، لقب منسوخ شد.... چرا سالی صدهزار تومان خرج عزیزالسلطان بشود؟... این نایب‌السلطنه چرا اسباب آن قدر خرابی بشود؟... بد کردم جان خودم را فدای شماها کردم؟... دیگر ظلم و ستم آن قدر نخواهد بود...».[1]

در سلطنت مظفرالدین شاه و با ضعف نفس و مزاج او، نابسامانی کارها هر چه بیش‌تر شد. سفرهای مکرر شاه به اروپا به بهانهٔ معالجه و به اغوای درباریان عشرت‌طلب نیز وضع مالی کشور را بدتر و مردم را نومیدتر کرد. براون در *انقلاب ایران* نوشته است: «در این احوال رقابت میان دو قدرت همسایه در ایران به اوج رسید»[2]. عین‌السلطنه وضعی مناسب از احوال ایران در این سال‌ها آورده و در یادداشت روز پنج‌شنبه ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۱۸ نوشته است: «دولت ایران حالیه نه قانون دارد، نه زور.... خداوند دولت آسمانی چین را حفظ نماید که چند سال است سپر بلای ما شده» (اشاره به شورش «بوکسورها» یا مشت‌زنان در چین که قدرت‌های همسایهٔ ایران را آنجا مشغول داشته بود).

از دگرگونی‌هایی که با آغاز جنبش مشروطه‌خواهی شتاب گرفت، رونق مطبوعات بود. مطبوعات ایران که پیش‌تر منحصر به روزنامهٔ دولتی *وقایع اتفاقیه* و چند روزنامهٔ دیگر در تهران و اصفهان و شیراز و تبریز و مشهد بود، تعدد و تنوع یافت و از وسایل عمدهٔ بیدارساختن مردم شد، چندان که براون آن را «قوی‌ترین وسیله برای تجدد ایران» شناخته و

---

۱. قهرمان میرزا قاجار عین‌السلطنه، روزنامه *خاطرات عین‌السلطنه*، به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور (تهران: اساطیر، ۱۳۷۴)، ص ۹۵۶ و ۹۵۷.

2. Edward Brown, ibid. p. 106.

در کتاب مفصلی به آن پرداخته است. ناظم‌الاسلام در فهرست وقایع دورهٔ سلطنت مظفرالدین‌شاه و در سخن از «تکثر و تعدد جراید و روزنامه‌ها در این عهد میمنت معهود»، جز دو روزنامهٔ *ایران* و *اطلاع* که پیش‌تر بود، چهل و نه روزنامه را در تهران برشمرده است و از مطبوعاتی که در دیگر شهرها و نیز در خارج از ایران چاپ می‌شده از هفده روزنامه ــ از آن میان، *حبل‌المتین* (کلکته) و حکمت (قاهره)ــ نام برده است.[1]

کسروی نوشته است: «روزنامهٔ هفتگی *حبل‌المتین*، که (در سال ۱۳۱۱ هـ ق / ۱۸۹۲ م.) در کلکته تأسیس شد، از همهٔ روزنامه‌های آن زمان بزرگ‌تر و بنام‌تر بود و چون در هندوستان چاپ می‌شد، در سخن راندن آزاد بود و گفتارها دربارهٔ گرفتاری‌های ایران می‌نوشت و دلسوزی‌ها و راهنمایی‌های بسیار می‌کرد و بارها پیشنهاد قانون و حکومت مشروط نمود».[2]

ژاپن پیش از جنگ در تصور ایرانیان

در سال‌های پیش از جنگ روس و ژاپن و تا بالا گرفتن جنبش مشروطه‌خواهی در ایران و توجه آگاهان به رویدادهای جهان برای آشنا کردن مردم با احوال زمان، شناخت ایرانیان از ژاپن اندک بود. در ضمیمهٔ منتظم *ناصری مرآت البلدان* نوشتهٔ سال ۱۲۹۸ هـ. ق (۱۸۸۱م.) که تاریخ رسمی دورهٔ قاجار است، در معرض «دولت ژاپن» شرحی بسیار کوتاه می‌یابیم. نیز در جلد اول *المآثر و الآثار*، تألیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، که تاریخ رسمی ایران در چهل سال اول عهد ناصرالدین شاه است، در فهرست «کسانی که در این سنین اربعین به سمت رسالت موقته و ایلچی‌گری موعد مخصوص به دربار دولت علّیه وارد گردیده‌اند»، در معرفی نخستین هیئت سفارت ژاپن به ایران همین اندازه نوشته است که «ایلچی دولت فخیمهٔ ژاپن موسوم به یوشیدا مسحرو (ماساهارُو) که به همراهی یوکویاما کوئی‌جی‌رو، مترجم، و فوکاوا نولویش (نوبویوُشی فؤرؤُکاوا) سلطان مهندس، و چهارنفر تاجر ژاپنی در ماه شوال سنهٔ هزار و دویست و نود و هفت هجری (سپتامبر ۱۸۸۰ م.) وارد دارالخلافهٔ تهران شد و به شرف حضور مبارک نایل گردیدند و تقدیم نامهٔ محبت‌انگیز و

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به کوشش سعیدی سیرجانی (تهران: آگاه، ۱۳۶۲)، ص ۵۳-۶۵.
۲. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵)، ص ۴۱ و ۴۲.

تبلیغ پیام مودت‌آمیز اعلی‌حضرت پادشاه مملکت ژاپن کرده اصغاء جواب از طرف قرین‌الشّرف نمودند».[1]

با این همه، آوازهٔ اعتلا و پیشرفت سریع ژاپن چنان گسترده بود که امین‌السلطان، صدراعظم معزول، که مصلحت می‌دید تا چندی از صحنهٔ کشاکش سیاسی در پایتخت ایران دور باشد، وسوسه شد که به نام زیارت حج روانهٔ سفری به گرد جهان از راه ژاپن شود. یادداشت‌هایی که از مهدیقلی هدایت (حاج مخبرالسلطنه)، از همراهان اتابک در این سفر، به یادگار مانده گویای بینش و احساس سیاستگران روشن‌بین‌تر ایران نسبت به ژاپن و احوال آن روز عالم است. هدایت بخش عمده‌ای از سفرنامه‌اش را به وصف ژاپن اختصاص داده و در کتاب‌های دیگرش به‌خصوص *گزارش ایران؛ قاجاریه و مشروطیت* و *خاطرات و خطرات* نیز بارها از دیده‌ها و تجربه‌های خود در ژاپن یاد کرده است.

اتابک و همراهان او در روزهای پایانی سال ۱۹۰۳، چندهفته پیش از آغاز جنگ روس و ژاپن، به این سرزمین رسیدند و شاهد روزهای حساسی بودند. دربارهٔ حال و هوای این ایام، هدایت نوشته است: «افکار عمومی که از عبارات جدید است، هیجانی دارد» و «مقدمات جنگ روس و ژاپن نفس را گرفته است».[2] او با دیدن احوال روسیه و سپس ژاپن، پیروزی کشور آفتاب را پیش‌بینی کرده است.

دوم: جنگ روس و ژاپن؛ مردم و مطبوعات ایران

رونق مطبوعات و جلوهٔ *حبل‌المتین*

اخبار جنگ روس و ژاپن به روزنامه‌خوانی ایرانی‌ها، که از چندسالی پیش‌تر به آن اقبالی می‌شد، رونقی تازه داد. کاتوزیان تهرانی در خاطرات خود از رویدادهای انقلاب مشروطه نوشته است: «... تأسیس روزنامه در ایران از آثار مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر بود که برای بیداری مملکت و انتشار احکام و مقررات دولت، روزنامه‌ای به نام *روزنامهٔ دولتی* در

---

۱. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، *المآثر و الآثار*، به کوشش ایرج افشار (تهران: اساطیر، ۱۳۶۳)، ص ۳۳۱.

۲. مهدیقلی هدایت، *گزارش ایران؛ قاجاریه و مشروطیت*، به کوشش محمدعلی صوتی (تهران: نقره، ۱۳۶۳)، ص ۱۵۸.

ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۶۷ تأسیس گردید و چندی... یک شماره در هفته منتشر می‌گشت و علاوه بر اخبار دولتی اخبار قابل انتشار در آن زمان که مربوط به اروپا بود نیز در آن نوشته می‌شد و گاه‌گاهی اخبار امریکا و ژاپن و چین که مورد اهمیت بود در آن نگاشته می‌گشت»[1]. در جایی دیگر می‌نویسد: «در اوایل سنهٔ ۱۳۲۲ اعلان جنگ بین دربار توکیو و دربار پطروگراد داده شد.... مخبر رویتر نیز همه روزه اخبار را مفصل می‌داد و در روزنامهٔ تربیت منتشر می‌گردید که تحت نظر مرحوم ذکاءالملک اداره می‌شد. وقتی که روزنامه بیرون داده می‌شد، در سر هر روزنامه شاید زیاده از سی نفر حاضر می‌گردیدند و در کوچه و بازار و خیابان‌ها قرائت می‌شد و همه می‌شنیدند واز شادی در پوست نمی‌گنجیدند و به این جهت رُعب از دربار دولت ایران کاسته شد و مخصوصاً انقلاب داخلی روس و شکست پی در پی دولت تزاری باعث بیداری فوق‌العاده گردید».[2]

روزنامهٔ تربیت از همان سال ششم انتشار خود (۱۳۲۱ هـ. ق) و مقارن آغاز درگیری‌ها در شرق دور که نارضایتی ژاپن از رفتار روس‌ها بالا می‌گرفت، ستون‌هایی را به‌طور فزاینده به اخبار مربوط به آن اختصاص داد و تحولات این قضیه را بـه نـقل از خـبرگزاری‌هـا و مقام‌های سیاسی آگاه دنیا منعکس می‌کرد؛ چنان که در شمارهٔ سیصد و پنجم نوشت: «... مطلب مسلم این است که کار از صلح و صلاح گذشت و دولتین به‌هم زدند. سفیر ژاپن از پایتخت روس و سفیر روس از کرسی ژاپن خارج شد و جنگ بری و بحری در میانه شروع نمود. سفاین رعادهٔ ژاپن متعرض کشتی‌های زره‌پوش روس شدند و به آنـها صـدمه وارد

---

۱. محمدعلی کاتوزیان تهرانی، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران* (تهران: انتشار، ۱۳۷۹) ص ۳۱۶.

۲.همان، ص ۱۲۶، مؤلف در ادامهٔ این سخن نوشته است: «خاطر دارم کـه در کـتابخانهٔ خـورشید... مشـغول خواندن روزنامهٔ تربیت بودیم و فتوحات ژاپنیان را می‌خواندیم. حاضرین از شدت وجد... نسبت به شکست روس‌ها و فتح ژاپنی‌ها سر از پا نمی‌شناختند. در آن میان صاحب منصبی که سن او قریب پنجاه و پنج سـال بود.... اشک از دیدگان او فرو می‌ریخت. جمعیت حاضر عصبانی شده و او را ملامت کردند که مگر تو روس فیلی.... در حالی که بغض بیخ گلوی او را گرفته بود گفت: هم‌وطنان! من بر بدبختی وطن و مملکت خود و بر بیچارگی خود گریه می‌کنم. من و سردار فاتح ژاپنی هر دو در یک مدرسه (مدرسهٔ نظام) در پاریس مشغول به تحصیل بودیم و هنگام امتحان، من از عهدهٔ امتحان بهتر برآمدم و نمرهٔ عالی‌تر گرفتم. هر دو در یک سال بـه وطن مألوف خود رفتیم؛ من آمدم به ایران و او رفت به ژاپن. من در این مُلک به این صورت افتادم که می‌بینید. شمشیری بودم بُرنده و امروز زنگ‌زده‌ام، و او شـمشیری شـد تابناک که نور برق شمشیر او آسیا و اروپا را روشن و این چنین خدمت بزرگ را به وطن خود نمود.... بالجمله، یکی از عوامل مهم که باعث هیجان ملی گشت جنگ ژاپن و روس بود» (ص ۱۲۷).

آوردند.... غیر از رجال سیاسی و معدودی از آگاهان مملکت دیگر کسی به تحقیق نمی‌داند دو دولت همه‌چیزدان به چه جهت اقدام به این کار خطیر کرده و راهی می‌روند که پایان آن را عقلای بزرگ دنیا نیز نمی‌دانند.... از جنگ روس و ژاپن هر کس خیالی ناقص و بی سر و بُن می‌کند.... وظیفه و تکلیف ادارهٔ تربیت نیز این است که در عالم آگاهی و اطلاع خدمتی به برادران و ابنای وطن... نماید و از هر راه که بتواند بر معلومات و اطلاعات آنها بیفزاید...».[۱]

در روزنامه‌های فارسی، انعکاس اخبار و پیشرفت‌های ژاپن در جنگ با روس و نیز ترقی و تجدد ژاپن در *حبل‌المتین* چشمگیرتر بود. به نوشتهٔ دولت‌آبادی: «در دورهٔ سلطنت ناصری... روزنامهٔ فارسی که از خارج بیاید منحصر بوده است به *اختر* که در اسلامبول طبع می‌شده. روزنامهٔ مزبور در آخرین توقیفش از طرف عثمانی که با انقلابات ایران توأم بود، دیگر اجازهٔ طبع و انتشار نیافته در محاق ابدی فرو می‌رود. بعد از آن در کلکته روزنامه‌ای به نام *حبل‌المتین* به مدیری سیدجمال‌الدین کاشانی دایر می‌گردد و روز به روز در ایران خوانندگانش زیاد می‌شوند. *حبل‌المتین* با آن که در اول تأسیس خط و طبعش چندان پسندیده نیست، مندرجاتش اهمیت شایان دارد و دارای مسلک ثابت و معتدلی است».[۲]

در نوشتهٔ ملک‌زاده هم می‌خوانیم: «روزنامهٔ *حبل‌المتین* کلکته، که بزرگ‌ترین نامهٔ ملی فارسی زبان بود، ورودش به ایران ممنوع گشته بود، ولی به طور... خفیه به مجامع ملی می‌رسید؛ و روزنامهٔ حکمت که به مدیریت زعیم‌الدوله در مصر طبع می‌شد و مجلات و روزنامه‌های آزادی‌خواه مصر که برای عده‌ای از ایرانیان مترقی و آشنا به زبان عربی می‌رسید، در اطراف ترقیات ژاپن به تفصیل قلم‌فرسایی می‌کردند و ملل شرق را به پیروی از اصول... مشروطیت... توصیه می‌نمودند، و از برنامه‌ای که دولت مترقی ژاپن برای وصول به مدارج عالیهٔ تمدن تعقیب می‌کرد صحبت می‌داشتند».[۳]

حبل‌المتین کلکته به احوال ژاپن توجه نمایان داشت. این علاقه در سال‌های جنگ ژاپن با روس که چشم‌ها را در چهارگوشهٔ عالم به این سو گردانده و برآمدن این کشور تا

---

۱. تربیت (یکم ذیحجه ۱۳۲۱).
۲. یحیی دولت‌آبادی، *تاریخ معاصر حیات یحیی* (تهران: عطار، ۱۳۶۱) ص ۱۹۹و ۲۰۰.
۳. مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران* (تهران: علمی، ۱۳۷۱)، ص ۷۸.

چندی پیش گمنام آسیایی تحسین جهانیان را برانگیخته بود، فزاینده می‌نمود. این روزنامه در سراسر مدت جنگ ژاپن با روس رویدادهای آن را دنبال می‌کرد و در هر شماره تفسیر خاص و گزارش‌های گونه‌گون دربارهٔ آن داشت. صفحه‌ای از روزنامه را هم در سال دوازدهم انتشار خود (مصادف با سال‌های ۱۹۰۴ـ۱۹۰۵) به درج گزارشی دنباله‌دار در «تاریخ حرب ژاپن» و شرح سازمان و نظام و آموزش و ادارهٔ دستگاه لشکری ژاپن و آمار و ارقام آن اختصاص داد.

حبل‌المتین و ژاپن

مهم‌ترین سال‌های دورهٔ سی و هفت سالهٔ انتشار *حبل‌المتین* را از نظر محتوا و اهمیت تأثیر آن، دوران ده‌سالهٔ ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۷ هجری (۱۹۰۰ ـ ۱۹۰۹ م.) دانسته‌اند، که مصادف بود با سال‌های جنگ روس و ژاپن و جنبش مشروطه‌خواهی و سپس کشاکش میان مشروطه و استبداد در ایران.

حبل‌المتین در سیاست خارجی، هوادارِ اتحاد مسلمانان و ضد دخالت بیگانگان، به‌خصوص روس‌ها بود و با این که بیش‌تر ضد روس بود، انگلیسی‌ها هم به‌ظاهر از آن ناخرسند بودند، زیرا توافق بریتانیا و روسیه در تقسیم ایران به دو منطقهٔ نفوذ ــ معروف به قرارداد ۱۹۰۷ ــ مورد انتقاد سخت *حبل‌المتین* واقع شد. مرحوم محیط طباطبایی نوشته است: «رقابت روس و انگلیس در برخورداری بیش‌تر از منابع اقتصادی و منافع اکتسابی ایران در تقویت رقابت میان رجال بی‌اثر نبود و در نتیجه هر یک از آنان به طرفی وابستگی پیدا می‌کردند. نفوذی که اینان در وضع تحریر مطبوعات فارسی و داخل داشتند.... روزنامه را هم... در پی می‌کشید. بدین نظر وقتی مقاله‌ای در *حبل‌المتین* کلکته یا *پرورش* قاهره یا *ارشاد فارسی* باکو، که از آزادی بیان بیش‌تری در خارج ایران برخوردار بودند، در انتقاد از کارهای روس یا انگلیس... انتشار می‌یافت، اشخاص بی‌طرف در تجزیه و تحلیل و استنتاج آن با احتیاط عمل می‌کردند»؛ با این همه، افزوده است: «با تعطیل روزنامهٔ *اختر* و جلب میرزا آقاخان و روحی و میرزا حسن‌خان خبیرالملک به ایران و قتل فجیع آنان... سنگر مطبوعاتی اسلامبول در عهد مظفری خالی ماند و... کلکته توانست با *حبل‌المتین* این وظیفه

را برعهده بگیرد».[۱]

کسروی که دربارهٔ مطبوعات این دوره نوشته است: «نیک و بد را با هم می‌نوشته‌اند و اگر روی هم رفته را بگیریم سودمند می‌بوده‌اند و می‌توان یکی از انگیزه‌های تکان توده همین‌ها را شمرد»[۲]، با همهٔ انتقادش از مدیر *حبل‌المتین* و روش این نشریه گفته است: «این نامهٔ هفتگی از همهٔ روزنامه‌های آن زمان بزرگ‌تر و بنام‌تر می‌بود... و آزادی برای سخن راندن می‌داشت. یکی از چیزهایی که مایهٔ رواج آن گردید این بود که حاجی زین‌العابدین تقی اُف پول بسیاری فرستاد که روزنامه به‌علمای نجف و دیگر جاها بی‌پول فرستاده شود. از این جا پیوستگی میان روزنامه و علما پدید آمد».[۳]

مؤلف *از صبا تا نیما* نوشته است: «*حبل‌المتین* اگر چه قرائت و نشر آن از طرف دولت ممنوع شده بود (چهار سال آخر صدارت امین‌السلطان در سلطنت مظفرالدین شاه)، به ایران می‌رسید و نقش مهم آن شبیه نقش روزنامهٔ *کولوکول* (*جَرَس*) هرتسن در روسیه بود».[۴]

حبل‌المتین از مشروطه و آزادی و عدالت هواداری می‌کرد، اما تند نمی‌رفت. بیش‌تر ناموران اهل دانش و سیاست در این سال‌ها برای *حبل‌المتین* قلم‌زده‌اند، که از آن میان می‌توان ملک‌الشعراء بهار، حسن تقی‌زاده، مجدالاسلام تبریزی و مستشارالدولهٔ صادق را نام برد. نوشتهٔ کسانی هم با امضای محفوظ درج می‌شد «مانند سید جمال واعظ اصفهانی که با نام مستعار ۷۴ (جمال به حساب ابجد) امضا می‌کرد».[۵]

با پیش‌آمدن جنگ روس و ژاپن، گزارش‌ها و تفسیرهای *حبل‌المتین* دربارهٔ رویدادهای آن و مطالب مربوط به ژاپن و جامعه و حکومت و سیاست و خلقیات مردم و رهبران این کشور بر هر مطلب دیگری فزونی یافت. از مقاله‌های اساسی هر شمارهٔ آن، جز سلسله گزارشی زیر عنوان «تاریخ حرب ژاپن» که یاد شد، تفسیری بود با سرفصل «ملاحظهٔ حال شرق و غرب» که در واقع سرمقالهٔ روزنامه بود و نقدها و تحلیل‌های دیگر با

---

۱. محمد محیط طباطبایی، *تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران* (تهران: بعثت، ۱۳۶۶) ص ۸۹ و ۹۰.
۲. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵)، ص ۴۴.
۳. همان، ص ۴۲.
۴. یحیی آرین‌پور، *از صبا تا نیما: ۱۵۰ سال ادب فارسی* (تهران: کتاب‌های جیبی؛ فرانکلین، ۱۳۵۵)، ص ۲۵۲.
۵. ناصرالدین پروین، «روزنامه مقدس حبل‌المتین»، *ایران‌شناسی*، س۵، ش۳ (پاییز ۱۳۷۲): ۴۷۲.

عناوینی مانند «یکی از رجال با دانش می‌گوید»، «سیاسی»، «مکتوب یکی از دانایان» یا «مکتوب یکی از موثقین» یا «مکتوب یکی از خیرخواهان بصر»، «ریختهٔ قلم یکی از وزرای بادانش ایران» و مانند این‌ها.

در ماه‌های جنگ روس و ژاپن صفحه‌هایی از *حبل‌المتین* ویژهٔ گزارش‌های روز به روز آن و اخبار جبهه و فعالیت‌های سیاسی مربوط به این جنگ بود، چنان‌که شمارهٔ هفت سال دوازدهم آن اخبار رویدادهای دو روزهٔ ۱۲ و ۱۳ اکتبر، بیش‌تر دایر بر پیروزی‌های ژاپن در نبردها، را داشت و از آن میان:

ـ تلگرافی که از شنکایی (شانگهای) به دیلی رسیده، ظاهر می‌دارد که در جنگ لیائویانگ قوت قلب و شجاعت ژنرال نرزوه مایهٔ فتح و کامیابی ژاپن گردید...

ـ مخبر رویتر که در اردوی ژنرال اوکو است، یوم شنبه تلگرافاً [کذا] خبر می‌دهد که مارشال اویاما سنگرهای خود را محکم نموده و حکم پیش‌قدمی به‌جانب میسرهٔ لشکریان روس داده است.

ـ کشتی جنگی ژاپن... که ۱۷ ستمبر (سپتامبر) غرق شده بود ۱۹۷ نفر را بیش حامل نبوده است.[۱]

در سلسله گزارش‌ها زیر عنوان «تاریخ حرب ژاپن» نیز موضوع‌هایی از نمونه‌های زیر مرور می‌شد:

ـ وزارت حربیه؛ دایره‌ها، مکتب‌ها، و اجزای آن؛ میزان مصارف عمومی از برّی و بحری.[۲]

ـ وزارت حربیه و دوایر آن.[۳]

گزارش‌هایی از این گونه در *حبل‌المتین* باید کوششی بوده باشد برای توجه دادن اولیای دولت و مردم ایران به اهمیت کار نظام و سامان و سازمان دادن به آن.

توجه فزایندهٔ ایرانیان به ژاپن

با بالاگرفتن زمزمه‌های عدالت و مشروطه‌خواهی و در احوالی که مردم و به‌ویژه اندیشمندان

---

۱. *حبل‌المتین* (۱۷ اکتبر ۱۹۰۴).
۲. همان (۲۳ ژانویه ۱۹۰۵).
۳. همان (۳۰ ژانویه ۱۹۰۵).

ایران فشار و مطامع دو قدرت همسایه را چون کابوسی ترسناک می‌دیدند، طبیعی بود که جریان جنگ روس و ژاپن را با علاقهٔ روزافزون دنبال کنند و به یک کشور نوخاستهٔ آسیایی که «دولت قوی شوکت» روس را به سوی شکست می‌راند، با شوق و احترام بنگرند. کشاکش‌های مشروطه و استبداد هم ادامه داشت و ایرانیان در مردم ژاپن نمونه‌ای می‌دیدند از جامعه‌ای پویا و ستیزنده با نفوذ بیگانه که به مایهٔ حکومت ملی و عدالت و آزادی توانسته است راه صدسالهٔ تجدد و ترقی را یک‌شبه بپیماید. در این میان، دو قدرت رقیب هم از تبلیغ رسانه‌ای غافل نماندند. براون در شرح احوال اوایل سال ۱۹۰۴ نوشته است که هم زمان با انتصاب عین‌الدوله به صدراعظمی «از پترزبورگ گزارش رسید که شماری اعلامیه به فارسی در تهران توزیع شده که در آن به ایرانی‌ها علیه انگلیس و خیالات او فرضاً برای تبدیل ایران به یک ایالت هند هشدار داده شده است».[۱] روزنامهٔ روسی *نوو ورمیا* با طرح این گزارش به دولت روسیه هشدار داد که: «به واسطهٔ درگیری با ژاپن، که پس از چندی به جنگ کشید، از مساعی‌اش در ایران کوتاه نیاید».[۲] و نیز نوشت: «در ژوئیهٔ ۱۹۰۴ روزنامه‌ای به نام مجلهٔ *ماورای خزر*[۳] درآمد که در عشق‌آباد به فارسی منتشر و در خراسان توزیع می‌شد. و هدف اصلی از انتشارش این بود که اخبار خاور دور را از زبان روس‌ها ارائه دهد و با گزارش‌های دروغین که مدعی بودند انگلیس‌ها دربارهٔ خرابی کار روس‌ها منتشر می‌کنند، مقابله کند».[۴] درحوزهٔ خلیج‌فارس هم در پایان سال ۱۹۰۴ حکومت هند تصمیم به انتشار خبرنامهٔ *خلیج فارس*[۵] گرفت و به این منظور مأموران خود در لوریمر[۶] و گابریل[۷] را به آن جا فرستاد.

روزنامهٔ *حدید* که در تبریز چاپ می‌شد، در شمارهٔ ۱۹ به زیادشدن روزنامه‌خوان‌ها در مدت جنگ روس و ژاپن اشاره دارد: «اگر چه ملت ایران به‌واسطهٔ قلّت جراید چندان معتاد شنفتن [شنیدن] اخبار عالم نیستند.... ولی چون محاربهٔ روس و ژاپن بعضی حضرات را... بیش‌تر مایل احوالات و راغب اخبارات (!) می‌کرد، همه روزه در تفتیش وقوع جنگ تازه

---

۱. به نقل از *تایمز*، (۲۹ ژانویه ۱۹۰۴م.

2. Edward Brown,ibid p. 109-110.

3. *Revue Transcaspienne*

۴. به نقل از *تایمز* (ژوئیه ۱۹۰۴).

5. *Gazetter of the Persian Gulf*

6. Lorimer

7. Gabriel

بودند و لفظ 'کوره و منچوریا و کروپاتکین و اویاما' ورد زبانشان بود».[1]

شماری از روشنفکران ایران در این سال‌ها می‌کوشیدند تا تصویر ژاپن متجدد و پیروز را در ذهن مردم جلوه دهند و آنان را به شوق تلاش در راه تعالی اندازند. ژاپن کانون توجه روشن‌بینان و اهل دانش شده بود. مخبرالسلطنه که مقارن آغاز جنگ از ژاپن روانه شده و سفرش را دنبال کرده بود، جریان جنگ را همه جا تعقیب می‌کرد: «ششم فوریه (۱۹۰۴) به بندر شربورگ رسیدیم. صبح هفتم در پاریس بودیم. اول خبری که در شربورگ شنیدیم، حملهٔ ژاپن به پرت آرطور بود»؛[2] «در مکه خبر فتح پرت آرطور درسید. درمدینه از شکسته‌شدن کشتی‌های روس صحبت بود».[3]

سدیدالسلطنه در *سفرنامهٔ* خود (از بندرعباس تا تهران) ذیل تاریخ جمعه ۹ رمضان ۱۳۱۴ / ۱۲ فوریه ۱۸۹۷ گفته است: «امروز اول مهرماه قدیم و روز جلوس امپراتور ژاپن بوده، در سنهٔ هزار و هشتصد و شصت و هفت عیسوی بر فراز اریکهٔ جهانبانی جلوس کرده است».[4] عین‌السلطنه در روزنامهٔ خاطراتش گزارش فتوحات ژاپن رادر جنگ با چین آورده و نوشته است: «این پادشاه ژاپن از پادشاهان معروف دنیا خواهد بود. در مدت ده ـ پانزده سال طوری مملکت خود را آباد و تربیت کرده که حدی بر آن متصوّر نیست... چندی دیگر به این رویه بماند، از ممالک فرنگ صد درجه بهتر خواهد شد.... در روزنامه *اطلاع* (شمارهٔ ۲۵۶) نوشته بود که این دولت مشرق‌زمینی هفتصد و شصت نوع روزنامهٔ مختلف دارد که از آنها من حیث‌المجموع چهارصد کرور نسخه به طبع می‌رسد. عدد تصنیفات و تألیفات کتب مختلفه بیست و دو هزار است. الان در کشتی‌سازی طوری استاد شده‌اند که ابداً محتاج به کشتی انگلیسی و غیره نیستند. توپ و تفنگ و سایر اسلحه از هر قسم خودشان می‌سازند. ترقی علوم آنها از فرنگستان گذشته است. تمام را همین پادشاه حالیه ترتیب داد. اسم پادشاه موتسوهیتو و اسم ملکه هریکو [است]. پادشاه را میکادو خطاب می‌کنند».[5] در دنبالهٔ

---

۱. حدید (۱۵ ژانویه ۱۹۰۶).

۲. مهدیقلی هدایت، *سفرنامه تشرف بمکه معظمه از طریق چین = ژاپن = امریکا*، همان، ص ۱۴۹.

۳. همان، ص ۱۶۸.

۴. محمدعلی خان سدیدالسلطنه مینایی بندرعباسی، *سفرنامه سدیدالسلطنه (التوفیق فی سیرالتحقیق)*، به کوشش احمد اقتداری (تهران: بهنشر، ۱۳۶۲).

۵. قهرمان میرزا قاجار عین‌السلطنه، ۱۳۷۴، ص ۷۳۶-۷۳۸.

شرح خود از راه تحسین می‌افزاید: «انگلیس مشرق زمین، ژاپن است».[۱]

رویدادهای بعدی و مهم‌تر از همه جنگ ژاپن با روسیه، انظار و افکار را هر چه بیش‌تر به سوی کشور آفتاب گرداند.

شکست‌های روسیه

اندکی پس از درگرفتن جنگ، شکست‌های پی در پی روسیه در نبردها جهانیان را به شگفت آورد. عبدالله مستوفی وضع جنگ را چنین شرح داده است: «تمام وقایع به‌نفع ژاپنی‌ها تمام می‌شود. کوروپاتکین سرکردهٔ روس که هنگام عزیمت از مسکو گفته بود عنقریب در توکیو عقد مصالحه را خواهد بست، در مقابل قشون ژاپن فرسخ به‌فرسخ عقب می‌نشیند. در جنگ بحری هم ژاپنی‌ها... دهنهٔ خلیج پُرت آرتور را سد... و با خیال راحت در اطراف این بندر قشون پیاده کردند و آن جا را محاصره نمودند».[۲]

حبل‌المتین[۳] با ذکر این که «کسی را نمی‌رسد که دربارهٔ جنگ حالیه پیش‌گویی نماید»، در تفسیری نوشت: «خیالات روسیان دربارهٔ ژاپن تغییر کلی کرده است، به‌نحوی که پس از رسوایی و شکست‌های پی در پی و خسارت‌های گوناگون، از تحریرات و تقریرات متهورانهٔ سابقهٔ خود نادم و پشیمان گشته و به‌زبان‌های مختلف عذر خطاهای گذشتهٔ خود را می‌خواهند».

نتیجهٔ بررسی‌های انجام شده دربارهٔ این جنگ، موجبات زیر را برای شکست روسیه برشمرده است:

۱. آشوب و نابسامانی در ادارهٔ امور عمومی؛

۲. آماده نبودن برای جنگ؛

۳. اختلاف میان سرداران جنگی و ناهماهنگی در فرماندهی؛

۴. نخوت بی‌جای سرداران تزاری و دست کم گرفتن حریف؛

۵. کمی سربازان و بی‌کفایتی افسران برای نقص نظام سربازگیری و آموزش و ترفیع در قشون؛

---

۱. همانجا.

۲. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من: *تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه* (تهران: زوار، ۱۳۶۰)، ص ۸۷و۸۸.

۳. *حبل‌المتین* (۱۴ نوامبر ۱۹۰۴).

۶. نارسا بودن هزینهٔ نهاده شده در کار جنگ؛
۷. پراکنده بودن واحدهای نیروی دریایی روسیه در اروپا، آسیا و خاور دور؛
۸. دوربودن به میدان‌های نبرد و نارسایی ارتباط راه‌آهن؛
۹. امتیازی که ژاپن با تسلط بر دریا به دست آورد؛
۱۰. ضعف روحیهٔ رزمندگان؛
۱۱. ناآرامی درونی روسیه و همراه نبودن ملت با پادشاه و دولت.

حبل‌المتین بارها از اختلاف میان سرداران روس در نقشه و تدابیر جنگی یاد کرده و در شمارهٔ ۷ سال دوازدهم نوشته است: «... دولت روس در مقابل خصم تدارکات جنگی خود را کامل ندیده [حال آن که] دولت ژاپن تدارک این جنگ را برای مدتی مدید دیده است».[۱] *حبل‌المتین* از همان نخستین ماه‌های جنگ، شکست روس را محتوم دیده و در مقالهٔ سیاسی شمارهٔ ۲۲ سال دوازدهم[۲]، به دنبال سقوط پُرت آرتور، نتیجه گرفته است: «مسلم شد که روس را در شرق‌الشرق تاب مقابله با چنین خصمی نیست». این روزنامه سران روسیه را مسئول جنگ دانسته و نکوهیده است که با وجود شکست در جنگ باز از سر غرور و غفلت مانع صلح‌اند.[۳]

کورو پاتکین[۴]، سردار روس، در این جنگ نوشته است: «در جریان جنگ‌های گذشته... خوب روشن شد که افسران ما برای کار در احوال جدید و پیچیده آماده نیستند.... ضعیف‌ترین افسران، امیران بالارتبه بودند». *حبل‌المتین* در شمارهٔ ۲۳ ژانویه ۱۹۰۵ کورو پاتکین را نمونهٔ همین امیران دانسته است.

هدایت، که چند هفته پیش از آغاز جنگ روس و ژاپن سراسر خاک روسیه و منچوری را با قطار پیمود، روحیهٔ نازل نظامیان روس را با آنچه که خود دیده، قیاس کرده است: «امروز که روز هشتم اکتبر روسی است، روزی است که به‌موجب اولتیماتوم ژاپن روس‌ها

---

۱. *حبل‌المتین* (۱۷ اکتبر ۱۹۰۴).
۲. همان (۲۷ فوریه ۱۹۰۵).
۳. همان (۴ سپتامبر ۱۹۰۵).
۴. کورو پاتکین که سال‌های بسیار از خدمت نظامی خود را به سرکوب کردن ترکمن‌ها گذراند، پیش از جنگ روس و ژاپن به سفارت کبرای فوق‌العاده به تهران هم آمده بود، و عبدالله مستوفی در بیان وقایع سال ۱۳۱۲ (۱۸۹۵ م.) شرحی دربارهٔ این سفر او آورده است (عبدالله مستوفی، همان، ۵۰۸ و ۵۰۹).

باید منچوری را تخلیه کنند (قدری مضحک به نظر می‌آید). دو نفر صاحب منصب جوان روسی... به پرت آرطور می‌روند.... یکی از آنها فرانسه می‌داند. گاه در منازل خبری باشد برای اتابک می‌آوَرَد و خبر مهم جنگ ژاپن است. چون خبر منفی باشد نشاطی دارند.... به خاربین رسیدیم، رفقای نظامی شادمان خبر آوردند که جنگ موقوف شد.... یکشنبه ۴ شعبان است، صبح زود بیدار شدیم... اِلیس که از رفقای راه است به‌سراغ ما آمد و اظهار ملالت کرد و گفت خبر موقوف شدن جنگ مورد تردید شده است».

عبدالله مستوفی، که در پایتخت روسیه مأمور بود، دربارهٔ این روزها نوشته است: «در رستوران‌ها و قهوه‌خانه‌های موزیک‌دار، قطعهٔ خداحافظی با وطن، با نغمهٔ محزونی که سازنده به آن داده است، رواجی دارد».[1]

پیروزی ژاپن و تحسین ژاپنیان

در ماه‌های درگیر بودن روس و ژاپن، *حبل‌المتین* همواره در تحسین مردم، رزمندگان، سران نظامی و دولتمردان ژاپن می‌نوشت. در شمارهٔ ۲۷ سال دوازدهم ستایش *حبل‌المتین* را از سران ژاپن چنین می‌خوانیم: «نام نیک حیات جاوید است... امروز در عالم نام میکادو امپراتور ژاپن بلند است؛ نام امیرالبحر او توغو (توگو) و هکذا نام اویاما و نوزی که پُراتور (پُرت آرتور) را فتح نمود.... زیرا در سی سال به‌قدر سیصد سال ملت و مُلک و لشکر را ترقی داده است...»[2]. این روزنامه در شمارهٔ ۵ سال سیزدهم[3] شرح حال دریادار توگو را در چند صفحه آورده است.

در شمارهٔ ۴۲ سال دوازدهم در تفسیر رویدادهای جنگ می‌خوانیم: «... امروز هر چه شنیدیم ژاپنی‌ها کردند، گرفتند، رفتند؛ برعکس هر چه خواندیم روس‌ها خواهند کرد، خواهند گرفت، خواهند رفت.... امیرالبحر توگو وقتی که می‌خواست سوار کشتی شود... ندا درداد: تکلیف ما یا فتح است یا مرگ...»[4]. در اشاره به متانت ژاپنیان هم در شمارهٔ ۵ سال سیزدهم نوشته است: «به‌چنگ آوردن معلومات صحیحه از احوال مشاهیر ملت ژاپن... دشوار است، زیرا ژاپنیان گران‌مایه ننگ دارند از این که به توسط روزنامه ترجمهٔ حال آنان

---

۱. همان، ص ۱۳۴.
۲. *حبل‌المتین* (۱۰ آوریل ۱۹۰۵).
۳. همان (۲۸ سپتامبر ۱۹۰۵).
۴. همان (۲۴ ژوئیه ۱۹۰۵).

انتشار یابد».[۱]

حبل‌المتین امتیاز اخلاقی مردم ژاپن را از مایه‌های پیشرفت و پیروزی این ملت شناخته است، چنان که «از اول جنگ میان ملت ژاپن یک کلمه سخن نفاق شنیده نشده... خیالشان به‌صورت دادن کار است...، برعکس روس‌ها.... از اول در میان این قوم نفاق بود»[۲] سرانجام، وقتی که قرار صلح با دادن امتیازهای ارضی و اقتصادی از سوی روسیه گذاشته شد و ژاپن خسارت نقدی نگرفت، چون نه مقتضی بود و نه امید وصول آن می‌رفت، *حبل‌المتین* این توافق را به پای گذشت و صلح‌خواهی و صفای باطن امپراتور ژاپن گذاشت.[۳]

آنچه که ایرانیان را به تحسین ژاپن واداشت، بیش‌تر دو عامل عزم و آمادگی آن بود، که این مایه‌ها را ثمرهٔ آزادی و عدالت و اتحاد دانستند. دربارهٔ عزم ژاپن به مبارزه و پیروزشدن، شرحی که هدایت از باریابی هیئت ایرانی نزد میجی، امپراتور ژاپن، چند هفته پیش از آغاز جنگ و روز ۲۵ دسامبر ۱۹۰۳ یاد کرده، گویاست: «پادشاه مردی خوش‌اندام و خوش‌سیما بود. چشم و ابرو و موی سیاه... قیافهٔ جاذم و جاذب داشت. گفتند هشت سال است که پادشاه در تقاص تصرف روس‌ها پُرت آرطور را، از قصر خود بیرون نرفته است و آنی از صرافت تدارک بیرون نیست».[۴]

هدایت که در روزهای نزدیک به درگرفتن جنگ در ژاپن بود، با مقایسهٔ روحیهٔ روس‌ها و ژاپنیان و ساز و کار آنها، ژاپن را در این جنگ پیروز می‌دیده است: «در ناهارخوری اوُئه نو پارک... رامشگران زدند و خواندند. تاگاتا (مترجم) آنچه خوانده شد، ترجمه کرد: محبوبه به خاطرخواه خود خطاب می‌کند: فردا که جنگ نیپُن (ژاپن) و روس درمی‌گیرد، تو می‌روی به میدان و من دنبال تو می‌آیم برای بستن زخم‌ها». در بیان آمادگی ژاپن، هدایت از گفت‌وگویش با خبرنگار ژاپنی در چیفوُ یاد می‌کند که گفته بود: «ژاپن حتماً فتح خواهد کرد، ما ژاپنی‌ها خیلی مایل هستیم که جنگ بشود؛ روس‌ها طفره می‌روند».[۵] در نظر او، روحیهٔ سربازان و مردم ژاپن و شوق آنها برای جنگ مایهٔ پیروزی آنهاست: «مدرسهٔ دیگری که بازدید شد، مدرسهٔ نظامی بود.... چند نفر از صاحب‌منصبان

---

۱. همان (۲۵ سپتامبر ۱۹۰۵). ۲. همان (۲۴ ژوئیه ۱۹۰۵). ۳. همان (۴ سپتامبر ۱۹۰۵).

۴. مهدیقلی، هدایت، *سفرنامه تشرف بمکه معظمه از طریق چین = ژاپن = امریکا*، همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۵. همان، ص ۲۹.

در گوشه‌ای جرگه داشتند و یکی از ایشان در جنگ چین گلوله به پایش خورده بود، می‌لنگید. ما مشغول تماشا بودیم که هیاهویی شد و آن صاحب‌منصب لنگ برجستنی کرد که عصایش به سقف خورد. گفتند روزنامه برای آنها رسیده که وقوع جنگ را تأیید می‌کند: صاحب منصب‌های روسی به‌خاطرم آمد که از خبر جنگ ملول می‌شدند! تفاوت ره از کجا تا به کجا».[1] «اتابک افسوس داشت که حیف است! ژاپنی‌ها با روس‌ها جنگ می‌کنند، شکست می‌خورند و لطمه به کارشان وارد می‌آید. گفتم تصور نمی‌کنم شکست بخورند؛... این قوم شکست نخواهند خورد و بی‌گدار به آب نمی‌زنند».[2]

حبل‌المتین در تفسیری بر پیروزی شگفت‌آور ژاپن در نبرد تسوُشیما نوشت: «... به‌هیچ عقل نمی‌گنجید که با آن عزت و صولت که دشمن دو برابر بود در هشت ساعت پریشان و در بیست و چهار ساعت نیست و نابود شوند و خود (ژاپنی‌ها) در حفظ و حراست علم و عدل سالم و محفوظ باشند. چه چیز تصور توان کرد، مگر مدد غیبی؟ این مدد را که رساند و کرد، غیر از ثمرهٔ عدالت؟» و افزود که ژاپنیان نتیجهٔ پندار و کردار نیک خود را می‌بینند و «دایماً نام نیکشان باقی می‌ماند».[3]

آثار این جنگ برای دوطرف درگیر

جنگ روس و ژاپن و فرجام آن آثار و بازتاب گسترده‌ای در جهان داشت و در دو کشور درگیر نیز منشاء دگرگونی‌های عمده شد. مردم دنیا، که فریفتهٔ افسانهٔ قدرت عظیم روسیهٔ تزاری بودند، پیروزی ژاپن را برآمدن نیروی تازه‌ای در آسیا می‌دیدند.

آثار شگرف این جنگ بیش از همه‌جا در روسیه نمایان شد. به نوشتهٔ عبدالله مستوفی «شکست‌های روس در این جنگ، سبب پیداشدن شورش و انقلاب در داخلهٔ روسیه شد... و بالاخره همین انقلابات بود که در ۱۹۰۶ موجب صدور حکم امپراتور راجع به افتتاح مجلس دوما (مجلس مقنّنه) شد. ولی ملت و دولت از یکدیگر برحذر بودند... این کشمکش‌ها موجب شد که دولت مجلس را بست و دنبالهٔ شورش‌ها بود که... بعد از جنگ بین‌الملل و ضعف قوای روس، موجب برقراری رژیم کمونیست در روسیه گردید، به‌طوری که می‌توان گفت تخم کمونیسم از سال ۱۹۰۴ و جنگ روس و ژاپن در روسیه کاشته شد و

---

۱. همان، ص ۱۰۳. ۲. همان، ص ۱۱۰. ۳. *حبل‌المتین* (۱۴ اوت ۱۹۰۵).

بعد از پانزده سال به‌بار رسید».[1] در فاصله‌ای دورتر، این جنگ و عواقب آن از مایه‌های زمینه‌ساز جنگ‌های آتی نیز بود. حتی چهل سال پس از پایان جنگ روس و ژاپن و در آخرین روزهای دومین جنگ بزرگ، جانشین دولت تزاری، فرصت پیش آمده را برای اشغال نیمهٔ جنوبی ساخالین، که در جنگ با ژاپن از دست داده بود و پیش‌روی در بخشی از چین و منچوری که تا این هنگام در تصرف ژاپن بود، از دست نداد.

در ژاپن پیروز برآمده از جنگ، در بینش سیاسی زمامداران و سیاستمداران برخورد میان دو نظر پیش آمد: یکی ملاحظه کاری، که در سوی نگه‌داشتن و بهره‌برداری کردن از یافته‌ها بود و دیگری بلندپروازی و زیاده‌خواهی که بیش‌تر به امتیازهای تازه در چین نظر داشت. نتیجهٔ این وضع رونق گرفتن آرمان‌گرایی و اندیشهٔ رسالت ژاپن در خاک آسیا و در صحنه بین‌المللی بود میان کسانی که با سیاست‌های دولت معارضه داشتند. در این رهگذر، جریان تازه‌ای پیدا آمد و کسانی این اندیشه را آوردند که ژاپن به‌جای همگام شدن با دولت‌های استعمارگر باید «انقلاب آسیایی»، علیه غرب، را در اندازد و برای این کار از چین آغاز کند.

کره تا سال ۱۹۱۰، در پی رویدادهایی پرتنش، یک‌سره تحت حکومت ژاپن در آمد. این کشور، که اکنون به «چوسان» (سرزمین آرامش بامدادی) تغییر نام داده بود و تایوان، به مدت ۳۵ سال همواره تحت حکومت یک سردار ژاپنی بودند.

ژاپن در چین، بیش‌تر به منافع اقتصادی رو کرد و با امضای موافقت‌نامه‌ها و پیمان‌هایی با قدرت‌های غربی این موضع خود را شناساند. سهم ژاپن در سرمایه گذاری در چین فزاینده بود و در تبلیغات خود می‌گفت که می‌خواهد چین خموده و عقب مانده را به پویایی و زندگی وادارد. اما همین بهره‌برداری وضعی ایجاد کرد که برخلاف انتظار ژاپن، به پیروزی نهایی کمونیست‌ها در چین انجامید.

سوم: تصویر ژاپن و بازتاب پیروزی آن در ایران

فضیلت‌های ژاپنیان

هدایت در سفرنامهٔ خود نوشته است: «بالاترین تمجیدی که از ژاپنی می‌توان کرد، نظر

---

۱. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من: *تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه* (تهران: زوار، ۱۳۶۰)، ص ۸۸.

صائب [او] است که آنچه مرغوب و مطلوب بوده اخذ نموده و گرد رسومات بیهوده نگشته‌اند و تک خود را از دست نداده و فریب ظاهر را نخورده‌اند. ژاپنی از لحاظ صورت و معنا خود را به مقامی عالی رسانده و حفظ آداب خود کرده است»؛[۱] «هیتومی در تشکیلات و عادات ژاپنی کتابی نگاشته، کتاب را به این عبارت ختم می‌کند: و مادام که گل غیرت در دل ژاپن می‌شکفد، دولت آفتاب شئونات خود را حفظ می‌کند و در جنگ مغلوب نخواهد شد»[۲].

در هنگامهٔ جنگ روس و ژاپن، *حبل‌المتین* بارها در ستایش از امپراتور میجی (پادشاهی از ۱۸۶۷ تا ۱۹۱۲ م.) نوشت و در شمارهٔ ۲ سال سیزدهم «امپراتور متسوهیتو میکادوی ژاپن» را برای تصمیم او دربارهٔ پایان دادن به جنگ ستود.[۳] در پایان این نوشته، پس از اشاره‌ای به ادوار تاریخ ایران، یادآور شد که موجب ومایهٔ اوج و حضیض و مذلت و سعادت کشور و مردم «همان اختلاف احوال و عقاید پادشاهان و فرمانروایان بوده است». این روزنامه پس از درگذشت امپراتور میجی این واقعه را «اعظم ضایعات آسیا»[۴] خواند و در سوگِ «زنده کنندهٔ ملت ژاپن ـ محسن بزرگ امت شرق» نوشت: «امپراتور متسوهیتو از چند سال به این طرف، کمال میل و توجه را به‌طرف اتحاد ملل شرقیه و سلاطین شرق داشت، چنانچه (چنان که) کمیسیون مخصوص به‌دربار ایران گسیل فرمود و یک هیئت بحریه به اسلامبول فرستاد. ولی... هنوز ما و برادران عثمانی به‌منافع آجل پی نبرده و روابط عاجل از ژاپن را این قدرها مفید به‌حال خود تصور نمی‌کردیم...».

حبل‌المتین عزّت و اعتلای ژاپن را پس از تدبیر و عزم و همت امپراتور به برکت فضیلت‌های سران و سرداران این ملک دانسته، چنان‌که در شمارهٔ ۶ سال سیزدهم[۵] ستایشی بلندبالا از وزرا و دولتمردان ژاپن از زبان یکی از مستشاران خارجی، که در خدمت این دولت بوده، آورده است: «.... من در وزرای ژاپن چند چیز مشاهده نمودم که سبب این ترقی فوق‌العادهٔ ژاپن را... همان صفات پسندیده و برگزیده می‌دانم:

نخست: در هیئت وزرا غرض شخصی مفقود و خیال تمامی مصروف ترقی ملت بود....

---

۱. مهدیقلی هدایت، *سفرنامه تشرف بمکه معظمه از طریق چین = ژاپن = امریکا*، همان، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۱۳۱.

۳. *حبل‌المتین* (۴ سپتامبر ۱۹۰۵).

۴. همان (۵ اوت ۱۹۱۲).

۵. همان (۲ اکتبر ۱۹۰۵).

دوم: میل مفرطی که به فهمیدن حقایق امور داشتند....

سوم: هم‌دستی و اتفاق و همراهی هیئت وزرا که مثلش به‌تصور نمی‌آید، هیچ کاری را بدون مشورت با یکدیگر اجرا نمی‌نمایند....

چهارم: در این مدت مدید که من در آن‌جا بودم، نشنیدم از پست‌ترین وزرا و وکلا کسی رشوت گرفته باشد، یادر مسئله‌ای که راجع به وطن آنهاست خیانت کند....

پنجم: هوش و استعداد غریبی در آنان مشاهده نمودم که به جزیی دستورالعمل همه چیز را به خوبی فرا می‌گیرند و چون به کفایت آنان کاری رجوع شود، به خوبی اداره می‌نمایند.

حبل‌المتین می‌کوشید تا با یادکردن نمونهٔ ژاپن و اثری که رهبری مردان صالح و آگاه در اعتلای ژاپن داشت، رجال دولت ایران را بـه هـمت نـهادن در راه تـرقی مـلک و مـلت برانگیزد.

در آحاد مـلت و مـردم ژاپـن، والاتـرین فـضیلت آنـان از نگـاه *حـبل‌المـتین* نـزهت اخلاقی‌شان است: «آری، قومی که دارای تهذیب اخلاق باشد، همین که قدم به طریق ترقی نهاد مانند برق لامع پیش می‌رود»[1]. ژاپنیان را، در مقایسه با قوم دیگر، جماعتی می‌دانند که «لذت وطن‌دوستی و قومیّت، و مزه برادری و نوعیت را چشیده و شهد اتـفاق و اتـحاد و شیرینی... ترقی دولت و ملت در گلویشان چکیده است».[2]

میکادونامه

ستایش *حبل‌المتین* از امپراتور میجی تا آن‌جا بود که *میکادونامه*، سرودهٔ میرزا حسین علی تاجر شیرازی دربارهٔ جنگ روس و ژاپن، را در سال ۱۳۲۵ هجری قمری در کلکته جزء انتشارات خود چاپ کرد.

میکادونامه کتاب شعری است به سبک *شاهنامه* و سراسر ستایش طـرح و عـملیات رزمی فرماندهان ژاپنی و پیروزی‌های آنان در جنگ با روس. سرایندهٔ این دفتر، که آن را شاید به سفارش یا تشویق مدیر *حبل‌المتین* سروده، در پایان کتاب نوشته است: «در این مواقع حسب‌الخواهش یکی از دوستان، به اسم میکادونامه این دوهزار و اند بیت را که در حقیقت إشعار بر جنگ و وضع دول همسایه است جهت تنبیه ابناء ملت به‌نظم آورده، امید

---

۱. *حبل‌المتین* (۲۵ سپتامبر ۱۹۰۵).

۲. همان (۱۴ نوامبر ۱۹۰۴).

است که مقبول ارباب اطلاع افتد (۱۳۲۳)».

داستان اسلام‌آوردن امپراتور ژاپن

در میانهٔ تب و تاب مشروطه‌خواهی در ایران و توجه تجددخواهان به ژاپن در اقصای شرق که با غلبه بر چین نام و آوازه‌ای یافت و سپس با شکست‌دادن دولت روس خود را قهرمان ملت‌های آسیا ساخت و نور امیدی در دل مردم ستم‌کشیده از استعمار روس و انگلیس انداخت، قصهٔ مسلمان شدن امپراتور ژاپن ـ که پیدا نیست برساختهٔ چه کسی بود ـ بر زبان‌ها افتاد.

روزنامهٔ *ندای وطن* در شمارهٔ ۳۸ خود[۱] اسلام‌آوردن امپراتور ژاپن را مژده داد و در گزارشی با عنوان «عالم انسانیت را بشارت!» نوشت: «رفقا می‌گفتند در روزنامهٔ *ملک و ملت*، که به زبان انگلیسی در کلکته در ادارهٔ حبل‌المتین به طبع می‌رسد، نوشته شده که اعلی‌حضرت میکادو بعد از آن که مدت‌ها در مقام تحقیق و تفتیش از مذاهب متداولهٔ عالم برآمده و علمای هر مذهب را حاضر نمودند، اصول و فروع هر مذهبی را مطرح مذاقه قرار دادند و دین مقدس اسلام را اجمع و انفع از تمام ادیان شناختند، یک‌مرتبه شخص پادشاه با هیئت وزرا در بیست و ششم ماه گذشته، که تقریباً یک‌ماه پیش باشد، رسماً آیین پاک و دین مقدس اسلام را پذیرفتند و به شرف قبول اسلامیت مشرف شدند؛ و معلوم است اگر این خبر مقرون به صدق و صواب باشد، یک‌مرتبه ضعف اسلام و مسلمین مبدل به قوت خواهد شد و آثار گفتهٔ حکیم دانشمند ملا عبدالرحیم طالب‌اُف که در *مسائل‌الحیات* خبر داده که همین قسم [که] اروپایی غالب و آسیایی مغلوب و مسیحی فاتح و مسلمان منکوب است، بیاید روزی که اسلام غالب و سایر ادیان مغلوب شوند، ظاهر و مقدماتش فراهم شده و سلسلهٔ مسلمین با اتحاد مذهبی و آسیایی با توافق مشرب شرق و غرب عالم را فراگیرند...».[۲]

---

۱. *ندای وطن* (۲۰ ژوئن ۱۹۰۷).

۲. براون در معرفی *ندای وطن* نوشته است: «روزنامه هفتگی، بعدها دوهفتگی و بالاخره ماهانه، چاپ تهران، در سال ۱۳۲۴ هـ ق. مطابق با ۱۹۰۶ـ۱۹۰۷ م. به مدیریت مجدالاسلام کرمانی، مدیر روزنامه‌های *کشکول* و *محاکمات*... رابینو اولین انتشار آن را یازدهم ذی‌القعده سال ۱۳۲۴ قمری بیان می‌کند که مطابق است با بیست و هفتم دسامبر ۱۹۰۶» (ادوارد براون و محمدعلی تربیت، *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت*، ترجمهٔ رضا صالح‌زاده [تهران: بی‌نا، ۱۳۴۱]، ص ۱۱۴). دربارهٔ شیوهٔ این روزنامه بنگرید بـه تألیـف شـادروان محیط طباطبائی؛ همان، ص ۱۳۰ و احمد کسروی، همان، ص ۲۷۴.

بازتاب این جنگ در ایران

پیروز برآمدن ژاپن در دو جنگ پیاپی در یک دهه، نخستین آن با چین و سپس با روسیه، و شکست‌یافتن قشون تزاری از یک کشور نوخاستهٔ آسیایی، بر ایرانیان سخت اثر نهاد. در این باره، کسروی نوشته است: «چنین رخ داد که در آن زمان نخست جنگ ترانسوال و انگلیس برخاست، سپس جنگ ژاپن و روس پیش آمد. تا چند سال این جنگ‌ها در میان بود و روزنامه‌ها داستان‌های آنها را می‌نوشتند و بیدارشدگان با خشنودی و دلخوشی آنها را می‌خواندند و سخت می‌سهیدند. این داستان‌ها در ایران کار بسیار کرده است. دلیری‌های یک مشت ترانسوالی... و همچنین لشکرهای آمادهٔ ژاپن، کاردانی‌های سرداران ایشان، و فیروزی‌های پیاپی که می‌یافتند ایرانیان را تکان سختی داد. ژاپن که تا چندی پیش گمنام بوده و در سایهٔ مشروطه و تکان توده به این جایگاه رسیده بود، درس بزرگی به ایرانیان می‌آموخت.... بسیاری از نویسندگان گزافه‌نویسی‌هایی از میهن دوستی ژاپنیان، و از نیک‌خویی، و از خردمندی آنان می‌نوشتند».[۱]

جنگ روس و ژاپن از دو جهت برای ایران اهمیت داشت: یکی اثری که در وضع روس، که در رقابت با انگلیس در پی توسعهٔ نفوذ خود در ایران بود و در معادلهٔ نیروی قدرت‌های جهانی نهاد؛ و دیگر تحولی که در اندیشهٔ ایرانیان پدید آورد. سه رویداد مهم نخستین سال‌های سدهٔ بیستم در ایران و جهان که دنبالهٔ تحولات گذشته بود، همانا شکست روسیه از ژاپن، انقلاب اکتبر روسیه (۱۹۰۵) اعطای مشروطه در ایران (۱۳۲۴ هـ. ق / ۱۹۰۶ م.)، توالی و ارتباطی منطقی داشت.

پیش از این سال‌ها هم مشروطیت ژاپن که در پی پیشرفت‌های علمی و فنی و اجتماعی سریع و چشمگیر این کشور و با فرمان ۱۱ فوریه ۱۸۸۹ امپراتور اعطا شده بود، ایرانیان را به تحولی سیاسی و اجتماعی امیدوار ساخت. اثر این تغییر شیوهٔ حکومت چنان بود که شاه قاجار را هم به فکر انداخت. مهدیقلی هدایت نوشته است که مظفرالدین شاه نوبتی در خلوت از او دربارهٔ وجود مجلس قانون‌گذاری در ژاپن پرسید.[۲]

اثر پیروزی ژاپن بر اندیشهٔ ایرانیان، از اندیشمندان و آگاهان به مسایل سیاسی و احوال عالم گرفته تا مردم عامی و عادی، در پیدا آمدن و بالاگرفتن جنبش مشروطه‌خواهی سهم اساسی داشت.

---

۱. همان، ص ۶۲.

۲. مهدیقلی هدایت، *خاطرات و خطرات* (تهران: زوار، ۱۳۴۴)، ص ۱۴۲.

انعکاس در دربار قاجار

هاردینگ، نمایندهٔ سیاسی وقت بریتانیا در ایران، در خاطرات خود از سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۵ (۱۳۱۹ـ۱۳۲۴) نوشته است: «این سفرِ آخرین (مظفرالدین شاه به اروپا) مخصوصاً از این حیث جالب بود که تاریخش با پایان جنگ روس و ژاپن تقارن پیدا کرده بود. شکست تاریخی روس‌ها در این جنگ... تأثیری بسیار عمیق در ایران و سایر کشورهای آسیایی بخشیده بود. در تاریخی که خبر این واقعهٔ بزرگ به تهران رسید، شاه هنوز در اروپا بود، ولی تلگراف حاوی این خبر در غیاب وی به دست محمدعلی میرزا رسیده بود که بی‌گمان در نظرش اهمیتی فوق‌العاده داشت، زیرا... در تبریز طوری رفتار کرده بود که همه او را به چشم دوست صمیمی روسیه نگاه می‌کردند....

در روز رسیدن این خبر به تهران، والاحضرت ولیعهد گویا مجلس ضیافتی برای شاهزادگان و رجال درباری ترتیب داده بوده است. در اواخر مجلس که مهمانان در شرف ترک کاخ گلستان بودند، ناگهان تلگرافی به دست والاحضرت داده می‌شود به این مضمون که ناوگان جوان ژاپن نیروی دریایی روسیه را منهدم کرده است. محمدعلی میرزا... با لحنی آرام و جملاتی مختصر به حضار مجلس خبر می‌دهد.... درباریان و شاهزادگان و همراهان آنان این خبر مهم را در سکوتی مطلق گوش داده و سپس همه‌شان خاموش و بی‌حرف تالار ضیافت را ترک کرده بودند.... یک شاهزادهٔ جوان ایرانی که احساسات دوستانه نسبت به انگلیسی‌ها داشت (و تفصیل قضیه را بعداً از او شنیدم)... معظم‌له با اشارهٔ چشم دستور می‌دهد صبر کند. پس از رفتن تمام مهمانان... ولیعهد، در حالی که قیافه‌اش از شادی و آسایش درونی‌اش خبر می‌داد، دوباره می‌پرسد که خبر عجیبی است! آیا حقیقتاً باور می‌کنی که چنین چیزی امکان‌پذیر باشد؟ مضمون تلگراف به قدری در نظرم مهم و نشاط‌انگیز است که جرئت باورکردنش را ندارم!»[1]. این ظاهرسازی و اظهارنظر مصلحتی محمدعلی میرزا ولیعهد به شاهزادهٔ خبرگزار سفارت انگلیس نشان می‌دهد که پیروزی ژاپن بر روسیه، دولتی که آن را حامی حکومت استبداد در ایران می‌دانست، تا چه اندازه برایش مهم و سرنوشت‌ساز بوده است.

---

۱. سر آرتو هاردینگ، *خاطرات سیاسی*، ترجمهٔ جواد شیخ‌الاسلامی (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳)، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

هاردینگ افزوده است: «احساسات باطنی ایرانیان و وجد و طرب نهانی آنها از شنیدن این خبر بی‌شباهت به احساسات مردم اروپای مرکزی و جنوبی (در خارج از مرزهای فرانسه) نبود، موقعی که خبر شکست ناپلئون در واترلو میان آن ملت‌ها پیچید».[۱]

از رویدادهای جالب این دوره، فرستادن سفیر فوق‌العاده‌ای است به دربار روسیه، به بهانهٔ تبریک تولّد پسری در خانوادهٔ امپراتور، تا از ناراحتی دولت روسیه از احساس شادمانی ایرانیان در شکست روس‌ها از ژاپن بکاهد. براون نوشته است که در اواخر سال ۱۹۰۴ میرزارضاخان ارفع‌الدوله به سَن‌پطرزبورگ اعزام شد و روز ۸ دسامبر نزد تزار بار یافت.[۲] عبدالله مستوفی شرح بیش‌تری دربارهٔ این مأموریت داده است: «در این تابستان... پسری نصیب خانوادهٔ امپراتوری شد. این پسر را به اسم آلکسی موسوم کردند، ولی در همان روز ولادت او شکست بزرگی در شرق اقصیٰ به قشون روس وارد آمد و شکست لیائو یانگ بود.... در اواخر پاییز این سال از طرف دربار ایران سفارت کبرای فوق‌العاده‌ای به دربار روسیه مأمور شد.... دانش ارفع‌الدوله موضوعی برای این سفارت کبریٰ تراشید و آن این بود که جنگ روس و ژاپن و شکست‌های روس موجب شادمانی ایرانی‌ها شده است و روس‌ها از این مقدمه ملول‌اند: برای رفع این کدورت و ایجاد حسن رابطه، اگر در این موقع که پسری نصیب خانواده امپراتوری شده است سفیری، مثلاً شخص او که سابقهٔ زیادی در دربار روسیه و نزد رجال آن کشور دارد، مأمور شود خیلی به‌موقع و دارای حسن اثر خواهد شد.... خود و کارمندانش چند قطعه نشان گرفتند و برگشتند».[۳]

چهارم: ایرانیان و الگوی ژاپن

فعالان نهضت مشروطه و نمونهٔ ژاپن

در گرماگرم مشروطه‌خواهی، فعالان این جنبش بارها برای توجیه مزیت آزادی بر استبداد در احوال مُلک و ملّت از نمونهٔ ژاپن مترقی و پیروز یاد می‌کردند. صورت‌جلسه‌های

---

۱. همان، ص ۱۳۹.

2. Edward Brown, ibid., p. 110.

۳. عبدالله مستوفی، همان، ص ۱۰۵-۱۰۷.

«انجمن مخفی» که ناظم‌الاسلام در تألیف خودآورده در این باره گویاست. در یکی از این مجلس‌ها «لایحه»ای مطرح و پیشنهاد شد که نسخه‌ای از آن برای هر یک از رجال دولت و حتی شاه فرستاده شود. در این «لایحه» آمده بود: «وقتی که مجلسی برای وضع قانون منعقد شد، فقط دوازده فصل مطرح مذاکره آید کافی است:

اول: قانون عدل و ایجاد عدالت‌خانه؛ **دوم**: مساحت اراضی و تعیین ملاک به موجب دفتر دولتی؛ **سوم**: تعدیل مالیات بر وجه صحیح؛ **چهارم**: نظم قشون؛ **پنجم**: اصول انتخاب حکومات و تعیین حق حاکم و محکوم؛ **ششم**: اصلاح و ترویج تجارت داخله؛ **هفتم**: تصفیهٔ عمل گمرک؛ **هشتم**: تصحیح عمل اوزان و اجناس؛ **نهم**: اصول کلیه در تأسیس مدارس علمی و تشکیل کارخانجات و معادن؛ **دهم**: تکلیف وزارت خارجه؛ **یازدهم**: اصلاح عمل مواجب و مستمری‌های دولتی؛ **دوازدهم**: محدودنمودن حدود وزرا و وزارتخانه‌ها و روحانیون به قانون شرع.

اگر همین فصول دوازده گانه مرتب و به موقع به اجرا درآید، دولت ایران در عرض بیست سال از ژاپن می‌گذرد».[۱]

مواد پیشنهاد شده به طورکلی ناظر به همان اصلاحاتی است که در پی نهضت تجدد ژاپن در سال ۱۸۶۸ م. و طی سه دهه، پس از بحث‌ها و بررسی‌های فراوان، تدبیر و اجرا شد.

نیز به نوشتهٔ ناظم‌الاسلام، گروهی از مشروطه‌خواهان «انجمن مخفی» دومی برپاداشتند که مؤسّس آن محمدصادق طباطبایی فرزند آقای طباطبایی بود و «چنین صلاح دیدند که از طرف رییس ملت، آقای طباطبایی، تلگرافی به پادشاه مملکت ژاپن مخابره شود... که سواد آن از این قرار است:

'حضور میمنت ظهور اعلی‌حضرت امپراتور معظم دولت بهیهٔ ژاپن: اگر چه با اخلاق مرضیهٔ آن اعلی‌حضرت و تمدن فوق‌العادهٔ دولت بهیهٔ ژاپن به این اظهار احتیاج نبود، ولی مقام اخوّت با برادران مسلمین ساکنین آن مملکت مقتضی این توصیه شده، استدعا می‌نمایم که توجه ملوکانه نسبت به آن برادران دینی طوری باشد که آسوده و محترم بتوانند از عهدهٔ تکالیف دینی و دنیوی برآیند. رییس ملت اسلام در ایران، محمدالحسینی الطباطبایی'.

---

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، ص ۲۹۸ـ۳۰۲.

مقصود و منظور اعضای انجمن از صدور این تلگراف، تشویق و تهییج آقای بهبهانی بود که عین خط آقای طباطبایی و امضای ایشان را بردند نزد آقای بهبهانی و مذکور داشتند: یکی از فواید همراهی با ملت این است که امروز آقای طباطبایی طرف با سلاطین و امپراتوران سترگ شده است...».[1]

مطلبی مرتبط با این حرکت مشروطه‌خواهان تفسیری است که کاتوزیان از روزنامهٔ مورنینگ پست لندن نقل کرده است: «علمای ایران بر همه کس آشکار کردند که نفوذ و روح اسلام در قلوب ایرانیان بیش از دیگران است، و خیالات آنها خیلی بلندتر از ژاپن است».[2]

با همهٔ تحسین‌ها از ژاپن و امیدبستن به این دولت، به‌خصوص پس از شکست‌دادن روسیهٔ تزاری، به نظرهای انتقادی از سوی مطبوعات ایران و شماری از نویسندگان و روشنفکران هم برمی‌خوریم. نمونهٔ آن، مقالهٔ درج شده در شمارهٔ ۴۹ (۶ اوت ۱۹۰۷) *ندای وطن* با عنوان «(تفسیر) سیاسی است»: «البته همه می‌دانند که نزاع دولت روس با ژاپن برای تصرف مملکت وسیعهٔ کره بود.... کره را ژاپن به اسم استقلال حمایت کرد و راضی نشد سلطنت کره به هم بخورد، اما بعد از آن که کاملاً او را از چنگال دولت روس متخلص نمود، خودش به خیال بلعیدن او افتاد: چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی.... در شریعت مملکت‌گیری، اروپایی و آسیایی فرق ندارند. دولت ژاپن را که ربّ‌النوع رحم و مروت و مجسمهٔ انسانیت و فتوّت می‌شمردند و روزنامهٔ مقدس *حبل‌المتین* ما را به توسل بـه آن دریای کرامت نصیحت می‌نمود، عاقبت حمایتش این شد که شنیدید و فتوّتش همان که دیدید: گر تو نمی‌پسندی، تغییر ده قضا را».[3]

مهدیقلی هدایت نیز با اشاره به رفتار ژاپن در چین در نیمهٔ اول سدهٔ بیستم نوشته است: «ژاپن که می‌توانست دست برادری به چین بدهد و امروز شاهین ترازوی صلح باشد، خطا رفت و جفا کرد».[4]

اصلاحات در نظام مُلک‌داری

حبل‌المتین ژاپن را نمونه‌ای می‌دید که ایران باید برای پیشرفت در راه سعادت ملی آن را

---

۱. همان، ص ۴۶۳ـ۴۶۵.
۲. محمد علی کاتوزیان تهرانی، همان، ص ۲۴۲.
۳. مهدیقلی، هدایت، *خاطرات و خطرات*، همان، ص ۲۴.
۴. *ندای وطن* (۶ اوت ۱۹۰۷).

دنبال کند، چنان‌که در مقالهٔ تفسیر مانند خود در شمارهٔ ۲۷ سال دوازدهم از عین‌الدوله، صدراعظم مظفرالدین شاه، خواست که از سیاست و تدابیر ژاپن الگو بگیرد و به اصلاح وضع مملکت برآید: «نفوس ایران به همت والا مشخص، در وضع اخذ مالیات تعدیلات کافی به عمل آمده، دستگاه حرب انتظام یافته و به قانون اروپا جمیع ملت داخل ملک جلیل عسکری شده، دوایر از یکدیگر مجزّا و تیول‌ها لغو، خرابی‌ها آباد، جُهّال عالم، بی‌خبران از حال عالم باخبر، رسم مساوات مُجریٰ گردد...».[1]

این رهنمود در واقع نسخهٔ داروهای ژاپن است که *حبل‌المتین* برای بهبود حال ایران می‌دهد. تدابیر نخستین که برای استقرار نظم نوین در ژاپن یک سال پس از برنشستن امپراتور میجی، از آغاز سال ۱۸۶۸، تدبیر و اجرا شد چنین بود:

ـ ایجاد شوراهای حکومتی؛
ـ دعوت از نمایندگان ولایات برای تشکیل مجلس مشورتی در پایتخت؛
ـ اعطای حقوق و آزادی‌های اساسی به مردم؛
ـ تدوین قانون اساسی و قوانین اداری و ایجاد سازمان نوین برای حکومت؛
ـ الغای امتیاز طبقهٔ «سامورایی» و ایجاد نظام سربازگیری اجباری؛
ـ تحکیم قدرت حکومت مرکزی؛
ـ از میان برداشته‌شدن خانخانی و الغای تیول؛ ایجاد واحدهای ایالات؛
ـ لغو امتیازهای طبقاتی و اشرافی؛
ـ سرشماری جمعیت؛
ـ اصلاحات ارضی، مالیاتی و اداری[2].

کیمیای مشروطه

حبل‌المتین، مشروطه را مایهٔ ترقی و رمز تعالی می‌شناخت، حتی برای مردم روسیه. در تفسیر سیاسی شمارهٔ ۲۲ سال دوازدهم آن می‌خوانیم: «اهالی (روسیه) از ظلم و ستم حکّام مستبد به ستوه آمده‌اند و تا وقتی که سلطنت را مشروطه یا جمهوری قرار ندهند از پای

---

۱. *حبل‌المتین* (۱۰ آوریل ۱۹۰۵).
۲. برای شرح این تدبیر بنگرید به: هاشم رجب‌زاده، همان، ص ۲۱۷ـ۲۵۱.

نخواهند نشست)).[۱] با نزدیک شدن فرجام جنگ روس و ژاپن اشاره‌های *حبل‌المتین* به لزوم برچیده شدن حکومت خودکامه در ایران صریح‌تر می‌شد. در شمارهٔ ۲۷ سال دوازدهم در تفسیر سیاسی دراز دامنی پس از برشمردن اهتمام زمامداران ژاپن در راه اعتلای کشورشان، نوشت: ((بی‌اعتدالی و استبداد عمرش به آخر رسیده؛ اگر دولتِ چین است که در آخرین نقطهٔ آسیا واقع شده بالطبع او را به ترک استبداد و اجرای عدل مجبور می‌نمایند و اگر دولت باسطوت روس است باز ملت درصدد مطالبهٔ این حق برمی‌آید)).[۲]

در شمارهٔ ۴۵ سال دوازدهم *حبل‌المتین*، در تفسیر پیروزی شگفتی‌برانگیز ژاپن در نبرد دریایی تسوُشیما، چنین می‌یابیم: ((به هیچ عقل نمی‌گنجید که با آن عزّت و صولت که دشمن دو برابر بود، در هشت ساعت پریشان و در بیست‌وچهار ساعت نیست و نابود شود و خود (ژاپنی‌ها) در حفظ و حراست علم و عدل سالم و محفوظ باشند. چه چیز تصور توان کرد مگر مددغیبی؟ این مدد را که رساند و کرد، غیر از ثمرهٔ عدالت و اطاعت به امر آفریدگار و دانستن حقوق بشریت و مساوات کردن و اجتناب از حرام و دروغ و ظلم و تعدی؟)).[۳] سه هفته بعد، در شمارهٔ ۲ سال سیزدهم مژده داد: ((ملت روسیه از زمان الکساندر دوم در خیال مشروطه‌نمودن دولت بودند... ولی از ترس حکومت قدرت قدم برداشتن و جسارت نفس کشیدن نداشتند؛ نیکو استفاده از این جنگ حاصل نمودند؛ در هر ولایت بلوا و شورش در سر همین مسئله است که دولت مشروطه شود)).[۴]

چند هفته پس از آن و در پی پیروزی نهایی ژاپن در جنگ، *حبل‌المتین* در مقاله‌ای با یادکردن احوال و فضیلت‌های شماری از رهبران ژاپن چنین نتیجه گرفت: ((قومی که دارای تهذیب اخلاق باشند، همین‌قدر که به طریق ترقی قدم نهادند، مانند برق لامع پیش می‌روند و تهذیب اخلاق نصیب هیچ قوم نجیبی نتواند شد، مگر قانون مساوات که سرمایهٔ هرگونه اتحاد ملی است، در میان آنان رعایت و برقرار آید و هیچ دولت نمی‌تواند نعمت مساوات را به تبعه و زیردستان خود عطا نماید مگر با رفع استبداد و ریشهٔ استبداد قطع نمی‌شود، الا در سایهٔ کنکاش عمومی)).[۵]

حبل‌المتین در مقاله‌ای پس از درگذشت امپراتور میجی و در تجلیل او چنین نتیجه

---

۱. *حبل‌المتین* (۲۷ فوریه ۱۹۰۵).
۲. همان (۱۰ آوریل ۱۹۰۵).
۳. همان (۱۴ اوت ۱۹۰۵).
۴. همان (۴ سپتامبر ۱۹۰۵).
۵. همان (۲۵ سپتامبر ۱۹۰۵).

گرفت: «در حقیقت امپراتور ژاپن از شکست روس اساس مشروطیت را در شرق منتشر ساخت و اول دولتی که بعد از ژاپن پا به دایرهٔ مشروطیت نهاد، ایران بود».[۱]

روشن‌ترین سخن این روزنامه در تأثیر احوال ژاپن و رویدادهای برآمده از آن در نهضت مشروطه‌خواهی ایران در تفسیری است که در شمارهٔ ۱۲ سال بیستم آن، تحت عنوان «کشف حقیقت یا توضیح واضحات» نگاشته است: «یک اسباب خارجی هم به‌خواست خدا درکار آمد و آن جنگ اقصای شرق و شکست فوق‌العادهٔ دولت روس بود که یکباره پرده از روی خیالات ملت برداشته و فهمیدند که با جنبش ملی امکان دارد که یک دولت آسیایی علاوه بر آن‌که به‌حقوق خود نایل شود...، به‌تدریج خویشتن را از احتیاجات و رعب خارجه مستخلص ساخته و با دول اروپا دم از همسری و برابری، بلکه بهتری و بالاتری زند (در حقیقت پرده‌ای راکه سلاطین قاجار و درباریان خائن به‌ملاحظات و اغراض شخصی پیش چشمان ایرانیان کشیده بودند خرق کرد). پس عقلای ملت تبادل آراء کرده، بعد از مذاکره و ملاحظات دیدند که کار به اندازه‌ای خراب است که دیگر امکان صبرکردن و به‌انتظار نشستن که به‌مجرای طبیعی در سلک انتظام آید، نیست.... لذا درصدد برآمدند حالا که شاه به‌فکر اصلاح مملکت نیست، ملت به‌خیال افتاده و تا زود است کاری کرده علاجی به‌دردهای بی‌درمان نمایند»[۲]. در دنبالهٔ این تفسیر، سابقه و جریان جنبش مشروطه‌خواهی آمده است.

بارآمد جنگ برای ایران؛ بیم و امیدها

در ایران، مهم‌ترین پیامد شکست روسیه از ژاپن بالاگرفتن جنبش مشروطه‌خواهی بود که شرح آن آمد. از سوی دیگر، ایرانیان امید داشتند که دولت تزاری با این شکست به سامان دادن حال و کار خود سرگرم شود و سایهٔ تهدید و فشار آن، دست کم تا مدتی، از سر ایران رخت بربندد. *حبل‌المتین* در ترجمهٔ گزارشی از شماره ۱۱ ژانویه روزنامهٔ *تایمز* هفتگی نوشت: «... اعلان جنگ مابین روس و ژاپن تا یک اندازه فشار روس را در تهران سبک کرد»[۳] اما، چنان‌که شادروان محیط نوشته است: «با پایان گرفتن این جنگ دست روس‌ها

---

۱. همان (۵ اوت ۱۹۱۲). ۲. همان (۲ سپتامبر ۱۹۱۲).

۳. *حبل‌المتین* (ش ۲۸، س ۱۴)، نقل در محمدعلی کاتوزیان تهرانی، همان، ص ۴۱۵.

در ایران باز شد و برای رفع سوء تأثیر شکست ایشان در برابر ژاپن به اظهار وجود مقتدرتری در ایران گراییدند.... دخالت بیجای روس و انگلیس در این کشور مصیبت‌زده با شکست مسلم [روسیه و انگلیس] به‌ترتیب در برابر ژاپن و بوئرها به جای آن‌که تعدیل شود، عملاً افزوده‌تر و نمایان‌تر گشت»[1]. از سویی هم، دولت تزاری زمینه یافت تا حضور خود را در خلیج فارس چشمگیر سازد. *حبل‌المتین* در شمارهٔ ۱۴ سال دوازدهم نوشت: «جماعتی را گمان این است که هرگاه بین دریای هند و چین کار بر جهازات بالتیک دشوار... شود، جبراً جهازات خویش را در سواحل خلیج فارس خواهد کشید».[2]

انگلیس نیز فرصتی را که در چین از دست داده بود، در جایی دیگر می‌جست. *حبل‌المتین* در اشاره به این واقعیت در شمارهٔ ۵ سال سیزدهم نوشت: «از چهل سال قبل توجه روس و انگلیس... معطوف به پسر آسمان و مملکت آسمانی بود... ولی قدرت‌نمایی ژاپن در جنگ اقصای شرق خط بطلان بر نقوش جمیع سیاسیون غرب در شرق‌الشرق کشید ــ یعنی دندان طمع، از چین، را غربیان برکندند... این مسئله نیز از مسلّمات اولیه است که سیاسیون اروپا... دست بروی دست نگذارده، از پای نخواهند نشست؛ یعنی لامحاله خنگ توجه را به‌جانبی خواهند جهاند.... آنچه محقق و ظاهر است، امروزه مرکز اهمّی در آسیا، که موضوع رقابت باشد، جز ایران... نیست».[3]

سال‌ها بعد، نیز هشدار *حبل‌المتین* را دربارهٔ خواب تازه‌ای که سیاست‌بازان غرب برای ایران دیده‌اند، می‌خوانیم: «... یکی از فلاسفهٔ بزرگ امریک در موقعی که قانون منع مهاجران آسیا (به‌خصوص برای جلوگرفتن مهاجرت ژاپنیان) را از «کانگریس» (کنگره) می‌گذرانیدند، به‌جواب پروتست‌های ژاپن اظهار داشت: آسیا هنوز ممالک مخروبه دارد که تا دو سه قرن دیگر محتاج نیست که به‌جانب اروپا و امریکا مهاجرت اختیار کند. فقط در آسیا، هند و چین و ژاپن است که نفوس‌اش زیاد و قابل‌الهجره معلوم می‌شود. اما هندوستان، اگر به اصول فنّ عمرانی کار بشود، گنجایش سکونت شش‌صد و پنجاه میلیون نفوس را دارد و اینک بیش از سیصد و اندی میلیون دارای نفوس نیست. علاوه بر این، در پهلوی هندوستان خرابه‌ای مانند ایران موجود است که قابلیت یکصد و پنجاه میلیون سکنه را دارد

---

۱. محمدمحیط طباطبایی، همان، ص ۱۰۰.

۲. *حبل‌المتین* (۵ دسامبر ۱۹۰۴).

۳. همان (۲۵ دسامبر ۱۹۰۵).

و فعلاً نفوسش بر ده میلیون بالغ نیست.... علاوه بر این، برای عمله‌جات [کذا] و سرمایه‌داران هیچ نقطه بهتر از ایران موجود نیست، چرا که ایران مملکتی است دست نخورده و ثروت طبیعی آن سربسته و تالی امریک است. خوب است مهاجران ژاپن، که عطف توجه بر امریک نمودند، رخ به‌جانب ایران کنند و این مملکت زرخیز پرنعمت را عمران بخشند».[۱]

در مناسبات دو قدرت همسایهٔ ایران هم تحولی پدید آمد. کاتوزیان نوشته است: «در اثر جنگ ژاپن و روس و شکست عظیم روس‌ها و انقلاب داخلهٔ روس و ضعف آنان، انگلیس‌ها وقت را غنیمت شمرده دست اتحاد و وداد به سمت روس‌ها دراز کردند.... سیاسیون روس نزدیکی با انگلیس‌ها را برای سیاست خود اقرب به صواب دانستند.... و به این جهت رضا دادند که معاهده با انگلیس‌ها بسته و لحاف ملا نصرالدین را بین خود قسمت نمایند و فقط یک منطقهٔ بی‌طرف از اراضی بایر و لم‌یزرع را به عنوان حکومت پوشالی برای ایران باقی گذارند (قرارداد ۱۹۰۷)».[۲]

اما فرصت‌هایی که پیروزی ژاپن و به سخن بهتر شکست روسیه، برای ایران پیش آورد، سبک‌شدن فشار درونی بود که از سدهٔ هجده بر دوش آن سنگینی می‌کرد و پندآموزی از رسم و راه ملت برخاسته و بیداری در آسیا. مؤلف *از صبا تا نیما* در بیان مقدمات انقلاب مشروطه نوشته است که پیروزی ژاپن و «تکانی که این امر به افکار ایرانیان داد و پس از آن جنبش‌های پی در پی در روسیهٔ تزاری... مردم را برای قبول تحول اساسی در شکل اداره و انتخاب راه و روش نوین زندگی آماده ساخت».[۳]

«شکست روسیه هیجانی در همهٔ ممالک آسیا پدید آورد و پیش‌بینی کوروپاتکین، وزیر جنگ تزاری، چند سالی پیش از درگیری این حکومت با ژاپن، بیراه نبود که می‌گفت پیش‌روی ژاپن صدای "آسیا برای آسیایی‌ها" را در سراسر این قاره طنین‌افکن خواهد ساخت».

تصویر ژاپن پیروز در ادبیات عامیانه

خبرگزارش‌ها و تفسیرها که در مطبوعات منعکس شد و بارآمدهای سیاسی و اجتماعی

---

۱. همان (۲۵ اوت ۱۹۲۴). ۲. محمدعلی کاتوزیان تهرانی، همان، ص ۲۹۸.
۳. یحیی آرین‌پور، همان، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

جنگ روس و ژاپن و پیامد آن، توجه نویسندگان و ادیبان و عامهٔ مردم را به این پیش‌آمد برجستهٔ عصر جلب کرد که به دو صورت نمایان شد؛ یکی آثار نظم و نثر، که در شرح این رویداد پدید آمد، و دیگر اثری که رویکردها و نبردها و قهرمانی‌ها و پیروزی‌ها یا نامرادی‌ها در این جنگ در ادبیات عامه نهاد.

نمونهٔ گروه نخستین *میکادونامه* است؛ گزارشی منظوم به سبک *شاهنامه* از این جنگ که پیش‌تر در این نوشته معرفی شد.

در ادبیات عامیانهٔ فارسی آن سال‌ها، تأثیر فتح نمایان ژاپن و نگون‌بختی روس را در نوشته‌های طنزآمیز دهخدا که از برجسته‌ترین نمونه‌های این نوع ادبی در زبان فارسی است، به‌خوبی می‌توان دید.

در نخستین شمارهٔ روزنامهٔ *صوراسرافیل* که انتشار آن پس از استقرار مشروطه آغاز شد و تا جمادی‌الاول ۱۳۲۶، یعنی سه روز پیش از به توپ بسته‌شدن مجلس دنباله پیدا کرد، دهخدا در مقاله‌ای با عنوان «دو کلمه خیانت» خطاب به محمدعلی شاه قاجار چنین نوشت: «اعلی‌حضرتا، پدر تاجدارا!... در این موقع باریک و دورهٔ انقلاب با این کشتی چهارموجه چه معامله خواهید فرمود و به چه حسن تدبیر و سیاست ابواب خلاص و نجات بر روی ملت خود خواهید گشود؟ و بعد از همهٔ این‌ها معروض می‌دارم که حالت ابوعبدالله شقی اسپانیولی و میکادوی ژاپنی هر دو ثبت تواریخ و آثار است، و عالم نیز، به حسب ظاهر، عالم اختیار و انسان هم فاعل مختار. والسلام علی محمد و آله‌الخیار».

دهخدا در یکی از نوشته‌هایش در ستون «مکتوب شهری»، که مجموعهٔ آن چرند و پرند نام گرفته است، در طعنه به فضل فروشی دهاتی از شهر برگشته می‌نویسد: «خراب بماند ده؛ راستی آدم دهاتی خیلی بی‌کمال می‌شود... حالا ببین اویارقلی که تازه تره‌بارش را در شهر فروخته و به ده برگشته چه شیرین زبانی‌ها می‌کند؛ به عینه مثل این که خبرنگار *ماتن*[1] (روزنامهٔ فرانسوی) از شرق اقصیٰ مراجعت کرده...» (از مکتوب شهری شماره ۸ و ۹). در مکتوب شهری شماره ۲۰ دربارهٔ دو نفر از کسانی که در سوی محمدعلی‌شاه در مبارزه با مشروطه‌خواهان و مجلس بودند، می‌گوید: «صنیع حضرت و مقتدر نظام را مثل کوروپاتکین و استاسل دیدند که پیشاپیش بچه‌های چال میدان و سنگلج و شغال آباد و غیره

۱. همان، ص ۱۹۵.

از دو سمت با نظام به طرف مجلس می‌رفتند». او وزیر نظام را به سخره می‌گیرد که: «در مسجد سپهسالار وقتی که میان دو نماز مشغول خوردن پرتقال بود، صدای مهیبی شنیده گفت: ای وای گلوله کجام خورد؟ و غش کرد. بمال وامال.... یک ساعت به سَحَر مانده به هوش آمد. بعد معلوم شد که درب مسجد را باد به هم زده...». و او را، به طنز، «مارشال اویامای شرق» نامیده است (مکتوب شهری، شمارهٔ ۲۶).

دهخدا ژاپن و روسیه را، در حال و هوای آن روزگار، دو قطب عالم گرفته است و در مکتوب ۲۲ می‌نویسد: «از همان روزی که دست خط از شاه مرحوم گرفتند و دیدم که مردم می‌گویند که دیگر حالا باید وکیل تعیین کرد،... گفتم بابا نکنید، جانم نکنید! به دست خودتان برای خودتان مدعی نتراشید! گفتند به! از جاپن گرفته تا په‌تل‌پُرت (پترزبورگ) همهٔ مملکت‌ها وکیل دارند!».

پتل‌پُرت یا پطرزبورغ[1] (پتروگراد) پایتخت روسیه تزاری، پس از جنگ روس با ژاپن و فرار بی‌امان کریپن بُرگ، سردار پرتفرعن تزاری، از میدان جنگ تا آنجا، در امثال فارسی فراوان آمده است. شرح این فرار را *حبل‌المتین* چنین یاد کرده است: «(ژاپنی‌ها) خصم را اندکی از مرکز خود دورساخته یک مرتبه چنان بر او تاختند که سرکردگان و سربازان روس دست و پا راگم کرده جلوریز راه فرار پیش گرفتند و ژنرال کریپن بُرگ چنان خایب و خاسر گردید که بدون ساعتی درنگ تا پترزبورگ آرام نگرفت».[2] در امثال فارسی «فرار تا پتل پُرت» به معنی فرار شتابان و پرهراس، هنوز رایج است.

عین‌السلطنه هم در روزنامهٔ *خاطراتش* در یادداشت دوشنبه دوم جمادی‌الاول ۱۳۱۴ در شرح تند پیمودن آخرین منزل راه شهد و خستگی و رنج بسیار که او و همراهان به شوق سرمنزل مقصود برخود هموار کردند، نوشته است: «هر کدام حکایتی و سرگذشتی از امشب داشتند که شنیدنی بود. ساعت شش هم گذشته بود... این زحمت امشب ما از مراجعت و رُت‌رِت[3] (به‌فرانسه، به معنی عقب‌نشینی) کورپاتکین صعب‌تر و سخت‌تر گذشت.... به من خیلی تلخ گذشت».[4]

---

1. Saint Petersburg

۲. *حبل‌المتین* (۱۳ مارس ۱۹۰۵).

3. Retraite

۴. قهرمان میرزا قاجار عین‌السلطنه، همان، ص ۱۶۷۵.

مآخذ

آرین‌پور، یحیی. *از صبا تا نیما: تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی*. تهران: کتاب‌های جیبی؛ فرانکلین، ۱۳۵۵.

اعتمادالسلطنه، محمد حسن‌خان. *المآثر و الآثار*. به کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر، ۱۳۶۳.

براون، ادوارد؛ تربیت، محمدعلی. *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت*. ترجمهٔ رضا صالح‌زاده. تهران: [بی‌نا]، ۱۳۴۱.

پروین، ناصرالدین. «روزنامه مقدس *حبل‌المتین*». *ایران‌شناسی*. س ۵. ش ۳. پاییز ۱۳۷۲.

تربیت، یکم ذیحجه ۱۳۲۱.

حبل‌المتین، شماره‌های ۱۷ اکتبر ۱۹۰۴؛ ۱۴ نوامبر ۱۹۰۴؛ ۵ دسامبر ۱۹۰۴؛ ۲۳ ژانویه ۱۹۰۵؛ ۳۰ ژانویه ۱۹۰۵: ۲۷ فوریه ۱۹۰۵؛ مارس ۱۹۰۵؛ ۱۰ آوریل ۱۹۰۵؛ ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۵؛ ۱۴ اوت ۱۹۰۵؛ ۴ سپتامبر ۱۹۰۵؛ ۲۵ سپتامبر ۱۹۰۵؛ ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۵؛ ۱۲ اکتبر ۱۹۰۵؛ ۲۵ دسامبر ۱۹۰۵؛ ۵ اوت ۱۹۱۲؛ ۱۵ اوت ۱۹۱۲؛ ۲ سپتامبر ۱۹۱۲ و ۲۵ اوت ۱۹۲۴ و ش ۲۸، س ۱۴.

حدید، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۶.

دولت‌آبادی، یحیی. *تاریخ معاصر حیات یحیی*. تهران: عطار، ۱۳۶۱.

رجب‌زاده، هاشم. *تاریخ ژاپن از آغاز تا معاصر*. تهران: مؤلف، ۱۳۶۵.

سدیدالسلطنه مینابی بندرعباسی، محمدعلی خان. *سفرنامه سدیدالسلطنه (التوفیق فی سیرالتحقیق)*. به کوشش احمد اقتداری. تهران: بهنشر، ۱۳۶۲.

عین‌السلطنه، قهرمان میرزاقاجار. *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*. به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور. تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.

کاتوزیان تهرانی، محمدعلی. *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*. تهران: انتشار، ۱۳۷۹.

کسروی، احمد. *تاریخ مشروطهٔ ایران*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵.

محیط طباطبایی، محمد. *تاریخ تحلیلی مطبوعات* ایران. تهران: بعثت، ۱۳۶۶.

مستوفی، عبدالله. *شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه*. تهران: زوار، ۱۳۶۰.

ملک‌زاده، مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: علمی، ۱۳۷۱.

ناظم‌الاسلام کرمانی. *تاریخ بیداری ایرانیان*. به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران: آگاه، ۱۳۶۲.

ندای وطن، ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷.

هاردینگ، سر آرتور. *خاطرات سیاسی*. ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳.

هدایت، مهدیقلی. *سفرنامه تشرف بمکه معظمه از طریق چین = ژاپن = امریکا*. تهران:چاپخانه مجلس، ۱۳۳۳.

______. *خاطرات و خطرات*. تهران: زوار، ۱۳۴۴.

______. *گزارش ایران؛ قاجاریه و مشروطیت*. به‌کوشش محمدعلی صوتی. تهران: نقره، ۱۳۶۳.

Brown, Edward. *Persian Revolution of 1904-1909.* London: Frank Cass, 1966.

Times. 29 January; July, 1904.

ادب

نگاهی به‌شعرهای ژاپنی ترجمهٔ سهراب سپهری

ذوق و زیبایی در اندیشه و احساس ژاپنی

سروده‌هایی از شاعران امروز ژاپن

نگاهی به شعرهای ژاپنی ترجمهٔ سهراب سپهری

هاشم رجب‌زاده

در شمارهٔ ۸ دورهٔ ششم سخن (مهر ۱۳۳۴)، هفت قطعه شعر ژاپنی با ترجمهٔ سهراب سپهری معرفی شده است. این شعرها که بی‌هیچ مقدمه و شرح و افزوده‌ای در صفحه‌های ۷۰۳ و ۷۰۴ این دورهٔ سخن به چاپ رسیده همه از گونهٔ تانکا[1]، شعر کوتاه پنج پارهٔ ۳۱ هجایی، ژاپن است که بندها به ترتیب پنج، هفت، پنج، هفت و هفت هجا دارد. این قطعه‌ها از مجموعه‌های شعری قدیم ژاپن برگرفته شده و ترجمهٔ فارسی آن ساده و نه با وزن و قافیه، امّا زیبا و روان است. بیش‌تر این شعرها سرودهٔ مردان ناموری است که در سده‌های نهم و دهم میلادی می‌زیسته‌اند.

ترجمهٔ شعرهای ژاپنی از نخستین کارهای ادبی چاپ شدهٔ سهراب سپهری و پنجمین اثر او از این دست است.[2]

---

1. Tanka

۲. نگاه کنید به کتاب‌شناسی سهراب سپهری در پایان کتاب‌های داریوش آشوری، کریم امامی و حسین معصومی همدانی، *پیامی در راه: نظری به شعر و نقاشی سهراب سپهری* (تهران: طهوری، ۱۳۶۶)؛ صالح حسینی، *نیلوفر خاموش: نظری به شعر سهراب سپهری* (تهران: نیلوفر: ۱۳۷۱).

از شعر قدیم ژاپن چند مجموعه مانده که دو جُنگ از آن میان معروف‌تر است: یکی به نام *مانیوءشؤ*[1]، و دیگری کوکین شؤ[2]. زنده‌یاد حمید عنایت در مقاله‌ای که در شمارهٔ ۱۰ دورهٔ ششم سخن (آذر ۱۳۳۴) به چاپ رسیده، معرفی کوتاهی از شعر ژاپن و این مجموعه‌ها به دست داده است: «زبان ژاپنی تا قرون هفتم و هشتم میلادی خط نداشت. سالیان دراز اشعار و داستان‌های ژاپنی فقط دهان به دهان می‌گشت و وسیله‌ای برای ضبط آنها نبود. از این‌رو 'روایت' در تاریخ ادبیّات ژاپن مقام بلندی دارد. در پایان دورهٔ نارا[3] (اواخر قرن هشتم میلادی) یعنی پس از اقتباس خط چینی، مجموعه‌ای از اشعار ژاپنی زیر عنوان *مانیوءشؤ* (مجموعهٔ هزار برگ) فراهم آمد. در این مجموعه بیش از چهار هزار قطعه شعر مضبوط است که بیش‌تر آنها به قرون هفتم و هشتم تعلق دارد. اشعار این کتاب که به تشویق دربار ژاپن مدوّن شد بیش‌تر تأثرات و احساسات اشراف آن زمان ژاپن را بیان می‌کند. فقط چند شعری هست که از حال و هوا و زندگی روستاییان یا سیه‌روزی مرزبانان ژاپنی سخن می‌گوید. از لحاظ مضمون، اشعار ژاپنی را باید از جملهٔ اشعار تغزّلی دانست، زیرا بیش‌تر مبیّن عواطف و حالات تند روحی است تا شرح واقعات. پس از *مانیوءشؤ*، سند پرارزشی که از اشعار قدیم ژاپن در دست است، دیوان کوکین شؤ (مجموعهٔ شعر) است... مقدمه‌ای که تسوُرایوُکی[4] بر این کتاب نوشته هنوز هم گیرا و دلنشین است:

'به یاری شعر است که آدمی شادی خویش را از دیدن گل‌های شکفته، شگفتی خود را از شنیدن سرود پرندگان و اندوهش را از تباهی شبنم صبحگاهی بیان می‌کند... آن‌گه که در بامداد بهاری شاعری زمین را پوشیده از گلبرگ‌های درخت گیلاس می‌بیند، آن‌گه که در شب پاییزی زمزمهٔ برگ‌های مرده را می‌شنود، آن‌گه که سال به سال تصاویر غم‌انگیز غدر زمانه را از پیش دیدگان می‌گذراند یا آن‌گه که منظرهٔ ناپایدار شبنم را می‌نگرد که بر چمن مرواریدنشان می‌لغزد، به مدد شعر تأثر خود را باز می‌گوید'».

کوکین شؤ (در لغت، به معنی شعرهای قدیم و جدید) مجموعه‌ای است از اشعار فراهم‌شده به فرمان امپراتور دایگو[5] (که در سال‌های ۸۹۸ تا ۹۳۰ حکومت می‌کرد) و گردآوردهٔ کی ـ نو ـ تسوُرایوُکی، برادرزاده‌اش به نام تومونوری[6]، اوءشیکوچی ـ نو ـ

---

1. *Manyôshû*
2. Kokinshû
3. Nara
4. Ki-no-Tsurauki
5. Daigo
6. Ki-no-Tomonori

میتسونه[1]، میبو ـ نو ـ تادامینه[2] و دیگران. این کار که در ۹۰۵ آغاز شد، در سال ۹۲۲ به انجام رسید. کوکین‌شو مشتمل بر بیست کتاب است و دربردارندهٔ بیش از ۱۱۰۰ قطعه، که بیش‌تر از گونهٔ تانکاست.

مجموعهٔ دیگری از شعر ژاپن که پس از دو کتاب یاد شده شهرت و اعتبار دارد شین‌کوکین‌شو[3] (شین کوکین *واکاشؤ*) یا مجموعهٔ *تازهٔ شعرهای قدیم و جدید* است. شین‌کوکین‌شو هشتمین مجموعه‌ای از شعر ژاپن بود که به فرمان امپراتور فراهم آمد و این کار در سال ۱۲۰۵ به انجام رسید. تهیهٔ این مجموعه را هیئتی از ادیبان و شاعران به ریاست فوجیوارا ـ نو ـ تی‌کا[4] که چهرهٔ برجستهٔ ادب زمان خود بود، بر عهده داشتند. امپراتور گو ـ توبا[5] (۱۱۸۰ـ۱۲۳۹) که دستور ساختن این مجموعه را داد، علاقه‌ای فزاینده به شین‌کوکین‌شو پیدا کرد و در سال‌هایی که در جزیرهٔ اوکی[6] در تبعید بود در پرداختن آن همت گماشت.

شین‌کوکین‌شو را اغلب بزرگ‌ترین مجموعهٔ شعری ژاپن پس از *مانیوء شؤ* می‌دانند. این مجموعه بیش‌تر برای صنعت و استادی‌ای که شاعران آن در کار آورده‌اند معروف است، هر چند که شماری از ناقدان این کیفیت را «تصنع» شناخته و نامطلوب دانسته‌اند. سعی شاعران این مجموعه این بوده است که قالب زیبا و آراستهٔ شعر را با محتوای هر چه مؤثرتر بینبارند. با هنر شاعرانی مانند سایگیوء[7] (۱۱۱۸ ـ ۱۱۹۰) شعر ژاپن به اوج تازه‌ای رسید، امّا کمال صنعت و ظرافت کلام شعرهای شین کوکین‌شو در ترجمه تا حد بسیار از دست می‌رود.

بر این سه مجموعهٔ شعری ژاپن، جُنگ سومی را باید افزود که آن *هیاکونین ایشّؤ*[8] است، ساخته شده از یکصد شعر تانکا از یکصد گویندهٔ مختلف که میان سده‌های هفتم تا سیزدهم می‌زیسته‌اند. این مجموعه در سال ۱۲۳۵ به وسیلهٔ فوجی وارا سادایه[9] فراهم آمد و در ژاپن بسیار معروف است.

قطعه‌هایی که سهراب سپهری به فارسی درآورده همه از مجموعه‌هایی است که یاد شد. سال‌شمار زندگی او[10] نشان می‌دهد که این شعرها را، که در مهرماه ۱۳۳۴ در سخن چاپ

---

1. Ôshikochi-no-Mitsune
2. Mibu-no-Tadamine
3. *Shinkokinshû*
4. Fujiwara-no-Teika
5. Go-Toba
6. Oki
7. Saigyô
8. *Hyakunin isshu*
9. Fujiwara Sadaie

۱۰. داریوش آشوری، کریم امامی، و حسین معصومی همدانی، همان، ص ۹ـ۱۴.

شد، پیش از نخستین سفرش به خارج از ایران (مرداد ۱۳۳۶ به اروپا، از راه زمینی تا پاریس و لندن) ترجمه کرده است و باید آن را از ترجمه‌ای به زبان اروپایی، احتمالاً انگلیسی، از مجموعه‌ای که در دفتر سخن یا در اختیار مدیر آن بوده است به فارسی درآورده باشد، زیرا که مقارن این ایام ترجمه‌هایی دیگر از شعرهای ژاپنی و گاه از همان شعرها با امضای دیگران در سخن می‌بینیم (مانند قطعهٔ «زندگی گذران» ترجمهٔ ح. ن. ن. در شمارهٔ ۸ و ۹ دورهٔ سوم سخن).

دلبستگی سهراب سپهری به ژاپن و میراث ادب و هنر آن، شاعر صاحبدل را چندسالی پس از ترجمهٔ شعرهای ژاپنی به سرزمین آفتاب کشاند و چنان‌که در سال شمار زندگی او می‌بینیم[۱]، نزدیک به یک سال (مرداد ۱۳۳۹ تا اوایل ۱۳۴۰) برای آموختن فنون حکاکی روی چوب و دیدن شهرها و مراکز هنری ژاپن در این دیار گذراند.

«یک سالی را هم که در ژاپن به سرآورد... تا فنون حکاکی روی چوب را فراگیرد باعث شد بعضی‌ها نقاشی‌های او را تا مدتی 'ژاپنی' بخوانند. البته شباهت‌هایی بین کار او و نقاشی ژاپنی می‌توان یافت که از آن جمله است توجه نقاش به طبیعت مخصوصاً گل و گیاه و نیز استفاده از حرکات سریع قلم‌موی آغشته به رنگ مشکی یا قهوه‌ای بر زمینه‌ای از رنگ‌های خیس کم‌رنگ. امّا اگر سپهری چیزی در ژاپن آموخت که زندگی او را شدیداً تحت تأثیر قرارداد این اصل بود که یک هنرمند جدی به خاطر هنرش زندگی می‌کند، با انضباطی که کارش را روزبه‌روز بهتر کند و آمادگی او را در جهت آفرینش آثار ناب‌تر افزایش دهد. یک نقاش خوب تنها با چشم و دستش نقاشی نمی‌کند بلکه با تمام وجودش آن را نشان می‌دهد. همان‌طور که یک شاعر خوب نیز با شعرش و برای شعرش زندگی می‌کند.

«پس از مراجعت از ژاپن بود که سپهری مشاغل اداری خود را کنار گذاشت و سعی کرد که یک هنرمند تمام عیار و تمام وقت باشد و از فروش پرده‌های نقاشی خود گذاران نماید. در آن وقت حتی تصور این که روزی از طریق نشر اشعار خود ممکن است صاحب درآمدی شود تصور بعیدی بود».[۲]

شیفتگی سهراب به هنر و زیبایی‌شناسی ژاپنی و نمودهای آن واقعیتی است که نه تنها بر

---

۱. همان، ص ۱۰ و ۱۱.

۲. کریم امامی، «از آواز شقایق‌ها تا فراترها»، در داریوش آشوری؛ کریم امامی؛ و حسین معصومی‌همدانی، همان.

پرده‌نگاری که بر ذهن و بینش و بیان شعری او هم اثر نهاده است و شرح آن مجالی دیگر می‌خواهد. به سر سخن‌خود رویم که مروری است به هفت شعر ژاپنی با ترجمهٔ فارسی سهراب سپهری و نشان یابی این سروده‌ها در گنجینهٔ ادب ژاپن.

در این بررسی نخست ترجمهٔ سهراب سپهری را از قطعه چنان‌که در سخن چاپ شده است نقل می‌کنیم و سپس، در حدّ مجال، به مأخذ و زمینهٔ پیدایی و سراینده و نیز مضمون و بیان و پیام شعری آن می‌پردازیم.

شب

با آن که می‌دانم
در پی صبح
شب باز خواهد آمد،
با این همه، طلوع آفتاب
چه نفرت‌آور است، دریغا!

فوجی وارونومی‌چی‌نوبو

سرایندهٔ این شعر فوجی وارا ـ نو ـ میچی نوبو[1] (۹۷۳ ـ ۹۹۵) است که می‌یاموری آساتارؤ[2] مؤلف *شاهکارهای شعر ژاپن از باستان تا امروز* درباره‌اش می‌نویسد که پدرش فوجی وارا ـ نو ـ تامه میتسو[3] وزیراعظم بود و خود وی نیز مقام درباری یافت. میچی ـ نوبو از نوجوانی استعداد درخشان شاعری از خود نشان داد و آینده‌ای روشن در ادب برای او می‌دیدند، امّا در جوان‌سالی، به سن ۲۲ سالگی درگذشت. میچی نوبو یکی از سی‌وشش نابغهٔ ادب قدیم ژاپن شمرده شده است که «کاسه‌ی»[4] یا حکیم خوانده می‌شوند. از او دیوان شعری بازمانده است. اصل ژاپنی این شعر چنین خوانده می‌شود:

曙の別れ

明けぬれば　暮るるものとは　知りながら
猶恨めしき　朝ぼらけかな

1. Fujiwara-no-Michinobu　2. Miyamori Asataro　3. Fujiwara-no-Tamemitsu
4. Kasei

Akenureda Kururu mono to wa Shiri nagara Nao uramashiki Asaborake Kana.

در ترجمهٔ سپهری این شعر با عنوان شب آمده است، امّا سروده‌های قدیم ژاپن مانند شعر فارسی، نام و عنوانی نداشت و از این رو در مجموعه‌های تازه و ترجمه‌های امروزی گاه عنوانی برای این قطعه‌ها ابداع و گذاشته می‌شود.

این قطعه در مجلّد دوازدهم گوشوٌیی شو[1] که مجموعه یا جُنگ ریزه‌ها و تراشه‌ها معنی می‌دهد و یکی از سه مأخذ شعرهای نغز و اصیل شناخته می‌شود آمده و می یاموری آن‌را به نقل از این مجموعه در کتاب خود، *شاهکارهای شعر ژاپن، از باستان تا امروز*، آورده است. گوشویی شو یا مجموعهٔ متأخر شعرهایی که در جنگی فراهم نیامده، یکی از مجموعه‌های شعری بسیار است که به شیوه کوکین شو فراهم شد. این کار به فرمان امپراتور شیراکاوا[2] (که در سال ۱۱۵۶ بر تخت نشست و پس از دو سال کناره گرفت و در سال ۱۱۹۲ درگذشت) و به وسیلهٔ فوجی وارا ـ نو میچی توشی[3] رایزن میان‌پایهٔ دربار انجام گرفت. عنوان این شعر در مجموعهٔ می *یاموری* وداع سحرگاه[4] است که به انگلیسی Parting at Dawn ترجمه شده است. در همان کتاب (ص ۳۱۳ و ۳۱۴) سه ترجمهٔ متفاوت به انگلیسی از این شعر به دست داده شده و نیز فرازهایی از رومئو ـ ژولیت در مقایسه با آن آمده است که در زیر می‌آید:

Parting at Dawn

Athough I know full well

Daybreak is followed by night, Yet how I hate

The dawn's grey light!

(Co Shui-shu, Vol. XII.)!

Juliet:

It was the nightingale, and not the lark.

That pierced the fearful hollow of thine car.

Romeo:

---

1. *Go Shui Shû* 2. Shirakawa 3. Fujiwara-no-Michitoshi

4. Akatsuki-no-Wakare

It was the lark, the herald of the morn,
No nightingale: look, love, what envious streaks
Do lace the severing Clouds in yonder east:
Night's Candles are burnt out, and Jocund day
Stands tiptoe on the misty mountain tops.
I must be gone.

* * * * *

Although I know the gentle night
Will surely follow morn,
Yet, When I'm wakened by the sun,
Turn over, stretch and yawn _
How I detest the dawn!

Trans. by william N. Porter

When day breaks, tho' full well I know
The darkness of the ensuing night
The hated day shall overthrow:
Yes aye the daylight do I hate,
And bitterly mourn
Th' unwelcome breaking of the dawn.

Trans. by F. V. Dickins

پیام

در پهنهٔ بی‌کران اقیانوس
پاروزنان
به سوی جزایر دوردست می‌روم
به دوستانم خبر دهید

ای قایق‌های ماهی‌گیری!

تاکامورا

اصل ژاپنی این شعر چنین خوانده می‌شود:

Watanohara Yasoshimakakete Kogiyidenu to Hitoniwatugeyo Amanoturibune.

این قطعه که در مجموعهٔ شعری قدیم ژاپن، کوکین شوء آمده سرودهٔ اوءنو-نو-تاکامورا[1] (۸۰۱-۸۵۲) است و می‌یاموری در *شاهکارهای شعر ژاپن، از باستان تا امروز* (ص ۱۷۶) در احوال تاکامورا آورده است که او پسر مینه‌موری[2] و در سال‌های پایانی عمرش امیر شینانو[3] بود. این سراینده در سخن‌پردازی و خوش‌نویسی به چینی و ژاپنی ذوق و دستی به کمال داشت.

کوکین شو *یا* کوکین *واکاشو*[4]، به معنی شعرهای ژاپنی قدیم و جدید و فراهم آمده به سال ۹۰۵ میلادی، چنان‌که پیش‌تر یاد شد نخستین دفتر یا مجموعه از ۲۱ چوکُوسن شوُ[5] یا مجموعه‌های فراهم آمده به فرمان امپراتوران ژاپن در فاصلهٔ اوایل قرن دهم تا نیمهٔ قرن پانزدهم است. این مجموعه به فرمان امپراتور دایگو[6] تألیف شد. دیباچهٔ ژاپنی آن نگاشته تسوُرایوُکی[7] از قطعه‌های معروف ادب ژاپن است. کوکین شو مرکب از ۱۱۱۱ شعر است که همه تانکا[8] یا واکا[9] (شعر پنج پارهٔ ۳۱ هجایی) است مگر پنج قطعهٔ آن که کاچوءکا[10] (شعر بلند) و چهار شعر که سه دوءکا[11] (شعر شش پارهٔ پنج، هفت، هفت، و پنج، هفت، هفت هجایی) است.

رود

بسان رودخانهٔ می‌نانو
که از قلّهٔ کوهستان تسوکویا
سرازیر می‌شود

1. One-no-Takamura
2. Minemori
3. Shinano
4. Kokin-wakashu
5. Chokusenshu
6. Daigo
7. Tsurayuki
8. Tanka
9. Waka
10. Choka
11. Sedoka

عشق من که هر آن فزونی می‌یابد
اکنون رودی ژرف و پهناور شده است

یوزی

این قطعه در جُنگ شعری قدیم ژاپن به نام *هیاکوُمین ایشّو* (مجموعهٔ یکصد شعر برگزیده از یکصد شاعر) آمده است. این مجموعه از یکصد شعر تانکا یا اواکا سرودهٔ یکصد گویندهٔ مختلف که میان سده‌های هفتم تا سیزدهم می‌زیسته‌اند در سال ۱۲۳۵ به وسیلهٔ فوجی‌واراسادایه[1] فراهم آمد و از مجموعه‌های شعری بسیار معروف ژاپن است و از آن بازی شعری و ادبی محبوبی ساخته‌اند، خاصّه برای روزهای سال نو. این بازی چنین است که دو یا چند تن گرد هم می‌نشینند و کارت‌های کوچکی را که این یکصد شعر بر آن نوشته شده است در میان می‌چینند و کسی بیرون آن جمع، قطعه‌ها را به انتخاب خود می‌خواند و از بازی‌کنان هر کس که زودتر آن شعر را پیدا کرد، برگ آن را برمی‌دارد یا به کناری می‌زند. پس از خوانده شدن همهٔ یکصد شعر هر که برگ‌های بیش‌تری یافته باشد، بازی را برده است.

اصل ژاپنی این شعر و تلفظ آن در زیر می‌آید. نیز در *هیاکومین ایشّو*، نشر هوکوسیدو[2] ترجمهٔ انگلیسی آن چنین آمده است:

筑波嶺の
みねより落つる
みなの川
こひぞつもりて
淵となりぬる

Tsukuba ne no Mine yori otsuru Mina-no-gawa koi zo tsumorite Fuchi to nari nuru

* * *

1. FujiwarasAdaie 2. Hokuseido

As fast the Mina Stream is brought
Down, down Mt. Tsukuba to full
Into deep pools there to be caught,
So love profound holds me in thrall.

در شعر و خط ژاپنی چنان‌که در نمونهٔ بالاست، سطرها از بالا به پایین و از راست به چپ خوانده می‌شود، امّا در تداول امروزی، چنان‌که در شعرهای دیگر در این سخن آمده است، سطرها را از چپ به راست می‌نویسند و کتاب و دفتر از راست به چپ برگ می‌خورد.

سرایندهٔ این قطعه یوءزی تنّو[1] یا امپراتوری یوءزی، پنجاه و هفتمین امپراتور ژاپن، است که میان سال‌های ۸۷۷ و ۸۸۴ پادشاهی می‌کرد. او در ده سالگی جانشین پدرش امپراتور سی وا[2] شد، امّا چند سال پس از رسیدن به سن پانزده سالگی، فوجی‌واراموتوتسونه[3] که نایب‌السلطنه و مباشر کارهای مملکت بود، پرداختن امپراتور جوان به ورزش‌های خطرناک و سرزدن رفتار غیرعادی از او را به نشانهٔ ضعف قوای عقلانی وی دید و او را برکنار و عموی بزرگش به نام کوءکوء[4] را جانشین ساخت. یوءزی از این تاریخ که هجده سال داشت تا هنگام مرگش در ۸۲ سالگی در انزوا زیست.

تنهایی

با چشم دل‌سوزی
به یکدیگر بنگریم
ای درخت گیلاس کوهستان!
بیرون از گل‌های تو
دوستی برایت نیست

گیوسن

1. Yozei-Tenno
2. Seiwa-Tenno
3. Fujiwara-Mototsune
4. Koko

این شعر در کتاب دهم مجموعهٔ *کین‌یوءشو*[1] که با همّت میناموتو ـ نو ـ توشی یوری[2] فراهم شده، آمده است.

در سدهٔ دوازدهم در برابر موج تقلید از دفتر شعر *کوکین شوُ* و مجموعه سازی‌های دنباله‌رو و یکنواخت ـ که نمونهٔ آن *گوشوایشو* است که پیش‌تر در شرح قطعهٔ اول یاد شد ـ مقاومتی برخاست که پیشداران آن میناموتو ـ نو ـ تسونُه‌نوبوُ[3] و پسرش توشی یوری بودند. توشی یوری که از تقلید صرف از مجموعهٔ قدیم ناخشنود بود و آزادی اندیشه و بیان را در انتخاب شعر می‌خواست، الگوی مجموعه سازان پیشین را تا درجهٔ بسیار شکست و معیاری تازه در مجموعه *کین یوءشوُء* در کار آورد. این مجموعه به فرمان امپراتور شیراکاوا که در این هنگام (۱۱۵۸ ـ ۱۱۹۲) کناره گرفته بود، گرد آورده شد.

این شعر که سپهری آن را با عنوان تنهایی به فارسی درآورده است در مجموعه‌های بعدی شعر قدیم ژاپن، مانند *کین یوواکاشو*[4] و *کوکادایکان*[5] (کتاب اول، شمارهٔ ۱۵۲) هم هست و می‌یاموری در کتاب *شاهکارهای شعر ژاپن، از باستان تا امروز*، آن را با عنوان یاماٌزاکورا[6] (شکوفه‌های گیلاس کوهی یا (Mountain Cherry Flowers) آورده است، متن اصلی این شعر با تلفظ ژاپنی و ترجمهٔ انگلیسی آن از همین مأخذ (ص ۳۵۸) در زیر می‌آید:

山　櫻

もろともに　あはれとおもへ　山櫻
花より外に　知る人もなし

Yama - Zakura
Morolomoni Aware to omoe Yama - zakura
Hana yori hokaui Shiru hito mo nashi.
Mountain Cherry Flowers
Oh, mountain Cherry flowers,
Let us feel sympathy together;
For here are none but you and I Who know each other.

---

1. Kinyuoshu
2. Minamoto-no-Toshiyori
3. Minamoto-no-Tsunenobu
4. *Kinyowakashû*
5. *Kokkadaikan*
6. Yamazakura

این شعر سرودهٔ راهب بودایی به نام گیوءسُن[1] (۱۱۳۵ ـ ۱۰۵۷) است. این نام کوتاه شدهٔ ساکی ـ نو ـ داسوء ـ جوءگیوسون[2] است. پدر گیوءسن، میناموتو ـ نو ـ موتوهیرا[3] از دیوان ـ سالاران و خود او چند سالی راهب بلند پایهٔ فرقهٔ تندای[4] بودایی بود و سپس مقام راهب اعظم یافت. گیوءسن در سخن‌پردازی و خوش‌نویسی صاحب کمال بود و سروده‌های او بیش‌تر در مجموعه‌های شعری سلطنتی آمده است.

این قطعه را گیوءسن در وصف شکوفه‌های درخت گیلاس وحشی هنگامی سرود که از دیدن گل‌های شکفتهٔ گیلاس بر درختان مقدّس اوءمینه[5] در ایالت یامّاتو[6] (ایالت کنونی نارا[7]) به وجد آمده بود. شاعر می‌گوید که کسی جز او از این گل‌های گیلاس سراغ ندارد چرا که این شکوفه‌ها در کوهستانی دور از نظر پنهان مانده‌اند و در این گوشه نیز هیچ آفریده مگر این گل‌ها شاعر را نمی‌شناسد زیرا که تنها او تا چنان جایگاه دوری رفته است.

گل‌های بهاری

در روزهای بهاری
در آن هنگام که پرتو آسمان ابدی
بدین سان زیباست
برای چه گل‌ها
با دلی بی‌آرام
از هم جدا می‌شوند؟

تومونوری

این از بهاریّه‌های کتاب دوم کوکین شوُ (قطعه ۸۴)، سرودهٔ کی ـ نو ـ تومونوری[8] است. می‌یاموری در کتاب خود، *شاهکارهای شعر ژاپن، از باستان تا امروز* (ص ۲۷۲ و ۲۷۳) این شعر را با عنوان «راکّوا»[9] یا «شکوفه‌های ریزان گیلاس»[10] با چند ترجمهٔ انگلیسی از

---

1. Gyoson
2. Saki-no-Daso-Jogyoson
3. Minamoto-no-Motmhira
4. Tendai
5. Omine
6. Yamato
7. Nara
8. Ki-no-Tomonori
9. Rakkwa

آن چنین آورده است:

櫻の花の散るをよめる
ひさかたの　光のどけき　春の日に
しづ心なく　花のちるらむ

Rakkwa

Hisakata no Hikari nodokeki Haru-no-hi ni Shizu-gokoro naktt Hana-no-Chiruran.

Falling Cherry-Blossoms

It is sweet spring day.
With genial brilliant sunshine and no wind;
Why do the cherry-blossoms fall
Without tranquillity of mind?

***

It is a vernal day
Full of mild and soft ray _
Without a quiet Soul? Trans. by Wakameda Takeji
The Spring has come, and once again
The sun shines in the sky;
So gently smile the heavens, that
It almost me cry,
When blossoms droop and die.

Trans by William N. Porter

Tis a pleasant day of merry spring,
No bitter frosts are theatening,

---

10. Falling cherry-blossoms

No, Storm - winds blow, no rain-clouds low'r,
The sun shines bright on high,
Yet thou, poor trembling little flow'r,
Dost Wither away and die.

Trans. by F. V Dickins.

رُد و هنکنیوس[1] در ترجمهٔ خود ازکوکین شوء این شعر را چنین آورده‌اند:

The air is still and
Sun-warmed on this day of spring –
Why then do cherry
Blossoms cascade to the earth
With such restless changefui hearts

این نمونه به خوبی نشان می‌دهد که بافت و پرداخت و حال و هوای شعر چگونه در ترجمه دگرگون می‌شود و ترجمهٔ شعر به زبان دیگر تا اندازهٔ بسیار شعر و سخنی تازه است. چنین می‌نماید که سه ترجمهٔ اول شعر به انگلیسی و به ویژه نخستین آن مبنای کار سپهری در برگرداندن این قطعه به فارسی بوده است.

در این قطعه واژهٔ هیسا کاتا ـ نو[2] (به معنی وسیع و گسترده) استعاره‌ای است که معنایی ویژه به کلمهٔ بعدی، هیکاری[3] (به معنی نور) می‌دهد. آهنگ کلام این شعر در ژاپن، که کلمه‌های آن بیش‌تر با وقفه و صامت تلفظ می‌شود، با هوای تُرد و تازهٔ بهار هم‌خوانی دارد.

تومونوری از درباریان میان پایهٔ سدهٔ دهم و از فراهم‌آورندگان مجموعهٔ شعری کوکین‌شوء بود نیز در میان ۳۶ شاعر برجسته یا نابغهٔ شعری ژاپن که در ادب این کشور با عنوان کاسه‌ی یا حکیم شناخته می‌شوند، جای دارد.

زندگی

زندگی

1. Rodd & Henkenius 2. Hisakata-no 3. Hikari

به چه می‌ماند؟
به امواج سپیدی
که قایق در پی خود باقی می‌نهد
قایقی که با حرکت پارو
در سپیده دم می‌گذرد

کاسونوآسون‌مارو[1]

این قطعه سرودهٔ سامی ـ نو ـ مانزه‌ای / مانسه‌ی[2] است که در اوایل دورهٔ نارا (۷۱۰ ـ ۷۸۴) می‌زیست. او نخست کار دیوانی داشت و کاسا ـ نو ـ آسون مارو چنان‌که در ترجمهٔ سهراب سپهری آمده است، کاسامارو[3] خوانده می‌شد. کاسامارو در سال ۷۰۶ به حکومت ایالت مینو[4] گمارده شد و کار مهمّش در ساختن بزرگراه کیسا[5] (سال ۷۱۴) بر منزلتش افزود و در سال ۷۱۵ اوءواری[6] هم به محدودهٔ حکومتش علاوه شد. او مدیری خوب و حاکمی با کفایت شناخته می‌شد. در سال ۷۱۹، بازرس کلّ سه ایالت اوءواری، میکاوا[7] و شینانو[8] شد و یک سالی پس از آن مقام مهمی در حکومت مرکزی یافت. کاسامّارو در سال ۷۲۱ به زی روحانی بودایی درآمد و نام سامی ـ نو ـ مانزه‌ای اختیار کرد («سامی» تحریف شدهٔ نام سانسکریت «سرامانه را»[9] است، به معنی مردی که تازه سر تراشیده و در جرگهٔ راهبان بودایی درآمده است). مانزه‌ای در سال ۷۲۳، ناظر کل ساختمان معبد بودایی کو وانزه ئون[10] کیوُشو[11] (جزیرهٔ جنوب غربی ژاپن) شد.

در شمارهٔ ۸ و ۹ دورهٔ سوم سخن (اردیبهشت و خرداد ۱۳۲۶) هفت قطعه شعر ژاپنی ترجمه شده با امضای ح. ن. ن چاپ شده که این قطعه هم در آن میان است. ترجمهٔ فارسی در این‌جا با عنوان «زندگی گذران» آمده و شعر هم سرودهٔ مانسه‌ئی معرفی شده است:

زندگی را به چه تشبیه توان کرد؟

---

1. Kasa-no-Asonmar
2. Sami-no-Manzei
3. Kasamoro
4. Mino
5. Kisa
6. Owari
7. Mikawa
8. Shinano
9. Sramanera
10. Kowanzeon-ji
11. Kyushu

زورقی که در دریای بی‌کران دور می‌شود
و در صبح روز بعد
اثری از خود به جای نمی‌نهد

این نمونه، تفاوت دید و دریافت و احساس را از اثری ادبی و بیان تازهٔ آن در ترجمه، نشان می‌دهد.

این سرودهٔ مانزه‌ئی در کتاب سوم *مانیوءشوٌ*، قدیم‌ترین مجموعهٔ شعری ژاپن، آمده و قطعهٔ ۳۵۱ این کتاب از شعرهای معروف و دلنشین آن است و چنین خوانده می‌شود:

人 生 無 常

世の中を　何に譬へむ　朝びらき
漕ぎいにし船の　跡なきがごと

Yononaka o Nani ni tatoemu Asa borake Kogiyuku
fune-no Ato-no-shiranami

مانیوءشوٌ در اواخر دورهٔ نارا، (احتمالاً در سال‌های ۷۵۹ ـ ۷۷۸) و به فرمان امپراتور در بیست دفتر فراهم شد. گفته‌اند که اندیشهٔ تألیف *مانیوءشوٌ* از ادب چین گرفته شد. در اواخر دورهٔ نارا تا اوایل دورهٔ هیان (۷۴۹ ـ ۸۵۸) هوای شعر چینی دربار ژاپن را فرا گرفته بود.[۱]

این قطعه در مجموعهٔ می‌یاموری *شاهکارهای شعر ژاپن، از باستان تا امروز* (ص ۱۴۲) هم با عنوان جین سی مُوجوء (گذرا بودن زندگی) آمده و ترجمهٔ انگلیسی آن چنین آورده شده است:

The Transitorlness of Life
To what may man's life be compared?
  To a boat which rowed away,
Far in the sea, and left no track,
  In the morning of the day.

---

۱. برای شرح بیش‌تر درباره *مانیوءشو* نگاه کنید به مقدمه هاشم رجب‌زاده و یوکو فوجیموتو بر کتاب *گل صد برگ*، برگزیده *مانیوشو*، *شعرهای قدیم ژاپن* (مشهد: پاژ، ۱۳۷۲).

پس از *مانیوءشوٌ*، این شعر در مجموعهٔ شویی شوٌ[1] هم آمده است، امّا به صورت تحریف شدهٔ زیر:

世の中を　何に譬へむ　あさぼらけ
漕ぎ行く舟の　あとの白波

Ya-no-naka wo Nani ni tatoert Asaborakt
Kogi-Yuku fune no Ato no shira-nami.
To what may man's life be compared?
To a boat which rows away
And loses itself white waves among,
At earliest dawn of day.

در این پرداخت تازه که به نقل از تألیف می‌یاموری (ص ۱۴۳) آورده شد، «آسابیراکی»[2] (به دریا زدن در بامداد) به «آسابوراکه»[3] (در سحرگاه) بدل شده است. در عبارت «آتو ـ نو ـ شیرا ـ نامی»[4] در ضبط *مانیوءشوٌ*، گونه‌ای بازی با لفظ هست که «اثر آن بر امواج سفید» یا «اثر آن محو و ناشناخته» معنی می‌دهد.

«کوگی ـ اینشی فؤنه»[5] (پارهٔ چهارم شعر) در ضبط *مانیوءشوٌ* به معنی «قایقی که با حرکت پارو دور شد»، بهتر از عبارت «کوگی ـ یوٌکوٌ فونه»[6] (قایقی که با حرکت پارو دور می‌شود) است و بازی با لفظ در پرداخت تازهٔ شعر بسیار تصنّعی می‌نماید.

ترجمهٔ فارسی سپهری از این شعر به پرداخت تازهٔ آن نزدیک‌تر نشان می‌دهد و احتمالاً از این بازنویسی و برگردان انگلیسی آن، که آورده شد، گرفته شده است.

چند مضمون مشابه این سخن در ادب باختر نیز به نقل از می‌یاموری (ص ۱۴۴) در زیر می‌آید:

Life's a name
That nothing here can truly claim:

---

1. Shûi Shû
2. Asabiraki
3. Asaborake
4. Ato-no-shira-nami
5. Kogi-inishi-Fune
6. Kogi-yuku-fune

This wretched inn, where we scarce stay to bait,
We call our dwelling-place! Abraham Cowley
When I consider life,' tis all a cheat;
Yet, fooled with hope, men favour the deceit
John Dryden
Life's but a walking shadow. William Shakespeare

برگ‌های افرا

در برابر باد پاییز
برگ‌های افرا
بی‌هیچ پایداری پراکنده می‌شوند.
به کجا می‌روند؟ هیچ‌کس نمی‌داند
و من، اکنون افسرده‌ام.

کاسونو آسون مارو

این شعر که در ترجمهٔ سهراب سپهری سرودهٔ کاسونو آسون مارو معرّفی شده، در اصل بی‌عنوان و از شاعری ناشناخته است و قطعهٔ ۲۸۶ مجموعهٔ کوکین‌شوُ چنین خوانده می‌شود:

秋風に　あへずちりぬる　もみぢばの
ゆくえさだめぬ　我ぞかなしき

Aki kaze ni Aezu chirinuru Momijiba-no Yukue sadamenu ware zo kanashiki

رُد و هنکنیوُس در ترجمه انگلیسی خود از کوکین شوُ این قطعه را چنین آورده‌اند:

I whose fate so much
Resembles that of falien
Leaves tossed by fiersely

Blowing tempests of Autumn _
How melancholy I am.

البته ترجمهٔ فارسی سهراب سپهری به اصل ژاپنی شعر نزدیک‌تر است. روانش شاد باد

مآخذ

آشوری، داریوش؛ امّامی، کریم؛ معصومی همدانی، حسین. *پیامی در راه: نظری به شعر و نقاشی سهراب سپهری*. تهران: طهوری، ۱۳۶۶.

«اشعار ژاپونی». ترجمه سهراب سپهری. *سخن*. دوره ششم. ش ۸. مهر ۱۳۳۴: ۷۰۳ـ۷۰۴.

حسینی، صالح. *نیلوفر خاموش: نظری به شعر سهراب سپهری*. تهران: نیلوفر، ۱۳۷۱.

رجب‌زاده، هاشم؛ فوجیموتو، یوُکو. *گل صد برگ: برگزیدهٔ مانیوءشوُ ـ شعر قدیم ژاپن (تحقیق و ترجمه)*. مشهد: پاژ، ۱۳۷۲.

«شعر ژاپونی». ترجمه احمد شاملو، ح. ن. ن. *سخن*. دوره سوم. ش ۸ و ۹. اردیبهشت و خرداد ۱۳۲۶: ۶۱۷ـ۶۲۱.

«شعر ژاپونی». ترجمه حمید عنایت. *سخن*. دوره ششم. ش ۱۰. آذر ۱۳۳۴: ۹۰۳ـ۹۰۵.

Asataro, Miyamori (comp., tr.). *Mesterpieces of Japanese Poetry Ancient and Modern.* Tokyo: Taiseido, 1956.

Hisamatsu, Senichi. *Vocabulary of Japanese Literary Aesthetics.* Tokyo: Centre for Eastern Asian Cultural Studies, 1963.

Hyaku-nin-isshu (one Hundered Poems from One Handered Poets). H. H. Honda (tr.) Tokyo: Hokuseido, 1957.

Inukai, Takashi. *Manyo no Tabi.* Tokyo: Shakaishisosha, 1964.

Keene, Donald (ed). *Anthology of Japanese Literature: Earliest Era to Mid-Ninteenth Century.* Tokyo: Tuttle, 1956.

Kokinshu: A Collection of Poems Ancient and Modern. Laurel Rasplica Rodd & Mary Catherine Henkenius (tr.). Tokyo: Univ. of Tokyo Press, 1984.

Prusek, J. (ed.) *Dictionary of Oriental Literature: East Asia.* Tokyo: Tuttle, 1978.

The Man'yoshu: A Complete English Translation in 5-7 Rhythm. Teruo Suga (tr.). Tokyo: Kanada Univ. of International Studies, 1991.

Tsuda, Ryusake et la. *Sources of Japanese Tradition.* New York: Columbia Univ. Press, 1958.

ذوق و زیبایی در اندیشه و احساس ژاپنی

هاشم رجب‌زاده

قطعه‌هایی که در زیر می‌آید برگزیده‌ای است از اثر ماندنی و معروف ادب ژاپن به نام *تْسُوره زوُره گوُسا*. این کتاب از برجسته‌ترین و دلپذیرترین نوشته‌های بازمانده از روزگار قدیم است و برای هر ژاپنی سخن و نکته‌های آشنا و دلنشین دارد، کتابی است که چون *دیوان حافظ* و *گلستان* سعدی نزد ایرانیان، در خانهٔ بیش‌تر ژاپنی‌ها یافت می‌شود و در مدرسه نیز هر نوآموزی بندها و حکایت‌هایی از آن را می‌خواند و دیباچهٔ آن را از بر می‌کند. نام تسُوره زوُره گوُسا که از عبارت آغاز کتاب گرفته شده به معنی «ریزه‌ها و پاره‌های هنگام سرخوشی» یا «پراکنده‌های ساعات سبک‌باری» است. این کتاب که از ۲۳۴ قطعه تشکیل شده، مجموعه‌ای است از داستان‌ها و نکته‌ها و دانستنی‌ها در موضوع‌های متنوع، از آداب و رسوم و عادات مردم و اصول رفتار و مناسبات اجتماعی گرفته تا شرح یادها و احساس‌ها و حال و هواهای آدمی و پند و نکته‌آموزی نویسنده دربارهٔ گذران عمر و سر کردن با خود و با دیگران و بینش او دربارهٔ زندگی و مرگ و هر آنچه که میان این دو حقیقت محسوس یا ورای آن متصور است.

نویسندهٔ *تسوُره زوُره گوُسا*، چنان‌که خود می‌گوید یادها و اندیشه و احساسش را از درون پرجوش و روح پرشور امّا لطیف خود سبک‌بارانه بر نوک قلم روانِ نکته‌نگار ریخته، راهبی است بودایی به نامِ کنکو که در نیمهٔ قرن چهارده میلادی می‌زیست و پیش از گوشه گرفتن در صومعه، زندگیِ اجتماعی پر جنب و جوش و خدمت در دربار و دیوان را تجربه کرده بود.

بسیاری از ادیبان ژاپنی و پژوهندگان غربی این کتاب را آیینهٔ روشن نمای روح و اندیشهٔ ژاپنی می‌شناسند که با گذشت بیش از شش قرن هم‌چنان نمودار منش و بینش این مردم است. نویسندهٔ آن را رسّام زبردستِ سیمای جان و اندیشهٔ یگانهٔ ژاپنی دانسته‌اند. ایران‌شناسانِ دل آگاه ژاپنی که به چشمهٔ آب حیات ادب و حکمت و اخلاق این سو و آن سوی خاور راه برده و از فرهنگ بالندهٔ این هر دو سرزمین بهره یافته‌اند، *تسوُره زوُره گوُسا* را در ادب ژاپن از بسیاری جهات همتا و همزاد *گلستان* سعدی می‌دانند. از این رو است که در ترجمهٔ فارسی آن که به سال ۱۳۷۲ در سلسلهٔ انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه) منتشر شد، این کتاب *گلستان ژاپنی* نامیده شده است.

قطعه‌های زیر، از ترجمهٔ فارسی *تسوُره زوُره گوُسا*، حال و احساس زیبایی پسند و حقیقت‌شناس نویسندهٔ عارف و آزادهٔ آن را نشان می‌دهد. شمارهٔ هر قطعه نمودار ترتیب آن در متن اصلی است.

ذوق احساس

۱. ما آفریدگان در این زندگی در تلاش بسیار چیزهاییم. تخت و تاج امپراتور ژاپن در چشممان بالاترین شکوه را دارد. همان دورترین وابستهٔ خاندان شاهی نیز بلندپایگاه است و ممتاز از دیگر مردم. در جاه امیران درگاه هم جای سخن نیست. و نیز آنها که شایستگی پرده‌داری و نگهبانی درگاه را یافته‌اند. بسی بلند جایگاه‌اند: پسران و نوادگان اینان اگر هم تنگ‌دست شوند، باز از بزرگان به شمار آیند، امّا هر آینه فرومایگانی که به قضای روزگار در جهان بَر شده‌اند، سربالندگی گیرند، جای دریغ باشد، گرچه که اینان خود را بزرگ پندارند.

نیز بدان که هیچ زندگی ناخواستنی‌تر از حال و روز، یک کاهن نیست[۱]. به راستی که سی‌شوء[۲] خوب نوشت که: «همگِنان خود را چنان نگرند که گویی خس و خاشاک‌اند». شر و شور منش و بانگ و فریادشان آنها را به جایی نتواند رساند و یقین چنان‌که «زوگا»ی[۳] حکیم گفت: «نام‌جویی آنان با تعالیم آسمانیِ بودا سازگار نباشد... به‌راستی که: «جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است» و خوشا مردمی که از سرِ اسبابِ دنیا درگذرند.

آدمی را ظاهر آراسته و منش نیکو سزاست: از دیدار آنها که سخنشان دلنشین و رفتارشان دلپذیر و گیراست و زیاده گو نیستند، خسته نمی‌شویم امّا چه دریغ است اگر باطن و سیرت آدمی با صورت ساخته پرداخته‌اش سازگار نیاید. آب و گل بشر را طبیعت سرشته است، امّا مگر نه این است که دل و اندیشه‌مان را خود نمی‌توانیم از خوب خوب‌تر کنیم؟ زیرا که مرد، هر چند خوب چهر و نیکوسرشت، اگر کارامد و با هنر نباشد، جایگاه نیابد و در هم‌نشینیِ بی‌مایگان و با کم و کاست خود از پیشرفت بازماند.

پس آدمی باید که جویای طریق و توفیقِ ادب باشد، مطالعهٔ ادبیات و شعر و موسیقی و نکته‌دان بودن، در دقایق آداب و آیین قدیم نیز زیبنده است. آن کس که در خط و رسم چیره‌دست و پرمایه باشد، از آهنگ خوش به نشاط آید و از جامی سرخوش شود، نیک‌مرد باشد.

لذت صحبت

۱۲. خوشا اگر می‌توانستم خود را با صحبتی آرام و گفت و شنودی دوستانه، خواه در چیزهای ساده و شیرین یا دربارهٔ ناپایداری زندگی، با دوستی که دل همه با من همراه دارد، دلشاد سازم، امّا یاری چنین همدل و همراه در جهان کجا یابیم؟ پس، چون خود را هم

---

۱. کنکو که کاهنان زمان خود را چنین به باد انتقاد می‌گیرد، خود یک کاهن بودایی است.

۲. سی شوء، شاعرهٔ ندیمه دربار امپراتور ایچی جوء، از ۹۶۵ تا ۱۰۱۰ میلادی زیست. او کتابی دارد به نام *ماکورانوسوءشی* که کنکو این سخن را به صورتی دیگرگونه از آنجا آورده و درست این قطعه چنین است: «بسی افسوس اگر که پسر گل سرسبد خانواده را کاهن بار آورند، زیرا که دریغ باشد که او چیزهای دلپذیر زندگی را چون خس و خاشاک بنگرد».

۳. زوگای حکیم (۹۱۷-۱۰۰۳) که به فرزانگی و پاک نفسی شهره است. از روحانیون فرقهٔ بودایی «تندای» و رییس معبد «توءنومی نه» دریاماتو بود و سال‌های پایانی زندگی‌اش را در گوشهٔ تنهایی گذراند.

صحبت کسی ناهمساز بینم و کار به بحث و اختلاف نظری، هر چند جزیی، بکشد خود را به راستی تنها می‌یابم.

اگر با کسی مصاحب می‌شدم که هر یک از ما به سخن دیگری دل می‌داد، هر چند کمی اختلاف نظر هم داشتیم ـ مانند این‌که یکی از ما بگوید: «در واقع من چنین خیال نمی‌کنم» یا بگو مگو تا آن‌جا می‌رسید که بگوید: «البته که حق با من است» ـ آن‌گاه شاید که وقت فراغتم را، با روح و شور و نشاط می‌دیدم. امّا هم‌صحبتی که با سخنم سر به سر موافق نباشد و کار را به ستیزه کشد، همان برای گفت و شنودهای اندک و کوتاه خوب است، چرا که رنجیدن دوستان از یکدیگر روا نباشد و دریافتنِ این که یاران را زبان همدلی نیست، اندوه‌زاست.

نعمت کتاب

۱۳. چیزی شادی‌بخش‌تر از آن نباشد که با گشودن کتابی در نور چراغ و در گوشه‌ای خلوت، با کسانی که دیگر در این دنیا نمی‌یابیمشان، انس گیریم. از نوشته‌های خواندنی، کتاب‌های دل‌انگیز وِن‌هِسوان[1] دیوانِ پوچو ـ ئی، سخنان لائوتزو و فصل‌هایی از جوانگ تزو را می‌توان نام برد. از کارهای سخندانان ژاپنی نیز بیش‌تر کتاب‌هایی که قرن‌ها پیش نوشته شده خوب است.

دربارهٔ شعر

۱۴. امّا شعر ژاپن[2] از نثر هم دلنشین‌تر است. چون مضمونی به پیکر شعر درآید، کار تن‌فرسای کوه‌کنِ افسرده و سوخته‌ای هم زیبا آید و خوک وحشی را چون «گراز خرامان در کُنام» نامند حیوانی بی‌آزار نماید. دربارهٔ شعر امروز، درست است که در تک‌بند آن شاید لطفی باشد، امّا معنی و تأثیر دل‌انگیزی را که سروده‌های استادانِ شعر قدیم دارد، در شعر

---

۱. این مجموعه‌ای است از شعرهای سرودهٔ شاهزاده چائومینگ (۵۰۱-۵۳۱ م) که در ژاپن به نام مونزن شناخته شده و اثر عمده بر ادبیات این کشور داشته است. کتاب‌های دیگر نیز مربوط به شعر چینی است که در ژاپن خوانندهٔ بسیار داشت.

۲. سخن از شعر قدیمی «واگا» است که در پنج سطر پنج، هفت، پنج، هفت و هفت سیلابی سروده شده است.

تازه نمی‌یابیم.

این تعبیر چُورائُوکی[1]: ایتونی یورؤ

مونوناراناکؤنی

در مجموعه کوکین‌شو را سست‌ترین بیان شمرده‌اند، امّا باز گمان ندارم که سرودن قطعه‌ای مانند آن هم از شاعران امروز برآید. در آن روزگار قطعه‌های بسیار با تعبیرها و ترکیب‌هایی از این‌گونه سروده شده بود و نمی‌دانم چرا به این یک شعر ایراد کرده‌اند [گرفته‌اند]. امّا در مجموعهٔ گِن‌جی‌مونوگاتاری، بند دوم این قطعه چنین آمده است:

مونوتو واناشی‌نی

به شعر زیر هم که در مجموعهٔ شین‌کوکین‌شو[2] آمده است بسیار ایراد گرفته‌اند:

نـــــو کـــــوزُمو مـــــا چُـــو ســـائه

امّا تک درخت کاج همچنان زنده بر پای مانده

مـــــینه‌نی‌سابیشی‌کی

هــمواره مـاتِ انـدوه و شـوقِ یـارِ رفـته است

و به راستی این ترکیبی بعید می‌نماید. امّا در عصرِ «انجمن شعر» این قطعه خوب شناخته شد

---

۱. کوکین شو (مجموعهٔ شعرهای قدیم و جدید) در سال ۹۰۵ به وسیلهٔ کی نوئورایوکی فراهم شد و این قطعه در کتاب نهم آن چنین آمده است:

ایتو نی یورو	هر چند که رشتهٔ عشق مرا به تو
مونوناراناکؤئی	بریدن
واکاره ـ جی نو	دشوارتر از گسستن ریسمانی تابداده است
کوکورو ـ بوسوکؤمو	اکنون که از هم بسی دوریم
اوموءیوروکانا	دلی شکسته و افسرده دارم

آوردن تعبیر «موتو وا ناشی نی» در بند دوم، معنای قطعه را تغییر نمی‌دهد.

۲. یا مجموعهٔ تازهٔ شعرهای کهن و نو به سال ۱۲۰۶ فراهم آمد. قطعهٔ یاد شده سرودهٔ هافوریبه ناریشیگه است و چنین می‌گوید:

فؤیؤنو کیته	گرفتار آمده از لرز زمستان
یامّا مو آراوانی	در دوردستِ گردنه‌های کوهستان
کونو هاناری	درختان، برگ ریخته‌اند
نوکوروؤماچو سائه	امّا تک درخت کاج هم‌چنان سبز مانده
سینه‌نی سابیشی کی	پیوسته در شوق و اندوهِ یار رفته است.

و نیز در یادداشت‌های یه‌ناگا[۱] آمده است که بعدها جایزهٔ سلطنتی را هم بُرد.

به گفتهٔ بعضی کسان، سروده‌های تازه در شیوهٔ شاعری به هیچ روی از شعر کهن دور نشده است، چنان‌که امروزه نیز واژه‌های آهنگین و هم‌قافیه در شعر می‌آید[۲]. امّا باز شعر معاصران سراسر مانند سروده‌های قدیم نیست، سخن شاعرانِ پیشین ساده و آسان‌یاب و شیوهٔ آنها ناب و شعرشان سرشار از معانی عمیق بود.

در ریوءجین هیشوء[۳]، زبان قصیده از احساس لبریز است. از چه رو سخن سرایندگان قدیم، هر چند که سبک‌سرانه و آسان به نظم آمده باشد، بر ما چنین دلنشین می‌نماید؟

گِن‌شوءِنیچی یا هیگاشی — رودهایِ گِن و شوء
نی‌ناگاره ــ ساروو — هماره به شرق روانند
شوو ــ جین‌نو تامه‌نی تو دو مارؤ — این‌بندیانِ‌رام
کوکوتو شیباراکو مو سِزؤ — هرگز از رفتن نمانند

کِی‌کوءِ[۴] نوشت که تماشای مرغان چرخان در هوا و میان تپه ماهورها و ماهیان شناور در آب، دل را صفا دهد. و باگشت و گذاری تنها در دامنه‌ای و کنار بِرکه‌ای دور از اغیار که علف‌های وحشی از آب زلال سر برکشیده‌اند، دل و جانمان به نشاط آید.

موسیقی

۱۶. وه که رقص زیبای کاگُورا[۵] چه شادی‌بخش است. از میان سازهای موسیقی، نی را بیش از همه دوست دارم. امّا به نغمهٔ عود و چنگ هم همیشه با شوق گوش می‌دهم.

آسمان

۲۰. زاهد صاحب‌دلی وقتی گفت: «من نیز که در بند این زندگی خاکی نیستم، باز دریغ آیدم

---

۱. میناموتو یه ناگار (۱۱۷۰ـ۱۲۳۴) نایب «واکاداکورو» یا سرای شاعران بود.
۲. قصیده «ایکیوکؤ» شامل انواع شعر، به جز واکا، مانند کاگو رائؤتا، سایبارا و ایمایا بود.
۳. ریوء جین هیشوء، جُنگ ترانه‌های مذهبی و نمایشی گرد آوردهٔ سدهٔ دوازدهم میلادی است.
۴. هه سی که آنگ (۲۲۳ـ۲۶۲) یکی از حکمای معروف به «هفت فرزانه نیستان» بود.
۵. رقصِ کاگُورا همراه با آواز گروهی و سازهای گوناگون است و بیش‌تر در نیایش‌گاه‌های شینتو اجرا می‌شود. در این جا اشاره به اجرای این رقص در بارگاه است.

که باید آسمان را وداع گویم». می‌فهمم که او چه احساسی در دل داشته است.

زیبایی ماه

۲۱. نگریستن به ماه در هر شبی دل‌نواز است. به دیدن ماه، یکی به ستایش آید که: «چیزی بدین زیبایی نباشد» و در چشم دیگری «لطف شبنم خیال‌انگیزتر است» امّا این جَدَل بیهوده است زیرا که هر چه مناسبِ حال افتد، دلپذیرتر باشد. جلوهٔ مهتاب بر شکوفه‌ها نه‌چنان است که به وصف آید. یک دل نازک شاید که به نسیمی از احساس پر شود[1] و در همهٔ فصل‌ها منظرهٔ چشمه ساری که از دلِ سنگ‌ها برجوشد و به جویبار رَوَد، زیباست. آیا این شعر چینی[2] دل ما را از شور و حال مالامال نمی‌کند؟

یاد یاران

۲۶. چون یارانِ دیرین را یاد آرم که دل‌هاشان، چون شکوفه‌ها، «پیش از آن که به نسیمی

۱. در این مضمون، شعر زیر سرودهٔ سایگیو را می‌توان آورد:

اوکاتانو	شماری از مردم چنین نمایند که گویی
مونو وُ اومو وائُو	در دل‌های سخت و کم مایه‌شان
هیتو نی دانی	چیزی اثر ندارد
کوکوروَوا چُو کُورُو	مگر نفیر تند بادی
آکی نو هاتسو کازه	که سوز پاییز را پیام آورد...

۲. کِنکو به جای این شعر چینی، باز نوشته‌ای ژاپنی و آن هم کوتاه در دو مصرع آورده و اصل این قطعه چنین است:

لؤ چی هواکای فنگ په	جوانهٔ خیزران و شکوفهٔ نارنج می‌دمد
شوای	افراها رنگ می‌بازند
چه، ئومِن هوچه، ئو وانگ چینگ	و من از درگاه خانه‌ام
شیه	به شوق
یوان هسیانگ جیه په تونگ لیو	به تماشای گِن و شوء نشسته‌ام
چه ئی	که همیشه در پرواز به خاورند
پؤ وِی چه ئؤگِن چُو شوء	و هرگز از رفتن نمی‌مانند
شین	این بندیان رام

این قطعه را یک تبعیدی به تماشای دو رودِ روان به دریای خاور سرود.

بلرزد، پژمرده و پرپر شد»[1] حرف حرف گفته‌هاشان در خاطرم آید. اندیشهٔ دوریِ یاران، از لحظهٔ بدرودِ دوستانِ رفته نیز دردناک‌تر است.

دریغا، آیا هیچ ماتم نداریم که ریسمانِ سپیدی رنگین شود[2] و هرگز اندوه نیاوریم که دوستان در میانهٔ راه از هم جدا افتند؟ در جُنگِ یک صد قطعه‌ایِ ساخته شده به نام امپراتور هوریکاوا[3] این شعر را می‌یابیم:

مُوکاشی می‌شی	یاد باد آن روزگاران
ئی موگا کاگینه گا	که دلبستهٔ یک ساقی نازنین بودم
آره نی که ری	در این گل‌گشت،
چُو باناماجی‌ری نو	اینک علف‌ها و بنفشه‌ها همه
سُو می‌ره‌نو می‌شیته	هرزه روییده و در هم شده‌اند

نه آن‌که چشم‌اندازی چنین محزون دل‌هامّان را از اندوه پر کند؟

---

۱. این دو تعبیر از مجموعهٔ شعریِ کوکین شو آورده شده است. در قطعهٔ نخست که سرودهٔ شاعره‌ای به نام اونو نو کوماچی است می‌خوانیم:

ایرو می‌به ده	در این زندگی
اُوچُوروءِ مونو وا	شکوفه‌ها تند پژمرده شوند
یو نو ناکانو	گلبرگ‌هاشان رنگ ببازد
هیتونو کوکورو نو	دل‌ها نیز، گرچه پیرایهٔ رنگ ندارند
هانا نی زو آزی ـ کِه رُو	باز چون برگ گل بیفسرند

و قطعهٔ دوم، سرودهٔ کی نوچُورائُوکی چنین است:

ساکُوراهانا	دل بیقرارِ آدمی
توکُوچی دی نُو تومو	پیش از آن‌که به نسیمی بلرزد
اوموئه زُو	تند پرپر شود
هیتونو کوکورو زو	جایی که شکوفه‌های گیلاس
کازه مونُو کی آئه نُو	همان به دست باد فرو ریزد

۲. رنگین شدن ریسمان سفید یک اصطلاح چینی و به معنی آن است که صفا و پاکی را چون از میان رفت هرگز نتوان بازآورد. در این‌جا اشاره به دوستان ناپایدار دارد که دل‌هاشان چون شکوفه‌ها پژمرده است.

۳. این مجموعه میان سال‌های (۱۰۹۹ـ۱۱۰۳) و به انتخاب از ۱۶۰۰ قطعه فراهم شد. شعری که در این‌جا آمده سرودهٔ کینادا (۱۰۴۹ـ۱۰۹۹) از خاندان فوجی وارا است و بعضی بر این گمان‌اند که او این مضمون را از شعری ساختهٔ ئوتومونو یا کاموچی گرفته است.

یادها و یادگارها

۲۹. چون خاموش به دریای اندیشه دراُفتم، یاد شیرین رویدادهای دیر و دور در سرم آید. دیر هنگام گاه که همه آسوده و خفته‌اند، برای سرگرم داشتن خود در یک شب بلند پاییز به وارسی یادگارهایم می‌نشینم و همچنان‌که چیزهای بیهوده را دور می‌ریزم، چون نامه و نوشته یا نقّاشی دوستی رفته را بیابم یا دفتر و برگ و خطی از سال‌هایِ دور به چشمم آید، با یاد آن روزها حال و احساسی دیگر در دلم می‌جوشد.

یادگار آشنای یار رفته‌ای که هنوز از تاراج زمانه دور مانده، چه اندوه‌زاست.

زیبایی برف

۳۱. بامدادی پس از برف‌ریزان زیبا، نامه‌ای به دوستی فرستادم تا پیامی برسانم، امّا در آن از برف هیچ ننوشتم و او در پاسخم نوشت: «چگونه توانم به سخنِ چنین آدم بی‌احساسی دل بدهم که در نامه‌اش کوچک‌ترین سخنی از برف نیاورد! بر دل سنگت بسی افسوس دارم» این پاسخ چه پر لطف بود!

اینک که آن یار از میان رفته است، یاد این سخنش زخمه‌ای بر تار دلم می‌زند.

صفای باغ

۳۲. در بیستمین روزِ ماهِ نهم به خواهِش دوستی، همه شب تا دمِ صبح به گشت و گذار و دیدن ماه بودیم. در راه به کلبه‌ای رسیدیم که آنجا او از آشنایی یاد آورد، پس در زد و در آن خانه رفت. از میانِ شبنم سنگینی که به بر و دوشِ درختان و گیاهان انبوه باغ نشسته بود، رایحه‌ای شیرین به مشامِ جان می‌رسید که می‌گفت مردی با ذوق و صاحب معرفت در تنهایی خانه دارد.

دیری نشد که دوستم بیرون آمد، امّا چندان‌که مجذوب لطف و صفای باغچه شده بودم، پنهان از دور به تماشا نشستیم و چندی نگذشت که آن تنهانشین در را نیمه باز کرد تا از درون در سایه روشن مهتاب به منظرهٔ باغ بنگرد. دریغ نبود اگر او در به تماشا نمی‌گشود؟ و چه می‌دانست که کسی از دور می‌نگرد؟

از این رویداد ساده دانستم که خلوت‌نشین آن سرا شب و روز همواره به پروردن طبع و

ذوق خویش است. امّا افسوس! شنیدم که او چندی پیش درگذشت.

قناعت و رستگاری

۵۸. بعضی چنین اندیشند که: «اگر در باطن دیندار باشی، مهم نیست که کجا و چگونه زندگی کنی، زیرا که اگر هم با همسر و فرزند به سر بری و با مردم بیامیزی، باز دشوار نباشد که توشهٔ آخرت اندوزی»[۱] امّا اینان از راز نیایش و فرجام کار آدمی یکسره غافل‌اند.

راستی که اگر آدمی گذرا بودن این جهان را در پیش چشم آرد و از تهِ دل آرزو دارد که از این سرای ناپایدار و برزخ زندگی و مرگ درگذرد، چگونه تواند که در خدمت اربابان بی‌مروّت دنیا روز و شب شادمانه سرآرد، یا همه در غم و تیمارِ خانواده باشد؟ دلی که در پی جذبه‌ها و بستگی‌های این جهانی رفته است بسا که از راه بگردد، پس سلوکِ طریقت بی‌فراغ و آرامی خاطر، دشوار باشد.

دریغا که ما در این روزگار فرصت‌هایی چندان که گذشتگان را بود، نداریم زیرا که نمی‌توانیم آزاد سر به کوه و جنگل بگذاریم و با روزه داشتن و تن دادن به سختی‌ها و ناهمواری‌ها به رستگاری برسیم. پس، اکنون چگونه از سَرِ آرزوها و هواهای دنیا توان گذشت. مگر این اندیشه در سر آید که: «اینک که کارِ دنیا ناگریز است، چرا باید آن را رها کرد و گوشهٔ زهد گرفت»؟ امّا این سخن پوچ است زیرا که چون کسی بیهودگی این زندگی را آزموده و به منهاج طریقت رو آورده، اگر هم هنوز سوداها در دل داشته باشد، باز حال او را با آزمندی مردِ دنیا دوست برابر نتوان دانست. سالکانِ راه را برگی کاغذ، جامه‌ای کنفی و انبانی نان خشک بس است، خواهش دنیایشان اندک و آسان و غنایشان در قناعت است. از اینان باشند که به جامهٔ ژندهٔ خود شرم برند[۲]، امّا آن بهره یابند که از بدی و اهریمنی ایمن مانند و به نیکی و جوهر و جان آدمی نزدیک‌تر شوند.[۳]

---

۱. به گفتهٔ سعدی:

تو بر تخت سلطانی خویش باش به اخلاق پاکیزه درویش باش

۲. یک تعبیر این سخن آن است که سالک طریق به شرم از سرتراشیده و خرقهٔ سیاه و ژندهٔ خود از صحبت نااهل دوری گزینند.

۳. آدمی باید که کرامت خود را بشناسد، طریقت را دریابد و با وصول به آن از برزخ و چنبر زندگی و مرگ برهد و جان به جهان علوی برساند.

ما چون به طبع آدمیزاده‌ایم، باید که به زهد و مراقبت از امیال نفس خاکی بپرهیزیم، زیرا که اگر همهٔ توان و تلاش خود را بر آز و هوس نهیم و در پی رستگاری نباشیم، «چه میان نقش دیوار و میان آدمیت».[1]

حقیقت و مجاز

۷۱. به شنیدن نام کسی، بی‌خیال بر آن می‌شوم تا سیمایش را در ذهن تصویر کنم، امّا چون او را ببینم هیچ همانند چهره و بالایی نیست که در تصوّر داشتم. به شنیدن داستانی از روزهای قدیم، خیالم از آن روزگاران به امروز پرواز کند و خواهم که با دیدن مردم و زندگی زمانهٔ خود حال و هوای ابنای روزگار گذشته را در پندار بازآفرینم. آیا دیگران هم چنین خیال‌پردازی‌ها دارند؟

باز آن که گاه سخنی که می‌گویم یا می‌شنوم یا جایی را می‌بینم یا حال و هوایی دیگر دارم، احساس می‌کنم که آن را دیر زمانی پیش‌تر آزموده‌ام و این نکته یا منظره یا خیال برایم آشناست، هر چند که نمی‌توانم بگویم کِی و کجا بوده است. نمی‌دانم آیا دیگران هم این‌گونه تجربهٔ ذهنی دارند؟

تناسب و زیبایی

۷۲. زیاده‌کاری در هر چیز از کج‌اندیشی است: چنان‌که خانه‌ات را از اثاثه انباشته‌داری، قلم‌های فراوان کنار قلمدان بچینی، مجسمه‌های زیاد در اتاق بگذاری، باغچه را با تخته‌سنگ‌های بسیار بیارایی، بسی فرزند و نواده داشته باشی، در دیدار با مردم پرگویی. بیش از اندازه کنی یا حتی نامهٔ اعمال نیک‌ات را زیاده بنویسی! امّا انباشتگی در دو چیز هیچ زنندگی ندارد: جاکتابی پر از کتاب و خاکدانیِ پر از خاشاک.

---

۱. این سخن از سعدی است:

اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی — چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

مطلع این قصیده چنین است:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت — نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

جوانی و پیری

۷۴. راستی چرا ما مردم زمانه چون مورچگان به هم آمده‌ایم، از عالی و دانی و پیر و جوان به‌شتاب به هر سو روانیم، به شرق و غرب رویم، به سرزمین‌های دور سفر کنیم و به شهر و دیارمان بازگردیم، شب بخوابیم و باز با دمیدن صبح برخیزیم؟ این همه جوشش و تلاش از آن است که میل آدمی را به دراز زیستن نهایت نیست و آز او را به مال و منفعت بیش‌تر غایت نباشد.

مگر که تن خویش را به ناز بپروری امّا از پیری و مرگ ناگریز راه به در نبری و چون ساعت واقعه در رسد، پیری و مرگ شتابنده لحظه‌ای نیز درنگ ندارند. اینک که به هر روی، فرتوتی و فنا را پیش روی می‌بینی چگونه توانی دمی آسوده و سرخوش بود؟

آن‌که گُمراه و سرگردان مانده باشد، از پیری و مرگ نیندیشد و بیم ندارد، زیرا که او در تلاش جاه و مال راز و نکتهٔ زندگی را درنیابد و نبیند که پایان کارش نزدیک است. از سوی دیگر، مرد نابخرد نیز سخت به ماتمِ دررسیدنِ پیری و مرگ گرفتار ماند چرا که او پیوسته دربند خمودگی و سستی نداند و نشناسد که تحوّل و تغییر قانون طبیعت است.

تنهایی و دل‌آسودگی

۷۵. در حیرتم که چگونه باشد که کسی حال فراغ و راحت را دل‌آزار یابد؟ نزدِ من بهترین هنگام آن است که انسان، تنها زِیِّ خود باشد و آزاد از بیم و دلهرهٔ کارهای دنیا.

چون درگیر زندگی و مردم دنیا شدی، فکر و دلت را بیهودگی‌های آن انباشته دارد و زود سرگشته و بیراه گردی. در همنشینی با دیگران باید هوش داری تا سخنت بر آنان دل‌آزار نیاید و مبادا گرفتار کارها و مردم دنیا، خود را از دست بنهی و زبانت با دل یکی نباشد، با یکی انس و دوستی ورزی و با دیگری به ستیز و دشمنی افتی، ساعتی بر سر خشم باشی و گاهی دیگر در شادی و سرخوشی، احساس‌های متضاد در تو برجوشد، فکر و دلت به کارهای پوچ دنیا گرفتار ماند و آنی از حساب سود و زیان و سر و سامان جهان آزاد نتوانی زیست. پردهٔ احساس و هوا راه بینش رابربندد و گیج و گنگ و لایشعر از این وهم و فریب و فسون، آواره به این سو و آن سو شتابی. این حال همهٔ آدمیان است.

چنان دانم که اگر هم طریقت راستین را درنیافته باشی، باز اگر کارهای دنیا تو را از راه به

در نبرد، در آرامش خواهی زیست و اگر دل به کش و واکش کارهای جهان ننهی، هنگام را دریابی و روز را به شادی گذرانی.

در *ماکاشیکان*[۱] آمده است: «بند همهٔ درگیری‌ها در تلاش روزی و پیوندهای عاطفی و هنر و پایگاه اجتماعی و درس و کتاب را از پای بگسل و آزاد شو».

همه‌دان هیچ‌ندان

۸۰. هر یک از ما آرزوی چیزی را داریم که با طبع و راهمان هیچ نمی‌سازد، مرد روحانی خواهد که زندگی سلحشوری پیشه کند و رزمندگان ولایات خاوری با آن‌که کمان‌گری و تیراندازی نیز ندانند وانمود کنند که به دقایق آیین بودا هم آگاه‌اند و از الحان موسیقی و وزن و آهنگ شعر و بدایع و لطف ادب و سخن به شور و سرور می‌آیند. این‌گونه رفتار کردن نکوهیده‌تر از آن است که آدمی تنها در پیشهٔ خود کارامد نباشد.

آرزوی سلحشوری تنها کاهنان را نیست، بلکه بزرگان و دولت‌مردان و اشراف نیز در حسرت آن‌اند. امّا اگر هم در یکصد نبرد با دشمن درآویزی و از همه پیروز برآیی، باز نامور شدن به جنگاوری دشوار باشد و نیز شود که رزمجویی که فقط به یاری بخت مساعد بر دشمن چیره آمده است، مردافکنی قهرمان جلوه کند. آن‌گاه که مردانت پراکنده باشند و تیر و کمانت شکسته، سر فرونیاوردن به دشمن و تن سپردن به مرگ، ارزش راستین دلیری و مردیت را خواهد نمود. امّا تا زنده و زورمندی و به دام بلا نیفتاده‌ای، نباید که به دلیری و دشمن‌شکنی خود ببالی.

زندگی سلحشوری از رسم و راه مردم عادی دور است و به گذران شیر و ببر و گراز نزدیک‌تر و اگر جنگاوری پیشهٔ نیاکانت نباشد، آرزو و اشتیاق آن را داشتن بیهوده است.

دشمن ملک و دین

۹۷. چیزهای بی‌شماری است که انگل چیزهای دیگر شود و به هر چه درافتد آن را تباه و نابود کند، از آن جمله‌اند: آفت با تن، موش با خانه، دزدان با مملکت، دونان با ثروت،

---

۱. *ماکاشیکان* از متون اساسی فرقهٔ تندای بودایی است که به قلم چانگ ـ آن (۵۶۱ ـ ۶۳۲)، شاگرد چی ـ ئی (۵۳۸-۵۹۷) از تقریرات استادش فراهم آمده است.

اسراف و خودبینی با بزرگی و کاهنان با شریعت بودا.[۱]

از پندهای بزرگان

۹۸. وقتی کتابی دیدم با عنوانِ *ایچی‌گون هوءِدان*[۲] از پندها و گفته‌های مشایخ که قطعه‌های زیر را از آن بیش‌تر پسندیدم:

بند ـ «چون در کردن کاری دودل باشی، بهتر آن است که از انجام دادنش بگذری».

بند ـ «آن کس که اندیشهٔ آخرت در سر دارد مگر که او را سبویی سرکه هم نباشد، آلوده شدن به مال و تجمّل، اگر جمع‌آوردن کتب مقدس و شمایل قدیسین هم باشد، سدّ [راه راست]».

بند ـ «در پیش آن کس که دربند دنیا نباشد، رسم و راهِ زاهدان بهترین طریقت زندگی است، چه اینان را اگر هم هیچ چیز ندارند، باز تمنّایی نیست».

بند ـ «بلند پایگان را زیبد که به تواضع باشند و دانشمند را شاید که خود را چون عامی نماید، دولتمندان را سزد که منش بینوایان دارند و مرد کاردان را بهتر که در راه و رفتار چون ناتوانان نشان دهد».

بند ـ «در طریقت بودا، رسیدن به معرفت همان یک راه دارد: شرط اول قدم آن است که اندیشه فارغ‌داری و به کارهای دنیا دل نسپاری».

بسی نکته‌های دیگر در آن کتاب بود، امّا از این بیش به یاد ندارم.

خوداندیشی و آزادگی

۱۱۲. آیا باشد که کسی از آشنایی که فردا روانهٔ سرزمینی دور می‌شود بخواهد کاری را که در آن تأمّل باید، برایش انجام دهد یا در چیزی که باید با خاطر مجموع در آن اندیشید، او را رایزنی کند؟ آن کس که باید بی‌درنگ به کاری خطیر برسد یا در اندوهی گران گرفتار آمده

---

۱. این سخن از اندیشه‌های آیین تائو است. از کتاب *تائویه چینگ* برگرفته شده است: «محبت و اخلاق بشری آن‌گاه جوشید که طریقت والا تیره و محو شد». کنکو به ظاهر می‌خواهد بگوید که والایان (یا در ژاپنی کونشی) چنان از فضایل خود غرور آورند که کاری از آنها ساخته نیاید و کاهنان چندان مقید به لفظ و مُرّ شریعت گردند که از حلیهٔ انسانی عاری شوند.

۲. مجموعه‌ای از اقوال بودایی از آنِ فرقهٔ جوءدو که گردآورنده و تاریخ تألیف آن دانسته نیست.

است، به غم و شادیِ دیگران نتواند پرداخت. چنین کسی را اگر هم از حالِ یاران نپرسد، باز نکوهش نیاورند. این حال بر آنهایی هم که عمری را به ممارست و مراقبت نفس گذرانده یا گرفتار بیماری‌اند و بر وجهِ اولی بر مردمِ کناره گرفته از دنیا، صادق است.

آیا در زندگی اجتماعی کاری را توان یافت که از دست نهادنش آسان باشد؟ امّا اگر نتوانی که از کارهای دنیا پای درکشی و در انجام دادن آنها تلاش‌ورزی، گرفتار و دل مشغول مال هستی، تنت فرسوده و روحت خسته می‌شود ولی یافتن فرصت و فراغتی برای خوداندیشی، سرانجام زندگی را سراسر به پای زخارف دنیا به سر رسانی.

«روز به پایان رسیده، راه دراز است و عمرم در سفر زندگی به شتاب می‌گذرد»[1] اینک وقتِ آن است که از همهٔ دلبستگی‌ها بگسلی، دیگر نه گردن سپار به پیمان‌ها و نه پای بستهٔ آداب و رسوم باشی. دیگران که حال و درون‌ات را نمی‌دانند شاید دیوانه‌ات خوانند، امّا تو هیچ مینديش، باشد که مردم مجنون و پریشانت پندارند، امّا از سرزنش‌هایشان پروا مدار، از ناسزاها رنجه مشو و نیز به تحسینشان گوش مده.

کمالات و هنرهای بایسته

۱۲۲. از کمالاتی که مرد را باید، مهم‌تر از همه آشنایی با کتاب‌های کهن و دانستن تعالیم پیران و حکیمان است. پس از آن باید خط و نوشتن او خوب باشد، هر چند که خط نویسی را هنر اصلی خود نسازد، زیرا که خوب نوشتن او را در آموختن و فراگیری یاری خواهد کرد. دیگر آن‌که باید در فن طب مطالعه کند، دانستنِ طب او را برای تندرست داشتن خویش و نیز کمک به دیگران و هم برای انجام وظایفی که انسان در برابر والدین و بزرگ‌تر از خود دارد، ناگزیر است. سپس آموختن تیراندازی و سوارکاری است که این هنرها جزء کمالات شش‌گانه‌اند[2] و مرد باید به آنها بپردازد. به‌راستی که بر آزاده‌مرد، دانش ادب، فنون اسلحه و تا اندازه‌ای پزشکی بایسته است، زیرا که با داشتن این هنرها او را تهی و ندانم‌کار نتوان

---

۱. این قطعه برگردان ژاپنیِ شعرِ چینیِ زیر، سرودهٔ هاکُوراکُوتن است:

جیه مؤارته ئویؤآن — دمدمهٔ غروب و راه در پشت سر تا دوردست کشیده است

ووُشِنگ چی تسوتو — اینک عمر به شتاب رو به کاستی دارد

۲. کمالات شش‌گانه همانا نوشتن، حساب کردن، آداب دانی، کمان‌داری و تیراندازی، سوارکاری و موسیقی است.

خواند.

سپس، از آنجا که خوردن برای انسان طبیعی است، توانایی تهیهٔ خوراکی خوش‌گوار را باید هنری بزرگ دانست. پس از آن آشنایی با کارهای دستی باید که مرد را بسی به کار آید.

در همهٔ چیزهای دیگر، جز این چند که شمرده شد، هنرها و مهارت‌های گوناگون و زیاد، مایهٔ دونی یک آزاده‌مرد باشد. کمالیت در شاعری و موسیقی که هر دو از هنرهای والایند، همواره به یکسان از سوی فرمانروایان و مردم، ارجمند داشته شده‌اند. امّا چنین پیداست که در این روزگار از کاربردِ جادویی این هنرها در کشورداری دور مانده‌اند. به همین قیاس، طلا هر چند که بهترین فلز است امّا آن را در بسیاری و گوناگونیِ کاربرد با آهن برابر نتوان دانست.

نیازهای آدمی

۱۲۳. آن کس که روزش را به کارهای بیهده تباه می‌کند، باید یا نادان باشد یا بسی گمراه. کارهای بسیاری است که آدمی خواه‌ناخواه باید برای میهنش و برای خدایگانش انجام دهد، پس چندان فرصتی برای کارهای دیگر نمی‌ماند.

از نیازهای آدمی که تلاش در برآوردنش ناگزیر باشد، نخست غذاست، دوم پوشاک است و سوم سرپناه و خانه‌ای از برای زیستن. بایسته‌های انسان در این دنیا بیرون از این سه نیست. چون کسی بتواند در آرامش زیست کند، بی‌آن‌که گرسنگی بکشد یا از باد و باران رنجه باشد، خوش است امّا باشد که آدمی بیمار شود و سرکردن با ناخوشی دشوار است، پس هر کس باید که با هنر درمان و تیمارداری آشنا باشد. با افزودن دوا و درمان به آن سه چیز دیگر، بایسته‌های زندگی چهار چیز می‌شود. اگر کسی به این‌ها نیاز داشته باشد امّا دسترسی نیابد، بینواست. آن کس که این هر چهار را دارد، داراست. کسی که برای کسب بیش از این چهار چیز بکوشد زیاده کار است. امّا آن‌که در این چهار چیز قناعت ورزد، آیا شود که هرگز کمبودی احساس کند؟

کهنه و نو

۱۲۶. وقتی کسی برایم گفت: «چون یکی در بازی سخت باخته باشد و سرانجام بگوید که

این بار بر سر هر چه که برایش مانده است بازی می‌کند، نباید که با او به بازی نشست. باید دانست که اینک هنگام آن است که بخت به او روآورد و روی دندهٔ برنده شدن بیفتد. یک نردباز خوب باید بداند که چه هنگام باید کنار بکشد».

سنت و تجدد

۱۲۷. اگر تغییر در چیزی، سودی در کار ندارد، بهتر آن است که آن را چنان‌که هست بگذاریم.

واقعیت و پندار

۱۲۹. ین هُوئی[۱]، گفت که آرزوی او در زندگی این است که هرگز مایهٔ رنج و آزار دیگران نشود[۲]. پس ناروا باشد که ستمی بر کسی روا داری و جانداری را بیازاری یا فروترین مردم را به کاری که از آن روگردان است، واداری.[۳]

بعضی از مردم با گول زدن یا ترساندن یا به شرم‌آوردن کودکان معصوم تفریح می‌کنند. یک آدم بزرگسال شاید که به این چیزها اهمیت ندهد چه، می‌داند که بازی است، امّا دل کوچکِ آن کودک از ترس و شرم و دلهره پر می‌شود. کسی که خوشی را در آزردن کودکان می‌جوید، از احساس‌های آدمی بی‌بهره است.

شادی و خشم و اندوه یا خوشی، آن‌گونه که مردم می‌شناسند، همه پندار و خیال است، امّا چه کسی است که این احساس‌ها را واقعی نینگارد و دل به آنها نسپارد؟ آسیبی که این احساس‌ها به دل و جان آدمی می‌رساند بسی زیان‌بارتر از زخمی است که به تن می‌رسد. ناخوشی‌ها نیز بیش‌تر از دل مایه می‌گیرد و «نیست بیماری چو بیماری دل»[۴]

---

۱. ین هُوئی یا گانکوای شاگرد ارشد کنفوسیوس بود.

۲. در قطعه ۲۵ از فصل پنجم مکالمات کنفوسیوس آمده است: «هیچ‌گاه نخواسته‌ام که به فضیلت‌های خود ببالم یا از رنجی که برای دیگران دارم، بنالم».

۳. در قطعه ۲۵ از فصل نهم مکالمات کنفوسیوس می‌خوانیم: «باشد که تو فرمانده را از چنگ سه لشکر به درآوردی امّا کم‌ترین آدمی را از عقیده‌اش جدا نتوانی ساخت». در این دو گریز به مکالمات، نقل کنکو با گفته کنفوسیوس فرق دارد.

۴. این نیم بیت از مثنوی معنوی در ترجمه آورده شد:

حال ما پیداست از زاریِ دل　　　　نیست بیماری چو بیماری دل

ناخوشی‌هایی که جز از دل برآید، اندک‌اند. گاه باشد که دارویی هم که برای عرق کردن و بریدن تب به بیمار می‌دهند اثر نمی‌کند، امّا چون انسان شرم آورد یا به ترس افتد، عرق تند بر بدنش می‌نشیند و این می‌نماید که دل فرمانروای تن است. هنرمندی که نوشتهٔ بالای برج‌لینگ ـ یُون را نقاشی کرد، موی سرش از ترس سفید شد[۱] و نمونه‌های مانند این کم نیست.

دانش و آزادگی

۱۳۰. هرگز با دیگران به مجادله برمخیز. هر چند که با کسان موافق نباشی، باز عقایدشان را محترم شمار. دیگران را در پیش و خود را در پسِ همه دار، که بهترین منش این است.

مردم از بازی و مسابقه به شور و شادی می‌آیند چون برنده شدن را دوست دارند و پیداست که می‌خواهند تا چیره‌دستی خود را بر همگنان نشان دهند و نیز آشکار است که باختن را خوش ندارند. اگر خواسته و دانسته بازی را ببازی تا همبازی‌ات را خوشحال سازی، شیرینی و لطف بازی همه از میان می‌رود؛ از سوی دیگر، بردن و دلشاد شدن به بهایِ نومیدساختنِ دیگران، روای مردمی نیست.

کسانی در بازی با دوستان نزدیک نیز حریفان را دانسته و سنجیده گول می‌زنند و از زیرکی و تردستی خود شادمان‌اند. این کار نیز با منش درست سازگار نیست. بسی دشمنی‌های دیرینه که از رنجشی دوستانه در یک دیدار سرگرفته است. این فرجامِ ناگوار، همه از شهوتِ رقابت‌بار می‌آید.

اگر بر دیگران برتری خواهی، بهتر از هر کار آن است که راه دانش در پیش بگیری و بکوشی تا بیش‌تر آموزی، چون جویای معرفت باشی، فراتر از آن شوی که به هوش خود ببالی یا با دیگران به رقابت درآیی. همانا دانش است که مرد را نیرو دهد تا جاه و پایگاه نخواهد و به مال و ثروت ننگرد.

---

۱. اشاره به داستانِ وی‌تان، هنرمند خطاطی در دورهٔ پادشاهی وی (۲۲۰ـ۲۶۵)، است. پس از پایان بنای کاخ لینگ ـ یون که ۲۵۰ متر ارتفاع داشت، دریافتند که کنارهٔ بالای برج کاخ ننوشته مانده است: پس خطاط را در سبدی آویزان بالا فرستادند تا برآنجا بنویسد و چون پس از انجام‌کار به زیر آمد، موهایش را از ترس سفید یافتند.

حال و احساس دل

۱۳۷. آیا همان‌گاه که گل‌ها همه شکفته یا شبی که قرص ماهِ تمام در آسمان صاف تابان است باید به آنها نگاه کرد؟

«نگریستن به باران به انتظارِ دیدن ماه»[۱] یا «پایین کشیدن نورگیرهای خانه و بیگانه ماندن از رفتن بهار»[۲] احساسات باریک و لطیف را در جان انسان می‌نشاند. شاخه‌های کوچک که هنوز شکوفه بر آنها ندمیده است و باغ پوشیده از گلبرگ‌های ریخته را نیز باید چنان ستود. آیا شعرهایی با این مطلع «به تماشای شکوفه‌ها رفتن و دیدن که همه پَرپَر شده‌اند،» یا «به دیدار شکوفه‌هایم نگذاشته‌اند»، مگر هیچ از قطعهٔ «تماشای شکوفه‌ها» کم‌تر است؟ مردم همه به پراکنده شدن گلبرگ‌ها یا پنهان شدن ماه از آسمان، اندوه می‌آرند و این از طبع دور نیست که انسان آرزو دارد تا دیدار آشنا را بازیابد، امّا تنها، آن‌که کم‌ترین احساسی در دل ندارد، تواند گفت: «شکوفه و گل این شاخه ریخته است و دیگر دیدن را نمی‌ارزد».

آغاز و انجام هر چیز گیرا و دیدنی است. عشق نه همان لحظه‌هایی است که دو یار در کنار یکدیگرند. قصهٔ دلدادگان چندان که دیدارشان آسان و میسّر است، زیاد گفتن نیرزد. امّا چون به وضعی غم‌انگیز از دیدار هم بازمانند، هنگامی که ناکام مانده‌اند و از هجر می‌نالند، در تحمّل شب دراز هجران، آن‌گاه که پرندهٔ خیالشان از کلبهٔ عشقی که اینک تهی است به فراز ابرهای دور و روزهای پرقصه و غصهٔ گذشته پرمی‌کشد، توان گفت که آنها معنی عشق را به راستی دریافته‌اند.

به نظاره نشستن و ماه را نگریستن که چگونه با دمیدن صبح از نوک درخت‌های کنار در کوهستان‌های وحشی، پیکرش تکیده و رنگ پریده می‌نماید و پولک‌های سایه روشن در

---

۱. عنوان قطعه‌ای در مجموعهٔ روئی ـ شُو این است: «به باران نگریستن به امید دیدنِ ماه»

۲. این تعبیر از قطعهٔ زیر، در مجموعهٔ کوکین شُو آمده است:

تادِه‌کو مِه ته	به کنج خانه دربند مانده‌ام
هارُوْ نو یُوکُوئه مو	بهار مگر کجا رفته است
شیرائُو مانی	از پسین بار که به تماشایش بیرون بودم
ما چی شی ساکورامو	اینک شکوفه‌های شادِ گیلاس
اوچُو روی نی که ری	که دیرگاه چشم به راهشان داشتیم، پرپر شده‌اند

انبوهِ شاخ و برگ‌ها و دیدن باغ و راغ که در پوشش ابر و مه خوشهٔ شبنم‌بار، تـار و مـحو می‌شود، از تماشای قرص ماه صاف و تمام در دوردستِ آسمان بسی دل‌انگیزتر است. برگ‌های بلوط که از خیسی باران در مهتاب می‌درخشد، از آدمی دل می‌بَرَد. آدمی یکباره به یاد شهر و دیار می‌افتد و دلش هوایِ یاری می‌کند که این لحظه‌ها را در کنارش باشد.

مگر آیا چیزهایی چون ماه و شکوفه‌ها را همان به چشم باید دید؟ یادآوردن از بهار و اندیشیدن به آن بی‌آن‌که به تماشا بیرون رویم و در خیال آوردن نور مهتاب در آن حال که درونِ خانه نشسته‌ایم، چه احساس برانگیز و روح‌نواز است.

مرد صاحبدل هرگز به احساس خوشی، اختیار از دست نمی‌دهد و شادی و سـرمستی نمی‌نماید، او در شور و وجد هم خوددار است. امّا آنهاکه طبع لطیف ندارند، به تحسین آواز برمی‌دارند. اینان از میان انبوه مردم به راه باغ می‌خزند و خـود را بـه پـای درخت و گـیاه می‌رسانند، به شکوفه‌ها خیره می‌مانند و نیم نگاهی هم به کنار نمی‌اندازند، پیاله‌های پی در پی می‌نوشند و شعر می‌خوانند و سرانجام با شکستن و کندن ناروای شاخهٔ بزرگی از گُل، گشت وگذارشان را به پایان می‌برند. اینان چون به چشمه‌ای برسند، برای خنک شدن دست و پا را تا آرنج و زانو در آن فرو بَرَند و چون بر بستر برف بگذرند، برجهند و جای پا بر آن می‌گذارند. منظره و جمال هر چه باشد، اینان نمی‌توانند زیبایی‌ها را همان بـا نگـریستن احساس کنند و بستایند.

این گونه مردم در تماشای جشنوارهٔ کامو هم شیوه‌ای خاص دارند. آنها می‌گویند: «این نمایش چه دیروقت است، معنی ندارد که در ایوان بمانیم تا کاروان شادی از راه برسد» پس به اتاق زیرِ ایوان می‌روند و به باده‌نوشی و خوردن می‌نشینند و به بازی مهره و تخته نرد می‌گذرانند. آن‌گاه چون یکی که در ایوان مانده است آمدن دسته را فریاد می‌کند، هر کدام آنها با جوش و خروش بسیار می‌کوشد تا خود را زودتر به بالا برساند، پرده‌ها را می‌کنند و هر چه برسد زیر پا می‌گذارند و به هم زور می‌آورند چندان‌که نزدیک است به زیر افتند، و سرک می‌کشند و چشم می‌دوزند تا چیزی ندیده نگذرد. «آهای، آنجا را ببین، این را نگاه کن!» آنها به دیدن هر چیزی فریاد سر می‌دهند و چون کاروان جشن گذشت باز به زیر سرازیر می‌شوند و می‌گویند: «هان، باشد تا دستهٔ بعدی» برای آنها چیزِگیرا همان است که به چشمشان بیاید.

مردم ردهٔ بالاتر پایتخت در این هنگام بیش‌تر در خواب‌اند و از این نمایش‌ها بسیار کم می‌بینند. همان کهتران و کوچک‌تران از اینان که پیوسته درکارند و در انجام فرمان ارباب خود به این سو و آن سو روان هستند و نیز خدمت‌کاران که در پشت ایوان می‌نشینند، هرگز برای دیدن نمایش به وضع زننده به جلو سرک نمی‌کشند.

نمی‌دانم چگونه است که کاروان گل آذین جشنواره مرا بسی گیرا و دلنواز می‌آید. سپیده‌دم روز جشن، ارابه‌های آراسته به نرمی و آرامی پشت هم می‌ایستند و نمی‌دانی که هر یک از آن کیست و به راه گمان می‌روی، مگر آن‌که ارابه‌رانان و ملازمان ارابه‌ها را بشناسی. از تماشای این همه تنوّع و ترکیب رنگ و زیبایی که از برابر چشمانم می‌گذرد، بعضی ارابه‌ها از سادگی شکوهمند و بعضی مجلل و آراسته، سیر نمی‌شوم. دمدمهٔ غروب که هوا رو به تاریکی دارد، شگفت می‌مانی که ستون‌های ارابه و انبوه مردم همه کجا رفته‌اند؟ پیش از آن که به خود آیی، از کاروان شادی نشان نمانده است. آواز چرخ ارابه‌ها دیگر به گوش نمی‌آید، پرده‌ها و فرش‌ها را از جایگاه‌ها برمی‌چینند و چون می‌بینم که دیگر چیزی جز خلوت تنهایی نمانده است، از قصه و غصهٔ زندگی‌ام یاد می‌آید. تماشای یک جاده نیز همین احساس را می‌آورد.

از شمار فراوانِ کسانی که در میان جمعیّت موّاج از برابر جایگاه دیدم و شناختم، به یکباره در این اندیشه می‌شوم که شمار مردم دنیا چندان زیاد هم نمی‌تواند بود. اگر هم سرنوشتم را چنین رقم زده باشند که پس از همهٔ این‌ها بمیرم، باز مهلتی دراز در این سرای سپنج ندارم.

اگر سوراخی باریک در یک آب انبار بزرگ پیدا شود، آب از آن خواهد رفت و هر چند که آب اندک و آهسته بیرون تراود، اگر درز را نگیرند بسی نگذرد که انبار از آب تهی گردد. روزی نیست که در پایتخت کسانی از این همه مردم، نمیرند. آیا پنداری که همان یک یا دو تن در روز درمی‌گذرند؟ در بیشهٔ توریبه، در فُونا ـ اوکا و دیگر کوهپایه‌ها هر روز بسیاری از مردگان را به خاک می‌سپارند و روزی نگذرد که یکی را در گور نگذارند. تابوت‌ها همیشه تا ساخته شد، خریدار دارد، هر چه هم که برومند و تندرست باشی، مگر که ساعت واقعهٔ نامنتظر در رسد، تو را بختی بلند بوده است که تا به امروز از مرگ رسته‌ای، آیا خود را لحظه‌ای هم از مرگ ایمن توانی شمرد؟

زندگی و مرگ درست به بازیِ ماماگوتاده[1] مانند است. چون مهره‌بازان به بازی نشستند، نمی‌دانیم که چه کسی در آن دور می‌بازد، تا با شمردن مهره‌ها فال به نام یکی می‌افتد و از دایره بیرون می‌شود و هر چند چنین می‌نماید که دیگران جسته‌اند، در دورهای پسین همه را نوبت فرا می‌رسد و آدمیان نیز در شمارش دهر در پای اجل یکان یکان پست می‌شوند و چه کسی را امیدِ گریختن باشد؟

چون رزمنده‌ای به میدان رود و خوب داند که مرگ پیش روست، از خانواده و هم از خودش درگذرد؛ کسی که دنیا را رها کرده و در کلبه‌ای نیی در کنار باغ و جویبار پناه و آرام گرفته است، شاید گمان دارد که از مرگ در جنگ و کشته شدن در پیکار دور است، امّا این خیالی باطل باشد. آیا او پندارد که در کنج آرام و خاموش کوهستان، خصمی که دگرگونی و مرگ نام دارد بر او نخواهد تاخت؟ و چون مرگت رویاروی آید، هر کجا باشد، چنان است که در میدان نبرد به پیکار درافتاده باشی.

---

۱. ماماگوداته یا بازی «بیرون راندن ناپسری‌ها» یک سرگرمی ریاضی و نوعی بازی تک حذفی است. سی بازیکن یا مهره به ترتیب دو سیاه، یک سفید، سه سیاه، پنج سفید، دو سیاه، دو سفید، چهار سیاه، یک سفید، یک سیاه، سه سفید، یک سیاه، دو سفید، دو سیاه و یک سفید دور هم می‌نشینند. ترتیب پانزده مهرهٔ سیاه پانزده مهرهٔ سفید طوری است که با شمردن از مهرهٔ سیاه اول و کنار گذاردن مهرهٔ دهم در یک جهت و ادامهٔ آن، پس از چهارده بار شمردن، یک مهرهٔ سفید می‌ماند. سپس اگر شماره را از جهت عکس انجام دهند، همهٔ مهره‌های سیاه بیرون می‌شود و همان مهرهٔ سفید بازمی‌ماند. این بازی در جاهای دیگر هم شناخته شده است، اما در ژاپن نام «بیرون راندن ناپسری‌ها» از داستان مردی آمده است که پانزده فرزند از یک زن و پانزده فرزند از زن دیگر داشت و میراث‌دار او با این بازی معین شد و یکی از پسرها در پایان بازی همهٔ ارث پدر را برد.

سروده‌هایی از شاعران امروز ژاپن

هاشم رجب‌زاده

زبان ژاپنی در مقایسه با زبان‌های هند و اروپایی کم‌تر مناسب شعر است. در این زبان فقط پنج صوت یا حروف مصوت می‌یابیم، امّا ژاپنی گونه‌ای تکیهٔ آهنگین به کلام دارد.

شعر امروز ژاپن از شکستن قالب‌های قدیم هایکو (یا، هایکای) و تانکا (یا، واکـا) برآمده است. تانکا شعر پنج‌بندیِ ۳۱ هجایی است و هایکو که دیرزمانی پس از تانکا پیدا آمد، هفده هجا دارد در سه بند.

بیرون از مرزهای ادبی و رسمی، همهٔ گروه‌های مردم ژاپـن شـعر مـی‌سروده‌انـد و در نامه‌های عاشقانه هم تانکا و هایکو پیام‌رسان دلدادگان بوده است. تـانکا در سـفینه‌های قدیم شعری به اوج رسید. نمونه‌ای از این اعتلا را می‌توان در *مانیوءشو*، کهن‌ترین مجموعهٔ شعری ژاپن ــ فراهم آمده در سدهٔ هشتم میلادی ــ و نیز در *کـوکین شـو* (قـرن دهـم) و *شین‌کوکین شُو* (قرن سیزدهم) دید. در این سال‌ها گونه‌ای نظم تازه به نام رِنگا یـا نـظم پیوسته نیز پدید آمد. در دورهٔ تاریخی توکوُگاوا (۱۶۰۳ ـ ۱۸۶۸) ادبیات، اقبال تمام یافت و

هنر در میانِ مردم گسترده شد، امّا کیفیت آثار ادبی از اوجی که به آن رسیده بود فراتر نرفت.

با گشوده شدن دروازه‌های ژاپن به روی جهان بیرون در نیمهٔ سدهٔ نوزده و بر نشستن امپراتور میجی و آغاز رسمی نهضت تجدد ژاپن، یک‌سال پس از آن (۱۸۶۹)، رفته رفته شناخت و درکی نسبت به اقتضایِ عصرِ جدید میان سرایندگان نیز پیدا شد و نخستین ترجمه از شعرهای باختری در سال ۱۸۸۲ انتشار یافت. باز، از پایان سدهٔ نوزده نوگرایان به این آگاهی رسیدند که هایکُو، جلوه‌گاهِ راستینِ هنر شاعری آنهاست، همچنان‌که برای شاعران پیشین مانند باشو (۱۶۴۴ ـ ۱۶۹۴)، بوسون (۱۷۱۴ـ۱۷۸۱) و ایسا (۱۷۶۳ ـ ۱۸۲۷) بود، در پایان سدهٔ نوزده و آغاز قرن بیستم، رومانتیسم و سمبولیسم با پرداخت‌های نو در شعر ژاپن برآمد. نوگرایی‌ها سرانجام به دگرگونی‌ای چشمگیر انجامید که پدیدآمدن نظم آزاد در زبان ادبی معاصر بود.

پس از پایان جنگ دوم نه فقط دموکراسی که مکتب‌های دیگر با نام‌های گوناگون از غرب فرا آمد و بر سفینهٔ شعر آزاد محاوره‌ای ژاپن بار شد. این‌گونه سخنِ آهنگین، سرودنش ساده می‌نماید امّا استادی بسیار می‌خواهد. موج نو هر چند که نیروی تحرک تازه‌ای به شعر ژاپن داد، از لطف و گیرایی آن کاست. رسم و راهِ شعر ژاپن در آن سال‌ها بازگویی پندار و بیانِ شاعرانِ اروپا شده بود. بسیاری شاعرانِ بینادل و توانا، از آن میان ساکوتارو هاگی‌وارا و جُونزابُورو نیشی‌واکی، کوشیدند تا جوهر شعر را به آن باز آورند. ازاین بازنگری دو مکتب عمدهٔ شعری سر برآورد که یکی مکتب تقدم آهنگ و دیگری مکتب تخیلی نام گرفته است. ساکوُتارو هاگی‌وارا نمایندهٔ مکتب نخستین و جوُنزابوُرو نیشی‌واکی برجسته‌ترین شاعر مکتب تخیلی شناخته شده‌اند. در اوجِ این جنبشِ نو، شیوه‌های گوناگونِ بیان شعری پیدا شد.

امروزه در ژاپن مجامع شعری گوناگون با گروه‌های بسیار از هواداران شیوه‌های متنوعِ شعر فعالیت دارند، سرودهٔ شاعران ژاپنی گسترهٔ انتشار و پذیرشِ عام یافته و ترجمه‌های بسیار از شعرهای ملل دیگر هم عرضه شده است و دانش آموختگان با سروده‌های شاعران غربی به زبان اصلی آن آشنایند، امّا باز آنچه که بیش‌تر رواج و خواستار دارد شعر ژاپنی است. شاید که این نکته در شعر و شاعری هم درست باشد که ژاپنیان آنچه را هم که از باخترزمین گرفته‌اند باز پیراسته و ژاپنی کرده‌اند.

طبیعت همچنان زمینهٔ زنده و سازندهٔ شعر ژاپن است. نیز، زیبایی شعر ژاپن بیش‌تر در لطف اشارتگری و نازک خیالی آن است. همچنان که کارهای هنریِ پرخواستار هنوز آنهایی است که شکوهِ دورانی را که ژاپن در تأثیر تمدنی دیگر جز چین نبود، می‌نمایاند. در جهانِ سخن نیز کلامی به دل می‌نشیند که رنگ و رایحهٔ تاریخ و فرهنگ دیرین را دارد و با روح و جان مردم آشناست.

چند نمونه از سخنِ سرایندگان معاصر ژاپن که نمایندهٔ شاعران امروز این سرزمین شناخته شده‌اند برگرفته از کتابِ *اندیشه و احساس در شعر معاصر ژاپن*، در زیر می‌آید:

یک مرد پیر

ایشیکاوا تاکوبوکو

گوشه‌ای سرد و تاریک
در اتاقی کوچک
پیرمردی نشسته
گودی چشم‌ها در صورت استخوانی‌اش پیداست
نه شبی دارد نه روزی
پیرمرد با خود نجوا دارد
تکه‌ای استخوان در دهان می‌جود
استخوان سفید
استخوان عشق نخستین او که، بسیار سال‌ها پیش،
در قلبش مرد

لحظه‌ای دیگر
با انگشت‌های لرزانش
چیزی می‌شمارد
شمارهٔ دوستان دیرین است
که با او دشمن شدند؟ ــ یا

شاید یادی دوباره از آنهایی که دوستشان داشت
و آسان، با دست دادنی، وداعشان گفت؟ ـ
یا مگر، شمارهٔ فرسنگ‌های راهی است
تا خانه‌اش، که از آنجا گریخت؟

سر برمی‌دارد و می‌گوید:
«به آسمان نگاه کن! آنجا چه می‌بینی؟»
جوابش می‌دهم: «هیچ چیز، آنجا چیزی نیست»
«راست است. آسمان خالی است»
و لبخند می‌زند.

سیب سرخ

کیتاهارا هاکوشو

دختری که دوستش دارم می‌گوید:
«فردا به تو یک سیب سرخ خواهم داد»
امّا این فردا هنوز نیامده است
و او همچنان نویدم می‌دهد
«فردا برایت یک سیب سرخ سرخ خواهم آورد»

سخن گفتن

فوکوئو سوماکو

سخن گفتن ما چه تهی است!
چرا حرف‌هایمان چنین پوچ است؟
با آن که هر یک به زبانی سخن می‌گوییم
که برای دیگران آشناست.
حتی صدایی که از به هم خوردن دو سنگ

بر می‌آید
طنین‌دارتر است.

آه، بگو بدانم چرا وقتی جان‌های ما به هم می‌رسند
صدایی چنین پوچ برمی‌آورند؟
چرا به زبانی سخن نمی‌گوییم
که زنده‌مان سازد یا امید مرگ دهد؟

سخن گفتن ما چه بی‌معنی است!
به گفت‌وگوی ستارگان حسرت می‌برم
که در هنگامهٔ سکوت هم جرقه می‌افزود.

خورشید

نیشی واکی جوُنزابوُرو

در کوه‌های مرمر،
در «کارموزین»
تابستانی گذراندم
آنجا نه چکاوکی پیدا بود، نه ماری،
و از افق ناهموار بیشه‌زاری پر از درخت‌های آلوی وحشی
خورشید بالا می‌آمد، راه کج می‌کرد
و باز توی همان بیشه‌زار آلو فرو می‌رفت
هر چند یکبار، پسرکی
دلفینی از رود می‌گرفت و می‌خندید

در آسمان آبی

یاماموُرا بوچو

در آسمان آبی

دسته‌ای ماهی به شنا می‌روند

همدم و همراز با آه من
دسته‌ای ماهی شناورند

بالک‌هایشان
برق می‌زنند

ماهی‌ها
یک روند
این سو و آن سو
با هم به‌پرواند.
در آسمان آبی
دسته‌ای ماهی شناورند

ماهی‌ها
دلی در سینه دارند

جویبار خانهٔ من

یاگی جوکیچی

جویبار خانه‌ام
جویبار خانه‌ام
آیا تو هنوز
همان زمزمهٔ دلنشین را داری؟
آیا باز چین و شکنت
دور پاهای سفید مادرم

می‌رقصد؟

در بهار زودرس

ساسازاوا یوشیاکی

در بهار زودرس به درختان نگاه می‌کنم؛
میان شاخسار
پرنده‌ها لانه دارند
به نوک درختان که سر به ابرها می‌سایند
می‌نگرم
یا به جای پای زمستان که بر دلم داغ نشانده و رفته است

ناگاه
امواج نور چون آبشاری فرو می‌ریزند
پنداری آسمان‌ها در دریای آتش‌اند
بوته‌های نیلوفر آبی لب به خنده باز می‌کنند
و دست‌هایم را که به سویشان گشوده‌ام می‌گیرند

بی‌پایان

تاکاهاشی شین کیجی

بعد مرگم هوا خوب شد
نرم نرمک، گرم
خورشید بامداد سرزد

سه‌تا سنجاقک
کنار هم
پروازکنان گذشتند

سرخوشم، نمی‌دانم چرا،
و این شادی
پایان ندارد

من و مرگ

هیراکی جیرو

داشتم از تیفوس می‌مردم که
مرگ کنار بسترم آمد و به نجوا گفت:
«یار دیرین! بگو ببینم در چه حالی؟
دوست من، اکنون وقت آن شده است که همراهم بیایی،
هنگام رفتن نزدیک است...»

سرتکان دادم و گفتم:
«ممنونم، امّا پیش از آن که با تو بیایم باید اجاره‌ام را به
خانم صاحب‌خانه بدهم
اگر تو این‌کار را می‌کنی من هم اکنون آماده‌ام»
آن گاه مرگ گفت:
«آه! چه وضع نکبت باری! کار و بارم این روزها چه بد است!
پشیزی هم توی جیبم نمانده، لعنت به شیطان، عجب بدوضعی است»
و با این گفته
مرا گذاشت و رفت.

در علفزار خشک

مورانو شیرو

علفزار اینک خشکیده
راهی میان مزرعه پیداست

که کمی آن سوتر
به پرتگاهی رو به دریا می‌رسد
آنجا سقوطی تند در کمین ماست
چونان گرگی ایستاده در گسترهٔ باز
در چشم‌اندازی که فرای آن چیزی نیست
مگر ابدیت شناور به هیئت ابر

چیزی است بس تاریک
که هنوزش در نمی‌یابم
همه در اندیشهٔ آنم
به روی علف‌ها می‌افتم
که تن نازکشان
چون کالبد مرده‌ای گمنام
تند می‌پوسد

آفتاب پریده رنگ آخر پاییز
هنوز گرم است
چشم‌هایم را می‌بندم...
آن‌گاه جاودانگی از من راه به‌در می‌برد
و سایه بی روحش
در درون سرد و گرفته‌ام می‌گذرد

تو بسی دوری

فوُکوُهارا کیوشی

ای عشق‌های دیرسال من
مگر این همه دورید

دورتر از ستاره قطب!
این ستاره را به شب آسان می‌یابم
امّا شما در خاطر من چنان محوید
که چهره‌هایتان را هم خوب به یاد ندارم

رود یخ

تسوُبوی شیگه‌جی

به تماشای گل‌ها
همه روزم می‌گذرد
در گلزار
هوا رو به سردی دارد
اینک نه پروانه‌ای پیداست
نه نشان از نامهٔ یاری

شب‌های پاییز
همهمهٔ یک‌بندِ پشه‌ها
به زمزمهٔ جوی آب می‌مانَد

پشه‌ها از این غوغای شب‌گیر چه می‌خواهند
هیاهویشان در سرم می‌دود
تا در خیالم چون آبی در رود زمستان یخ بندد

شب ساکن

تسوبوی شیگه‌جی

امشب از تاریکی و سرما بی‌حرکت بر جای مانده است
چشمانم، دل پرآشوبم

گل‌های فریبنده ـ لبخندها ـ هیچ کدام در میانه نیستند
باد بر تنِ همیشه بیدار هستی وزان است.

نیم شب ساعت رومیزی از تِک‌تِک می‌مانَد؛
به کوک کردنش حوصله‌ام نمی‌آید

در این اتاق تهی ـ
بی‌امید معجزه‌ای ـ
تنها نشسته‌ام
شب در دل تیرگی به خواب است

می‌خواهم به چشم‌هایی دیگر باشم

اؤنه میتسو

می‌خواهم در چشمانی سرد و خراب شوم
می‌خواهم به چشم‌های بیرون از شمار «او» باشم

می‌خواهم یک‌بار در چشمان گدایی پیر روم
و یک‌بار هم در دیدگان والاترین مرد سالخورده

می‌خواهم یک‌بار در چشم‌های زحمت‌کشی فرتوت شوم
و باری دیگر در چشمان دختری

می‌خواهم یک‌بار در دیدهٔ مردی وامانده روم
و یک‌بار هم در دیدگان شوریدهٔ جوانی بی‌نام

می‌خواهم با شدنِ در چشمان جوانی نابینا یاد یک چشم سرد

و خواب را دیر نگه‌دارم؛

بگذار بیندیشم که بیش‌تر به کدام چشم می‌خواهم ببینم.

برای بعدها

ایتو هیتوشی

قلبت را برایم گرم نگه‌دار
تا شادمانگی‌ام بیاید
روزهایی که ماه تا ماه
شوریده و تنها بودم،
یکی نبود تا با کلامی دلنشین ــ چنان که تو داری ــ
آرامم کند
بیا و قلبت را، چنین مهربان
برایم نگاه‌دار، برای روزهای بعد،
زود باشد که چون همیشه ناشاد،
چون همیشه ناآرام و پربیم
و چون همیشه از سوز سرما لرزان خواهم بود

آن‌روز ــ فراموش مکن که
پیش از آن که نگاه ملتمسم شعله گیرد ــ
به من آن حرف را بگویی
بگذار به یاد داشته باشم
که همیشه آشیانه‌ای گرم در وجود توست

چه بر جای مانده است

کاوای سوُئی‌می

من چهرهٔ یاران را از یاد می‌برم

و دریا
ماهی‌ها را

من محبوبم را به خاطر نمی‌آورم
و بهار
شکوفه‌های درختان را

من هنگام را از دست می‌نهم
و آب
قایق‌ها را

من شعرم را فراموش می‌کنم
و شهر
ستارگان را
من تنم را رها می‌کنم
و زنی
اندیشه‌اش را

من رویاهایم را گم می‌کنم
و ماه مدارش را

من زندگی‌ام را به نسیان می‌سپارم
و خدا
بنده‌اش را
من دنیا را از یاد می‌برم
و اقیانوس

قاره‌ها را

در پیشخوان پستخانه

هاگی‌وا را ساکوُتارو

در پیشخوان یک پستخانه
نامه‌ای به کسانم می‌نویسم
چون کلاغی رو به نیستی دارم
سرنوشت من چون کفش‌هایم فرسوده است
هوا غبار دارد
و من امروز هم بیکارم
پدر،
بگو دیگر از زندگی چه مانده است
با خیالی غم گرفته و ناامید
ماندهٔ ناچیز کیفم را می‌شمارم
سکه‌ها را چون پاره‌های زندگی‌ام
روی پیش‌خوان سنگی می‌ریزم

ای زادگاه من،
ای پدر پیرم!
من تا به دریا خواهم رفت
و چون باد چرخ زنان،
باریکهٔ راه سودایی کناره را خواهم پیمود
آه، زندگی،
یک کشتی که راه سوی دریا دارد
اینک نفیر زنان فریاد برداشته است

صدف

انچی کوشیرو

صدف دریایی به رمز و راز می‌گوید:
«دریا آبی است»

صدایش چون نغمهٔ نی
نرم است

در هوای صاف
صبحی بس بی‌طراوت رسوب کرده
آن دوردست یک بچه چوپان چوب‌دستش را می‌چرخاند
و صدف به راز و رمز می‌گوید:
«خدا آن بالاست»

شعری به سبک چینی،
سرودهٔ وایچوُ، شاعر ژاپنی

ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده

در سحرگاه
بانگ سازی می‌آید؛
نغمه‌ای غمگین و تنهاست
و نسیم آرام
می‌وزد بر رخ رود،
می‌جهد ماهی بر آب به بازی،
یاد می‌آورم از غصهٔ تنهایی خود،
در کهنسالی
بارها آمدم و رفتم ازین راه به «وایتُو»؛

(زندگی تکرار است).
اصل ژاپنی این شعر چنین خوانده می‌شود:

Rengetsu kumo ni kâtâ mûki
Giô kâkû âishi shô fû sûl o Fûlte
Heklrln hirâku
Kono sei sâdâmete
Kôkô ni mûkâ lte ôln
Mokûshite kâzoerû
Wâitsuni jûttâbi ôrâi serûo

یوسا بُوسون؛ شاعری دلتنگ وطن

سرودهٔ ساکُوتارو هاگی‌وارا

ترجمهٔ تاکه شی کاتسُوفُوجی

یوسا بُوسون[1] (۱۷۱۶ ـ ۱۷۸۳) از شاعران باریک‌اندیش و پراحساس سدهٔ هیجده ژاپن است که بیش‌تر از غم غربت و درد هجران سروده و ساکُوتاروهاگی وارا[2] (۱۸۸۶ ـ ۱۹۴۲)، شاعر معاصر ژاپنی، در چند قطعه سروده‌اش یاد او را گرامی داشته است. این قطعه‌ها را با ترجمهٔ پروفسور تاکهشی کاتسوفوجی[3]، ایران‌شناس فارسی‌دوست و صاحبدل و استاد ممتاز دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، در زیر می‌خوانید (ه.ر).

春の暮家路に遠き人ばかり

Haru no Kure ie-ji ni tôki hito bakari.

در غروب بهار
چند کس هنوز در چمنزارند؛
دور از خانه و آبادی

1. Yosa Buson 2. Sakutaro Hagiwara 3. Takeshi Katsufuji

うは風に音なき麦を枕もと

Uwa-kaze ni oto naki mugi o makura-moto.

می‌وزد باد آرام
بر سرِ گندم‌زار،
می‌نشیند بر بالینم

門を出て故人に逢ひぬ秋の暮

Kado o dete kojin ni ainu aki no kure.

از درگاه خانه که بیرون می‌آیم
آشنایی می‌بینم؛
شامگاه پاییز

秋の燈やゆかしき奈良の道具市

Aki no hi ya yukashiki Nara no dôgu-ichi.

چراغِ پاییز
چشم نواز است؛
بازار کهنه فروشیِ نارا[1]

مأخذ

اندیشه و احساس در شعر معاصر ژاپن. ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده. تهران [بی‌نا]، ۱۳۵۸.

۱. نارا: پایتخت باستانی ژاپن.

هنر

شاراکو، هنرمند پررمزوراز «اُوکی یو-ئه»

واشی، کاغذ دست ساز؛ فن و هنر رو به زوال

خوشنویسی ژاپنی با قلم نی؛
ابداعی مایه گرفته از هنر ایران

شاراکُو،
هنرمند پر رمز و رازِ «اُوکی یو ـ ئه»

هاشم رجب‌زاده

با مرگ هیده یوشی، سردار و فرمانروای ژاپن، در سال ۱۵۹۸، مبارزه برای به دست گرفتن قدرت حکومت بر کشور در میان امیران ولایات که «دایمیوء» خوانده می‌شدند، بالاگرفت. این کشمکش‌ها در سال ۱۶۰۰ به اوج رسید. در این سال امیران معارض در دو جناح عمده در جنگ «سِه کی گاهارا» در برابر هم صف کشیدند. پیروزی در این جنگ نصیب جناحی شد که یه یاسو رهبری آن را داشت. این سردار حکومت تازه‌ای به نام خاندان خود، توکوگاوا، بنیاد کرد که بیش از دو قرن و نیم بر پای بود.

اصطلاح «تن کاتای هی» یا صلح بزرگ در سراسر کشور، عبارتی است که در وصف روزگار پرآرامش توکوگاوا به کار می‌رود، دوره‌ای که در آن فن و هنر درخشید و به واقع پایه‌های ژاپن مترقی امروز گذاشته شد. در این سال‌ها هر چند که شورش‌های گهگاه دهقانی و آشوب‌ها و ناآرامی‌های گذرا از ناحیه رزمندگان سامورایی بی امیر و آواره شده

رخ می‌نمود، بر روی هم حال و هوای صلح و آرامش و شکوفایی نمودار بود. دوره دو قرن و نیمی توکوگاوا از نظر فکری و فلسفی پر تب و تاب‌ترین دورهٔ تاریخ ژاپن است و از نظر فرهنگی نیز پربار. در زمینهٔ هنرهای تجسمی، اوکی یو ـ ئه (نقش‌پردازی با لوح چوبی) در این دوره برآمد و رونق گرفت.

مردم عادی، جدا از نخبگان و اشراف، که در روزگار ادو به رفاه و ثروت رسیده و به فرهنگ و هنر پرداخته بودند، اوکی یو ـ ئه را برای پاسخ‌گویی به این نیاز مناسب یافتند و چنین بود که این گونه نقش‌پردازی رواج گرفت.

نقش‌پردازی با چاپ چوبی را می‌توان نخستین مورد تولید انبوه و همگون آثار هنری در ژاپن دانست. مردم به جمع آوردن این آثار پرداختند و به داشتن شمار هر چه بیش‌تری از آن مباهات می‌کردند. در تاریخ هنر می‌خوانیم که دورنمایی زیبا ترسیم هیروشیگه[1]، نقش و تکثیر شده با لوح چوبی چنان پرخواستار شد که بیست هزار برگ آن به فروش رفت.

این آفرینش هنری به صورت ساده و یکرنگ از قرن هفده آغاز شد و رو به کمال رفت و در قرن هیجده به اوج درخشش و زیبایی رسید و نقش‌های دل‌انگیز هنرمندانه با آمیزه‌ای استادانه از رنگ‌ها جلوه‌گر شد. در ساختن اوکی یو ـ ئه جدا از لوحهٔ اصلی نقش طرح و نمای تصویر، برای چاپ هر یک از رنگ‌ها لوح چوبی جداگانه‌ای کنده کاری می‌شود و این لوح‌ها را یک به یک پس از آغشتن به رنگ، بر کاغذ می‌فشارند. گاه تا بیست رنگ گوناگون در یک تصویر به کار می‌رود و هنر سازندهٔ اوکی یو ـ ئه در این است که رنگ‌ها در هم نیامیزد. هنرمندان معروف اکثراً شمار محدودی از هر نقش ـ معمولاً کم‌تر از یکصد برگ ـ چاپ می‌کند. این نقش‌ها لطف و گیرایی خاص دارد و نمونهٔ نفاست و باریک‌نگری در فن چاپ دستی است و هنرو چیره دستی نقاش، کنده کار و استادکار چاپ را که هر سه کاری بی نهایت ظریف را انجام می‌دهند نشان می‌دهد.

موضوع نقش‌های اوکی یو ـ ئه بیش‌تر مناظر زیبای طبیعت، چهره‌های تاریخی شُهرگانِ عصر مانند بازیگران تماشاخانه‌ها و کشتی‌گیران و آوازخوانان بود. این نقش‌ها به مدت بیش از دو قرن ذوق و طبع هنرپسند عامه را ارضا کرد و مردم به دیدن و ستودن این آثار ساعاتی خوش داشتند. نیز در این نقش‌ها جلوه‌های زندگی عامه ترسیم می‌شد و از این‌راه

1. Hiroshige

صدها هزار صحنه از زندگی خوش مردم روزگار اِدو (سده‌های هفده تا نوزده میلادی) ثبت شد و به یادگار ماند. این را هم باید گفت که اوکی‌یو- ئه را طبقهٔ حاکم هیچ‌گاه به چشم هنری جدی و منسجم ننگریست زیرا که آن از درون مردم برآمده بود و نه از میان اشراف و بزرگان که تعیین ارزش و ارج هنری را در انحصار خود می‌دانستند.

طبع و تکثیر نقش و نماها با لوح چوبی به مدت کمی بیش از دو قرن ادامه داشت و برگ‌های بسیار با استفاده از این فن چاپ شد. نتیجه آن‌که به مرور زمان این آثار در سراسر جهان پراکنده شد چنان که موزه هنربوستون[1] در ایالت ماساچوست آمریکا به تنهایی شصت هزار برگ از نمونه‌های خوب این نقش‌ها را در گنجینه خود دارد که تحقیقی گسترده و از جنبه‌های گوناگون هنری درباره آن در جریان است. در بسیاری از مراکز هنری دیگر در اروپا و آمریکا نیز انبوهی از این آثار اندوخته شده مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج این پژوهش‌ها هر ساله در دیدارهای علمی متعدد گزارش می‌شود. بدین‌سان اوکی یو ـ ئه امروزه اشتهار و ارج جهانی دارد.

در قرن‌های شانزده و هفده استادان نقش‌گرِاوکی یو ـ ئه‌بسیار بودند که از این میان‌هارونوبو، کی‌یوناگا، اوتامارو، شاراکو، هوکوسای و هیروشیکه بزرگ‌ترین آنها شناخته شده و در تاریخ این هنر «شش چهرهٔ جاودان» نام گرفته‌اند. نقش‌های این هنرمندان، بیش‌تر تصویر بازیگران مشهور خاصه در نمایش ژاپنی «کابوکی» ساقیان و «گیتاها»، زنان زیبا، جلوه‌های زندگی و زیبایی شهر و روستا و مناظر طبیعت را نشان می‌دهد. از مجموعه‌ها و نمونه‌های معروف چاپ چوبی دوره ادو یا توکوگاوا (۱۶۰۰ ـ ۱۸۶۷) که به یادگار مانده، ۳۶ منظره کوه فوجی ساختهٔ کاتسوشیکا هوکوسای و ۵۳ تصویر از چاپارخانه‌های مسیر بزرگ‌راه توکایدو ساختهٔ آندو هیرو شیگه است. به تازگی و به دنبال توجه هنرشناسان اروپایی به آثار شاراکو توشیوسای که چهرهٔ هنرمندان نمایش ژاپنی کابوکی را در ساخته‌های اوکی یو ـ ئه خود نشان داده، توجه هنردوستان ژاپن به ارزش آثار او بیش‌تر شده است. گفته می‌شود که شاراکو، خود بازیگر نمایش‌های کابوکی بوده و این تصاویر را که حال و هوایی یگانه و گیرا دارد در سال ۱۷۹۴ از چهرهٔ همبازی‌های خود ساخته است.

نمونه‌ای از این چهره‌ها را در ادامه می‌آوریم:

1. Boston Museum of Art



تصویر ۲۲. نقش اوکی یوئه اثر شارکو توشیوسای



تصویر ۲۳. نقش اوکی یوئه اثر شارکو توشیوسای



تصویر ۲۴. نقش اوکی یوئه اثر شارکو توشیوسای



تصویر ۲۵. نقش اوکی یوئه اثر شارکو توشیوسای



تصویر ۲۶. نقش اوکی یوئه اثر شارکو توشوساى

واشی، کاغذ دست‌ساز؛ فنّ و هنر رو به زوال

هاشم رجب‌زاده

کاغذ ژاپنی که «واشی» خوانده می‌شود، به دوام، استحکام، زیبایی و کارایی ممتازش معروف است. واشی، سوای نوشتن برآن و کتاب‌سازی، کاربردهای گوناگون دارد: بسیاری وسایل زندگی را از آن می‌سازند و نیز مادهٔ خام و جلوه گاه آثار گونه گون هنری است. انواع فراوانی از واشی با طرح و رنگ و نمای چشمگیر، به تنهایی یک اثر هنری به شمار می‌آید. بسیاری از هنرمندان خوش‌فکر ژاپنی به مایه و موهبت این وسیلهٔ هنرساز و با تنوع بخشیدن به طرح‌ها و رنگ‌ها و از کار درآوردن جلوه‌های گوناگون هنری و تزیینی آن، زیبایی آفرین و شهره شده‌اند. امروزه میدان جلوهٔ این هنر وسعت جهانی یافته و واشی در سراسر گیتی ساخته‌ای پرارج و واژه‌ای آشنا شده است.

کاغذسازی به روش قدیم

واشی که از پوست گیاهان کوءزو[1] (گونه‌ای درخت توت)، میتسوُماتا[2] و گامپی[3] درست

---

1. kôzo 2. mitsumata 3. gampei

می‌شود، از روزگار قدیم از لوازم ضروری زندگی ژاپنی بود، زیرا که خانه‌ها را از چوب و کاغذ می‌ساختند. کاغذ ساخته شده از گیاه وحشی گامپی مرغوب‌تر درمی‌آید و هنوز هم گامپی را کاغذ ابریشمین[1] می‌نامند. از کوءزو هم کاغذ بسیار لطیف و نفیس می‌سازند و از انواع معروف آن کاغذی است که در مینوء[2] در ایالت گیفو[3] در مرکز جزیرهٔ اصلی ژاپن (هونشوُ) درست می‌کنند. این کاغذ بسیار خوب و مقاوم و محکم است و رطوبت و آب‌دیدگی هم به آن آسیب نمی‌رساند. کوءزو و میتسوُماتا هر دو از گیاهانی هستند که پوستهٔ درونی‌شان به کار کاغذسازی می‌آید. از الیاف گامپی، نفیس‌ترین کاغذ به دست می‌آید، امّا از کار درآوردن آن چنان دشوار است که امروزه جوان‌ها کم‌تر می‌توانند جای استادکاران قدیم این فن را بگیرند و سال به سال از تولید آن کاسته می‌شود.

واشی، برای ساختن در و پنجره‌های کشویی، نوشتن، نقاشی، آثار هنری و صنایع دستی مصرف می‌شود. کاغذ ژاپنی مانند دیگر چیزهای دست‌ساز، نمودار خلقیات سازنده‌اش است. در ژاپن بسیاری از افراد استادکاران و هنرمندان کهنسال واشی هستند که عمری در این کار گذرانده و شماری از آنها به مایهٔ امتیاز هنری‌شان، گنجینهٔ زندهٔ فرهنگی و از مفاخر هنری ژاپن شناخته شده‌اند.

فن و هنرِ ساخت واشی در نواحی‌ای که مواد اولیه آن، درخت‌های کوءزو و نرینوکی[4] و آب صاف و پاک، فراوان‌تر است بیش‌تر رواج دارد. از ویژگی‌های کاغذ دست‌ساز، استحکام و در همان حال نرم و لطیف بودنش است و رنگ‌های طبیعیِ خود را از الیاف گیاهی که از آن ساخته می‌شود می‌گیرد. در این سال‌ها استفاده از کاغذ دست‌سازِ ژاپنی از سوی هنرمندان دیگر کشورها رواج هر چه بیش‌تر یافته است.

برتری کاغذ دست‌ساز

واشی که با مواد طبیعی ساخته می‌شود با طبیعت سازگار است و از مرور ایام آسیب نمی‌بیند، حال آن‌که بسیاری از کتاب‌های چاپ قدیم که کاغذ اسیدی دارد با گذشت زمان شکننده شده است و برگ‌های آن با برخورد دست می‌شکند و خورد می‌شود.

---

1. silk paper
2. Minô
3. Gifu
4. nerinoki

در فن نوین کاغذسازی که از اواخر سدهٔ نوزده به کار گرفته شد، برای جلوگرفتن از پخش شدن مرکب روی کاغذ از سولفات آلومینیوم استفاده می‌شود. امّا این ماده کاغذ را اسیدی می‌کند و این اسید کاغذ را می‌پوساند. کاغذ اسیدخورده را در ژاپن سانِسی شی[1] و کاغذ اسید نخورده را چوُسی شی[2] می‌گویند. از چندی پیش، نخست در امریکا و سپس در ژاپن متوجه این مسئله شدند و از اواخر دههٔ ۱۹۸۰ به تدریج از کاغذ آلکالاین[3] در چاپ کتاب استفاده کردند. کاغذ اسیدی فقط حدود یکصد سال دوام دارد، امّا عمر کاغذ آلکالاین چند برابر بیش‌تر برآورد می‌شود. با این همه گویا در چند سال گذشته در جایگزین ساختن کاغذ آلکالاین برای چاپ کتاب وقفه پیدا شده است. کاغذ اسیدی و کاغذ آلکالاین در نگاه اول قابل تشخیص از هم نیست و قیمت این دو تقریباً برابر است. شرکت‌های سازندهٔ دستگاه‌ها و کاغذ فتوکپی از بیش از یک دههٔ پیش موفق به از کار درآوردن کاغذ کپی آلکالاین از نوع بازیافته شده‌اند. کاغذ آلکالاین در مرحلهٔ بازیافت مرغوب‌تر درمی‌آید. کاغذ قدیم و دست‌ساز ژاپنی واشی، از گونهٔ آلکالاین است و از این‌روست که کتاب‌ها و اسناد مکتوب ارزنده با قدمتی بیش از یک‌هزار سال برای نسل امروز بازمانده است.

زوال کاغذسازی دستی

روزنامهٔ *آساهی* ژاپن در شماره ۲۵ آوریل ۱۹۹۲ گزارشی دربارهٔ سختی کار درست کردن کاغذ دست‌ساز، واشی، درج کرد که در آن از قول یکی از میراث‌داران این فن و هنر قدیم ژاپن گفته شده که ساختن واشی یکی از کارهای به اصطلاح «۳ ک» یعنی پرخطر، خسته کننده و کثیف (در ژاپن به ترتیب کیکِن[4]، کیتسوُیی[5] و کیتانای[6]) است.

شهر یاتسوُشیرو[7] در ایالت کوُماموتو در کیوُشوُ، جنوب غرب ژاپن، از سدهٔ هفده از مراکز ساختِ واشی بوده است. این روزها این فن در این شهر رو به زوال می‌رود و انواع کاغذ مورد نیاز این‌جا در کارخانه‌ای که بیش از هفتاد کارگر دارد درست می‌شود. اکنون هیروشی می‌یاتا[8]، یگانه بازمانده و ادامه‌دهندهٔ سنت دیرپایِ کاغذسازی در این ایالت

---

1. sansei shi
2. chusei shi
3. alkaline
4. kiken
5. kitsui
6. kitanai
7. Yatsushiro
8. Hiroshi Miyata

است، امّا دودکش‌های کارخانهٔ کاغذسازی که از پنجرهٔ کارگاه می‌یاتا در باغ مرکبات او دیده می‌شوند، هشدار می‌دهند که شیوهٔ کار او دیگر سودآور نیست. در نخستین سال‌های پس از جنگ دوم که کاغذسازی را از پدرش یاد گرفت، فقط در محلّهٔ آنها سی کارگاه کاغذسازی بود و او در این سال‌ها بسته شدن یک یک آنها را به چشم دیده است. امروزه تولید کاغذ دست‌ساز در همهٔ ژاپن رو به کاستی است و تعداد کارگاه‌های باقی‌مانده انگشت‌شمار. جوان‌ها رغبتی به کاغذسازی نشان نمی‌دهند زیرا که آنها را از کارهای به اصطلاح «۳ک» می‌بینند. یگانه پسر می‌یاتا هم نمی‌خواهد حرفهٔ پدر را دنبال کند و برای یک شرکت کامپیوتری کار می‌کند. از جوان‌های دیگر هم کسی به شاگردی او نمی‌آید تا زمستان‌ها روزی چهارده ساعت در کارگاه سرد سر پا بایستد و قالب را پی‌درپی در مایع خمیر کاغذ فرو کند و بیرون بیاورد.

در هشت هفته‌ای که می‌یاتا کاغذ می‌سازد، کار را از شش صبح شروع می‌کند و بیش‌تر روزها تا ساعت هشت شب ادامه می‌دهد. او صفحه‌ای از خیزران را در محلول خمیر کاغذ، چسب و رنگ که به سردی یخ است فرو می‌برد و آن را استادانه درون مایع به پیش و پس می‌چرخاند تا لایه‌ای نازک و یکدست از محلول بر کف آن بنشیند و او آن را با مهارت جدا کند و روی سطحی برگرداند. هر دو دقیقه این کار را تکرار می‌کند و فقط گهگاه برای گرم کردن دستانش بر روی کتری که از آن بخار برمی‌خیزد، از کار می‌ایستد. سپس هر شش ورقه را با هم روی اجاقی شیروانی شکل در سوی دیگر کارگاه خشک می‌کند. روزی که کار خوب پیش رود، او می‌تواند چهارصد برگ کاغذ به قطع ۵۰ × ۹۰ سانتی‌متر، بسازد.

می‌یاتا بیش‌تر وقت‌ها ساقهٔ گیاهی به نام ایگوُسا[1] ــ که حصیر کف‌پوش معمول اتاق ژاپنی، تاتامی، را هم از آن می‌سازند ــ را به محلول می‌افزاید و رنگی مات و عاج مانند به کاغذ می‌دهد تا مناسب کارت اسم باشد (کارت اسم خودش هم از این‌گونه کاغذ چاپ شده است).

می‌یاتا از چند سال پیش که کاغذسازی درآمد کافی برای گذران زندگی‌اش ندارد، روزهایی را که کاغذ نمی‌سازد به باغ مرکبات خود می‌رسد. در سال‌هایی که او کاغذسازی را شروع کرد، از کاغذ در راه‌های بسیار ــ و از آن میان برای چترسازی و پوشش نورگیر

1. igusa

پنجره‌ها ـ استفاده می‌شد. امّا امروزه چترها را از پارچه مصنوعی می‌سازند و پنجره‌ها را شیشه می‌اندازند و کاغذ دست‌ساز بیش‌تر در صنایع دستی و کارهای هنری یا نامه‌نگاری به روش قدیم به کار می‌رود. این بازار هم از رقابت برکنار نیست و کاغذ دست‌ساز وارد شده از جاهایی مانند کره با کیفیت یکسان و قیمت ارزان‌تر عرضه می‌شود. می‌یاتا نگران است که با به سررسیدن روزگار او چراغ کاغذ دست‌سازِ ایالت کوُماموتو خاموش بشود و همچنان آرزو دارد که شاگردی بیاید و این حرفه را پیش گیرد و روزی جانشین او باشد.

بمب کاغذی

دوام و استحکامِ واشی، کاغذ ژاپنی، که از گیاهان وحشی و با مواد (رنگ و صمغ) طبیعی ساخته می‌شود، شگفتی‌برانگیز است. گونه‌هایی از واشی در مقاوم بودن از منسوج پارچه‌ای و حتی چرم و پوست‌های سخت جان کم نمی‌آورد. حدود سی سال پیش صندلی‌هایی در توکیو یافتم که سطح و پشتی آن از واشی‌تاب داده و ریسمان مانند بافته شده بود، از روی کنجکاوی و بیش‌تر برای تزیین و نمای خانه آن را گرفتم، امّا هنوز هم پس از این همه سال و با این که قاب چوبی آن بارها نیازمند مرمت شده، سطح کاغذی‌اش همچون روز اول سالم و بی‌عیب مانده است. پارسال شماری از دانشجویانم سفری به تهران آمده بودند و روزی یکی از پسرها به دیدنم آمد. هنگامی که برای بهتر عکس گرفتن جست زد و روی یکی ازین صندلی‌ها ایستاد، بستگانم نگران شدند که مبادا صندلی کاغذی از هم گسیخته شود امّا چنین نشد.

به تازگی در موزهٔ ملّی علوم در توکیو نمونهٔ آزمایشی بمب‌های بالونی پیدا شده است. این بمب‌ها را ژاپن در سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴، در میانهٔ جنگ اقیانوس آرام (جبههٔ شرق در جنگ جهانی دوم) برای تلافی بمباران ژاپن به وسیلهٔ هواپیماهای امریکا ابداع کرد و حدود ده‌هزارتای آن را به مسافت شش ـ هفت هزار کیلومتر دورتر به قارهٔ امریکا فرستاد که هزارتای آن در آنجا منفجر شد و تلفات و خساراتی به بار آورد. این بالون‌های آزمایشی ۱/۵ متر قطر دارد و از واشی و کنیاک (چسب گیاهی ژاپنی که لایه‌ها و قطعه‌های واشی را به هم وصل می‌کند) ساخته شده و چنان محکم است که مقاومت آن در آزمایش‌ها برابر آلومینیوم شناخته شده است. نمونه‌های واقعی این بالون‌ها، به قطر ده متر، چندین برابر

محکم‌تر بوده است.

ژاپنی‌ها برای ساختن این بمب (و در عین حال بمب‌افکن) کاغذی ابداع‌های مختلف در کار آوردند، مانند تدبیری که بالون را با تفاوت حرارت شب و روز در ارتفاع معین نگاه‌دارند و با جریان هوای شرق به غرب به امریکا بفرستند و از آن جمله این تمهید که کیسه‌های شن در بالون گذاشته شده بود که با پایین آمدن بالون بر اثر تغییر درجهٔ حرارت هوا، رها می‌شد و بالون بالا می‌رفت، تدبیر دیگر رها شدن بمب‌ها پس از رسیدن بالون به خاک امریکا، و سپس انفجار خود بالون بود تا به دست دشمن نیفتد. امّا این بالون‌ها را امریکایی‌ها شناسایی و دربارهٔ ویژگی آنها تحقیق کردند و همهٔ اسرارش را یافتند. مبدع این بالون‌ها که حالا هشتاد و پنج سال دارد و در آن سال‌ها سرگرد بود، در مصاحبه‌ای تلویزیونی می‌گفت که امریکایی‌ها توانستند همهٔ اسرار این بالون‌ها را پیدا کنند جز این که قطعه‌ها و لایه‌های واشی با کنیاک (که مصرف ژله‌ای غذایی هم دارد) به هم پیوسته است. امریکایی‌ها حتی پی بردند که کیسه‌های شن تعبیه شده در این بالون‌ها از کدام ساحل ژاپن است و شروع به بمباران کارگاه‌های ساخت آن کردند و این گیرودار تا تابستان سال ۱۹۴۵ که ژاپن بمباران اتمی شد، ادامه یافت.

امروزه در ایالت کوچی[1] در جزیرهٔ شیکوکُو در جنوب ژاپن، با استفاده از این شیوهٔ ساخت بالون از کاغذ دست‌ساز ژاپنی، بادکنک زینتی درست می‌کنند. این بادکنک‌ها برخلاف نوع لاستیکی آن، پس از ترکیدن و دور ریخته‌شدن محیط زیست را آلوده نمی‌کند. اتحادیهٔ تولیدکنندگان این ایالت پس از ملاحظهٔ این‌که بسیاری از مدارس و شهرداری‌ها نگران از آثار زیان‌بار بادکنک‌های ترکیده، استفاده از بادکنک را در جشن‌ها و مراسم خود متوقف کرده‌اند، به فکر ساختن بادکنک‌های کاغذی افتاد. این اتحادیه از شیگه‌تارو اوکا[2] که اکنون بیش از هشتاد سال دارد و عضو گروهِ تولید بمب‌های بالونی ساخته شده از واشی در سال‌های جنگ بود، برای درست کردن بالون‌های کاغذی محکم و مقاوم یاری خواست. به راهنمایی این صنعتکارِ پیر، کاغذ توسا[3] که از قدیم در این محل ساخته می‌شد به لحاظ نازک و سبک و با این‌حال محکم و مقاوم بودنش برای پر کردن آن از گاز هلیوم انتخاب شد. شماری از فعالان حفظ محیط زیست یادآور شده‌اند که بالون‌های لاستیکی که پس از

1. Kochi 2. Shigetaro Oka 3. Tosa

ترکیدن به دریا می‌افتند می‌توانند برای لاک‌پشت‌های آبی و آبزیانی چون وال که از روی تصادف آن را می‌بلعند زیان‌بار باشند. امّا بالون‌های کاغذی پس از فروافتادن در کوتاه زمانی در آب حل می‌شوند.

اتومبیل کاغذی هم از خواب‌هایی است که به حقیقت پیوسته است. چندی پیش یک اتومبیل کوچک برقی که بدنهٔ آن از واشی درست شده و سطح آن با نوری که از درون می‌تابد، مانند فانوس روشن است، در یکی از شهرهای کوچک حومهٔ توکیو به نمایش درآمد. این ماشین که «اتومبیل فانوسی ـ کرم شب تاب»[1] نام‌گذاری شده، به دست یوکو یاماموتو[2] و دیگران برای تبلیغ نمایشگاه جهانی سال ۲۰۰۵ که در ایالت آئیچی برگزارخواهد شد، درست شده است. روشن ساختن بدنهٔ فانوس مانند این ماشین با استفادهٔ از فن فایبر ـ اُپتیک صورت گرفته است.

کاغذ، تولید، مصرف و بازیافت آن

نام انگلیسیِ کاغذ، paper، از کلمهٔ پاپیروس[3] نام گیاهی که بر کرانهٔ رود نیل می‌روید، آمده است. کاغذ به صورت امروزین آن در اصل به دست چای لُون[4] چینی از پوست درخت و پارچه ساخته شد. کاغذ را می‌توان از ساقه و ریشهٔ هر گونه سبزه و بوته و گیاه گل دهنده ساخت. واشی، کاغذ ژاپنی، را از پوست درخت توت و میتسوُماتا، که نام گیاه‌شناسی آن Edgeworthia Papyrifera است، می‌سازند. در چند دههٔ پیش مشق مدرسه را روی کاغذ کاهی، که از کاه می‌ساختند، می‌نوشتیم.

امروزه کاغذی که از چوب می‌سازند نیاز صنعت نشر را جوابگو است زیرا که این‌گونه کاغذ را می‌توان تولید انبوه کرد و ساخت آن ارزان است. حدود یک دههٔ پیش، هر ژاپنی در سال حدود ۲۳۰ کیلوگرم کاغذ مصرف می‌کرد و مصرف سرانهٔ کاغذ در آنجا در ردهٔ دوم پس از ممالک متحده بود. اگر همهٔ مردم دنیا به این اندازه کاغذ مصرف می‌کردند، تولید کاغذ در جهان می‌بایست شش برابر و نابودی جنگل‌ها ـ که تبعات زیان‌بار زیست محیطی دارد ـ شدیدتر و سریع‌تر می‌شد. گروه‌های طبیعت‌دوست در ژاپن کوشیده‌اند تا

1. Lantern car-Hotaru
2. Yoko Yamamoto
3. papyrus
4. Chai Lun

صرفه‌جویی در مصرف کاغذ و بازیافت کاغذ را ترویج کنند. چند سالی پیش‌تر یکی از این گروه‌ها با بهره گرفتن از ارتباط با انجمن‌های حفظ محیط زیست در دیگر ممالک آسیا و همکاری صنایع کاغذسازی، موفّق به ساختن کاغذ با کیفیت عالی از تفالهٔ نیشکر شد. می‌گویند هر ساله دو میلیون تن ضایعات مواد کشاورزی، مانند پوست موز و ساقهٔ گوجه‌فرنگی، دور ریخته می‌شود و از این‌ها می‌توان پنج برابر کاغذی را که اکنون در جهان تولید می‌شود به دست آورد. در پاسخ به این دعوت دوستدارانِ محیط زیست، بخش‌های گوناگون صنعت و اقتصاد به استفاده از کاغذِ بازیافت شده رو کرده‌اند و چیزهایی مانندپاکت خرید، تقویم و آگهی کالا و معرفی فراورده‌ها را از این کاغذ می‌سازند.

فکر تولید کاغذ از پوست موز هم برای یاری دادن به اقتصاد مردم فقیر مناطق حاره به میان آمده، و این طرح در چند سالهٔ گذشته نور امیدی در دل اهالی تنگ‌دست جزایر کارائیب ـ که فراوردهٔ اصلی کشاورزی آنها موز است ـ تابانده است و کسانی مانند هیروشی موری‌شیما[1]، کارشناس طراحی و معماری و استاد دانشگاه شهری ناگویا، به تبلیغ این فکر و تعلیم فن و شیوهٔ این کار پرداخته‌اند. می‌گویند سالانه ۱۷۰ میلون تن کاغذ در جهان مصرف می‌شود که بیش‌تر آن از درخت به دست می‌آید و ژاپن سومین مصرف کنندهٔ عمدهٔ کاغذ در دنیاست.

تاکنون تحقیق‌های جدّی چندانی برای جایگزین ساختن مواد دیگر در تولید کاغذ انجام نشده، امّا هایاشی با بررسی‌های پی‌گیر دریافته که خمیر برگ موز در سلولُز که ماده اصلی کاغذسازی است، غنی است و با توجه به فقر ممالک کارائیب و دور از دسترس بودن فناوری پیشرفته برای آنها، به این نتیجه رسیده که استفاده از شیوهٔ قدیم ساختِ کاغذِ ژاپنی، واشی، برای تولید کاغذ از پوست موز در این سرزمین بهترین راه است. در این شیوه هم ساختن کاغذ با خیساندن الیاف گیاهی در آب و سپس برگرفتن و لغزاندن این محلول روی سطحی هموار و سینی مانند، به ظاهر ساده می‌نماید، امّا به گفتهٔ اهل فن، مهارت یافتن شاگردان کاغذسازی در نشاندنِ یکدست الیاف خیسانده شده بر سطح قالب پنج سال طول می‌کشد.

---

1. Hiroshi Morishima

خوش‌نویسی ژاپنی با قلم نی؛
ابداعی مایه گرفته از هنر ایران

هاشم رجب‌زاده

خوش‌نویسی از هنرهای دیرین، بالنده و ارزندهٔ ژاپن و آیینهٔ ذوق و زیبایی دوستی مردم سرزمین آفتاب است. نقش چشم‌نواز واژگان که با پیچش و چرخش چالاک و هنرآفرین قلم مو بر برگ کاغذ می‌نشیند و ارج و قدری که این هنر سخنگوی نزد اهل معرفت و نیز عامهٔ مردم دارد، در این سوی شرق هم والا و تابناک و از ارزش‌های فرهنگ و ادب است و برابر نهاد آن با خوش‌نویسی فارسی نموداری از هم‌سویی هنرِ ایران و ژاپن.

خوش‌نویسی فارسی بیش‌تر به خط نستعلیق است و خط‌نگاری ژاپنی به سبک‌های گونه‌گون و بیش‌تر به شیوهٔ سوء شو[1] که انحناهای هنرمندانهٔ آن به خط شکستهٔ فارسی می‌ماند ــ هر چند که در خوش‌نویسی ژاپنی قلم مو در کار است.

1. Sôsho

چند سالی پیش نمایشگاهی در ناحیهٔ کانسای (گسترهٔ اوساکا ـ کیوتو ـ کوبه ـ نارا) برگزار شد که نمونه‌هایی از آثار خوش‌نویسی فارسی را با چند قطعه خوش‌نویسی ژاپنی که با قلم نی نگاشته شده بود به معرض دید هنردوستان گذاشته بود. خوش‌نویسی ژاپنی با نـی کـه پدیدهٔ تازه‌ای است، شوق و کنجکاوی‌ام را برانگیخت، به پرس و جُو برآمدم و آقای مون چوُ، ابداع‌کنندهٔ این شیوه و خطاط قطعه‌های موصوف، که از اشتیاقم شنید با محبت بسیار و با چند نمونه از آثارش پیشم آمد و به شرح و بیان تاریخچهٔ کار هنری‌اش نشست. گفت که حدود هفت دههٔ پیش در ایالت نـارا بـه دنـیا آمـده و از کـوچکی بـا قـلم مـو، بـه شـیوهٔ خوش‌نویسی ژاپنی، خطاطی می‌کرده و ذوق و چیره‌دستی خـود را در ایـن هـنر پـرورش می‌داده است، امّا شیوه رایج خوش‌نویسی ژاپنی و مکتب‌های شناخته شدهٔ آن مانند مکتب «هانانو» و مکتب «اوچانو» (که از استادان صاحب سبکِ این هـنر نـام گـرفته‌انـد)، بـا پای‌بندی‌ای که به اصول و قواعد قدیم و یکنواختی‌ای که دارند، راضی‌اش نساخته و در پی ابداعی در این عرصه بوده است و می‌خواسته تا طرحی نو دراندازد. به این انگیزه، از بیست سال پیش راه‌هایی تازه برای خطاطی، مثلاً با برگ گیاه یا شاخهٔ درخت، آزموده و سرانجام دریافته که نی که در خوش‌نویسی فارسی هم هنرآفرینی دارد، بهترین وسیلهٔ نشـان دادن افسونِ تصویری کلام بر کاغذ است. پس با کوشش فراوان و تجربه‌های پی‌درپی توانسته است با تراشیدن و به هم پیوستن قطعه‌های نی و تـعبیهٔ شیارهایی بـر جـدار بـیرونی آن قلم‌هایی بسازد که مرکب را بر سر نگه می‌دارد و با پیچ و تاب موزون و چرخش خوش خرام بر صفحهٔ کاغذ نقش‌هایی جاندار و زیبا از خوش‌نویسی ژاپنی به شیوه‌ای تازه می‌آفریند. در سال (۱۹۹۲ م.) که تلاش او در این کار به توفیق انجامید، «چوُکوُسای» را به عنوان تخلّص هنری خودبرگزید.[۱] این نام مرکّب با واژه‌ای که معنی نی یا خیزران دارد ساخته شده است. «تاکِه» یا نی در ژاپن و نزد ژاپنیان بسی پرارج است و به راه‌های گوناگون در زندگی ژاپنی به کار می‌آید. از چوب‌های کوچک غذاخوری (در ژاپـنی، «هـاشی») گـرفته تـا سـتون عمارت‌های زیبای ژاپنی و پایهٔ پل‌های زیبا و نفیس را از تاکِه می‌سازند و جوانهٔ خیزران که «تاکه ـ نو ـ کو» خوانده می‌شود و در بهار بار می‌آید در آشپزی ژاپنی جای خاص دارد.

۱. «چُوکُو» تلفظ چینیِ نشانهٔ نگارشی برای نی است، که در ژاپن «ئون» و بیش‌تر در زبانِ روزمره «تاکِه» خوانده می‌شود.

می‌توان گفت زندگی ژاپنی بی نی و خیزران به اندازهٔ بسیار لطف و گیرایی‌اش را از دست می‌دهد. این گیاه در ژاپن گونه‌های فراوان دارد و در فصل سرما گل می‌دهد.

در خوش‌نویسی ژاپنی بانی، قلم از چپ به راست می‌لغزد و چرخش دایره‌وار آن بر برگ کاغذ انحناهایی زیبا و چشم‌نواز می‌نشاند. متونِ خوش‌نویسی ژاپنی بیش‌تر شعر کوتاه (تانکا: شعر پنج‌بندیِ ۳۱ هجایی یا هایکوُ: شعر سه‌بندیِ ۱۷ هجایی) و واژگان کلیدی مانندِ شادی، امید، عشق، صفا، صدق، مِهر و فضیلت است. آقای مون‌چوُ بیش‌تر دوست دارد که کلمهٔ میچی به معنی راه یا طریقت را ــ که به نقش و نماهایی رازگونه و هنرمندانه درمی‌آید ــ خوش‌نویسی کند و شمار بسیاری از قطعه‌های خطاطی شده با نِی او نقش این کلمه‌ها یا ترکیب‌های برساخته از آن بر کاغذ است.



تصویر ۲۷. فوُکوُ به معنی سعادت یا فرخندگی نمونه‌ای از خوشنویسی با قلم نی، اثر چوُکوُسای

دیدگاه‌ها

ما و مرگ

دانشجوی ژاپنی در دارالفنون و دانشگاه تهران:
یادی از شادروان ئه‌ایجی اینووه

راپورت ژاپنی: تصویری از تصوّر ایرانی از فضیلت ژاپنی

آراء در تنوع فرهنگی ژاپن

ژاپن در برابر نفوذ فرهنگ بیگانه

ما و مرگ

موریو اونو
ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده

زنده‌یاد موریو اونو[1] استادِ پیشینِ دانشگاه‌های توکیو و دایتوء بُونکا که سال‌ها ریاست مؤسسهٔ فرهنگِ خاوری دانشگاهِ توکیو را داشت و بیش از سی سال به تحقیق در احوالِ جامعهٔ روستایی ایران گذراند، از نمونهٔ مردانِ فرهیخته، اهلِ نظر و صاحبدل بود که در دنیای امروز کم‌مانندند. اونوی فقید بیش‌تر عمرش را با ایران زیست و سال‌های پر ثمرش را با جامعهٔ ایران و پی جویِ رمز و رازهایِ آن گذراند. اگر او را پایه‌گذار شیوه و اندیشه‌ای تازه در جامعه‌شناسیِ روستایی ایران بدانیم، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. از معروف‌ترین کتاب‌های اونو، که خود به موضوع و مباحث آن سخت دلبسته بود، یادداشت‌های مردم‌شناسانه‌اش دربارهٔ روستاییان ایران است که با عنوانِ *۲۵ سال نمایشِ کشاورزی در ایران* در سال ۱۹۹۰ از سویِ انتشارات بنگاهِ رادیو ـ تلویزیونِ ملّیِ ژاپن (NHK) منتشر و

1. Morio Ono

ترجمهٔ فارسیِ آن با نام *خیرآبادنامه: ۲۵ سال با روستاییان ایران* در سال ۱۳۷۶ از سویِ انتشاراتِ دانشگاه تهران چاپ شد. اونو برنامه‌ای گسترده برای مطالعهٔ جامعهٔ روستایی ایران داشت که دیوانِ قضا خطّ امانی نداد و او در ۴ آوریل ۲۰۰۱ / ۱۵ فروردین ۱۳۸۰ قلم فروگذاشت و درگذشت. در سوکش چند صفحه‌ای یادها و یادگارهایِ ذهنی خود را نوشتم.[1] *خیرآبادنامهٔ*[2] او حکایت‌های دل‌انگیز عبرت‌آموز از زندگی، بسیار دارد. آنچه که در زیر می‌آید مروری است از سخن او دربارهٔ مرگ.

پردهٔ‌دوم، صحنهٔ‌دوم:
مُردن مُردنه!

مش‌غلامرضا در ساختمان مدرسه به دیدنم می‌آید. فکر می‌کنم که او به وظیفهٔ کدخدایی‌اش رفتار کرده و به دیدن مرد خارجی که در ده تحقیق می‌کند آمده است. اما او از من دربارهٔ کار و تحقیقم نمی‌پرسد و رفتارش بیش‌تر به مهمانی می‌ماند که برای پذیرایی شدن آمده است. کدخدا بر زیلویی که کف اتاق پهن شده است، چهار زانو می‌نشیند. هیکل درشت و صدای نتراشیده‌اش اتاق را پُرمی‌کند. مش‌غلامرضا بزرگ‌منشانه و بی‌تفاوت نشان می‌دهد، امّا به راستی مردی دقیق و جزءنگر است. امروز هم وضع اتاق مدرسه راکه آنجا منزل دارم با نگاه جست‌وجوگر می‌بیند. کنجکاوی را از چشم‌هایش می‌خوانم. نگاهش را بـه تـخت‌خواب سفری و کیسهٔ خواب و نوشت‌افزاری که از ژاپن آورده‌ام و نیز دیگچه و ظروف و اسباب سفره‌ای که در ایران خریده‌ام می‌گرداند. امّا به نظر می‌آید که با دیدن این چیزها بیش‌تر می‌خواهد بداند که چطور زندگی می‌کنم. حس می‌کنم که مثل همیشه چیزهای زیاد برای پرسیدن پیدا کرده است.

برابر انتظارم مش‌غلامرضا مرا سؤال پیچ مـی‌کند. امّـا احساس مـی‌کنم کـه زمینهٔ پرسش‌های او یک موضوع است. انگیزهٔ سؤال‌های بیش‌تر روستاییان دیدن و یافتن چیزی

---

۱. هاشم رجب‌زاده، «جرعه‌ای بر خاک، به یاد پروفسور موریو ونو (۱۹۲۵ـ۲۰۰۱)»، *بخارا*، س ۴، ش ۱۹ (مرداد و شهریور ۱۳۸۰): ۳۳۶ ـ ۳۴۱.

۲. موریو اونو، *خیرآبادنامه: ۲۵ سال با روستاییان ایران*، ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۶).

عجیب و غریب در من یا پیش من است. همه چیز را با معیار زندگی خودشان اندازه می‌گیرند. مثلاً با دیدن وسایلم می‌خواهند بدانند که قیمت چیزی گران یا ارزان است. امّا فکر می‌کنم که مش‌غلامرضا می‌خواهد هر طور شده است دربارهٔ ساخت و بافت اجتماعی که اسباب و وسایل همراه مرا می‌سازد بشنود. آیا مبالغه است اگر بگویم که او می‌خواهد سطح ترقی صنعتی و اندازهٔ ماشینی شدن کشاورزی و ماهیت جامعهٔ روستایی و شهری ژاپن و مانند این‌ها را از من بشنود و با این مقیاس حرکت جامعهٔ ایران را بسنجد و وضع آتی خیرآباد را پیش‌بینی کند و به علاوه می‌خواهد از این دانسته‌ها برای ادارهٔ کارهای خودش بهره گیرد؟ پس برای یافتن آگاهی‌های تازه به دیدن خارجیِ منزل گرفته در ده آمده است.

ده سال پیش که در خیرآباد بودم و در طبقهٔ دوم خانهٔ کدخدا در قلعه منزل داشتم، مش‌غلامرضا هر وقت که آنجا می‌آمد و می‌نشست، رادیو ترانزیستوری موج کوتاه ساخت هلندش را با خود داشت. باز یادم می‌افتد که او هر شب ساعت هشت به اخبار بخش فارسی رادیو BBC انگلیس حتماً گوش می‌کرد. این عادت را هنوز هم دارد. می‌توانم دیدگاه او را از زندگی ببینم که متوجه جهان بیرون خیرآباد و در پی آگاهی از جاهای گوناگون دنیاست که روی موج کوتاه به این‌جا می‌رسد.

مش غلامرضا در این ده سال زمین اطراف ده را گرفت و با آوردن ماشین‌ها و وسایل کاشت و برداشت کلان به کشاورزی مکانیزه و پرسود پرداخت و از طرف دیگر برای بار اول از خوزستان در جنوب ایران گرفته تا شمال شروع به مقاطعه گرفتن دروی گندم به وسیلهٔ کمباین کرد و با این‌گونه کارها به سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری از فرصت که از آغاز کار اصلاحات ارضی هدف او بود روآورد.

از سوی دیگر در ربط و تعلقش به گروه کشت‌کاران و دارندگان زمین کشاورزی خیرآباد، هنوز عضوی از این جامعهٔ روستایی است که از نظام مالک ـ رعیتی به وضع کنونی تحول یافته است. در ده، رابطهٔ هم‌خونی و خویشاوندی نیرومند است و آنچه که مش‌غلامرضا را به ده پابند می‌کند یاد و یادگارهای زندگی و اُنس و قرابت‌هاست. بسیارند از مردم دِه که برای یافتن زندگی بهتر یا پول اندوختن خیرآباد را می‌گذارند و به شهر می‌روند. امّا مش غلامرضا هرگز از خیرآباد دور نمی‌شود. او همچنان کشاورزی در جامعهٔ ده است، امّا کدخدایی او از دورهٔ مالک ـ رعیتی بازمانده است و می‌خواهد مقام و عنوانی را که

از زمان رضوی مالک داشت همچنان نگاه دارد. خوب می‌فهمم که او می‌خواهد مدیر و گرداننده همه جانبهٔ ده باشد.

دَه سال پیش، او در مقام کدخدا رییس ده کوچک خیرآباد بود. پس از اصلاحات ارضی به زودی با تدبیر شاه همراه شد و خواست که سرمایه‌دار دِه شود. امّا فکر می‌کنم که هنوز این ده و روستاهای کنار آن را با قدرت اداره می‌کند. این بار که به خیرآباد رفتم مش غلامرضا به راستی همچنان کشاورز و کدخدای خیرآباد بود، امّا در فاصلهٔ این ده سال در نواحی اطراف شهر مرودشت و حتی در شیراز اسم و رسمی به هم زده بود. پیش‌ترها حوزهٔ فعالیت او محدود بود و می‌توانست با یک موتورسیکلت کوچک هوندا به کارش برسد، امّا حالا دامنهٔ کارهایش وسعت دارد و لندروور سوار می‌شود. او برای دریافت وام به اداره‌های مرودشت و بانک کشاورزی و بانک عمران و ناحیهٔ ژاندارمری گرفته تا اداره‌ها یا بانک‌های بالاتر در شیراز و به مراجع دیگر سر می‌زند. مش غلامرضا آدم سرشناس شهرستان شده است.

ده سال پیش مردم خیرآباد مش غلامرضا را به نام کوچکش نام می‌بردند. در مرودشت یا دهات دور و بر هم اهالی به او مش غلامرضا می‌گفتند. امّا حالا دیگر باید او را به نام خانوادگی‌اش «بازوبندی» خطاب کنم. در خیرآباد آنهایی که به راحتی او را مش‌غلامرضا می‌خواندند دیگر مش‌غلامرضا نمی‌گویند و با آوردن لفظ آقا پیش از اسم خانوادگی‌اش او را «آقای بازوبندی» خطاب می‌کنند. وقتی که من مانند گذشته مش غلامرضا می‌گویم، بعضی از مردم به من سفارش می‌کنند بهتر است به او بازوبندی بگویم.

مش غلامرضا مانند همیشه مرا سؤال‌پیچ می‌کند. امّا من هم سؤالی دارم که می‌خواهم از او بپرسم. این دربارهٔ حکایتی است که از آقای بیمَن[1]، محقق آمریکایی، که آن روزها در شیراز بود شنیده‌ام. آقای بیمن تعریف می‌کرد:

«روزی همراه با خانوادهٔ حیدر با ماشین لندروور که خودم می‌راندم برای گردش به خیرآباد می‌رفتم. ما از مرودشت به راه افتادیم و از جلوی تخت جمشید گذشتیم و در جاده‌ای که در امتداد دامنهٔ کوه رحمت کشیده است راندیم و از عزّآباد هم رد شدیم تا که کنار خیرآباد رسیدیم. درست جلوی خانهٔ ییلاقی رضوی، مالک پیشین خیرآباد، که حالا در شیراز زندگی می‌کند، رسیده بودیم. شما خوب می‌دانید که آن راه پر از قلوه سنگ و

1. William O. Beemann

دست‌انداز و ناهموار است. به علاوه، راه در گوشهٔ دیوار سنگ‌چین که باغ خانهٔ ییلاقی را احاطه کرده است ناگهان می‌پیچد. در این نقطه دیوار کُنج باغ مانع دید است و من هم بار اوّلی بود که از این راه می‌گذشتم. من از غرب می‌آمدم، امّا در همان لحظه هم آقای بازوبندی با موتورسیکلت از طرف شرق می‌آمد. دیوار میان ما حایل بود و هیچ کدام دیگری را ندیدیم.

کم مانده بود تصادف کنیم که من ترمز کردم. مثل این‌که آقای بازوبندی هم زود موتور را نگه‌داشت، امّا چون خیلی ناگهانی ترمز کرد موتورسیکلتش موازنه را از دست داد و به پهلو افتاد و او به شدت به کف جاده پرت شد. من از ماشین پیاده شدم و او را بلند کردم. فکر کردم که پیش از هر کار آقای بازوبندی را به بیمارستان برسانم، امّا او هیچ نپذیرفت و فریادمانند گفت: 'شما دارید به گردش می‌روید. به علاوه، بچهٔ کوچک همراه دارید. خواهش می‌کنم که به خودتان زحمت ندهید و راهتان را بروید. **مُردن مردَنه**'

ما او را ترک کردیم و به گردشمان رفتیم. در اطراف شهر مرودشت همه‌جا او را کدخدای باقدرتی می‌شناسند. امّا وقتی که با چنین حادثه‌ای روبه‌رو شدم، اخلاقش را خوب فهمیدم».

می‌خواهم حکایتی را که بیمن گفت از زبان خود مش غلامرضا بشنوم، پس می‌پرسم که او به راستی گفته بود «مردن مُردَنه!» او به سادگی جواب می‌دهد: «درست است». وقتی که می‌پرسم چرا این‌طور گفته بود، باز جواب ساده‌ای می‌دهد: «از روی وجدون گفتم» و می‌افزاید: «کار نداشتم که تقصیر کیست» من دیگر نمی‌توانم چیزی بپرسم.

وجدون (وجدان) در ژاپنی معمولاً به دیوشین (ضمیر صافی) برگردانده می‌شود. من این کلمه را می‌دانستم، امّا پیش نیامده بود که آن را در جایش بشنوم. به ویژه در خیرآباد معمولاً این لفظ شنیده نمی‌شود. به عبارت دقیق‌تر، مراد این است که قضیه فقط مردن است و مهم نیست. عبارتی حکمت‌آمیز هست که می‌گوید: «مردن مردن است، جان کندنش چیست!» این هم معنی «مردن مردن است» دارد. فکر می‌کنم مش غلامرضا که این حرف را زده، دلخور بوده است، امّا او می‌گوید: «مهم نیست که چقدر برایم تمام شود، امّا من می‌خواهم مثل و درویش باشم» او همیشه خودش را می‌گیرد و قدرت نمایی دارد، امّا این رفتارش حال و هوای دیگری نشان می‌دهد».

پردهٔ‌دوم، صحنهٔ‌چهارم:
از خاک برآمدیم و بر باد شدیم

مشت‌علی میرزا با افسوس به من می‌گوید: «حاجی آقا آخرش مُرد. دیشب حدود ساعت ۹ بود که تمام کرد». حالا می‌فهمم که چرا به خیرآباد که می‌آمدم طرف گورستان جماعت انبوه بود. سیما و حالت این مرد در یازده سال پیش به یادم می‌آید و در یک لحظه اندوه به دلم می‌ریزد. گورستان اهالی خیرآباد در بریدگی دره مانندی میان کوه رحمت واقع شده و جای غم‌انگیزی است.

مشت‌علی میرزا را همراه می‌کنم و به گورستان می‌رویم. هم‌اکنون مردها شروع به خاک کردن میّت کرده‌اند. در این زمین که همه‌جا خاک و سنگ است و یکسره خشک و درخت و سبزه‌ای در آن نمی‌روید گودالی به گودی ۲ متر کنده‌اند و جنازه را که در پارچهٔ سفید پیچیده شده است در آن پایین می‌گذارند. گودال را چنان کنده‌اند که جنازه روبه قبله باشد.

گل‌بخش، اهل بریانک، به آنهایی که دور و برش‌اند اشاره می‌کند که این کار و آن کار را بکنند. او هیبت و حرمتی نزد مردم دارد و کار مهمی برای آنها انجام می‌دهد. فلک تند و چابک، مشغول است و او را کمک می‌کند. گل‌بخش تنها توی گودال می‌رود و روی جنازه را کمی آزاد می‌گذارد تا جای نفس باشد. پس از فلک می‌خواهد که برگ کاغذ دعایی را بیاورد و آن را کنار جنازه می‌گذارد. پس از آن با حوصله تخته سنگ پهنی در هر کنارهٔ گور می‌گذارد طوری که مانند تابوت می‌شود.

علی‌داد، مش‌رمضان، سعدالله، هدایت، کرامت، جمال، سرافراز، سیف‌الله، علی‌خواست، بهروز، حسین، سید علی‌نقی، حسین آقا... حدود سی مرد روستا کنار گودال قبر ایستاده‌اند و کار گل‌بخش را به آرامی می‌نگرند. همه ماتم زده و سرد و ساکت‌اند. زنی در میان آنها نیست.

حاجی آقا سه برادر داشت به نام‌های حبیب، قدرت و غلام‌حسین. دو برادر بزرگ‌ترش از مادر جدا بودند. از کسانش فقط دو برادر او قدرت و غلام‌حسین به خاک سپاری‌اش آمده‌اند. بزرگ‌ترین برادرش، حبیب، مریض است و در خانه مانده است. قدرت دستمال سفیدی روی صورت گرفته و در جایی جدا از دیگران سرپا نشسته است و زاری می‌کند. فقط می‌توانم صدای هق هق گریه‌اش را به خوبی بشنوم. آنها با هم میانه‌ای نداشتند، امّا حالا

قدرت یک بند در از دست دادن برادر ناله و زاری سر داده است و مراسم به خاک سپردن او را دلسوز می‌کند. غلام‌حسین، برادر دیگر، هم‌قد و قوارهٔ حاجی آقاست و ریزنقش و ضعیف به نظر می‌آید. شاید برای او مرگ برادرش خیلی سخت باشد.

متوجه می‌شوم که شیخ‌الماس اهل تاج آباد، ده کنار این‌جا، کنار گور نشسته است و شاید جزوی از قرآن را با آهنگ مخصوص می‌خواند. شیخ در اصل به روحانی مسلمان می‌گویند. امّا او در واقع ملا نیست. چون آدم خداپرستی است و اهل نماز و قرآن، کشاورزان او را شیخ می‌نامند. ملا در شهر زندگی می‌کند و وقتی که کسی در خیرآباد می‌میرد او به ده فقیری مثل این‌جا نمی‌آید. حاجی آقا هم خیلی فقیر بود.

گل‌بخش، خاک را با آب گل می‌کند و سنگی را که بالای سر میت گذاشته بود با آن می‌پوشاند، و سپس می‌خواهد که دیگران همه خاک بریزند و گور را پر کنند. مردها بیل به دست خاک توی گودال می‌ریزند. گرد و خاک به هوا بلند می‌شود. کم‌کم گودال را پر می‌کنند. و روی گور تپه مانند می‌شود. مردها یک به یک سنگ کوچکی برمی‌دارند و روی خاک می‌گذارند و می‌گویند «فاتحه!» غلام‌حسین به جای بیل با هر دو دست خاک برمی‌دارد و در حالی که گرد و خاک توی چشمش می‌رود سنگ‌های کوچک را آرام روی خاک گور می‌چیند. همهٔ مردها که تا این وقت نشسته بودند می‌ایستند و به تبع شیخ الماس دعا و فاتحه می‌خوانند و آیین به خاک‌سپاری در همین‌جا تمام می‌شود.

سال ۱۹۶۴ (۱۳۴۵ هـ . ش.) که اول بار به خیرآباد آمدم، ۴۶ رعیت پیشین با اجرای اصلاحات ارضی روی زمین خودشان کار می‌کردند، امّا زندگی خوش‌نشین‌ها سخت بود. حبیب برادر ارشد، از اراضی کشاورزی کلیخانی سهم برد و دو برادرش قدرت و غلام‌حسین در بریانک زمین و حق‌کشت یافتند، امّا برادر کوچکشان حاجی آقا در نهایت نتوانست زمین بگیرد و خوش‌نشین ماند.

به خانهٔ حاجی آقا در قلعه رفته بودم. اتاق رعیت‌ها تنگ و تاریک بود، امّا اتاق او از این هم بدتر و طویله مانندی بود تنگ و بی‌پنجره و تاریک که جز توشکی که کُنج اتاق افتاده بود اثاثی نداشت. کف اتاق برهنه بود و احتمالاً توشک را هم روی زمین خالی انداخته بودند. دو سه مرغ آن جا ول بودند و قدقدکنان دانه برمی‌چیدند. حاجی آقا که بیماری تکیده‌اش کرده بود، دو دستش را روی شکمش گذاشته و قوزکنان نشسته بود. او زن و سه

دختر داشت که بزرگ‌ترینشان پنج ساله بود. سکینه، زنش، علاوه بر پرستاری و نگه‌داری شوهر مریض و بی‌کارش سعی دارد کار کند و چرخ زندگی را بچرخاند. دیدن سکینه که سخت کار می‌کرد رقت‌انگیز بود. پس از یازده سال حال و روز دلسوز آن خانواده هنوز در یادم است.

از تشییع جنازه برمی‌گردیم و تصمیم می‌گیریم که به خانهٔ حاجی‌آقا برویم. حالا کلبه‌ای که نزدیک خانه‌های کشاورزان کلیخانی و در طول دیوار خانه‌های قلعهٔ تازه ساخته شده دیده می‌شود خانهٔ حاجی آقاست.

شش بچهٔ قد و نیم قد که بزرگ‌ترینشان پانزده سال دارد روی دست سکینه، زن بیوهٔ حاجی آقا، مانده است. وقتی به سکینه تسلیت می‌گویم زارمی‌زند که: «شوهرم مرد» و حرف‌های دیگرش میان هق هق گریه مفهوم نمی‌شود. چنان که گویی باز یاد بدبختی خودش افتاده باشد سخت می‌گرید. قالی‌هایی که از این جا و آن جا امانت گرفته‌اند جلوی خانه پهن شده است و ده ـ دوازده نفری که از سر خاک برگشته‌اند روی آن می‌نشینند و از حال حبیب، برادر حاجی آقا، که نتوانسته بود به گورستان بیاید، می‌پرسند و چای می‌خورند.

نمی‌گویم که حاجی آقا نمونهٔ کشاورزهای خیرآباد است. امّا اول بار که به این ده آمدم دیدن حاجی آقا و زنش نخستین تصویر جماعت خیرآباد را در ذهنم ساخت. اکنون، پس از یازده سال، مردن حاجی آقا باز تأثرم را برانگیخته است. زندگی کشاورزان خیرآباد چه سخت است. باز حاجی آقا خوشبخت‌تر بود چون کسانی جنازه‌اش را تشییع کردند و برای خاک سپردنش آمدند، امّا دیده بودم که صبح زود، پیش از سپیده دم، پدری جنازهٔ بچه‌اش را تنها و پنهانی در آغوش گرفته است و به گورستان می‌برد تا خاکش کند.

وقتی که آفتاب غروب به افق مغرب فرو می‌رود انبوه از چند صد سر گوسفند و بز که در آیش و دامنه چرا کرده است یکباره به قلعه برمی‌گردد. این منظره مثل پرده‌ای نقاشی از دورنمای طبیعت است. چنین می‌نماید که در این دورنما کشاورزان با طبیعت یکی می‌شوند. امّا این روستاییان باید در تنهایی و یکنواختی زندگی کنند و در همان حال با طبیعت سخت، باگرمای تابستان و سرمای زمستان و خشکی و بی‌آبی بجنگند و سرانجام هم از پا درآیند.

اگر خوب یادم مانده باشد این حسین‌آقا بود که روزی با حالتی که می‌خواهد چیزی

بگوید کنارم نشست و زمزمه کرد که: «اصلاً آدم از زمین می‌آید و به زمین برمی‌گردد». زمین در فارسی به معنی خاک است، امّا شاید او در این سخنش زمین را به معنی طبیعت و جهان هستی آورد.

حسین‌آقا آسمان مسی رنگ را نگاه می‌کرد و منتظر پاسخ من بود. شاید می‌خواست با پرسیدن این سخن از مرد بیگانه‌ای چون من به درستی فکر خودش اطمینان کند. امّا در آن لحظه نمی‌دانستم چه جواب دهم، چون این حرف حسین‌آقا با موضوع سخن عادی و معمولی کشاورزان بی‌سواد خیلی فرق داشت و او هم ناگهانی و بی‌مقدمه آن را گفت. مدتی میان ما به سکوت گذشت. صورت آفتاب سوخته و مسی رنگ حسین‌آقا در سایه روشن غروب می‌درخشید. حسین‌آقا یکی از کشاورزهایی است که یک عمر، از دورهٔ مالک ـ رعیتی، پیش از اطلاحات ارضی، و از سال‌ها پیش، از زمان پدر یا پدربزرگش، با توکل و اعتماد به نفس و با تنها وسیلهٔ کارش که بیلِ دسته بلندی است روی زمین کار کرده و به کاشت و برداشت ادامه داده است.

زمین خیرآباد مثل هر جای ایران خاک رس سنگین است و وقتی که آب به آن نخورد خشت سخت می‌شود و نمک و املاح گوناگون دارد. پس اگر دست ما خارجی‌های بی‌تجربه و عادت نکرده با آن تماس پیدا کند پوستمان سفیدک می‌زند و دچار ناراحتی می‌شود. روزهای بسیار می‌گذرد که بارانی نمی‌آید و زیر نور تند آفتاب، علف هرزه هم سخت می‌روید. این را زمین زاینده نمی‌توان گفت. در زمستان باران می‌آید، امّا به اندازه‌ای نیست که با آن بشود غلّه کاشت. به تازگی آب برای آبیاری زمین در هر ده روز یا هر دو هفته یکبار به هر دِه می‌رسد. پیش از اصلاحات ارضی و در مالکیت رضوی، فقط سه دهم محصول برای کشاورز می‌ماند.

از آنجاکه گذشتهٔ کشاورزی که روی زمین کار می‌کند تعریفی نداشته است و آینده‌ای هم ندارد، روزگاری با نومیدی می‌گذراند. این کشاورزها همیشه در «حال» زندگی کرده و زندگی بخورونمیر داشته‌اند. حسین آقا هم باید پیوسته و هر روز سخت بکوشد تا چرخ زندگی‌اش را هر طور شده بگذراند. چون او بی‌سواد است، نمی‌تواند فکر خودش را در قالب فرضیه و به پیرایهٔ علمی در آورد، امّا حالا که کمی پیر شده است شاید که قاعده و روال حیات انسان را در زندگی هر روزهٔ کشاورزی پیدا کرده باشد.

پردهٔ چهارم، صحنهٔ هشتم:
یاد و خاطرهٔ مشت‌علی میرزا

مشت‌علی میرزا نگاهم می‌کند و آهسته می‌گوید: «هر دویمان داریم پیر می‌شویم». امّا خیال می‌کنم، نمی‌توانم بپذیرم که پیر شده‌ام. درست است، از بار اولی که به خیرآباد آمدم ۲۵ سال می‌گذرد، قیافهٔ کشاورزهای خیرآباد را به یاد می‌آورم و مدتی با مشت‌علی میرزا از آنها حرف می‌زنم که چه بر سرشان آمد، آن یکی مرد و آن دیگری به جایی رفت.

مشت‌علی میرزا می‌گوید: «از مردن علی سلمانی هفت سال گذشت». بار اولی که در خیرآباد بودم، چند بار در حیاط قلعه و دوروبرآن او را دیدم. در آن سال‌ها خیرآباد فقیرتر از حالا بود و فقط مردهای لاغر و میان باریک به چشم می‌آمدند. علی سلمانی از همهٔ مردهای ده باریک‌تر و استخوانی‌تر بود. قد متوسط داشت و قیافهٔ او با چشم‌های بزرگ در صورت کوچکش مشخص بود. همیشه کلاه سربازی سرش می‌گذاشت و با کیف سلمانی کثیفی که همراهش بود به جایی که کشاورزها بین کار روزانه‌شان استراحت می‌کردند می‌رفت و از آنها می‌پرسید که می‌خواهند سر و صورتشان را اصلاح بکنند. قیافه‌اش یادم است.

توی کیف دستی‌اش اسباب کار سلمانی‌اش بود: قیچی‌ای که پیدا بود نمی‌برد، یک شانهٔ شکسته، تیغی که با دو نیم کردن یک ژیلت و بستن آن سرچیزی درست کرده بود و آیینه‌ای کوچک و حوله‌ای آلوده. نگاهم به رویهٔ کیفش افتاد. جایی از چرم را (که رفته بود) حلبی کوبیده بود. مردی را که در استراحت میان کار بود پیدا می‌کرد. به او نزدیک می‌شد و دستمال چروک خورده‌ای از جیبش در می‌آورد و روی آینه می‌مالید و آینه را جلوی صورت او نگه‌می‌داشت. آن مرد آیینه را می‌گرفت و با دست دیگرش دستی به سروصورت خود می‌کشید. پس او دست به کار ریش‌تراشیدن می‌شد. فقط آب به صورت می‌مالید و صورت را خیس می‌کرد و با تیغ کندش اصلاح می‌کرد. در کشتزار و قلعه این صحنه زیاد دیده می‌شد.

علی دنبال شغل پدرش را گرفته بود و بنا به گفتهٔ خودش تا هفت پشتش سلمانی بودند. علی در ده رجاآباد به دنیا آمده بود، امّا در تاج‌آباد، نزدیک خیرآباد، زندگی می‌کرد و به نوبت در تاج‌آباد، بریانک، خیرآباد و عزآباد می‌گشت و سلمانی می‌کرد. برای هر بار اصلاح به او پول نمی‌دادند. هر یک از کشاورزان این دهات می‌توانست هر بار که علی می‌آید از او بخواهد که سر یا صورتش را اصلاح کند و سر خرمن هر خانوار که یک گاو کشتزار داشت ده

من از حاصل را به او می‌داد (هر من در این‌جا دقیقاً ۳/۷۵ کیلوگرم است). در بیش‌تر دهات ایران به میراب، دشتبان و نجار این طور حقوق می‌دادند. پیداست که تقسیم و تمایز رده‌های اجتماعی در جامعهٔ روستایی تحول و پیشرفتی پیدا نکرده است.

در ده، سلمانی را پایین‌تر از کشاورز می‌دانند و او در هنگام عروسی و عزا با فروتنی کار و خدمت می‌کند. ۲۵ سال پیش هنگام عروسی صفر و حسنی، در میان جمع مردهای خیرآباد که دوره کرده بودند و نگاه می‌کردند، علی سر و صورت داماد را صفا داد و لباس دامادی به او پوشاند و حجلهٔ عروسی را آراست، پس از آن هم چند بار به عروسی دعوت شدم و هر بار دیدم که علی سخت گرم کار است. پیش‌ترها پسربچه‌ها را هم سلمانی ختنه می‌کرد و علی هم این کار را می‌کرد.

علی همیشه فروتنی می‌کرد و خجالتی بود. پیدا بود که همیشه می‌خواهد به مردم کمک کند. یک‌بار که علی ریش کسی را می‌تراشید، کسی آمد و ناگهان کلاه از سر علی برداشت و او را دست انداخت و به من گفت:«می‌دانستید که علی سلمانی کچل است؟» شاید الهیار شیطنت می‌کرد. موهای سر علی را که بی‌کلاه و برهنه دیدم خیلی تُنک بود. چشم علی گشاد شد و سپس فقط به زور لبخندی زد.

علی از این‌که پسرش که در آن وقت به دبیرستان می‌رفت گفته بود: «نمی‌خواهم حرفهٔ پدرم را دنبال بکنم». غصه می‌خورد. شاید نه سال پیش بود که با حالی غم‌زده به من گفت: «می‌خواهم در مرودشت دکان سلمانی داشته باشم. امّا شاید مش غلامرضا اجازه ندهد چون در خیرآباد سلمانی نیست. مردم شاید ناراحت شوند». پس از مردن علی، مردهای خیرآباد برای اصلاح سر و صورت با موتور به سلمانی مرودشت می‌روند.

داستان علی حال و روز شاه‌میرزا را به یادم می‌آورد. بار اول که به خیرآباد آمدم، هر غروب پیرمردی روی بام قلعه اذان می‌گفت: «الله اکبر». شاه‌میرزا به هر سو به بانگ بلند اذان را تکرار می‌کرد. به خاطر می‌آورم که با مردهای ده که کار روزانه‌شان تمام شده و دور قلعه جمع شده بودند به اذان شاه میرزا گوش می‌کردم. مشت‌علی میرزا دل‌سوزانه می‌گوید: «آن پیرمرد در کوه پشت قریهٔ سلطان ولایت زندگی می‌کرد و پیر که شد به خیرآباد آمد. شما که به ژاپن برگشتید، در چاه افتاد و مرد». شاه میرزا و زنش در خانهٔ مشت‌علی میرزا زندگی می‌کردند.

گُل حسین هم گویا در چاه افتاده و مرده است. کشاورزها کلمهٔ بیچاره را زیاد به کار می‌برند. اگر شاه میرزا بیچاره بود، گُل حسین هم بیچاره بود. بیش‌تر از هر کس، حاجی آقا

بیچاره بود. حاجی آقای مریض حال، با چند بچهٔ قد و نیم قد، زمین و مزرعه برای کشت و کار هم نداشت. زنش سکینه، در خانه‌های دوروبر و نزد خویشاوندها کلفتی می‌کرد و خرج زندگی را در می‌آورد. بیچارگی و بینوایی از سر و رویش می‌بارید. صحنهٔ تشییع جنازهٔ حاجی آقا را نمی‌توانم فراموش کنم.

مش مَرفَیق پیر با آن صفا و یکرنگی‌اش که در کشف بقایای مجموعهٔ مسکونی کلاک کمکم کرد و محمدعلی پدر عباس‌قلی هم مردند. بلقیس مادر جانباز و زین‌العابدین و هدایت، پیر و فرتوت شده بود، امّا هنوز با عروس‌ها نمی‌ساخت و در قلعه تنها زندگی می‌کرد. چند بار دیدم که بلقیس پیرزن با قامت باریک و بلندش در تاریکی، راه گم کرده و گیج و مات ایستاده است. پس از آن شنیدم که از دنیا رفت. به تازگی هم بهتری، زن فلک، با دو بچه‌اش به وضع دل‌خراشی در آتشی که از بخاری شعله کشید سوختند و مردند.

مشت‌علی میرزا از دورهٔ مالک، سال‌هایی پیش از آمدنم به خیرآباد، یاد می‌آورد و می‌گوید: «مجد رضوی، مالک سابق، خودکشی کرد. در نوروز بعد از انقلاب که شما به خیرآباد آمدید، مجد هم آمد و با هم چایی خوردید. آن وقت سرحال نشان می‌داد. خودکشی‌اش کمی بعد از آن بود. شنیدم که او با زن چهارم عروسی کرده بود و از او بچه داشت و باسعادت زندگی می‌کرد. از چه چیز رنجه بود؟ آن قدر تریاک کشید که زنش از او به ستوه آمد و شاید برای همین بود که خودش را کشت». این داستان را پیش‌تر از علیرضا که برای کار به تهران آمده بود شنیده بودم.

مشت‌علی میرزا ناگهان رویش را به من می‌کند و می‌گوید: «شما هم پیر شدید!» همدیگر را نگاه می‌کنیم و می‌خندیم. با خود فکر می‌کنم که یاد رفتگان هم چیزی است که من و مشت‌علی میرزا را به هم پیوند می‌دهد.

مآخذ

رجب‌زاده، هاشم. «جرعه‌ای بر خاک، به یاد پروفسور موریو اونو (۱۹۲۵ـ۲۰۰۱)». *بخارا*. س ۴. ش ۱۹. مرداد و شهریور ۱۳۸۰: ۳۳۶ ـ ۳۴۱.

اونو، موریو. *خیرآبادنامه: ۲۵ سال با روستائیان ایران*. ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.

دانشجوی ژاپنی در دارالفنون و دانشگاه تهران:
یادی از شادروان ئه‌ایجی اینووه

هاشم رجب‌زاده

برای ایرانیانی که در سال‌های نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم با ژاپن سروکاری داشته‌اند، زنده‌یاد ئه‌ایجی اینووه شاید آشناترین نام و چهرهٔ ژاپنی باشد. اینووهٔ فقید از ۷۵ سال عمر خود (۱۹۱۱ ـ ۱۹۸۶) بیش از نیم قرن آن را با ایران و زبان فارسی یا در ایران زیست. در جوانسالی و پس ازگذراندن دورهٔ زبان هندی در مدرسهٔ عالی زبان‌های خارجی توکیو (که در آن روزگار رشتهٔ زبان فارسی نداشت) دومین محصلّی بود ــ پس از اوگاوا، مترجم *رباعیات* عمر خیام از اصل فارسی آن به ژاپنی ــ که از سوی وزارت خارجهٔ ژاپن برای یادگرفتن زبان فارسی به ایران فرستاده شد (تابستان ۱۹۳۴ م. / ۱۳۱۳ ش.) و از آن پس در روابط دوستانهٔ ایران و ژاپن چنان اثرگذار شد که در هر گوشه از فعالیت‌ها و داد و ستدهای فرهنگی، تجاری و سیاسی معاصر، میان این دو کشور نشانی از وی توان یافت. در فارسی‌گویی کم از ایرانیان دانش‌آموخته نداشت. وسعت آشنایی او با ایران و مردم آن و

زبان فارسی برای هر ایرانی شگفتی‌انگیز و شوق‌آور بود. زنده‌یاد اینووه سال‌های بسیار به تناوب در مأموریت وزارت خارجه یا به نمایندگی شرکت نفتی ایدِه میتسوُ ژاپن در ایران گذراند و پس از بازنشسته شدن هم انجمن دوستی ایران و ژاپن را می‌گرداند و نیز در رشتهٔ ایران‌شناسی چند دانشگاه ژاپن تدریس می‌کرد.

این نوشته برگرفته‌ای است از یادداشت‌های مرحوم اینووه دربارهٔ فارسی‌آموزی وی در ایران. او پس از دارالفنون، درس فارسی و مطالعه در احوال ایران را در دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران، در اصفهان و سپس در دانشکدهٔ ادبیات در تهران دنبال کرد. سال‌ها بعد با تعطیل شدن سفارت ژاپن در ایران در میانهٔ جنگ، چند سالی در افغانستان مأموریت داشت. به تحقیق هم دلبسته بود. در سال‌های پایانی عمرش که او را در گردهمایی‌های خاورشناسی ژاپن می‌دیدم هر بار دربارهٔ نکته و موضوعی از تاریخ معاصر ایران یا افغانستان صحبت داشتیم. ایرانیان دانشگاهی که با او آشنا بودند با مرگش (در ژانویه ۱۹۸۶) گویی هم میهنی فرهنگی را از دست دادند.

دفتری از یادداشت‌های روان‌شاد اینووه با عنوان *واگاکایسوء ـنو ـایران* (خاطره‌هایم از ایران) به همّت فرزندش در تابستان سال ۱۹۸۶ در توکیو منتشر شد. این کتاب جز خاطره‌نوشته‌ها، مباحث تحقیقی ارزنده‌ای هم دارد. ترجمه‌ای از آن را در گذر چند سال آماده ساخته‌ام که امید است به زودی انتشار یابد. آنچه در زیر می‌آید کوتاه شدهٔ فصل‌های هشتم تا چهاردهم این کتاب است. در این فصل‌ها نویسنده، داستانِ فارسی خوانی خود را در دارالفنون و شرکت در کلاس‌های دانشکدهٔ حقوق و دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران را در میانهٔ دههٔ ۱۳۱۰ بازگفته است.

تحصیل در دارالفنون

در تابستان سال (۱۹۳۴ م. / ۱۳۱۳ ش.) به ایران رسیدم و خیلی زود با ایرانیان مأنوس شدم و نزدِ یک خانوادهٔ ایرانی منزل گرفتم. در ایران سال تحصیلی از اول مهر ماه آغاز می‌شود. تصمیم گرفتم که همچون ارشدم، دانشجویی که پیش‌تر از ژاپن فرستاده شده بود، وارد دبیرستان دارالفنون شوم. پس به وزارت معارف رفتم تا کفیل این وزارت، آقای علی‌اصغر حکمت، راکه آقای اردشیر، دبیر سفارت ایران، پیش از عزیمتم از توکیو نامه‌ای در سفارش

من برای او داده بود، ببینم. کفیل وزیر با این‌که خیلی گرفتار بود مرا با روی خوش پذیرفت و زود توصیه نامه‌ای به رییس دبیرستان دارالفنون برایم نوشت. با این معرفی‌نامه پیش مدیر دارالفنون رفتم و ایشان اجازه دادند که در کلاس پنجم حاضر شوم.

روز اول مهر ماه با درشکه به دبیرستان دارالفنون رفتم. مدیر مدرسه بی‌درنگ مرا به کلاس پنجم برد. شاگردهای این کلاس آن روز درس عربی داشتند و مدیر مرا به آقای محمد محیط طباطبایی، که هم زبان عربی و هم فارسی درس می‌داد، معرفی کرد. چون تلفظ نام ژاپنی‌ام، اینووه، برای شاگردها سخت بود آقای محیط طباطبایی خواست که مرا به نام تازه‌ای (نام ایرانی) بنامد. ریوءساکوُ اوگاوا که پیش از من برای فارسی‌آموزی به ایران فرستاده شده بود نام چنگیزخان را برای خود برگزیده بود. امّا چون تاریخ ایران خاطرهٔ تلخی از هجوم و ویرانگری مغول دارد، ایرانی‌ها از این نام خوششان نمی‌آمد. فردای آن روز آقای محیط طباطبایی به شاگردان گفت: «از امروز آقای اینووه را منوچهرخان بنامیم! موافقید؟» همه دست زدند و تأیید کردند و از آن روز نام ایرانی‌ام منوچهرخان شد.

سه بار در هفته به مدرسه می‌رفتم. در کلاس فارسی کتاب درسی وزارتی را می‌خواندیم و در درس عربی حکایات کلیله و دمنه عربی را. چون در حاضر کردن درس‌ها با دشواری روبه‌رو شدم، خانم صاحب‌خانه‌ام گفت که در آماده کردن درس‌ها کمکم می‌کند. او از مردم فرهیختهٔ ایران بود و اشعار و قطعه‌های گلستان سعدی و دیوان حافظ را از حفظ داشت.

در ماه اکتبر همان سال (مهر ماه ۱۳۱۳) در تالار مدرسه‌ام، دارالفنون، با حضور ایران‌شناسان خارجی که در جشن هزارهٔ میلاد فردوسی شرکت داشتند، جلسه‌های سخنرانی یا نمایش و شعرخوانی باشکوهِ تمام برگزار شد. من هم در سایهٔ لطفِ اولیای مدرسه‌ام توانستم در این مجالس شرکت کنم. از گیراترین برنامه‌های این جشن، دیدن چوگان بازی و مهمانی شام در کاخ گلستان بود.

حضور در کلاس‌های دانشکدهٔ حقوق

پس از آن‌که در ماه ژانویهٔ (۱۹۳۵ / تابستان ۱۳۱۴) به شمال و در ماه اوت به بوشهر و جنوب ایران سفر کردم و به تهران برگشتم، حکمِ بازگشتنِ آقای اوگاوا که پیش از من برای تحصیل زبان فارسی به ایران فرستاده شده بود، رسید و قرار شد او را تا ساحل دریای خزر

همراهی و بدرقه کنم.

به تهران که باز آمدم چون چند سفر به شهرهای ایران و به عراق رفته و با اوضاع ایران آشنا شده بودم ،قرار شد از آغاز سال تحصیلی تازه (اول مهر ماه) به عنوان دانشجوی مستمع‌آزاد در کلاس‌های مدرسهٔ عالی قضایی (دانشکدهٔ حقوق فعلی دانشگاه تهران) حاضر شوم. یک علت این‌که دبیرستان دارالفنون را، که یک سال به آن می‌رفتم، ترک کردم و به دانشکدهٔ حقوق رفتم، آشنا شدن اتفاقی‌ام با آقای دکتر شایگان، استاد این دانشکده، بود. آن سال‌ها درِ ورودیِ سفارت ژاپن به خیابان حشمت‌الدوله باز می‌شد. روزی با آقای آسا کوُرا، سرپرست تحصیلی‌ام درِ سفارت ژاپن، از در سفارت بیرون آمدم و از روی اتفاق به دکتر شایگان برخوردیم. پس از سلام و تعارف که جدا شدیم، از آقای آسا کوُرا شنیدم که استاد شایگان، حقوقدان جوانی است تازه از فرانسه برگشته که در دانشکدهٔ حقوق تدریس می‌کند. در همان نخستین دیدارِ کوتاه شیفتهٔ رفتار و وقار و آداب‌دانیِ او شدم.

مدرسهٔ حقوق و علوم سیاسی که پس از چند سال دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران شد، آن روزها در کوچه‌ای در جنوب لاله‌زار روبه‌روی مسجدی بود با ساختمانی دوطبقه و هشت‌اتاق که هر کدام گنجایش حدود بیست دانشجو را داشت. در اوایل ماه سپتامبر (نیمهٔ شهریور) برای دیدن آقای حکمت، کفیل وزیر معارف، به این وزارتخانه رفتم. تمایلم را برای وارد شدن به دانشکدهٔ حقوق به وی گفتم. درخواستم را به آسانی پذیرفت و معرفی نامه‌ای برای آقای دکتر متین دفتری، رییس این مدرسه، برایم نوشت. با در دست داشتن سفارش‌نامهٔ آقای حکمت پیش دکتر متین دفتری رفتم و چون پرسید که در این‌جا چه درسی می‌خواهم بخوانم، گفتم که می‌خواهم در کلاس حقوق مدنی حاضر شوم. استاد حقوق. مدنی همان آقای دکتر شایگان بود که چند ماه پیش و از روی اتفاق در جلوی سفارت ژاپن دیده و به او معرفی شده بودم. دیدار دوباره با دکتر شایگان در مدرسهٔ حقوق برای هر دویمان نامنتظره بود. دکتر سید علی شایگان شیرازی به دکتر متین دفتری گفت: «این جوان ژاپنی را کمی می‌شناسم و چند ماه پیش در راه برگشتن از منزل شما و جلوی سفارت ژاپن با او آشنا شدم». رییس دانشکده هم مخالفتی نکردند و اجازه دادند که در درس دکتر شایگان حاضر شوم. کم کم با دانشجویان آشنا و با چند تن از آنها دوست شدم. روزی یکی از دانشجوها پیشم آمد و گفت که هم کلاس‌ها می‌گویند چون می‌خواهم با

دختری ایرانی عروسی کنم به درس دکتر شایگان (که در مبحث نکاح بود) می‌آیم. پاسخ دادم از روی اتفاق است که موضوع درس امسال حقوق مدنی در باب نکاح است و هیچ خیال ندارم که زن ایرانی بگیرم.

استاد شایگان بسیار نرم‌رفتار و مهربان بود. او دو سه بار مرا به خانه‌اش دعوت کرد. به نظام آموزش در ژاپن علاقه داشت و دربارهٔ تحصیلات دانشگاهی در ژاپن چیزهای گوناگون پرسید.

فارسی یادگرفتن در اصفهان و نطنز

دانشجویی‌ام در مدرسهٔ حقوق تهران تا فرا رسیدن تعطیلات بهار (نوروز ۱۳۱۵) ادامه داشت. در این فاصله بر حجم دادوستد بازرگانی میان ایران و ژاپن و شمار ژاپنی‌های مقیم تهران افزوده می‌شد و معاشرتِ روزافزون با ژاپنی‌ها مانع رسیدن به درسم بود. پس تصمیم گرفتم که به اصفهان، که آنجا هیچ ژاپنی‌ای نبود، بروم و سرپرست تحصیلی‌ام در سفارت هم با این فکر موافقت کرد. پس، پیش از نوروز به دیدن آقای حکمت، کفیلِ وزیرِ معارف، رفتم و او با شنیدن درخواستم بی‌درنگ معرفی‌نامه‌ای برای استاندار اصفهان برایم نوشت.

روز ۱۷ فروردین با اتوبوس به اصفهان رسیدم. آقای صوراسرافیل، استاندار پس از خواندن سفارش‌نامهٔ آقای حکمت گفت: «اصفهان نه دانشگاه دارد و نه مدرسهٔ عالی. پس معلّم خوبی برایت پیدا می‌کنم». فردای آن روز مرا به معلمی که نزدیک سی سال داشت معرفی کرد. آقای عدل معلّم ریاضی بود، امّا فارسی و عربی و فرانسه هم خوب می‌دانست. بی‌درنگ مرا به خانه‌اش دعوت کرد و همچنان‌که چای می‌خوردیم سطح معلومات فارسی مرا می‌سنجید.

آقای عدل با همسرش و دو بچه‌شان زندگی می‌کرد و به ملاحظهٔ حرف مردم نمی‌توانست مرا در خانه‌اش منزل دهد و برایم خانه‌ای پشت خیابان چهارباغ که از آنجا تا منزلش پیاده پنج دقیقه راه بود، پیدا کرد. این خانهٔ یک طبقه سه اتاق و باغچه و حیاطی وسیع داشت. صاحب آن تاجری اصفهانی بود که آن موقع در تهران می‌زیست و چون مرا مهمانِ استاندار می‌دانست تقریباً اجاره‌ای نمی‌دادم.

آقای عدل، لطیف‌طبع و خوش‌مشرب بود و میان مردم اصفهان آشنایان و معاشران

فراوان داشت و مرا با خود به دیدارهای خانوادگی و جشن‌ها و عروسی‌ها و مهمانی‌ها می‌برد. اردیبهشت به پایان می‌آمد و تابستان گرم اصفهان فرا می‌رسید. سفارت ژاپن در تهران باغبانی داشت به نام غلام‌علی. در آن سال‌ها باغبان‌های عمارات بزرگ تهران تقریباً همه نطنزی بودند. غلام‌علی هم اهل نطنز بود. پیش از روانه شدنم به اصفهان، به تکرار و اصرار گفت که چون هوای اصفهان در تابستان گرم است، میان این فصل به خانه‌اش در نطنز بروم. پس به آقای عدل پیشنهاد کردم که برای حدود دو ماه به نطنز برویم و او و خانواده‌اش قبول کردند، زود به غلام‌علی نامه نوشتم تا به خویشانش در نطنز خبر دهد.

با اتوبوسی که از طریق نطنز به کاشان می‌رفت، روانه شدیم. راه اصفهان به نطنز این روزها کوتاه شده و نزدیک ۱۴۰ کیلومتر است، امّا در آن سال‌ها حدود ۲۰۰ کیلومتر بود. بیش از پنج ساعت در راه بودیم تا به نطنز رسیدیم. این آبادی در ارتفاع ۱۵۶۵ متری سطح دریاست و سراسر آن باغ میوه است و جویبار آب زلال در همهٔ کوچه‌ها و باغ‌های آن جریان دارد. نطنز به خاطر گلابی‌اش هم مشهور است (تحفهٔ نطنز). اتوبوس جلوی قهوه‌خانه‌ای در بازار نطنز ایستاد. بارهایمان را پایین آوردند و گرفتیم. آقای عدل از رهگذری سراغ خویشاوندان غلام‌علی را گرفت. پدر غلام‌علی آمد و ما را به باغ میوهٔ پسرش برد. خانهٔ غلام‌علی در گوشه‌ای از این باغ، سه ـ چهار اتاقِ انبار مانند داشت. جلوی اتاق‌ها ایوانی بود و مقابل آن در میان باغ حوض راست گوشه‌ای که جویباری از آب قناعت در آن می‌ریخت.

در ییلاق نطنز صبح‌ها با طلوع آفتاب از خواب برمی‌خاستم، در حوضِ میان باغ دست و رو می‌شستم و پس از خوردن صبحانه که همسر آقای عدل آماده می‌کرد، معلمم به ترجمه کردن کتاب آموزش ریاضی از فرانسه به فارسی سرگرم می‌شد و من درس فارسی‌ام را حاضر می‌کردم. آن‌گاه او به درس دادن به من می‌پرداخت. نماز آقای عدل و خانمش ترک نمی‌شد. نماز ظهر را که می‌خواندند، ناهار می‌خوردیم و از خواب نیم‌روز که بلند می‌شدیم و به ایوان می‌رفتیم چای آماده شده بود. از ساعت ۴ عصر هم به گردش می‌رفتیم. جمعه‌ها خر کرایه می‌کردیم و همه برای گردش تا قهوه‌خانه‌ای میان کوه و در پنج کیلومتری نطنز می‌رفتیم. پیدا بود که این‌جا گردشگاه اهالی نطنز است و مردم زیاد می‌آمدند. ساعت ۳ بعدازظهر باز سوار خر می‌شدیم و به آبادی برمی‌گشتیم. پدر غلام‌علی، مهربانی بسیار نشان

می‌داد. تقریباً هر روز سبزی تازه از بادنجان و خیار و گوجه فرنگی و... برایمان می‌آورد. یک ماه می‌شد که به نطنز آمده بودیم که تازه نامه‌ای از غلام‌علی در سفارش ما به پدرش رسید. در این آبادیِ سرسبز و پرآب و در معاشرت با روستاییان مهربان روزهای آرام و یکنواختی می‌گذراندیم.

روزی در اوایل ماه اوت (نیمهٔ مرداد) نامه‌ای از مترجم سفارتمان برایم رسید که نوشته بود حدود بیستم این ماه، مأمور شرکت هواپیمایی ژاپن و خانمش که به تهران آمده‌اند به اصفهان می‌آیند و از من خواسته بود در صورت امکان یاری و راهنماییشان کنم. پس با آقای عدل و خانواده‌اش به اصفهان برگشتیم. روزی که از نطنز حرکت می‌کردیم پدر غلام‌علی و شماری از اهل آبادی آمدند و بدرقه‌مان کردند.

در دانشکدهٔ ادبیات و درس استاد شفق

در اوایل ماه سپتامبر سفری به تبریز کردم و سپس در اواخر این ماه که سال تازهٔ تحصیلی شروع می‌شد، تصمیم گرفتم که امسال در کلاس‌های دانشکدهٔ ادبیات حاضر شوم. برای مشورت در این باره نزد دکتر رضازاده شفق، استاد دانشکدهٔ ادبیات، که با استاد آشی کاگا (خاورشناس ژاپنی که سال پیش به ایران آمده بود) دوستی داشت، رفتم. در آن سال (۱۳۱۵ خورشیدی) محل دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران در شمال میدان بهارستان و ساختمان این دانشکده بسیار بهتر از بنای دانشکدهٔ حقوق بود.

به وسیلهٔ استاد آشی کاگا به دکتر شفق معرفی شده بودم. چند روزی پس از آغاز سال تازهٔ تحصیلی به دانشکدهٔ ادبیات رفتم و درخواستم را به دکتر شفق گفتم. او رفت تا با رییس دانشکده مشورت کند و چون برگشت گفت که دکتر عیسی صدیق مانعی در پذیرشم نمی‌بیند و می‌توانم از همان روز به عنوان دانشجوی مستمع آزاد در درس تاریخ ادبیات فارسی استاد شفق حاضر شوم. پس از سرآمدن ساعت درس که برای عرض ادب و سپاسگزاری باز پیش استاد شفق رفتم، کتاب *تاریخ ادبیات فارسی* تألیف خود را امضا کرد و به من داد که برایم بسیار مفید واقع شد. آن روز در راه بازگشتم از دانشکده به وزارت معارف رفتم تا آقای حکمت، کفیل این وزارتخانه، را ببینم و تأیید بعدی او را برای جابه‌جا شدنم از دانشکدهٔ حقوق به دانشکدهٔ ادبیات بگیرم.

کلاس استاد شفق هفته‌ای دو روز و بر روی هم چهار ساعت بود. با لطیفه گویی‌های او این درس، که می‌گویند ملال‌آور است، برایم شیرین شد و آنچه که در این کلاس آموختم به کارم آمد.

حدود سه هفته از حاضر شدنم در این درس می‌گذشت که روزی پس از تمام شدن درس وقتی که می‌خواستم به خانه برگردم دکتر شفق مرا به منزلش دعوت کرد. با هم از دانشکده بیرون آمدیم و پیاده به خانهٔ او رفتیم. حدود پنج دقیقه طول کشید. این خانه ساختمانی بود به سبک ایرانی، با پنج اتاق گرداگرد حیاطی با حوضی در میان آن. یکی از این اتاق‌ها اتاق مطالعهٔ او و پر از کتاب بود. دکتر شفق این‌جا با مادر پیرش زندگی می‌کرد. بیش از سی سال داشت امّا هنوز مجرد مانده بود. از حرف‌های دکتر شفق کم کم با وضع خانوادگی او آشنا شدم. برابر رسم و راه ایرانی‌ها در محاوره که می‌گویند اگر خواهشتان پذیرفته نشود چیزی هم از دست نداده‌اید، از استاد استمزاج کردم که آیا می‌شود در خانهٔ آنها منزل کنم. گفت که دربارهٔ این درخواستم با مادر پیرش مشورت خواهد کرد. چند روزی که گذشت، پس از پایان گرفتنِ درس دکتر شفق به دیدنِ او رفتم و برای دعوت و پذیرایی آن روز تشکر کردم. گفت که درخواستم را با مادرش در میان نهاده و او گفته که اقتضای میهمان‌نوازی ایرانی این است که در حد توانمان به این جوان ژاپنی که برای تحصیل به این‌جا آمده و غریب است یاری کنیم. کرایهٔ اتاق و ماندنم در خانهٔ دکتر شفق حدود دو برابر کرایه‌ای می‌شد که تا آن روز می‌پرداختم، امّا باز ارزش داشت.

اقامتم در خانهٔ استاد شفق چند ماه شد و در این مدّت *شاهنامهٔ* فردوسی را پیش او می‌خواندم.

راپورت ژاپنی:
تصویری از تصوّر ایرانی از فضیلت ژاپنی

دربارهٔ نوشته‌های محمد حجازی، که در طول دو ـ سه دهه از نویسندگان پرخواستار بود، سخن‌ها گفته و نوشته و به خصوص در ربع قرن گذشته شیوه و اندیشهٔ او را به پای نقد کشیده و گاه ستوده‌اند. هر چه بود، خوبی‌ها را می‌ستود و سخنش ـ هر چند اندرزگونه ـ زیبایی و احساس پاک و دل آگاهی و صفا و دوستی و مردمی را ارج می‌نهاد. کتاب *آیینهٔ* او از مجموعه داستان‌هایی بود که هم‌دوره‌های روزگار مدرسه‌ام در پی یافتنش بودند. با شوق آن را می‌خواندند و بر دلشان می‌نشست. دبیر فرزانه و صاحبدل ادبیات فارسی ما در دارالفنون، که «هر کجا هست خدایش به‌سلامت دارد» هر سال *بابا کوهی* حجازی را با زبانی پراحساس و بیانی مؤثّر در کلاس می‌خواند؛ اشکِ بیش‌تر هم‌کلاس‌ها که تازه از شر و شور و سرکشی سال‌های نوجوانی به درمی‌آمدند، سرازیر می‌شد و منظره‌ای دیدنی می‌ساخت.

در داستان راپورت ژاپنی، حجازی از تصویرِ ذهنیِ مبالغه‌آمیزی که ایرانیان یکی ـ دو نسل پیش از جلالت و فضیلت‌های فرزندان کشور آفتاب، این فرشته‌وشان دور دست شرق،

داشتند یاری گرفته است تا پیام خود را برساند. در این میان، خرده‌ای هم بر دستگاه و نودولتان و دست‌اندرکاران خودی و بیگانه گرفته است (هـ. ر).

راپورت ژاپنی

در یکی از مجامع بین‌الملل عضویت داشتم، چنان‌که از پیش به خود وعده داده بودم، بیش از همه در صحبت نمایندگان ژاپون آویختم و مانند درمانده‌ای که به واقف راه رسیده باشد، از هیچ‌گونه پرسشی خودداری نمی‌کردم، می‌خواستم در فواصل کوتاه جلسات رسمی که امکان ملاقات بود، سر پیشرفت سحرآمیز این مردم را بدانم ولی نه به قصد آن‌که خود به تقلید آنها بپردازم یا برای هم‌وطنان ارمغانی بفرستم زیرا می‌دانستم که برادران بزرگ‌تر من که به رموز و حکمت زندگانی همهٔ ملل آگاه‌اند ناچار رویهٔ ممتاز وقار و تأنی را از روش دیگران نیکوتر و با مزاج. ما موافق‌تر دیده‌اند که صدها سال است بر ما روا می‌دارند. محرک من همان حس کنجکاوی بود که شخص را به‌دیدن و شنیدن عجایب راغب می‌سازد. به‌خصوص که آن عجایب در احوال مادی و معنوی بشر باشد، چنان‌که از دانستنی‌ها هیچ چیز جاذب‌تر از گفته‌های تاریخ و بافته‌های افسانه نیست که اگر عین حقیقت نباشد، بر طبیعت بشر قابل تطبیق است.

از شتابی که در استفادهٔ از وقت داشتم، هنوز جواب سؤالی را تمام نشنیده به مطلب دیگری می‌پرداختم و مجال هیچ‌گونه سؤال از کیفیات میهن خود به مخاطب نمی‌دادم تا کم‌ترین فرصت استفاضه را از دست نداده باشم. با وجود این مجاهدت و کمال دقت در جست‌وجو، از مطلوب نشانی نیافتم و به نکتهٔ منظور پی نبردم. رفیق ژاپونی بی‌دریغ و ریا خیال مرا در باغ مصفای میهن خویش گردش داد و از آن همه آبادی و قشنگی چشم مرا خیره کرد و دلم را از رشک و حسرت به درد آورد لیکن نخواست یا نتوانست بگوید این ترقی شگفت‌آمیز به مدد کدام سحر و جادو به دست آمده و آن سرزمین جاهلیت را چه همت و صفایی در این زمان کوتاه بدین جلوه و صفای دانش و کار آراسته است.

گرچه افسردگی خود را از این درد و حسرت در پردهٔ ادب می‌پوشیدم ولی چشم او تیزبین بود و حال مرا از پس این پرده می‌دید. یک روز مرا به مهمان‌خانهٔ خود دعوت کرد و گفت: «خلاف مروت دیدم که چشمهٔ آب زلال را از برادر تشنهٔ خود پنهان کنم، اینک اگر دل و

همت جان‌بازی داری این تو و این راه نجات: راپورت مأموریت مرا که به ادارهٔ اسرار کارگزینی کل دولت عزیز به توکیو می‌فرستم و به خاطر تو به انگلیسی ترجمه کرده‌ام، بگیر و بخوان:

نوشته بود: هیئت رییسهٔ ادارهٔ کارگزینی کل.

اگر باز امید نداشتم که وجود ناقابلم به چیزی در خدمت میهن و شاه مفید باشد. پس از آن آزمایشی که در این مأموریت از نفس خویش کرده‌ام، رشتهٔ حیات را از گردن خود برمی‌داشتم و این بار ننگین را به زمین می‌گذاشتم تا کاروان میهن سبک‌تر برود لکن هنوز در جان و تن خود تصور نیروی خدمت می‌کنم و به این بهانه زنده‌ام.

چنان‌که می‌دانید من پلکان خدمات دولتی را یک به یک بالا رفته، لغزش و فتوری در روش خود مشاهده ننموده و همه وقت از متانت و شکیبایی خود راضی بوده‌ام، در گزارش‌های ماهیانه همه وقت از خودم اظهار رضایت می‌کردم تا زمانی که به درجهٔ ریاست رسیدم. گویی ظرفی بودم که به یک قطره لبریز شده باشم، سرمست نخوت و غرور شدم و جز شخصیت و لیاقت خود چیزی نمی‌دیدم. تکلیف و وظیفه را محکوم خود می‌دانستم و هم‌قطاران را کوچک می‌شمردم تا آن‌که در آن حال شور و مستی اختیارم از دست رفت و یکی دو بار اخطار کردم و در گزارش ماهیانه گفتم. بار سوم گناه بزرگ‌تری که تفصیل آن در گزارش مورخهٔ فلان موجود است مرتکب شدم و از سر کار برخاستم و تسلیم رنج پشیمانی و شرمساری گشتم. پس از آن چندی برای ریاضت و تهذیب نفس، روزها در ادارهٔ راه‌آهن کار بدنی می‌کردم و شب‌ها به فکر می‌نشستم تا این‌که با کوشش و محنت بسیار نقش زشت خودبینی از خاطرم محو شد.

چون از آن پس خود را برای ریاست شایسته ندانستم مرا به نمایندگی میهن محبوب در این جمعیت مأمور کردند. قصدم این بود که گذشته را جبران کنم، دردا که خوی ناپاکم بر عقل بی‌تدبیر چیره شد و نیتم را باطل کرد.

در اول چنان از فکر میهن پر بودم که همچو کوه جلال، با هیبت و شکوه بر صندلی نمایندگی قرار می‌گرفتم و به غیر از مصالح ملت فرخنده برگزیدهٔ ژاپون اندیشه‌ای نداشتم، سراپا گوش بودم که مبادا حرفی برخلاف صلاح و سود ملت ما گفته شود. اتفاقاً مذاکرات همه به نفع ما بود و موردی برای معارضه و دفاع نبود. سه چهار جلسه بدین منوال گذشت تا

به تدریج خاطرم از باب منافع وطن آرام گرفت و حس توجه و مراقبتم به خواب رفت امّا نفس شرور بیدار شد و به یاد خودم انداخت.

ابتدا از سلاست بیان بعضی از گویندگان لذت می‌بردم و از حضور ذهن و مهارتی که در پیدا کردن دلایل و شواهد داشتند متحیر و مفتون می‌شدم تا این‌که ناگهان حس خودنمایی، جلادوار بر سرم بانگ زد که تو هم برخیز و حرفی بزن که نگویند نمایندهٔ ژاپون از نادانی و کم‌دلی خاموش نشست!

آن‌قدر که تاب و توان داشتم با این حس هرزه‌خواه ستیزه کردم تا فرسوده و مغلوب گشتم و ناچار مترصد شدم که موقعی به دست بیاورم و از رییس مجلس اجازهٔ نطق بخواهم. یکی دو بار صحبتی به میان آمد که از آن مسبوق بودم و گفت‌وگو آسان بود لیکن هر دفعه از تصور این‌که دست دراز کنم و اجازهٔ نطق بگیرم قلبم فرو می‌ریخت، مثل این‌که لب پرتگاهی خود را معلق می‌بینم، روحم از بدن می‌رفت و تا این‌که از تصمیم حرف زدن منصرف نمی‌شدم، در آن‌حال آشفتگی و بیچارگی گرفتار بودم. همین‌که ترسم زایل می‌شد، از خجالت این سستی و زبونی به جان می‌آمدم و می‌خواستم این دل ترسو را از سینه بیرون بکشم و پاره کنم!

به هر دستور که می‌دانستم دل و اراده را تقویت می‌کردم و به هزار زبان به خود افسون شجاعت و مردانگی می‌خواندم، فایده نمی‌بخشید و باز به محض آن‌که خیال نطق از خاطرم می‌گذشت مثل این‌که برقی از تنم گذشته باشد می‌لرزیدم.

در کتابخانهٔ مجمع، کتابی در موضوع خطابه و خطیب پیدا کردم و یک شبه تمامش را خواندم، قواعدی در کیفیات بیان و خطابه به دست می‌داد و برای علاج ناطقین کم‌دل و بی‌جرئت وسایلی می‌گفت، همهٔ آنها را به کار زدم نتیجه‌ای نگرفتم، آن‌قدر ادویهٔ مخدر و مسکن خوردم و نفس عمیق کشیدم و عضلاتم را به هم فشردم که خسته و بیمار شدم.

با خود می‌گفتم ای بی‌هنر، شرم نداری که وجود ناچیزت را در ردیف مردان می‌نشانی و با این مغز خالی و روح ترسو در صف دانشمندان و دلیران قرار گرفته‌ای! راستی که سزاوار مرگی! امّا پیش از مردن باید این جسم پوسیده و لرزانت را راست نگاه‌داری، بلرزی، یاوه بگویی و خود را مفتضح کنی و بعد بمیری، چاره نداری!

خلاصه، از تب خودنمایی و سوز نطق کردن، چنان می‌سوختم که وظایف ملی و هر فکر

دیگری را فراموش کردم و جز شفا و خلاصی از این مرض، فکری نداشتم، می‌خواستم نطق کنم هر چه بادا باد!

شبی تا صبح بر بینوایی و سستی خود ناله کردم و گریستم، فردا با عزمی راسخ و دلی آسوده و راحت، همچنان‌که به ضیافت و عیش می‌روند، به مجمع رفتم و در آغاز مجلس انگشت را بی‌محابا برای گرفتن اجازهٔ صحبت به رییس نشان دادم. صدای رییس مجلس که به عنوان اجازه اسم مرا گفت چون توپی که در درونم سر داده باشند بنای امن و آسایشم را ویران ساخت، چشمم سیاه می‌دید و سرم به دور افتاده بود، معهذا مدتی در موضوعی که مطرح بود سخن گفتم و با ناطقین، مکالمه و مناظره داشتم. در ختم جلسه درست یادم نبود چه گفته و چه شنیده بودم.

شب آن روز که گفتار خود را در ورقهٔ یومیهٔ مجمع خواندم و دانستم که به عشق خودنمایی و در کشمکش مبارزه برخلاف عقیده و ایمان خود نامربوط‌ها گفته و حیثیت وطن را فدای حس خودستایی و لذت غلبه نموده‌ام، چنان شدم که به جرم خیانت به وطن حکم اعدامم را شنیده باشم (خوشبختانه با اقدامات شدید و کمک نمایندهٔ یکی از دول دوست، آن گفت‌وگو را از کتاب مذاکرات مجمع بیرون کشیدم لیکن سواد آن را به ضمیمهٔ این راپورت می‌فرستم).

آری مقصود من از آن نطق و مجادله خدمت به وطن یا بیان حقیقت نبود. خواستم وجود ناقابل خود را مورد توجه و تحسین دیگران قرار بدهم، ملت و وطن را زیر پا گذاشتم، این است مقدار و بهای وجود من! معلومم شد که عنان نفس سرکش را نمی‌توانم در اختیار داشته باشم و شایستگی ریاست و سرکاری ندارم و بعدها اگر خدمتی به من رجوع شود باید در زیر حکم و نظر از خود بهتری باشم».

پس از خواندن این راپورت یقین کردم که رفیق ژاپونی سفیه شده و یاوه نوشته، به دقت در صورتش نگاه کردم، تبسمی کرد گفت: «تعجب نکنید، این اقرار من کار فوق‌العاده و شاهکار نیست، روش عادی مستخدمین دولت ما این است: در ژاپن تعرفهٔ اخلاقی کارکنان دولت به دست خودشان نوشته می‌شود و منطق این رفتار از آفتاب روشن‌تر است زیرا اگر کسی نخواهد خود را آن‌طور که هست نشان بدهد دیگری نمی‌تواند به مکنونات خاطر او پی ببرد، محال است بدون این عادت و روش که شاید به نظر شما جلوهٔ تقوی و فداکاری

دارد، بتوان مأمورین برگزیده و مناسب بر سر کارها گذاشت. این است که در تمام ممالک دنیا جز در اقلیم مبارک ما انتخاب متصدیان امور، اغلب به اشتباه و خطا می‌شود و چه بسا مردم نابکار که به خودسازی و شیادی، لجام قسمتی از قافلهٔ بی‌زبان را به دست گرفته‌اند و به گمراهی و هلاکت می‌کشند در صورتی که کاردانان و پاک‌دامنان در تماشای این بی‌رحمی و سلاخی در سوز و گدازند. این است سر ترقی ما که در مدت پنجاه سال با آنهایی که قرن‌ها در راه ترقی بودند رسیدیم و البته هم از آنها خواهیم گذشت، گمان می‌کنم اگر بی‌ادبی نباشد شما از تعقیب این رویه و شیوه ناگزیرید...».

از کشف علت نطق پرحرارت نمایندهٔ ژاپونی، احوال و گرفتاری مخصوصی در من پیدا شده که به هیچ وسیله نمی‌توانم خاطر را از آن خلاص کنم: در هر محفلی که هستم و به‌خصوص در مجالس رسمی، به عوض این‌که در موضوع بیان ناطق دقت کنم به این فکر فرو می‌روم که آیا گوینده به حقیقت آنچه می‌گوید ایمان دارد یا شنوندگان را گول می‌زند و برای خودنمایی، الفاظی به هم می‌بندد و به فریاد و فغان وجدان هیچ اعتنا نمی‌کند!

حالا که من خود را دچار عادت مزاحم تحقیق می‌بینم میل دارم شما هم مثل من گرفتار باشید و آنجا که من نیستم شما ببینید کلام سخن‌پرداز تا کجا لازم و بی‌ریا و تا چه اندازه برای خودستایی و عشق به حرف زدن است.

آراء در تنوع فرهنگی ژاپن[۱]

موریس لو
ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده

در سال ۱۹۹۳ کنفرانسی در دانشگاه ملی استرالیا[۲] در کانبرا برای بررسی تنوع فرهنگی ژاپن برگزار شد و مقاله‌های عمدهٔ ارائه شده به آن در کتابی با عنوان *ژاپن چندفرهنگی*[۳] انتشار یافت. در آغازِ معرفی‌ای که برای این کتاب به قلم موریس لو[۴]، پژوهندهٔ بخش تاریخ در مؤسسهٔ مطالعات آسیا و اقیانوس آرام دانشگاه ملی استرالیا، در خبرنامهٔ این دانشگاه درج شد می‌خوانیم: «چنان‌که امروزه نمی‌توان از تک فرهنگی بودن استرالیا سخن گفت، ژاپن نیز هیچ‌گاه جامعه‌ای یک فرهنگی نبوده است»[5]. گزارشی از این مقاله که مروری کوتاه بر

۱. این مقاله قبلاً در فصلنامه *پل فیروزه*، س اول، ش ۴ و تابستان ۱۳۸۱): ۱۰۷ـ۱۱۰ به چاپ رسیده است.

2. ANU

3. Donald Denoon; Mark Hudson; Gavan McCormack; and Tessa Moris-Suzuki (eds.), *Multicultural Japan* (Cambridge: University Press, 1996).

4. Morris Low

5. Morris Low, *ANU Reporter,* Vol. 28, No. 1 (12 feb. 1997).

مباحث آن نشست علمی و کتاب یاد شده است در زیر می‌آید:

القاء مفهوم ژاپن یک فرهنگی و همگن، که از دیرباز از سوی ژاپنی‌ها و غیرژاپنی‌ها دنبال می‌شد، هدف‌های چندگانه داشت. هر چند بسیاری از پژوهش‌های تازه در سوی نشان‌دادن ساختار و ماهیت آمیخته و چندگانهٔ ژاپن می‌باشد، باز عنوان این کتاب تکان‌دهنده است؛ زیرا با پندار و انگاری که بسیاری از ما دربارهٔ فرهنگ همگن و یک ریشهٔ ژاپن داشته و داریم سازگار نیست. در این نظریه‌ها نیز، همانند بسیاری از اندیشه‌های ایستا، مایه‌ای از حقیقت هست. معیارهای ژاپن معین می‌کند که چه کسانی ژاپنی‌اند ــ به صِرف زاده شدن در این خاک، کسی را ژاپنی نمی‌شناسند. برابر آمار اخیر، ۱/۴ میلیون «غیرژاپنی» شناخته شده در ژاپن مقیم‌اند. بیش از نیمی از اینان کره‌ای و بسیاری‌شان چینی و برزیلی شناخته می‌شوند. کندوکاو در تشخیص هویت کسانی هم که از تبار ژاپنی‌اند (مانند آنهایی که در خردسالی و هنگام فرار شتاب‌آمیز پدر و مادرشان در روزهای پایانی جنگ دوم در چین رها شدند) به سیاست آمیخته است. نیز، در فرصت‌هایی، باستان‌شناسی و قوم‌شناسی برای تأیید پیوندهای گاه باریک و دقیق تاریخ تصوری ژاپن باستان و شناختی که امروزه از آن هست، به کار گرفته می‌شود.

این کتاب گواهی تاریخی پرمایه‌ای بر تنوع فرهنگی ژاپن فرا می‌نهد، مباحث آن زمینه‌ای منطقی برای «پیشرفت» مرحله به مرحلهٔ تاریخی تا ژاپن پست مدرن به دست می‌دهد، و مهم‌تر این‌که پژوهش‌های دقیق و ظریف در منابع به اصطلاح «علمی» و تجربی مربوط به اصل و مایهٔ نژادی ژاپنی‌ها، که تاکنون در ژاپن منتشر و برای اهل فن نوشته شده و دیرزمانی دور از دسترس بوده است، به خواننده‌ای که در چند فرهنگی بودن ژاپن هنوز تردید دارد ارایه می‌کند.

تا سال‌های دههٔ ۱۹۸۰ وحدت‌نظر چندانی دربارهٔ این‌که جمعیت ژاپن چگونه شکل یافت، نبود. تحقیق‌های تازه نشان می‌دهد که چندین موج مهاجرت اقوام در روزگار باستان به این سرزمین آمد. نخستین این امواج، مهاجرت اقوامی از جنوب شرق آسیا یا از جنوب چین بود. موج دوم از شمال شرق آسیا (به احتمال، شبه جزیرهٔ کره) برخاست. این گروه‌های مهاجر با ساکنان بومی جومون[1] آمیختند. خصلت‌های سرهٔ بومیان جومون فقط در مردم

1. Jomon

آینو[1]، شمال ژاپن، بر جای مانده است. تا سدهٔ هفتم میلادی، مهاجران از شمال شرق آسیا در ژاپن اکثریت یافته بودند. این آمیزش اقوام گوناگون با همگن بودن قومی سازگار درنمی‌آید.

مقاله‌های پیرامون باستان‌شناسی و هویت ژاپنی‌ها در این کتاب، شیوه‌ها و الگوهایی متنوع برای بررسی ریشه‌های ژاپنیان به کار می‌گیرد. فصل اول، به یاری الگوی مهاجرت، به بررسی تاریخ جمعیت در جزایر اصلی ژاپن از منظر قوم‌شناسی طبیعی می‌پردازد. فصل دوم، باتوسل به الگوی جامعه‌شناسانه، به این نتیجه می‌رسد که در ژاپن باستان چندین قوم با چندین زبان بودند. جان ماهر[2]، نویسندهٔ این مقاله، می‌گوید که نباید پی‌جوی ریشهٔ واحدی برای زبان ژاپنی بود، زیرا این زبان ترکیب چندگانه دارد. او می‌افزاید که آثار الگوهای چندگانهٔ بیان را در لهجه‌های بازمانده می‌بینیم.

نیز ماهر می‌گوید که سخن از «ژاپن» و «کره» تا پایان دورهٔ تاریخی کوفوُن[3] (۲۵۰-۵۵۲ م) درست نیست. مؤلف مقالهٔ بعدی، سیمون کانر[4]، چنین نظر می‌دهد: «امروزه پذیرفته شده است که فرهنگ‌های متعدد متعلق به دوره‌های پیش از تاریخ، جومون، یایوی[5]، و کوفوُن بوده است». مشکل این است که این گونه گونی و چندگانگی در فرهنگ را چگونه تبیین کنیم؟ او ما را بر آن می‌دارد که به جای تکیه بر باستان‌شناسی برای پی‌گیری برآمدن قوم ژاپنی و پی‌جو بودن قومیت مشخصی، پرسش‌هایی دیگر فرا نهیم؛ یعنی بخواهیم بدانیم که چند شیوهٔ متفاوت زندگی در این‌جا بود و این فرهنگ‌های متعدد چگونه پیدا آمد؟

کلر فاوست[6] به بررسی میان باستان‌شناسی، جامعه، و هویت می‌پردازد. او به جای این‌که باستان‌شناسی را همچون وسیله‌ای بنگرد، می‌گوید که همان مکان‌های حفاری شده برای باستان‌شناسی و اشیاء به‌دست آمده به ژاپنی‌های امروز امکان می‌دهد که احساس هویتی پیدا کنند. این به نوبهٔ خود از ایجاد حس متفاوت بودن و مرزبندی کردن دیگران برآمده است.

به‌راستی هم بسیاری کسان به‌خطا عقیده داشتند که ژاپن در دورهٔ توکوُگاوا (سده‌های

---

1. Ainu
2. John Maher
3. Kofun
4. Simon Kaner
5. Yayoi
6. Clare Fawcett

هفده تا نوزده) دروازه‌های خود را بسته و از دنیا بریده بود. دِرِک ماسارلا[1]، همسو با لحن و شیوهٔ سنت‌شکن این کتاب، کسانی را که ساده‌انگارانه تاریخ ژاپن را از منظر اضداد (باز/بسته) می‌بینند، نکوهش می‌کند. او در نقد خود پیش‌تر می‌رود و سخن گفتن از «شرق» و «غرب» و «اروپا در برابر آسیا»، در دورهٔ آزوُچی ـ مومویاما[2] (سال‌های ۱۵۷۳–۱۶۰۳ م) را در بحث از رویارو شدن ژاپن با اروپا مسئله‌آمیز می‌شناسد.

بخش دوم این کتاب به بحث از محور و پیرامون (درون و بیرون) تمرکز دارد. همچنان‌که مباحث نخستین بهرهٔ کتاب در سوی شکستن سنت‌ها و قالب‌هاست، در این‌جا هم تزا موریس ـ سوزوکی[3] خواننده را یادآور می‌شود که کشور امروزی ژاپن پدیده‌ای است مصنوع و ساخته و پرداختهٔ اواخر سدهٔ نوزده. او تعمیم دادن پدیده‌های نسبتاً تازهٔ ملی یا فرهنگی را به «ژاپن» قدیم مخاطره‌آمیز می‌داند.

اوکیناوا، که مقالهٔ ریچارد پیرسون[4] در مبحث بعدی دربارهٔ آن است، برای بسیاری از ژاپنی‌ها فرای مرزهای «واقعی» ژاپن بوده است.

سرگذشت غم‌بار مردم آینوُ و اوکیناوا، که کوهی هانازاکی[5] در گفتار بعدی به آن می‌پردازد، حکایت دارد که چگونه ژاپن چندفرهنگی با مستعمره کردن دیگران به نیروی گروه‌های قومی پیرامونی، و با همگون‌سازی اجباری، به عرصه آمد.

تعریف «درونی» و «بیرونی»، یا خودی و بیگانه، دشوار بوده است. در سال‌های جنگ جهانی دوم، هویت ژاپنی به‌طور موسّع تبیین شد ـ چنان‌که «حوزهٔ سعادت همبستهٔ آسیای شرقی بزرگ» (که حکومت ژاپن پیش از جنگ در این‌جا برای خود رسالت رهبری می‌شناخت) را در برگرفت.

کِن‌ایچی گوتو[6] در مقالهٔ خود نوشته است که چگونه ژاپن خود را مرکز و محوری می‌دید که کشورهای دیگر اقمار آن‌اند.

آیکو اوُتسوُمی[7]، در نوشته‌ای پربصیرت و اندیشیده، سیاست‌های ژاپن در بازداشت غیرنظامیان دشمن را در سال‌های جنگ برمی‌رسد. او به رابطهٔ میان «ستم رسیده» و

---

1. Derek Massarella
2. Azuchi-Momoyama
1. Tessa Morris-suzuki
4. Richard Pearson
5. Kohei Hanazaki
6. Kenichi Goto
7. Aiko Utsumi

«متجاوز» می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که در میانهٔ جنگ تعیین این‌که چه کسی دشمن است و تصمیم در این‌که با غیرنظامیان آسیا چگونه رفتار شود، بیش‌تر به ملاحظهٔ نژاد بود.

در مقالهٔ خواندنی دیگر در این کتاب، چیزوکو اوئه‌نو[1] پدرسالاری عصر جدید و شکل گرفتن کشور ژاپن را می‌کاود. این نویسنده یادآور می‌شود که چگونه بنیاد «یه»[2]، در تعریف خانواده منحصراً برحسب تبار پدری، ساخته و پرداختهٔ قرن نوزده میلادی است، نه بازمانده از دوره‌های قدیم.

با خواندن این کتاب بسیاری از تصورهای ما دربارهٔ تاریخ ژاپن فرومی‌ریزد. این کتاب از مهم‌ترین مجموعه‌های ژاپن‌شناسی است که در این سال‌ها به انگلیسی منتشر شده و فراهم ساختن آن کاری آسان نبوده است. مؤلفان کوشیده‌اند که حدود نیمی از مقاله‌های کتاب نوشتهٔ خود ژاپنی‌ها باشد.

مأخذ

Low, morris. *ANU* Reporter. vol. 28. no. 1. February 1997.

---

1. Chizuko Ueno 2. ie

ژاپن در برابر نفوذ فرهنگ بیگانه[1]

هاشم رجب‌زاده

تدبیر یا تقدیر

دوستی پرسیده بود که «سیاست فرهنگی ژاپن برای برکنار ماندن از آثار سوء فرهنگ بیگانه» چه بوده و هست؟ این عبارت با ذهنی متأثر از آنچه که بر جامعهٔ ما و دیگر کشورهای رو به رشد در برابر تهاجم معیارها، ارزش‌ها، و رسم و راه غربی می‌گذرد، ساخته شده است. اما دربارهٔ ژاپن بهتر و مناسب‌تر است که سخن چنین مطرح شود «توان و مایه‌های فرهنگی ژاپن برای برکنار داشتن آن از آثار سوء فرهنگ بیگانه چیست؟». حقیقت این است که در جامعه‌ای منسجم و با فرهنگ بالنده، که فرد فرد مردم با اعتقاد به ارزش‌های ملی برتر خود بارآمده‌اند، سیاست در برابر فرهنگ وزنی ندارد. نمونهٔ کوچکی از آن، شیوهٔ نام‌گذاری محله‌ها و کوی‌هاست که با معیارهای امروزی و آسان‌یابی جاها و نشانی‌ها سازگاری ندارد. به همین ملاحظه بود که نیروی اشغال‌کنندهٔ ژاپن پس از جنگ، در

۱. این مقاله قبلاً در فصلنامه *پل فیروزه* س اول، ش ۴ (تابستان ۱۳۸۱): ۱۱۱ ـ ۱۱۷ به چاپ رسیده است.

فرصتی چندساله، محله‌ها و خیابان‌ها را به شیوهٔ معمول در باختر زمین شماره داد و نام‌گذاری کرد. این شیوهٔ نو به‌راستی کارگشا بود و بسیار بهتر از طرز قدیم که در آن یافتن جایی با دنبال کردن نشانی نوشته بر کاغذ بس دشوار است. اما همان که نیروی پیروزمند پا از این‌جا بیرون گذاشت و ادارهٔ شهرها باز به شهرداری‌ها سپرده شد، همهٔ شماره و نام‌گذاری‌های تازه را دور ریختند و به رسم و راه پیشین بازگشتند؛ بخاری‌ها را برداشتند و کرسی گذاشتند. با این تفاوت که چون بیش‌تر جاها زغال در دسترس نبود، منقل برقی برای کرسی ساختند. این «بازگشت به خود» به سابقهٔ اعتقاد به برتری فرهنگ و شیوهٔ ژاپنی بود؛ مایه‌ای که در ذهن مردم جای‌گیر شده است و سیاستمداران هم از آن در سوی مقاصد خود بهره می‌برند.

مردمی شیفتهٔ تفنّن، نه تنوع

جامعهٔ درون‌نگر ژاپن، که مرزبندی پررنگی میانِ «خودی» یا درونی و «بیگانه» یا بیرونی دارد، و فرهنگی که، هر چند بیش‌تر از مایه‌های دریافتی از خارج بارآمده، به تناسب احوال و محیط ژاپن شکل گرفته و بالنده شده، به نهایت درجه خودگرا و بیگانه گریز است. از ویژگی‌های محیط هنرهای اصیل ژاپن، سدی است که برای جلوگرفتن از ورود غیرژاپنی‌ها به این عرصه در برابر دارد. با فرا آمدن موج تجدد هم، پس از فرونشاندن کنجکاوی‌شان، به شیوهٔ مرسوم خود بازگشتند. به سخن مهدیقلی هدایت: «پیش از رفرم و حرارت تجدد، در شور اقتباس آداب خارجه غلوّی شد؛ تصور می‌رفت اثری از آداب و رسوم بومی باقی نماند. ژاپنی زود آتش تجددش فرو نشست، دیدند که اخلاق در شرف خرابی است، از صورت به معنی پرداختند و با طرز خود ساختند. تا مزیتی ثابت و ترجیحی معقول نبینند، رسمی اختیار نمی‌کنند. سادگی زندگی را از دست نداده‌اند...».[1]

از سوی دیگر، می‌بینیم که مردم ژاپن، با رفاهی که امروز به آن رسیده‌اند و استقبالی که در همه جای جهان از آنان می‌شود، به سفر خارج ـ از کشورهای همسایه گرفته تا ممالک دوردست شمال اروپا و جنوب امریکا ـ رو کرده‌اند. گویا در سال‌های شکوفایی اقتصادی

---

۱. مهدیقلی هدایت، *سفرنامهٔ تشرف بمکهٔ معظمه از طریق چین= ژاپن=امریکا* (تهران: [چاپخانه مجلس]، ۱۳۳۳)، ص ۱۳۱.

اواخر دهۀ ۱۹۸۰ هر دانشجوی ژاپنی در زمان تحصیل به‌طور متوسط سه سفر به خارج می‌کرد. گروه‌های دانش‌آموزان دبیرستان هم که برای گردش دسته‌جمعی به اروپا، امریکا، چین و... می‌رفتند، بسیار بودند. این همه برای آن بود که کنجکاوی خود را فرونشانند و نیز الگویی از زندگی و تفریح را که بنگاه‌های مسافرتی برای‌شان ساخته بودند دنبال کنند. نوجوان‌ها در بازگشت از گردش چند هفته‌ای در اروپا و آسیا، شوق‌شان این است که زود به خانه برسند و طعم دمپختک ژاپنی مادر را بچشند. شمار ژاپنی‌هایی که در جست‌وجوی عرصه و شیوه‌ای نو برای زندگی یا تحصیل یا فرصت‌های شغلی، به تدبیر و ابتکار خود، به خارج بروند هنوز بسیار اندک است.

یک نظریه

در مقاله‌ای در ستون «چشم‌انداز ژاپن» در شمارۀ ۲ دسامبر ۲۰۰۱ روزنامۀ یومیوُری می‌خوانیم: «چه چیز در ژاپن عوض نشده است؟ کسانی وضع پیش آمده را نتیجۀ فروریختن نظام گروه‌گرایی، که مایۀ انسجام جامعۀ ژاپن بود، می‌دانند». کایائو کاوای، روان‌شناس بالینی برجسته، در شمارۀ تابستان ۱۹۹۸ مجلۀ ***Asteion*** تحلیل زیر را ارائه کرد:

«ژاپن دیرزمانی با نظام پدرسالاری، که همبستگی خانواده را برتر از آزادی شخصی می‌نهاد، خو کرده بود. در جریان توسعۀ دموکراسی پس از جنگ دوم، این بنیاد قدیم خانواده فرو ریخت و شرکت (کمپانی) جای خانواده را گرفت. شرکت‌ها با اعضای خود رفتار پدرانه داشتند و سخاوتمندانه به آنان اشتغال مادام‌العمر و زندگی مرفه می‌دادند. اعضا هم خود و شرکت را یک روح می‌دانستند و نسبت به آن احساس وفاداری می‌کردند. اما در سال‌های اخیر ژاپنی‌ها، رفته رفته، آزادی فردی را بالاتر از وفاداری به شرکت نهاده‌اند. کمپانی‌ها هم دیگر در بازسازی خود از کنارگذاشتن شماری از اعضا پروا ندارند. مسئله این است که فرو ریختن نظام‌های مبتنی بر انسجام خانواده و شرکت، نیروهایی را که خودخواهی فردی را مهار می‌کرد، سست کرده است. در کشورهایی فاقد چنان مهارهای اخلاقی، که در ممالک مسیحی یافت می‌شود، پیداست که شماری از مردم رفتارهای بس خودسر و دلخواه دارند؛ اما دیگر نمی‌توان بنیادهای فروریخته را باز استوار کرد». اگر نظریۀ کاوای را از چشم‌انداز وسیع‌تر بنگریم، می‌توان گفت که ژاپنی‌ها در اوج رفاه و رشد اقتصادی نه

تنها همان شرکت محل کار خود، که کل جامعهٔ ژاپن را نیز همچون خانواده‌ای می‌دانستند.

مسائل عمدهٔ اجتماعی

امروزه ناظران داخلی و خارجی مسائل عمده را که ژاپن با آن روبه‌روست، جز اُفت و خیزهای اقتصادی که به احوال اقتصادی دنیا مربوط می‌شود، در دو عنوان سیاست و آموزش خلاصه می‌کنند. مسئلهٔ سیاست، یا به سخن درست‌تر، نارسایی در ادارهٔ امور عمومی و کارگزاران آن، نظیر هر مسئلهٔ اجتماعی دیگر، از یک سو به امر آموزش باز می‌گردد. از این روست که اندیشمندان، اصلاح ساختار و بهبود وضع آموزش را چارهٔ اصلی و موضوع مقدم دگرگونی‌ها می‌شناسند و به فوریت و اهمیت این کار تأکید دارند. سخن از ضرورت این دگرگونی از چند دههٔ پیش در میان بوده است. هر چند در ده‌سالهٔ گذشته با بروز ناهنجاری‌های بی‌سابقه در جامعهٔ ژاپن و افزایش رفتارهای نامطلوب، از آداب‌ناشناسی گرفته تا جرایم سنگین، بحث‌ها در این باره داغ و نظریه‌پردازی‌ها بیش‌تر شده، اما گام درخور توجهی در این راه برداشته نشده است. تحول آموزشی در جامعه‌ای همگن و با نظام فکری و فرهنگی‌ای که در جان و روح یک یک مردم سرشته شده، کاری است نه آسان و نه در کوتاه مدت انجام‌پذیر. در زمینه‌ای که در این گستره بدان پرداخته شده است، دست کم در مرحلهٔ طرح و برنامه‌ریزی، یکی، کوچک‌تر کردن کلاس‌ها (با سقف ۲۰ دانش‌آموز) و تدابیر دیگر برای ایجاد ارتباط و تفاهم نزدیک‌تر میان معلم و شاگرد، و دیگری، تغییر شیوهٔ آموزش زبان خارجی است به گونه‌ای که شاگردان در پایان دورهٔ دبیرستان توان بیان مقصود خود و فهم سخن سادهٔ طرف مکالمه به زبان دیگر را داشته باشند.

فرهنگ بالنده

بر روی هم، عمده عواملی که در جامعهٔ ژاپن در کار است و جلو نفوذ بیراه فرهنگ بیگانه را می‌گیرد، می‌توان چنین برشمرد:

بافت اجتماعی منسجم و نهادینه شده

سنت و رسم و راه‌های پذیرفته‌شده، نیروی الزام بسیار قوی دارد که در پیوند نظام اجتماعی

استوار از هر دگرگونی، که «مصلحت» آن را ناگزیر نساخته باشد، گریزان است. محافظه‌کار بودن ذاتی مردم و جامعهٔ ژاپن، که از ناآزموده‌ها پرهیز می‌کنند، و نیز غلبهٔ مایهٔ تعادل در زندگی، با نوآوری کم‌تر سازگاری دارد. این است که ژاپنی‌ها به گفتهٔ مخبرالسلطنه «آنچه از خارج ببینند به طرز خود درمی‌آورند و به آداب خود مستحیل می‌سازند».[1]

فشارهای اجتماعی

جامعهٔ هم‌اندیش ژاپن عناصر و اجزایی را که بیش‌تر به بیرون گرایش یابد و، هر چند به مصلحت، سنت‌شکن نشان دهد، از خود می‌راند. چندسالی پیش که کِی‌ایچی می‌یازاوا، وزیر دارایی وقت و نخست‌وزیر بعدی ژاپن، در مجلسی نیمه‌رسمی با وزیر خارجهٔ امریکا به انگلیسی سخن گفت (به جای آن‌که به واسطهٔ مترجم گفت‌وگو کند)، اعضای مجلس هم‌حزب او چنان برآشفتند که نزدیک بود کار به کناره‌گیری وزیر بکشد.

فرهنگ شرم، و وجدان اخلاقی

ژاپنی چنان بارآمده است که بسیاری از رفتارهایش، به‌خصوص در منظر دیگران، از شرم مایه می‌گیرد. این تقیّد، او را خواه ناخواه از نوگرایی و دگراندیشی و رفتار نامأنوس یا ناخوشایند مردم باز می‌دارد. مهدیقلی هدایت به این الزام اخلاقی چنین اشاره دارد: «پنج فصل از اصول کنفوتسه (کنفوسیوس) اساس طریقهٔ بُوشیدو است و وظیفهٔ سامورایی: اطاعت محکوم از حاکم، محبت پدر و فرزند، کوچکی زن نسبت به شوهر، تمکین کوچک‌تر از بزرگ‌تر، صداقت دوستان نسبت به هم.... مِنیِه (منزیوس) چیزی از اصول دموکراسی (که اول نافرمانی است) به مرام افزود؛ تا درجه‌ای نزاع تجدد و کهنه‌پرستی در ژاپن هم عرض اندام نمود. لکن سطحی بود و مورد عنایت نشد».[2]

غلبهٔ شیوه و رفتارهای ساخته و پرداخته

بسیاری از ناظران، ذهن و رفتارهای مردم ژاپن را هدایت شده، همگون، و شکل گرفته، یا به عبارتی «قالبی»، می‌دانند. این وضع دلایل تاریخی و اجتماعی دارد و ریشهٔ آن را باید در

---

۱. همان، ص ۱۳۷.
۲. همان، ص ۱۳۹.

سیر تحول جامعهٔ ژاپن و فرهنگ آن جست. در نهادهای اجتماعی نیز چنین وضعی می‌یابیم ـ چنان‌که در بسیاری هنرها و از آن میان «چانویا» یا آیین چای، گل‌آرایی، و نمایش نوء. راهی برای نوآوری و جایی برای بداهه‌گویی نیست؛ شیوه‌ای که نسل به نسل منتقل شده است، باید مو به مو دنبال شود. پیداست که این تقیّد سخت به رسم و راه گذشته، از تنوع‌جویی و دگراندیشی ممانعت می‌کند. یکی از نتایج مثبت این وضع، حفظ و تداوم ارزش‌های فرهنگی ملی و قومی است.

ارزش دادن و احترام به رسم و راه ژاپنی

هوشیاری ژاپنی‌ها، و اعتقادی که به ارزش‌های اجتماعی خود دارند، موجب می‌شود که این مردم، به‌خصوص فرهیختگان، سیاست‌گذاران، و نخبگانشان که در جایگاه رهبری جامعه‌اند، با همهٔ کمبودهاشان که در دنیای امروز بروز کرده است، هر چیز تازه را خوب بیازمایند و تا به سازگار و سازنده‌بودنش برای خود اطمینان نیافته‌اند، آن را چشم‌بسته و فقط برای فریبندگی ظاهر نپذیرند. پس از آغاز نهضت تجدد ژاپن در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزده، رهبران تجدد برای قانع‌ساختن اروپاییان، و رفع بهانهٔ آنها که می‌گفتند ژاپن هنوز از نظر اجتماعی عقب‌مانده است، مجالس رقص پرزرق و برق به شیوهٔ غربی ترتیب دادند و خود نیز با همسران‌شان در آن حاضر شدند. اما همان که مقصودشان به انجام رسید و قدرت‌های اروپایی حاضر به تجدیدنظر در پیمان‌های نابرابر تحمیل شده و لغو کاپیتولاسیون و قبول تمکین اتباع‌شان به رسیدگی و حکم دادگاه‌های ژاپن شدند، مجالس آن‌چنانی نیز برچیده شد. امروزه، گه‌گاه، روستاییان دورافتاده، به تفنّن، در جشن‌های عروسی مجالس رقص طرز غربی ترتیب می‌دهند، که پیداست تقلید و تمسخری بیش نیست.

باز سخنی دیگر از مهدیقلی هدایت در این‌جا یادکردنی است: «اروپایی‌ها تعجب می‌کنند که در مشرق دختر به اختیار پدر و مادر است و مواصلت روی مناسبات. و آنچه بیش‌تر به نظرشان غریب می‌آید تقدم مرد است بر زن در ورود. از بس گفتند، ژاپنی‌ها در مجالس خارجه زن را جلو می‌اندازند که به خانم‌های تربیت شده برنخورد».[1]

---

۱. همان، ص ۱۲۸.

بیگانه‌ستیزی

بیزار بودن از خارجی و چیزهای بیگانه (جز آنچه که مایهٔ تنوع و تفریح و سرگرمی است، مانند سینما و مد و آواز) در میان دسته‌هایی از جوانان ژاپن که با آداب و ارزش‌های رفتاری قدیم و قویم جامعهٔ خود نیز بیگانه‌اند، آشکار است. مایهٔ این بیزاری، جدا از روحیه و فکر و تلقین گروه‌هایی که این جوانان با آن پیوستگی دارند، ناتوانی آنها در ایجاد ارتباط با غیرژاپنی و نیز پندار خود بهتربینی و بزرگ انگاری در آنهاست که کسانی آن را میراث اندیشه از رزمندگان قدیم ژاپن می‌دانند. نظام آموزش نیز در این راه و رفتار جوانان سهمی دارد و امروزه برای نارسایی‌های خود هر چه بیش‌تر هدفِ انتقاد شده است.

اعتماد به‌نفس و تفاخر

خودباوری در تاریخ ژاپن سرنوشت‌ساز بوده است. ژاپنی هرگاه و هرجا که مجال و توان پیش رفتن داشته تاخته و هرگاه نیروی مقابله نداشته حصاری گرد خود کشیده است. این روحیه و رفتار برای همسایگان ژاپن دردسرآفرین بوده است (چنان‌که در تاخت و تازهای گه‌گاه به کره و چین). در سراسر تاریخ نیز ژاپنیان بهره‌ها و مایه‌های تمدنی و فرهنگی را از هر جا که یافته و توانسته‌اند گرفته و مناسب حال و کار خود ساخته‌اند. نمونهٔ آن در روزگار ما در رخنه‌ای که مدسازان ژاپنی در قلب مراکز مدسازی دنیا، مانند پاریس و نیویورک کرده‌اند، پیداست.

آنچه یاد شد، فقط گوشه‌هایی است از راه و رفتاری که ژاپن در برابر فرهنگ بیگانه پیش گرفته و نشان داده است. جوامعی که تازه به پا خاسته و توانسته‌اند نظام درستی در کارها بنیاد کنند، و خود نیز فرهنگی والا و بالنده دارند، کم و بیش همین راه را رفته‌اند. جای سخن در این‌باره بسیار است، و مجال اندک.

مأخذ

هدایت، مهدیقلی. *سفرنامه تشرف بمکهٔ معظمه از طریق چین =ژاپن =آمریکا*. تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۳۳.

مجموعهٔ از ایران چه می‌دانم؟
دفتر پژوهشهای فرهنگی منتشر کرده است

۱. **گسترهٔ فرهنگی و مرزهای تاریخی ایران زمین**
ناصر تکمیل همایون

۲. **جزیره قشم:**
صدف ناشکافتهٔ خلیج‌فارس
علی بلوکباشی

۳. **تخت جمشید**
حسین سلطان‌زاده

۴. **آبسکون یا جزیرهٔ آشوراده**
ناصر تکمیل همایون

۵. **قالی‌شویان: مناسک نمادین قالی‌شویی در مشهد اردهال**
علی بلوکباشی

۶. **سرگذشت دریای مازندران**
ناصر تکمیل همایون

۷. **نوروز: جشن نوزایی آفرینش**
علی بلوکباشی

۸. **فرش ایران**
فضل‌الله حشمتی رضوی

۹. **کتیبه‌های ایران باستان**
محمدتقی راشد محصل

۱۰. **خلیج فارس**
ناصر تکمیل همایون

۱۱. **بازارهای ایرانی**
حسین سلطان‌زاده

۱۲. **سینمای ایران**
محمد تهامی نژاد

۱۳. **مرزهای ایران در دوره معاصر**
ناصر تکمیل همایون

۱۴. **بانک و بانکداری در ایران**
منیژه ربیعی رودسری

۱۵. **سامانیان: دورهٔ شکوفایی فرهنگ ایرانی ـ اسلامی**
محمدرضا ناجی

۱۶. **مازندران**
وحید ریاحی

۱۷. **کلیساهای ارامنهٔ ایران**
لینا ملکمیان

۱۸. **نخل‌گردانی: نمایش تمثیلی از جاودانگی حیات شهیدان**
علی بلوکباشی

۱۹. **گاه‌شماری ایرانی**
موسی اکرمی

۲۰. **لارستان**
محمدباقر وثوقی

۲۱. **شیخ بهایی**
محسن دامادی

۲۲. **ایرانیان ارمنی**
آندرانیک هویان

۲۳. **تنگه هرمز**
غلامرضا زعیمی

۲۴. **راه و راه‌سازی در ایران**
منوچهر احتشامی

۲۵. **تاریخ ایران در یک نگاه**
ناصر تکمیل همایون

۲۶. **دادرسی و نظام قضایی در ایران**
سیدحسن امین

۲۷. **نادرشاه افشار**
رضا شعبانی

۲۸. **نهضت جنگل: زمینه‌های اجتماعی**
شاپور رواسانی

۲۹. اردبیل
داریوش به‌آذین

۳۰. کوروش کبیر
رضا شعبانی

۳۱. جامعهٔ ایلی در ایران
علی بلوکباشی

۳۲. دریانوردی در ایران
حسین نوربخش

۳۳. زبان و ادبیات ایران باستان
زهره زرشناس

۳۴. زرتشتیان
کتایون مزداپور

۳۵. ایران باستان
نادر میرسعیدی

۳۶. بنادر ایران در خلیج فارس
حسین نوربخش

۳۷. راه آهن در ایران
منوچهر احتشامی

۳۸. ایرانیان آشوری و کلدانی
ژاسنت صلیبی

۳۹. اوستا: «ستایش‌نامهٔ راستی و پاکی»
محمدتقی راشد محصّل

۴۰. داریوش بزرگ
رضا شعبانی

۴۱. نظامی گنجه‌ای
بهروز ثروتیان

۴۲. خسرو و شیرین
بهروز ثروتیان

۴۳. پوشاک ایرانیان
پیمان متین

۴۴. عین‌القضاة همدانی
هاشم بناءپور

۴۵. تهران
ناصر تکمیل همایون

۴۶. جشن‌های ایرانیان
عسکر بهرامی

۴۷. تقسیمات کشوری ایران
بهرام امیراحمدیان

۴۸. تیموریان
غلامرضا امیرخانی

۴۹. بروجرد
غلامرضا عزیزی

۵۰. خوارزم
ناصر تکمیل‌همایون

۵۱. هنر قلمزنی در ایران
منوچهر حمزه‌لو

۵۲. فوتبال در ایران
حسین محمدنبی

۵۳. تئاتر در ایران
بهروز غریب‌پور

در دست انتشار

- ☐ **لیلی و مجنون نظامی گنجه‌ای**
  بهروز ثروتیان
- ☐ **فرایند تکوین حماسهٔ ایران**
  جلیل دوستخواه
- ☐ **خوش‌نویسی در ایران** / لیلی برات
- ☐ **قحطی‌های ایران** / احمد کتابی

Japan, Yesterday and Today

A look at rising sun's society and culture and its cultural connections to Iran

Compilation and translation by

Hashem Rajabzadeh

in collaboration with

Cultural Research Bureau

International Center for Dialogue Among Civilizations